آیین جاویدان

در ترجمهٔ

کتاب احیاء الشریعه

فی مذهب الشیعه

جلد اول

از مؤلفات

علامة العصر و نابغة الدهر قدوة العلماء المجتهدین و حامل لواء العلم و الدین الذاب عنه باخلاص و یقین افقه الفقهاء المتاخرین و اعلم العلماء المتبحرین حجة الاسلام و المسلمین المشرف بحفظ القرآن الکریم و الاحادیث الصحیحة المرویة عن النبی و آله الطاهرین آیة الله العظمی فی العالمین

الشیخ محمد الخالصی

دامت برکاته و متع الله المسلمین بطول بقائه

ترجمهٔ

حیدرعلی قلمداران

این رساله مشتمل است بر اصول دین متکی بادله و براهین عقلیه و ابطال تمام اهواء مادی و آراء فلسفی و ادیان تحریف شده قدیمه و جدیده که پیش از اسلام بوده و رفع بدعتها و ضلالتها و اوهامیکه در میان مسلمانان شایع گشته. و شامل جمیع ابواب فقه و کاشف از حکمت‌های تشریع و علل احکام و فلسفه حلال و حرام است و شرح میدهد از اسرار این احکامیکه جامع سعادت دارین و وسیله نیل برستگاری نشأتین است تا آن حد که اندیشه و دانش بشر بدان دست یافته.

وبالله التوفیق و علیه التکلان

چاپخانهٔ قم

اين سرچشمه علم ومنبع دانش تقاضاى نگارش چنين رساله مينمودند

متاسفانه سياست استعمارى بيگانگان ونادانى وحماقت بعضى از مسلمانان و مزدورى وحلقه بگوشى بعضى از زمامداران ايران باعث شده بود كه وجود فياض آيت الله خالصى مدت بيست وهشت سال همواره در تبعيد و توقيف دشمنان اسلام و ايران باشد گرچه اين اعمال كودكانه خورشيد را بگل اندودن بود ونتوانست از نورپاشى اين آفتاب درخشان جلوگيرى كند وغافل از آنكه .

شاخ گل هرجا كه ميرويد گل است   خم مى هرجا كه ميجوشد مل است

گر ز مغرب برزند خورشيد سر   عين خورشيد است نى چيز دگر

معهذا نبايد فراموش كرد كه اين گرفتاريها نگذاشت چنانكه بايد وشايد جامعه اسلام وملت ايران از وجود مقدس ايشان استفاده شايان نمايد تااينكه اخيراً بكشور عراق رهسپار و در بلده مقدسه كاظمين قرار و استقرار يافت مردم ديندار و دانش دوست و عالم شناس كشور عراق همچون پروانه در گرد شمع فروزان وجود معظم له گرد آمده ومقلدان فراوان از حضرتش خواستار تدوين رساله عمليه گرديدند وپر واضح است كه اين تقاضاهاى مشتاقانه حضرت ايشان را برانگيخت كه با آن همه گرفتارى كه منشأش روح بلند و نظريات عالى ايشان براى تلافى وجبران عقب ماندگى هاست از تاسيس مدرسه مدينة العلم كه برنامه اش تربيت دانشمندانى عالم و بصير باحكام عاليه قرآن و تطبيق و توفيق آن با مقتضيات زمان است و پاسخ پرسشهاى مسائل عامة البلوى و تاسيس جمعه و جماعات و نشر رساله‌هاى جامعه مدينة العلم و تاليف كتب در جواب فرق ضاله و مصاحبه با دانشمندان مشهور اروپا و امريكا و جواب سئوالات عالمانه ايشان با اين همه تقاضاهاى پى در پى هزاران ارادتمند چون ناچيز باعث شد كه رساله شريفه احياء الشريعه فى مذهب الشيعه ازمرحله قوه بمرحله فعل گذارد وشايد اگر تقاضاى مشتاقانه من وامثال من نبود جهانيان از تلالؤ لمعان اين خورشيد تابان محروم ميماندند

اين سخن شيراست در پستان جان   بى كشنده خود نمى گردد روان

وسعادتم از آن جهت افزونتر شد كه افتخار ترجمه فارسى اين كتاب بيمانند را كه آينه حقائق نماى اسلام است بدين ناچيز ارزانى نموده ودستور فرمودند كه هر چه زودتر بدين عمل بزرگ مبادرت نمايم .

هرچند تصدى اينكار درخور اين بيمقدار نيست ولى چون از جانب حضرت ايشان مامورم پس معذورم. اينك ترجمه اين كتاب مبارك در دسترس خوانندگان پارسى زبان وعاشقان حقائق قرآن گذارده ميشود هرچند هنوز اصل كتاب تماماً ازچاپ بيرون نيامده ونميتوانيم دراين مقدمه تمام خصوصيات آن را بعرض مطالعه كنندگان گزاريم ولى آنچه معلاميتوان از مندرجات آن بطور فهرست بيان نمود آنستكه .

١ ـ معارف حقه واصول دين پنجگانه با توجه بتمام اشكالات ماديون و شبهات واوهام طبيعيين و آراء واهواء فلاسفه الهيين در اين كتاب مبارك مندرج است وخواننده علاوه براين كه در عقائد حقه واصول خمسه خود اجتهاداً بصير وبينا ميشود بخلاصه عقائد ماديون وطبيعيين وفلاسفه آشنا گشته و جواب آنها را با منطقى مبين و محكم مستدل بعقل وآيات الهى درمى يابد و درمقابل هرزه درائيهاى آنان بنور عقل و برهان داراى ايمان واطمينان خواهد شد

٢ ـ فلسفه احكام شريعت حضرت خير الانام را تا آنجا كه علوم مثبته كنونى بشر بدان راه يافته واسرار آسمانى موازين قرآن را كه از ينبوع الوهيت سرچشمه گرفته تا حدى كه درخور قدرت فهم انسانى است دريافته واز اعماق جان يقين پيدا ميكند كه آورنده اين احكام

مقدمهٔ مترجم

در تابستان سال ۱۳۲۸ شمسی بود که در تهران در محضر یکی از دانشمندان بزرگ اسلام (حضرت آیت‌الله شهرستانی دام ظله) گفتگو در پیرامون فقه اسلام بود وعده‌ای از فضلا از حضرت ایشان تقاضا داشتند که فقهی مناسب زمان نوشته شود. زیرا این رساله‌های عملیه که تاکنون فقها بتقلید گذشتگان نوشته‌اند نه‌تنها پرده از روی حقایق عالیه اسلام بر نمیدارد بلکه برمیدگی جوانان تحصیلکرده بیش از پیش کمك میکند حضرت آیت‌الله این معنی را تصدیق و تائیداً فقراتی چند از رساله‌های متداوله که متاسفانه از فقهاء مشهور عصر است بیان کردند که از جمله در یکی از رساله‌های فارسی صفحه ۱۵ و ۱۶ از جمله خونهائی که پاك شمرده‌اند خون دریای نیل است! که از آیات حضرت موسی در حدود سه چهار هزار سال پیش از این آیا واقع شده یا مراد خونریزی بوده و فرضاً چنین بوده پاك و نجسی آن بچه درد مردم این زمان میخورد؟ خون درختهائیکه در شب عاشورا خون میبارند! و از مکاسب مکروهه جولائی و بافندگی را شمرده‌اند و از همه بدتر در این باره عقل چهل نفر معلم را بقدر عقل یك جولا و عقل چهل جولا را بقدر عقل یك زن دانسته‌اند و گفته‌اند زن اصلا عقل ندارد !! و گفته‌اند بافنده تا هفت پشت نجیب نمیشود!

در همین محضر شریف گفتگو در نقص و نارسائی کتب فقهی و تفسیری بود و آرزو می رفت که دانشمندان دینی توجهی خاص بدین دو موضوع مهم پیدا کنند و رساله‌های فقهی را از اینصورت که منحصراً بنوشتن برخی از احکام طهارت و غسل حیض و نفاس تا صلوة و احیاناً تا زکوة اکتفا میکنند بیرون آورده و برای سائر احکام از حدود و دیات و اقتصادیات و جهاد و سیاسات و اجتماعیات که عظمت و آسمانی بودن اسلام در این زمان بیشتر از آن احکام دانسته میشود در رساله‌های عملیه جائی باز کنند

آیت‌الله شهرستانی عقیده داشتند که جامعه بیسواد و نادان است و هنوز چنین فقه و تفسیر خواسته و گرنه نوشته میشد ومنظورشان این بود که عرضه در مقابل تقاضاست! تا مردم نادانند رساله‌ها و تفسیرها همچنانند

آری این یك حقیقت بارز و روشنی است که جامعه اسلامی بیش از سه قرن بود که در مقابل دنیای متمدن راه قهقرا را پیش گرفته و روز بروز بدتر میشد و بخواب خرگوشی رفته و بهمین علت نتوانسته از دانشورانی که بمقتضای لطف پروردگار جهان در هر زمانی باین امت و ملت ارزانی داشته استفاده شایان بنماید در نتیجه کسانی بمسند ارشاد نشسته و کوس اجتهاد زده‌اند که رساله‌های آنچنانی نوشته و فکر و روح مردم فهمیده را از خواندن آنها خسته‌اند

نگارنده در میان دانشمندان دینی این عصر چند نفر را بحدس و تخمین نه بعلم و یقین سراغ داشتم که اگر بخواهند میتوانند احکام آسمانی اسلام و آئین جاودانی خدا را چنانکه باید شاید بمنظر و مرأی جهانیان گذارده و آنرا بمردم بی‌اطلاع دنیا بشناسانند ولی براستی کسی را دانا تر و توانا تر از وجود مقدس علامه دوران و نادره زمان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خالصی ادام‌الله برکات وجوده العالی و متع‌الله المسلمین بطول بقائه نشناخته و برای این کار سزاوار تر نمیدانستم و به همین نظر بارها از محضر مقدس ایشان عاجزانه استدعا و تقاضا داشتم که بدین وضع فلاکت آمیز توجهی فرموده و رساله‌ای در این موضوع تالیف فرمایند خوشبختانه این آرزو از طرف بسیاری از مقلدین و ارادتمندان ایشان قوت گرفت و من کم و بیش اطلاع مییافتم که چگونه طالبان حقیقت و تشنگان زلال معرفت چه حضوراً و چه کتباً از

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش خدای را که آفریدگان را به نیروی خود آفرید و آنانرا بقدرت خود بانواع واصناف تقسیم گردانید وامور زندگی آنهارا بحکمت خود اصلاح بخشید و بطاعت و فرمانبرداری و ناسپاسی و بزه کاری ببوته امتحانشان کشید **لیجزی الذین اساؤا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی** (تا بدکرداران را باعمال بدشان کیفر دهد و نیکوکاران را بحسن کردارشان پاداش نیکو بخشد) و درود خداوند بر محمد سرور آفرینش و بهترین برگزیده او و بر آل و عترت میمون و اهل بیت و ذریه معصوم و همایونش واصحاب وخواص بزرگوار و نیکو کردار و برگزیدگان از دوستان با اخلاص او و پیروان متابعانشان که اورا به نیکوئی پیروی نمودند خدا از ایشان راضی وخوشنود و ارواح ایشان از خداوند شادمان و مسعود باد

و گواهی میدهم که خدائی نیست جز خدای بیهمتا که شریك و انبازی ندارد گواهی آن بنده بالیمانیکه بربوبیت او اذعان و بوحدانیت او اقرار و بصمدانیتش اعتراف دارد خدائی که در آغاز خود آغاز و در انجام خود انجام است (آغاز بی آغاز و انجام بی انجام است) پادشاه فرمانروای ازل و ابد، از دسترس افکار و اوهام برتر و بالاتر از تیررس دیدگان دور و بخلوتگاه دل نزدیك، و برتمام آفرینش مسلط و مستولی.

گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده اوست که بجانب مخلوقات (جن و انس) بمنظور هدایت آنان برانگیخته شد، دررسالت خود بجانب حق کوشش نمود، و بامت خود خیر خواهی فرمود، و آنانرا بدرجات عالیه ومقام بلند رسانید، و گواهی میدهم که بوسیله معصومان از اهل بیت و اوصیاء و جانشینان وخلفاء او راههای هدایت روشن

پیغمبر خدا بوده و رسالتش آسمانی است

۳- خلاصه تمام دستورات و آداب سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و انفرادی را که شارع مقدس اسلام بوحی الهی مأمور تبلیغ آن به بشر بوده و تا کنون بجهاتی که علل آن بر ما مخفی است مورد توجه دانشمندان ما نگشته در این کتاب بی مانند جمع آوری شده و دارنده و خواننده آن دارای یك دائرة المعارف بزرك و گرانقدری است که تا کنون نظیرش در میان مطبوعات جهان نبوده

٤- موضوع سیاسات و اقتصادیات اسلام که بزرگترین معجزه شریعت احمدیه است و بدبختانه تا کنون امت اسلام از آن کمتر اطلاع داشته و بمرحله عمل نیاورده و در نتیجه بدین روز سیاه نشسته است در این رساله شریفه مورد توجه قرار گرفته نه تنها ملت اسلام بلکه جهانیان را بشاهراه سعادت دارین و رستگاری نشأتین دعوت مینماید

۵- در اختلافاتی که در پاره‌ای مسائل، مذهب مقدس شیعه با فرق دیگر اسلام دارد تحقیقا وارد شده بطلان آن مذاهب وحقانیت مذهب جعفری را چون خورشید در نصف النهار روشن و آشکار مینماید .

٦- دارنده این کتاب نه تنها یك رساله عملیه از بزرگترین ولایقترین مجتهد عصر خود در هر باب دارد بلکه از بسیاری از کتب فلسفی واخلاقی و عبادی نیز بی نیاز است زیرا مجموعه‌ای است حاوی جمیع مطالب ومسائلی که برای سعادت بشر در نظر بلند شارع اسلام بوده

۷- چنانکه میدانیم رساله‌های عملیه هر مجتهدی پس از فوت آن مجتهد از اعتبار افتاده و فائده عملی بر آن مترتب نیست لیکن این کتاب مبارك تنها فتوی نیست بلکه چنانکه فوقاً اشاره شد متضمن بسیاری از مطالبی است که باجاودانی دین مبین اسلام جاویدان و با ثبات و بقاء زمین و آسمان همعنان است

۸- مؤلف این کتاب از بزرگترین مفاخر شیعه و دانشمندترین آنها بعلوم و اوضاع جهان و آشنا بمقتضیات زمان است و پر واضح است که تألیف چنین مؤلفی چه ارزش دارد

۹- مؤلف بزرگوار این کتاب در شهر مقدس کاظمین حاضر برای شنیدن هر گونه ایراد و انتقاد است و تمام طبقات از علماء و فقهاء مادیون و الهیون تا هر عامی بازاری میتوانند حضوراً و کتباً بحضرتش مراجعه ودر هر باب هر گونه اعتراض دارد جواب باصواب از روی دلیل و برهان تا حدی که قانع شده واطمینان پیدا کند دریافت دارد

۱۰- در اصل و ترجمه کتاب حتی الامکان رعایت شده که مسائل ومطالب با انشاء سلیس و روان نوشته شود که فهمیدن وفرا گرفتنش سهل و آسان باشد البته در ترجمه چون رعایت امانت شده و ناچار از تبعیت اصل بودیم لذا نتوانستیم چنانکه باید ترجمه آزاد نمائیم زیرا در درجه اول این کتاب رساله عملیه است و پیش و پس جمله‌ای ممکن است در مهم مطلب تغییری دهد . معهذا تا جائی که اخلال بمقصود نداشت ساده و روان نوشتیم. امیدواریم اکنون که این آفتاب درخشان از مطبوعات اسلام و ایران طلوع مینماید مورد توجه واستقبال همکیشان ما واقع شده و بقدر امکان از انوار فروزان و زلال حیوة بخش آن متمتع گردند

گرچه آب بحر را نتوان کشید   هم بقدر تشنگی باید چشید

و از پروردگار جهان مسئلت میسائیم که این کتاب را وسیله تنبه و ترقی مسلمانان قرار دهد تا در نتیجه مؤلف ومترجم را از فیوضات بی پایان آن در دنیا و عقبی بهره فراوان عاید گردد

و بالله التوفیق. حیدرعلی قلمداران بهمن ماه ۱۳۳۰

دوری وخذلان است تاجائیکه تبعید گاهها وزندانهای عراق وایران چهل سال مرا ازشهری بشهری می‌افکند، وچون خانه‌قرارم در بلده کاظمین استقرار یافت بیشتر برادرانم ازاهل عراق وایران وسایر بلاد ازمن خواستند که رساله‌ای دراصول دین وفقه بنویسم تادر مورد اعتقاد وعمل مرجع بوده باشدپس بهتر آن دیدم که دراینمورد چیزی بنگارم که‌در چنین روزگار وافی بحاجت ابناء بشر باشد وطرز رساله نویسی بعضی از فقها متاخرین رضوان‌الله علیهم را پیروی وتقلید ننمایم زیـرا بمنظور وغـرض امروزه وافی نیست بچندجهت:

اول- بجهت ترتیب وتبویب آن برای اینکه فقهاءدر گذشته‌قدیم کتابهای فقه‌را برحسب احتیاج زمان ومقتضات عصرخودشان تدوین وتالیف مینمودند، وبرحسب آنچه محتاج بودند مسائل خودرا ترتیب‌میکردندازاین نظرازدریاهای کتاب وسنت مرواریدهائی استخراج وبرطبق اراده‌خودبرشته‌تألیف‌میکشیدند وآن گوهرهای گرانبهارا همانطوریکه عمل میکردند منظم‌می‌نمودند احکام‌خدا در بساط پهناور کتاب وسنت پراکنده ونا منظم است فقها آنرا بچهار قسمت تقسیم کرده بودند: عبادات، معاملات، احکام، سیاسات، برای هریك ازاین قسمتها کتابهاوابواب وفصولی بدانقدر که برای نظم‌دولتها وممالکشان کافی باشد ترتیب‌داده بودند، اما اکنون وضع‌زمان عوض وشکل مملکتها ودولتها دگرگون‌شده وجامعه‌بشریت بزندگی تازه‌ای داخل گردیده. دگر آنگونه تقسیم بندی وباب باب وفصل فصل کردن مفید نیست، تاجائیکه اگر مکلفی حکمی ازاحکام را که‌بدان نیازمند باشد بخواهد بداند یافتن آن‌از کتب‌فقه بروی سخت‌و دشواراست، وبوارسی وتفتیش اکثر کتب ابواب‌فقه احتیاج پیدا میکند وبااینحال بازهم گمشده‌خودرا نیافته‌و بمقصودخود نمیرسد، آنگاه نه تنها‌فقه بلکه‌شریعت اسلام‌را بنقص وغیر کافی بودن متهم میکند

درصورتیکه نقص‌در کیفیت ترتیب‌و بتویب وبی‌اطلاعی جوینده است.

مثال‌اینمعنی: کسیکه طالب احکام اقتصادی‌و شئون‌مالی اسلامی است آنهارا درهیچیك‌از کتابهای‌فقهی بصورت‌مجموعه‌نخواهدیافت برای اینکه آنها درابواب کتابهای طهارت وصلوة‌وزکوة‌وخمس‌و جهادو مزارعه ومساقاة واحیاءموات‌وتجارت‌وغیر ذالك از کتب فقهی متفرق و پراکنده انـد بطوریکه بر جوینده اینمطا لب احـاطه بدان دشواراست وکسیکه جویای موارد حفظ‌الصحه در اسلام باشد آنرا در کتاب‌خاص

وحجة کامله‌الهی تمام ومتقن گردید

و بعد : خدایمتعال چنین مقدر فرموده که‌ماازفرزندان قرن‌چهاردهم هجرت حضرت خیرالبشر باشیم واین بدترین ازمنه است که در آن محن‌و بلا بسیار و فتنه وآزمایش پیوسته‌وبیشمار است ، واسلام همچنانکه‌دراولش غریب‌وبیگانه بودبازبهمان حال‌عودنمود وشترکفر سینه‌خودرابزمین‌زد ، وبنیروسلطنت خودبر اسلام حمله کرد باشمشیرخود اجتماع‌مسلمانان‌راپراکنده کردو بوسیله‌مال‌در کلمه‌اهل‌ایمان‌تفرقه ایجاد نمود وباشبهات دردل اهل‌یقین وسوسه‌افکند ، وباشهوات ولذات‌فریبنده قدم‌اهل‌ثبات رالغزانید ، و بخواهشها و هواهای با طله پویندگان طریق کمال را گمراه ساخت تا جائیکه حدودخدا معطل‌و احکامش ضائع شدوبین حلال‌و حرام فرقی‌نماند ، وباقی نماندازاسلام‌مگرنام‌اوو‌ازقرآن‌حرددرس‌و‌نوشتنش، ‌زاربدگان‌فرج‌و‌پستان، شاهسواران میدان‌رزم وسیاست‌شدند ، زنهابزنها اکتفا ومردان‌بامردان نردعشق‌ووفا باختند .

وپرده‌نشینان حریم‌عفت بامردان‌خود درمنافع وتجارت بمشارکت پرداختند دین‌مردم‌دنیارشان وقبله‌شان زنانشان‌گردید فریاداهل‌فسق‌وفجور بالحان‌و عربده‌بلند شد واذکاراهل عبادت وایمان بخفیه وخاموشی گرائید ، شرابخوری وزنا کاری اهل کفر وعصیان آشکارا وعلنی گردید.

هرکارمعروف‌نیکو‌زشت . وهرعمل زشت‌نیکووشائع‌شد ، مردم‌نمازهارا ضایع وسهل انگاشته وبه‌پیروی شهوات قدم‌برداشتند، ومال‌خودرا برای‌انحراف اهل ایمان از راه خدا مصرف نموده از طریق حق منحرف و بسراه کج متمایل گردیدند تنها بترك احکام شرعی وویران‌نمودن مدارس‌دینی‌اکتفانکردندبلکه‌ازاین اندازه‌نیز تجاوز نموده کاخهای بلند ایوان و بناهای شدیدالارکان‌بنام دانشگاه برای تدریس‌علم حقوق که‌از قوانین فرنگ است تأسیس کردند ،واین‌خودبدبختی‌وتباهی وجهالت وگمراهی است ،نه‌کسی ازآن جلوگیر ومانع ونه‌روگردان‌ورادع‌است، **انالله وانااليه‌راجعون** اینها همان‌است که‌خداورسول آن‌بما وعده‌دادند وخداورسول اوالبته راست‌گفته‌اند وماسئلت ازخدا میکنیم که‌این کیفیت برای ما جزازدیاد تسلیم‌و ایمان نباشد .

خدای‌راشکر که‌مراازصرصرضلالت‌اهل‌این‌زمان‌صدمه‌وآفتی نرسیده‌زیرابهره‌ام‌ازآنان

گونه نقص مبرا است.

سوم: پاره‌ای از فقهاء متاخر در گردابهای عمیقی از اوهام وخرافات غوطه‌ور شدند حتی پاره‌ای از آنها این خیال دست داده که باب علم باحکام مسدود شده پس بهمین نظر شش وپنج کرده واین‌درو آن‌درزده‌اند و آثار عجز و اضطراب در فتواهایشان لائح وآشکار است پس بناچار باحتیاط متوسل و تکیه کرده وفتوی‌را ترك نموده ودرموارد حکم متوقف مانده‌اند ازترس اینکه مبادا بهلاکت بیفتند، بدین‌وضع نظام شریعت رامختل ساخته واحکام آنرا ضائع گذاشته‌اند پس واقع شدند در چیزیکه از آن فرار میکردند وبسرشان آمده ازآنچه میترسیدند وبااین کیفیت کسانی هلاك گشته وشریعت رابنقص وغیر کافی بودن‌متهم کرده‌اند بااینکه خدای‌را درهر واقعه‌ای حکمی‌است که‌دلیل آن واضح و راه آن سهل و آسان است بدون پیچش واضطراب وبدون‌لغزش که‌بگمراهی بکشاند پس‌حق واضح و عیان و روشن است **وما کان الله لیضل قوما بعد اذهدیهم حتی یبین لهم ما یتقون** (خدا چنین نیست که قومی را بضلالت افکند پس از آنکه آنهارا هدایت کرده تا برای آنها بیان کند آنچه را باید از آن بپرهیزند)

درحالیکه خدامارا بکتاب حکیم وسنت پیغمبر کریم ازطریق اهل‌بیت معصوم هدایت فرموده وبعدازاین البته هیچ ضلالتی نیست واحتیاط آن‌است که ماترك توقف کنیم وازاحتیاط، احتیاط نمائیم، وعلم صادق حصارشریعت ودیوار آن است، و از غرائب آنچه متأخرین وفقها و پاره ای از متقدمین بدان افتاده‌اند، پندارشان در خصوص اختلاف اخبار واحادیث است بهمین جهت درفتوی مضطرب ودر آراء خود مختلف شدند، بااینکه اخبار همه بایکدیگر متفق‌اند جز نادری ازاخبار که‌احادیث‌ضعیفه وضعاف موضوعه‌میباشند.

چهارم: کثرت‌بدعتها واهواء که‌دراین زمان‌بنام دین شائع شده، عوام‌بسیاری از خرافات رابشریعت‌اسلامیه ملحق نموده‌اند برعلماء اینعصر واجب بود که مردم‌را بدینگونه بدعتهاو خرافات متنبه و آگاه نموده، واززیانهای آن مسلمانان رابترسانند وازعذاب آن‌اهل‌غفلت‌را بیم‌دهندولی‌این کاررانکردندور ساله‌های‌عملیه‌ازترسانیدن‌مردم ازبدعتها خالی‌است‌واین‌خوداز‌چیزهائی است که موجب طعن و ملامت ونسبت نقص

و باب مفرد و مخصوص نخواهد یافت زیرا که آن در ابواب کتب طهارت و صوم و حج و اطعمه واشربه و غیره ها متفرق است و مثل اینست احکام تجارت ها و شرکت ها و قضاء و محاکمات و پاداشها و مجازات و کیفرها و عقوبات و سایر شئون بشریه و حاجات ضروریه پس تغییر ابواب کتب طهارت فقه و ترتیب آن بنحویکه ملائم مقتضیات عصر و کافی بحاجات[۱] اهل زمین و موافق نظم دولتها و مجتمعا تشان باشد لازم است ، تاوقتیکه یکنفر اقتصادی مالی احکام اقتصاد رابخواهد ، وجویای طب احکام صحت و برطرف ساختن مرض ، وتاجر احکام تجارت ، وزارع احکام زراعت ، وقاضی ، احکام قضاوت وزن احکام مربوطه بخود ومکلف آنچه بروی واجب و حرام و حلال و مباح است واستحقاق وشایستگی آن را دارد ، از زمانیکه نطفه اش منعقد میشود و از گهواره تا گور ، همچنین هر گاه هرصاحب حاجتی بخواهد آنچه مخصوص باوست از احکام وآنچه بدرد او میخورد ازمسائل حلال وحرام در کتاب مستقل و باب خاص وفصلی مخصوص بوده باشد تابرجمیع بشر روشن شود جامعه بشریت از نظم اسلامی واحکام شرعی بی نیاز نیست ، واینکه انتظام نمیگیرد وسعادتمند نمیشود مگر بوسیله آنها ومحال است که سعادت دنیاو آخرت نصیب بشر گردد مادامیکه بتعالیم شرع انور عمل ننمایند بااین کیفیت دیگر جایز نیست که همان اهمال قدیم عمل شود تااینکه فقه ازمحل خود خارج نشود وازسیر خود منحرف نگردد وتاجمع بین دو حق نموده وموافق هردو نظر بوده باشیم .

دوم : بسیاری ازاحکام وتعالیم در کتاب و سنت است که فقهاء قدیم ازتذکر آن غفلت ورزیده اند وشاید هم غفلتشان بجهت این بوده که می پنداشتند درزمانشان بدان نیازی ندارند ومتأخرین هم از آنان متابعت کردند درصورتیکه بدینگونه احکام در این زمان احتیاج شدیدی است وشاید بهمین منظور بوده که خداوند بر پیغمبر خود (صلی الله علیه و آله) که خاتم پیغمبران بوده آنها را وحی فرموده برای اینکه میدانست که عنقریب مردم آخر الزمان بعداز تحولات و تطورات دراحوال بشر بدان محتاج خواهند شد ، و چون جویندگان و کاوندگان در کتب فقه آنگونه احکام را نمی یابند شریعت خدارا بنقص متهم میکنند ، پس در این زمان یادآوری اینگونه احکام لازم است تاناظر بدان احکام بداند که درشریعت اسلام چه اندازه ازکمال موجود وازهر

این رساله دعوت نمایم، وهر گاه برای یکی از آنها شبهه‌ای عارض شود باب سئوال وجواب چون دروازه وسیع بر آنان مفتوح است.

اینک ای خواننده: این رساله شامل جمیع ابواب فقه و جامع مسائل آن بر سبیل اختصار بوده و آنچه را بیشتر فقها از نوشتن آن غفلت ورزیده‌اند، و بر طرز قدیم ابواب بندی کرده‌اند یادآور شده مشتمل است بر فهرستی که مسائل پراکنده را جمع آوری نموده، ترتیب جدیدیکه، ملائم وسازگار با احتیاجات اهل این زمان میباشد، برای کسیکه طالب وقوف احکام هر فنی باشد از محلش آسان وبدون پیچیده گی وغموض و تردید واضح وعیان شود، تامعلوم گردد که ادله فقه واضح وروشن تر از آن است که مخفی بوده باشد، وراه علم باحکام معبد وطریق آن مهیا وممهد است وهیچ اختلافی بین احادیث نیست جز شاذ ونادری از اخبار ضعیفه، این رساله مصدر است بمهمترین چیزیکه اسلام بدان اهتمام دارد و آن معارف پنجگانه است واجب است که بر هر مکلفی که در آن اجتهاد ورزد خصوصاً در این زمانیکه اوهام وشبهات در آن رایج شده است.

وبدو رکن اساسی که آن دو رکن اسلام است تقسیم گردیده: ایمان. و عمل صالح پیش از این دو مقدمه‌ایست در شناختن زمان تکلیف، وپیش آهنگ وراه نما وتکیه گاه من در احکام شرعیهٔ کتاب وسنت است و در معارف (اصول دین) صریح عقل وعلوم مثبته‌ای که امروزه رایج است وازخداوند مسئلت مینمایم که مرا بتکمیل واتمام آن توفیق بخشد وهر که را خواهد بدان هدایت نماید **ولله الحمد والمنة وهو الثقة وبه الاعتصام**

محمد بن محمد مهدی الکاظمی الخالصی عفی الله عنهما

بشریعت اسلامی میشود برای اینکه جهال مسلمانان می‌پندارند که این بدعتها ازدین است علماء هم که از آنها مذمت نکردند (پس بعقیده باطل خود استوار میشوند)

پنجم: اینکه کتابها ورساله‌های فقهاء اینعصر مشتمل برجمیع ابواب کتب فقهی که گذشتگان تدوین نموده‌اند نیست بلکه بیشتر آنها مقتصر و منحصراست برعبادات واندکی از مسائل بعضی معاملات وحال اینکه لازم و واجب آن است که تمام فقه یکسره ذکرشود نه اینکه قطع و وصلش کنند تابدانوسیله اهل غفلت فقه را بنقص متهم نمایند

ششم: خالی بودن رساله‌های عملیه اذذکر معارف پنجگانه‌است: (توحید .عدل نبوت .امامت .معاد.) وراه نداشتن بجانب استدلال بدلائل قاطعه، وباطل نمودن شبهات اهل الحاد واراجیفی که شائع نموده‌اندو بدان شبهات بیشتر بندگان خدارا گمراه کرده‌اند، وبدینوسیله فسادرا تعمیم داده‌اند، بااینکه شبهات آنها ازتار عنکبوت هم سست‌تراست و آنچه‌را بناکرده‌اند، چون بنیان پوشالی است برکناررود خروشان، وبسیار آسان است که بناء آنهارا ویران کرده باحسرت و ندامت ازطریق ضلالات برگردانیدشان، ولی چون درمیدان ترکتازی خودکسی‌را ندیده شبیخون میزنندو متاع عقیده مردم‌را بغارت میبرند وازدنبال آنها یکعده غولان آدم‌نما صداهائی برمی آورند، وبضلالت خود جاهلان‌را گمراه مینمایند، علت وسبب اینهانیست جزاینکه اهل حق بحقیقت خود تصریح نمیکنند وسکوت مطلق‌را اختیار نموده‌اند

هفتم: رساله‌های عملیه، اسرار احکام وحکمت های تشریع رااذکر نکرده‌اند با اینکه علوم ومکتشفات بررفع پرده‌های جهل ازچهره اسرارعظیمه‌ای که در احکام دینی است کمك ومساعدت کرده وتائید نموده‌اند همین کیفیت برای تحصیل علم بصدق نبوت محمد ص و آنچه‌راشریعت اسلامیه آورده کافی است واین خود معجزه جاویدان و نخستین دلیل بر توحید و نبوت ومعاد و عدل و امامت صادقه ائمه هدی علیهم السلام است و همین امور مراوا دار کرد که این رساله ای که تقدیم عامه بشر مینمایم تهذیب کرده باملحدین وصاحبان ادیان غیراسلام، همچنین بامذاهب متفرقه واهواء متشتته ازکسانیکه بقرآن مبین ایمان آورده ونبوت سیدالمرسلین‌را تصدیق نموده وبوحدانیت پروردگار جهانیان اذعان دارند بدینوسیله احتجاج نموده وهمه آنهارا بعمل کردن

اهتمام و بی اعتنا بمصالح و مفاسد نفس خود وغیر خود است، پس اگر در اینحال بوی تکلیفی شود که در مخالفت آن عذاب و عقابی مترتب گردد، چنین تکلیفی فوق وسع وطاقت اوست واین عمل عقلاً قبیح است، پس بهمین جهت ازاو تکلیف وعقاب مادامیکه طفل است شرعاً رفع شده وتکلیف در نگاهداری وتربیت اوبر حسب استعداد جسمی وفکریش متوجه ولی وی گردیده، پس بازهم نباید باو کاری داشت تاهفت ساله شود و نباید بوی تکلیفی نمود که مخالف میل وخواهش او باشد و نباید عنفاً اورا زجر نمود بلکه باید درجمیع احوال باوی بلطف ومدارا رفتار کرد، وپس ازسال هفتم باید دختر و پسر را کم کم وتدریجاً باملایمت ومدارا بتکالیف شرعیه وادار نمود تااینکه سن تمیز برسند، وسن تمیز دردختر غالباً بعداز سال هفتم است ودرپسر پس از سال نهم، پس مستحب است بر ولی آنها که دختر وپسر را بتکالیف شرعیه عادت داده و تاسن بلوغ بتمرین آن تکالیف وادارشان نماید، پس بلوغ دردختر، متحقق میشود بدخول درسال دهم ودرپسر بدخول درسال پانزدهم، دراینحال است که تکلیف بدانها متوجه شده و در مخالفت آن معاقب میشوند وولایت ولی ازایشان برداشته میشود. ازهمین جا اختلاف بزرگی که بین دختر وپسر است در احکام شرعیه نسبت سن بلوغ وماقبل آن شناخته میگردد، وجریان این اختلاف مطابق طبیعت وخلقت وبرای رعایت نمو جسمی وروحی آنهاست. درعلم فیزیولوژی (علم وظائف الاعضاء) ودرعلم بیولوژی (علم الحیات) اینمعنی ثابت شده که نمودر موجودات حیه ونامیه مختلف میشود بااختلاف قوت وضعف آنها . درموجودات قویه نمو بکندی انجام میگیرد ودرموجودات ضعیفه بسرعت: پس گیاهان ضعیف مانند تره ها وسبزیها نموخود را درماهها باتمام میرسانند، ودرختان قوی مانند نخل خرما وچنار بنموخود نمیرسند مگر پس از چندسال، همچنین است حال درزن ومرد. زن ازحیث عضلات وعصب وخون ودماغ وجمیع اجزای بدن ضعیف تر از مرداست ومرد ازاو قوی تراست، بهمین جهت است که زن نموش سریعتر ازمرداست، وپیش ازوی مرحله بلوغ رادرمی یابد، همچنان بایکدیگر این اختلاف را دارند تابسن هیجده برسند، دراینجادیگر نموزن متوقف میشودچنانکه علماً ثابت شده ومرد همچنان بنموخودادامه میدهد تاسال سی ام؛ پس زن ازحیث بدن دائماً همان دختر هیجده ساله است، اگرچه شصت ساله یابیشتر شود چنانکه علماً

مقدمه

در ذکر اول زمان تکلیف و آنچه در آن

وقت یا پیش از آن واجب میشود

طفل همینکه بالغ شد تکالیف شرعیه باو متوجه شده و بحدود آن له یا علیه خواهان و مواخذ میشود ، و اقرارها و معاملاتش صحیح است و اما پیش از بلوغ امور او مربوط بولی اوست، که بتربیت و تمرین وحفظ مال او که در ابواب همین کتاب بتفصیل خواهد آمد قیام مینماید. وبلوغ شناخته میشود بروئیدن موهای زبر برعانه وخروج منی هم در دختر وهم در پسر، و در دختر علاوه بر خروج منی بحیض و آبستن شدن و تمام شدن نه سال و دخول در سال دهم ، و در پسر رسیدن بچهارده سال و دخول در سال پانزدهم باو مساهله شده و سختگیری نمیشود تا آنکه سال پانزدهم را تمام کرده و داخل سال شانزدهم شود، همچنانکه در دختر درخصوص روزه سخت گیری نمیشود تاآنکه سیزده سال را تمام و داخل سال چهاردهم گردد ، و همینکه بالغ شد واجب است برا و شناختن دو رکن مهم اسلام و این دو رکن عبارت است از اصول دین و فروع دین اعتقاد باصول دین باید ازروی دلیل واجتهاد بوده باشد وتقلید در آن جایز نیست و در فروع دین فقط منظور عمل است هرچند بتقلید باشد

در اینجا یک قسم تکالیف واحکام دیگر است که بر پسر و دختر و ولی آنها پیش از بلوغشان بسن مذکور جاری میشود که در ابواب مخصوص بخود می آید انشاءالله و این احکام بر بالغ اجرا نمیشود مگر وقتیکه عاقل باشد

حکمتها و اسرار آن

ازآنجائیکه کودک بدنش ناتوان است، وضعف بدن موجب ضعف فکر و بدون

میکند در نبوت کسیکه در چنان محیطی بدینگونه احکام اطلاع یافته و چنین علومی ر ادر امر توحید ورسالت تدریس فرماید، پس بجانت قسم این خود از واضحترین دلالات، و بزرگترین معجزات جاویدان وعظیمترین آیات بینات است. و بزودی در جمیع ابواب فقه احکامی می آید خصوصاً احکامیکه مربوط بزنان است که در آن بامردها مخالف است وهمه آنها بنایش روی تخالف جسمی وروحی آنها است، بکیفیتی که علوم مثبته بادقت هرچه تمامتر بدان رسیده، وچون شخص عاقلی جمله‌ای از آنهارا موردملاحظه قرار دهد ازاین دقت عجیبی که اسرار آن بعداز دوازده قرن کشف شده، دهشت اورا گرفته ویقین خواهد کرد که آنها ازر شحات دماغ یکنفر امی بیسواددرجزیرة العرب جاهلیت نیست، بلکه آن ازوحی پروردگار صاحب عرش مجید است که روح الامین ازجانب او بدین احکام برقلب پیغمبر اسلام نازل شده، تااو ازجمله بیم دهندگان شود

رکن اول در اصول الدین

و در آن چند فصل است

فصل اول

واجب است برهر مکلفی تحصیل علم باصول دین وآن عبارتست از: توحید، نبوت معاد واضافه میشود بآنها عدل وامامت واین دو اصل ازاصول مذهب است، برای اینکه بعضی ازفرق مسلمین بدان دواصل قائل نیستند. پس وقتیکه مکلف بالغ شدواصول دین را نشناخت خارج ازدین اسلام است، واگر کسی اصول مذهب را ندانست خارج از مذهب شیعه است، وفرقی نیست در نداشتن معرفت بین آنکه اصلاازاین اصول بی‌خبر باشد یا آنکه ملتفت باشد وبداند ولی منکر آنها باشد، یادر حال شك وبدون جزم و یقین بسر برد یاتقلید ازدیگری کند و خود بدان اعتقاد و جزم حاصل نکرده باشد هرکه بریکی ازاین احوال باشد ازکفار است اماکسیکه مقلد ازروی جزم باشدپس چنین کسی کافر نیست ولکن گناه کار وفاسق است بجهت ترك تحصیل علم زیرا معرفت ازروی دلیل واجتهادواجب وتقلیددر اصول دین حرام واجتهاددر آن امری سهل وآسان است، وبر مکلفین هرگاه ازاوهام فلاسفه وخیالات متکلمین مجرد باشند دشوار نیست ومن در این

تربیت‌وغیر آنها باین مطلب قائلند. و مرد در نمو خوددر فزونی است مطابق سنت ضعف و قوت:

پس معلوم میشود که‌ضعیف که‌بسرعت نمومیکند، بسرعت هم منهدم‌می‌شود، وقوی‌که بکندی نمو مینماید انهدامش هم بکندی‌انجام می‌گیرد، برطبق همین سنت تکالیف شرعیه جاری شده ودختر پیش ازپسر بتکلیف رسیده.

گاهی‌هم بعضی‌ازاحوالات‌شاذو نادر برای‌بعضی ازموجودات دست‌میدهد که‌نموضعیف بکندی ونموقوی‌بسرعت انجام میگیرد شارع مقدس این احوال راهم رعایت فرموده وبدان علاماتی قرارداده، پس حکم دختر ببلوغ وقتی است که‌محتلم یاحائض یاآبستن شود، یاموی زبر برعانه اش بروید. برای اینکه آبستنی و حیض شدن وروئیدن موی زبر کاشف از تکامل نمو جسم است بتفصیلی که در علم فیز یولوژی وطب جدید مذکوراست‌وحکم پسر ببلوغ وقتی است که منی ازاو خارج شود یاموی‌زبر برعانه‌اش بروید هرچند بسن مقرره نرسیده باشد برای اینکه همین‌دوعلامت کاشف از کمال نمو است، پیش ازاین‌سن بجهت عوارض واحوال‌شاذه‌ای که طاری شده، وعلوم امروزه تفصیل این اختلاف‌وعلامات‌را واضح وروشن نموده است وچون روزه شاق‌و مشکل است شارع بادختر سختگیری نکرد، پس از بلوغ دختر تا وقتیکه داخل سال چهاردهم شود بااومدارانموده مادامیکه آبستن یاحیض نشده، امادر همین خصوص روزه وقتی که‌حیض‌یاآبستن شده‌دیگرمساهله نمیکند زیراظهور آنهاکاشف ازکمال استعداددختر است، ومدارامیکند باپسردرجمیع تکالیف‌تاداخل سال‌شانزدهم شود، برای رعایت نموتدریجی‌واختلاف بدن او واین علوم راعلماء دراین زمان‌کشف کردند بعدازآن‌که‌بر اسلام‌بیش‌ازهزار ودویست سال‌گذشته‌بود. لکن‌پیغمبر بزرگوار صلی‌الله علیه وآله این‌احکام رااذکر وآنرا پیش‌ازاینمدت کشف فرموده درحالیکه‌از ازاینگونه علوم‌در دنیا اثر وازفنون فیزیولوژی وبیو لوژی در روی زمین‌خبری نبود،و پیغمبر یکنفرامی‌بیسوادبود که‌درعصر جاهلیت‌درمیان‌مردمی‌بی‌علم‌ودانش‌زندگی مینمود آیاهمین مطلب کافی برصدق‌نبوتش‌نیست، واینکه‌آنچه آورده است تنهاازطریق‌وحی ازجانب‌خدای‌لطیف‌وخبیروعلیم‌وحکیم‌است، آیاهیچ عاقلی‌پس ازمعاینه این وضعیت شك

کفاریکه متابعت پدرومادر خودرامینمایند احکام کفر برایشان جاری‌است وهرکس‌از پدرومادری که‌یکی کافر ویکی مسلمان است متولدشده باشد تابع مسلمان است این حکم کودکی استتابالغ نشده ووقتی که بالغ‌شداحکام‌بالغ براوجاری خواهد بود

ودیوانگان هم‌درتابعیت مانند اطفالند وبچه‌ای‌را هم که‌از سرراه بردارند تابع آن کسی است که اورابرداشته وتربیت می کند تازمان بلوغ

فصل چهارم
در توحید

هیچ‌چیز ازشناسائی پروردگاریکه آیات‌او درجان هرکس‌ودرتمام موجودات مشاهده میشودبرای انسان‌روشن تروجلی‌تر نیست . انسان‌خود رامی‌بیند ومیداندکه خودش خودش‌را نیافریده و پدیدآورنده او غیر او بوده پس از آن‌بهر یك از اعضاء خودکه‌نظر می‌افکند اثرقدرت وغایات آنرامینگرد،می‌بیند درتنش چشمی است که می‌بیندو گوشی‌است که‌میشنودوزبانی است‌که سخن‌میگوید ومجراهائی برای‌استنشاق هواو تنفس هست ودستی‌است که‌باآن میگیرد وپائی‌است که باآن رامیرود وچون فکرخودرا بماوراء اینهابجولان درآورد می‌بیندکه‌هر قطره‌ای ازخون وی‌برای غایت ومقصود معینی آفریده‌شده و گلبولهای قرمزی که داخل‌بدنش میشود از هوای ماده غذائیه‌ایکه تولیداحتراق میکنند وبرای حرارت غریزه ایکه‌در بدن است و مسماست ا وکسیژن گلبولهای قرمزداخل بدن‌شده وبریه وارد گشته واز آنجا بقلب واز آنجا بوسیله گردش خون‌بسایراجزاءبدن‌میرساندو گلبولهای سفیدی که‌درخون است ووظیفهٔ مقاومت درمقابل دشمنهائی که‌وارد بدن‌میشوند دارد تااینکه سپاهی برای جلوگیری ازهرگونه هجومی که‌ازخارج‌میشود تشکیل دهدخواه‌آن‌هجوم مرض‌باشد یامیکربها یاضربت‌یاسقطه‌ای یاغیراز آنها،همچنین‌سایراجزاء خون‌که برای هریك وظیفه خاصی وغایت‌معینی است(اگرتفصیل‌این‌موضوع رابخواهی نظر کن بر کن دوم‌در فصل‌نجاسات درباره‌خون)وبزاقی که‌دردهن استوازغده‌های مختلفی که‌باشکال‌متفاوت است تولید میشود وظیفه همه‌آنها پس‌از ترداشتن‌دهان‌و مهیاداشتن زبان‌برای سخن‌گفتن و کمك کردن بعمل مضغ(جویدن)وبلع(فرو بردن غذا)آنست که‌غذا راخیس و خمیر کرده

باره طریقه قرآن‌مبین را پیروی نمودم چنانکه انشا الله دانسته خواهدشد
از آنچه‌در احکام بلوغ گفته شددانسته شد که‌بر دختر واجب است تحصیل علم‌باصول
دین‌در نه سالگی وبرپسر واجب‌نیست مگردر پانزده‌سالگی وهمین‌تکلیف هم‌مبنی‌است
بر آنچه‌علوم دراینعصر کشف‌و تحقیق کرده‌اند از اختلاف دماغ‌دختر و مشاعرش با
دماغ‌ومشاعر پسر بنحویکه دختر دراول‌نموش چیزهائی میفهمد که‌پسر تاتقریباً پنجسالگی
آنهارا نمی‌فهمد ، این‌تفاوت امروزعلماً ثابت‌شده وازمسلمات علماء‌تربیت‌و روانشناسی
است‌مطابق آنچه در فیزیولوژی وبیولوژی وغیر آن تحقیق شده آیا این دلیلها کافی
نیست‌بر صدق‌رسالت وتوحیدالهی؟

فصل دوم
در احکام مستضعفین (ضعیف العقیده ها)

مستضعفین چندصنف‌مختلفند ، ازاینان کسانیند که‌اصلا دعوت‌اسلامی بدیشان
نرسیده و کسانیند که دعوت اسلام بگوششان خورده ولکن‌بوجوب تحصیل‌علم عقلاً
ملتفت‌نشده‌اند وازآنها کسانیند که‌بدینمعنی‌ملتفت بوده‌اندولی‌نتوانسته‌اند تحصیل کنند
یابجهت نداشتن وسیله‌تحصیل‌یابواسطه خلل‌و نقصی که‌در دماغ وفکرشان وجودداشته
وازهمین‌دسته کسانیند که‌کوشش کرده‌انددر تحصیل‌علم ولی‌بااین‌همه‌بحق‌نرسیده اند و
درواقع‌تمام این اصناف‌رامیتوان‌بدین‌جمله خلاصه‌کرد که · بیافتن حق قدرت ندارند
وباین‌دسته ملحق میشود کودکی که دراولین مرحله بلوغ است زیرا او قبل‌از بلوغ
مکلف‌نبود وبعداز بلوغ است‌که تحصیل علم‌ومعرفت باصول دین‌بروی واجب میشودو
تحصیل‌علم‌احتیاج‌بمرور زمان‌دارد وازاین‌زمان‌تاوقتیکه علم‌حاصل کند‌بمستضعفین‌ملحق
میشود : تمام‌اینها در آخرت معاقب نخواهند بود ، پس‌اگر دردنیا متابعت کفار نموده
یامترددباشند که‌هیچکس راتبعیت نکنند‌حکم کفار برایشان جاری‌میشود ، واگرمتابعت
مسلمانان نمایند احکام اسلام

فصل سوم
در احکام اطفال قبل از بلوغ

اطفال مسلمانان درجریان احکام‌اسلام برایشان تابع‌پدر ومادرخود خواهدبودواطفال

بغیر خود استعانت نجویدو بماسوای خود طریـق احتیاج نپوید، ودر کردار خود مختار است وبدانچه خواهدفرمانروا وصاحب اختیـار، وبدانچه اراده کند ازروی حکمت و تدبیر انجام دهد نه‌کار بیهوده کنـد ونه‌ستم وظلم نمایـد بـرای آن‌که از آن بی نیاز است جل وعلاو تقدست اسمائه، و کرمت صنائعه وفعاله

وچون بموجودات زنده نظر افکنیم میدانیم که موجد آن زنده تواناست زیرا اگر خودزنده نبود هرگز نیروی حیات در مصنوعات او بوجود نمی آمد زیرا بدیهی است که‌فاقد چیزی نمیتواند آنرا بدیگری بدهد وبالضروره محال است که ازهیچ، چیزی بوجود آید

پس علم الحیات (بیولوژی) واضحترین کتابی است که دلالت دارد بر آنکه موجد حیات خودزنده است پس از آن می نگریم بنوع انواع ازانسان مختلف الاصناف وحیوانات مختلف‌الانواع وگیاه وکشت ها و درختان که ثمرات مختلف الاکل دارند ومعادن وآبها وجماد وهواوستارگان وخورشید های بیشمار که هریک بجهات مختلفه متوجه ودرحرکتند بضرورت وحس خواهیم دانست که پدید آورنده آنها مختار ومرید توانا وبااقتدار است هرچه میکند ازروی اراده واختیار انجام میدهد نه‌ازروی ایجاب واضطرار برای اینکه اگر موجب (خودکار بدون اختیار) باشد چیزی از وی بدید نمی آید مگر اینکه ملائم طبیعتش باشد همچنانکه حرارت از آتش بوجود می آید ولی کسیکه‌مختار است درافعالش انواع گوناگون وافعال جوراجور یافت میشود مانند بنائی که بنائی را آباد وویران میکند ودیوارها وحصارهای مختلف بدون شکل سقفها و سروبیها، واندرونیها برای آنهابنا می نهدوهرچیزی رابمناسبت ومنظوری ازشکل وحجم و وسعت بجای خود میگذارد اطاق سکنی را غیراز سطح خانه وفضای خانه‌مخالف فضای اطاقها وبلکه کان‌مبائن بادریچه روشنائی است وبر این قیاس است سائر اجزاء خانه واین یک امر بدیهی است که محتاج بیان زیادتری نمیباشد وهمچنین دلیل دیگر حدوث موجودات است پس‌ازآنکه نبودند وفناشدن آنهااست بعد از آنکه بودند ، حرکت آنهاست پس‌از سکون، وسکون آنهااست پس ازحرکت وانتقالشان از مکانی بمکان دیگر وتغییرشان ازحالتی بحالت وشکل آخر، اینهادلیل است که اینها خودشان خودرا نیافریدند

در آن ماده سکریه عنبیه تولید نموده بهمین شکل وارد هاضمه نمایند تا آنرا بجگر برسانند و آنرا بشکل الکل ماده نشاسته‌ای (گلوگز) ذخیره کند تا تولید قند انگوری نماید که قابلیت احتراق تدریجی یابد بمنظور حفظ و ادامه حرارت غریزی در بدن و همچنین دیده میشود که هر عضو وقطعه و عضله و هر جزئی که در بدن است اعم از کوچك و بزرك وظیفه خاص و غایت معینی دارد اینگونه آیات شخص متأمل را دلالت می کند که پدید آورنده این بدن دانای باقدرت ومدبر باحکمتی است برای اینکه ایجاد منظور مستدعی قدرت و علم بغایت و آنچه ایجاد می کند میباشد .

واز همین جا دانسته میشود که کتابهای فیزیو لوژی که از علم منافع ووظائف اعضاء حیوان گفتگو می کند کتابهای توحیدی است که از اولین چیزی که انسان در نفس و جان خود می بیند بحث مینماید وچون از نفس خود بسائر موجوداتی که نزدیك یا در مجاورت ویا دورتر از او هستند منتقل شود در هر دره وخورده وهر جسم کوچك و بزرگی از جماد ومعدن ونبات وحیوان وکوههای شامخ ودریاهای خروشان وهوا وفضاء وزمین و آسمان و آفتاب وماه وخورشیدهای بیشمار وماههای بسیار سیار و آسمانهای نامعدود و مدارك نامحدود چه با نگاه ساده وچه نظر کردن بادوربینهای بزرگ ومیکرسکوبهای نزدیك نما وعلوم مختلفه همچون علم گیاه‌شناسی، وحیوان شناسی، ومعدن‌شناسی، وآب‌شناسی وزمین شناسی وآسمان‌شناسی، وطب، وتشریح، وعلم طبیعت وکیمیا و نجوم، همه اینها نورهای درخشنده‌ای هستند و آیاتی میباشند که بقدرت وتدبیر وحکمت آفریننده خود لمعان دارند و دلالت مینمایند بر قدرت وتوانائی وعلم ودانائی وحکمت صانع ومدبر آنها، وچون از این معنی منتقل شدیم پس از آنکه دانستیم که این موجودات خودشان خودشان را نساخته اند، و آنها صانعی دارند غیر خودشان که در صفات ولوازم که عبارت از حاجت و ترکیب وتحلیل وحدوث وتعدد میباشد با آنها مخالف است زیرا مسلما صانع غیر از مصنوعات وخالق غیر ازمخلوقات است، از آن جهت که خالق بخود موجود بوده و اینها بوجود او قائمند خواهیم دانست که صانع اینها ازلی ابدی سرمدی است و غیر محدود ونامتناهی بوده، یکتائی است که انبازی ندارد ،ویگانه‌ایست که نیازی بدوراه نیابد

کهٔ ازلی است که همیشه او باخدا وخدا بااو بوده!

هرچند در موجودات ازلی، ادیان[1] بایکدیگر مخالفند مثلا برهمائی‌ها آنرا باسمی میخوانند وبودائی‌ها باسم دیگر ومجوسها بنامی غیر از نامی که این دو دیانت نامیده‌اند وبسا باشد که ازعقاید پاره‌ای ازدیانت ها ظاهر شود که این موجودات ازلی وابدی حدوحصری ندارند مثلا مجوسها قائلند باینکه چیزهائیکه نامیده‌اند به (امشاسپندان) یعنی ارواح ازلی وابدی موجوداتی اندکه زمین وآسمان راپرکرده‌اند وبودائی‌ها وبرهمائی ها نیز بچنین ارواح ازلی وابدی قائلند.

واین دیانت‌های قدیمی می‌پندارند، که‌این موجودات خودشان خدایانی هستند که با خدادر الوهیت شریکند، وبرای هرنوع ازانواع مخلوقات ارضی، پروردگاری ازمجردات می‌پندارند، مثلا خدای جماد غیر ازخدای نبات است، وخدای آتش سوای خدای آب است، وخدای انسان غیر از خدای اسب است همچنین الی آخر، مجوسها انسانرا بچهار طبقه تقسیم میکنند، دوطبقه آنها معبود وقابل پرستش اند واین دوطبقه یکی از آنها طبقه پادشاهان، وطبقه دیگر رؤسا دینی‌اند که افراد آنراهیر بدان و مؤبدان مینامند ودوطبقه دیگر طبقه کشاورزان وروستائیان وطبقه اهل صنعت وکسب وتجارت میباشند، و مانند همین عقیده در دیانت برهمائی یافت میشود جز این که دیانت برهما این دوطبقه راطبقه پاکان مینامد ودوطبقه پرستش کنندگان راطبقه ناپاکان (نجسان) واین دینهای سه گانه برغلو درباره بعضی ازمخلوقات وپرستش آنها وطلب روزی وشفاء وطول عمر وسایر حاجات ازآنها متفق‌اند، وما چیزی که بتوانیم دراصل این دیانات سه گانه حکم کنیم در دست نداریم، وبرای ماهحقق نشده که کدامیك اصل و کدامیك فرع است بالاتر چیزیکه مامیدانیم اینست که آنها جداً متشابهاند بحیثی که جزدر نام تفاوتی باهم ندارند وچنین معلوم میشودکه هرسه این دینها از اصل قدیمی گرفته‌شده‌اندکه اثری از آن در دست ما نیست وبما نرسیده، وشایددو دین قدیمی مصر وبابل از همین اصل گرفته شده باشند، برای اینکه در بیشتر عقائد واعمال، مشابهت باین دینهای سه گانه دارند این دینهای سه گانه همگی دررهبانیت وگوشه گیری وانزوا واجراء ریاضت های بدنی متفقند هرچند در کیفیت مختلف میباشند، پس رهبانیتی که در نزد برهمائی هاست در

زیرا موجود بخودی‌خود محال‌است که چنین صفاتی دروی پدید آید پس ناچار است که اورا موجدی باشد قدیم وازلی که حوادث دروی تأثیر ننماید و ابدی سرمدی که فنا برویراه‌نیابد، نه‌تغییر پذیرد ونه‌تبدل‌گیرد ،نه حرکت داشته‌باشد و نه انتقال نه اضمحلال بدو دست یابدنه زوال، مکانی اورا فراگیرد و مکانی ازاوخالی نماند، وقت وزمانی اورا تحدید نکند مرید مختار است وبرهمین‌نمط است‌ادله قرآن وفلسفه آن وبراهین وحکمت‌های وی که‌حس آنرا ادراك میکند و عقل صریح آنرا اذعان می نماید بدون پیچیدگی قبول‌محال وپذیرفتن‌شبهه واشکال، وهرچه‌را که صاحبان‌ادیان سابقه‌وفلاسفه‌واهل کلام باکلفت‌وزحمت‌ایراد کرده‌ومتصوفه‌ومعتزله‌واشاعره‌برحمت‌آنرا ایراد نموده‌اند خارج ازطریق قویم‌وجاده‌مستقیم است اگرصاحبان ادیان ازرویه قویم خودخارج نمی‌شدند برای جهال طبیعی ومادیون مجالی باقی‌نمی‌ماند که بدین مسن هجوم کنند‌بشبهه‌هائی که‌ارزشی ندانسته‌وموهوماتی که‌استحقاق‌هیچ‌نظری ندارند

سزاوار تر آنست که مادر اینجا اولا بسخنان‌گوئیهای‌خداپرستان که کتاب خدارا پشت‌سر انداخته‌وبدون‌دانش وهدایت‌وسندوحجت‌روشنی ازهواهای خود پیروی می نمایند‌اشاره کرده که پس‌از آن بشبهات ملحدان طبیعی و دهری بپردازیم،سپس بطریقه استدلال‌قرآن وسنت و براهین آندورا بیان کنیم تادراین‌عمل بیانات گذشته‌واضح‌وآشکار گشته وهرشبهه‌ای‌باطل و ناچیز خواهدشد تا حق تاتمام درخشندگیش ساطع گردیده وابرها وتیرگیهای شام شبهات باطله بظهور روزحق محو گردد

ومن‌الله‌التوفیق والتسدید

فصل پنجم

درغفلت خداپرستان از صاحبان ادیان‌سابقه‌و فلاسفه وفرق‌دیگر مسلمانان که‌از آنان پیروی کردند

ادیان قدیمه‌ای که بدست مارسیده همگی متفق‌اندبراصل‌واحد و آن اینستکه‌خدا مجموعه مافی‌الکون است(آنچه درصحنه‌آفرینش است)یااین‌بیان: که‌باوجودخدا عین وجود آفرینش‌است،واین‌مذهب‌نامیده میشودبوحدت‌وجودویااینکه‌خداعین‌موجودات است واین مذهب‌بنام وحدت‌موجوداست پس‌معنی آن اینستکه چیزهائی‌ازموجودات

گاو پرست، ویونانیان بعقول و نفوس مجرده بپندار خود جنبهٔ الوهیت داده بودند، یهود هم خـدا را درجسد میدانستند، ونصاری خدا را نازل کرده و در رحم زنی جاداده بودند وقائل باتحاد او با مسیح وروح القدس بودند!! گمراهی در گمراهی فرو رفته بود و تاریکی ها بالای یکدیگر، در اینجا عقایدی هم بود که ازهر رنگ فلسفه یا اندیشه دینی مجرد بود همچنانکه عرب قائل به بت پرستی بودند و معتقد بودند که بت‌ها آنانرا بخدا نزدیك می کنند بدون اینکه بوحدت وجود یا وحدت موجود یا افلاك یا عقل اطلاعی یافته باشند و همچنانکه عده‌ای بین یونانیـان و مصریها وبلاد هند وایران بودند که قائل بدهر بودند، بدون اینکه باعث این عقیده را ازعلم وفلسفه بشناسند وبهره‌ای از آن نداشتند جز الفاظی که در دهانها افتاده بود وبدون اینکه معانی ومعمای آنرا بفهمند.

همچنین بودند مردم درعصر قدیم که حقاً عصر جاهـلیت برای آن نامی است بامسمی وچه جهلی زشت‌تر است ازاین جاهلیتی که در آن بودند، ازحیث خیبت وخسران، درمیانه این جهل وتاریکی‌ها نوراسلام درخشید، و مشرق ومغرب زمین را فرا گرفت واقطاررا روشن نمود، وپردهای ضخیم بت پرستی عرب وبرهمائی وبودائی ومجوس و یهودی ونصرانی ودهری رااز میان برداشت وتوحید خالصی را آورد در حالیکه علناً فریاد میزد، که خدائی نیست جز خدای بیهمتائی که شریك وانبـازی ندارد واینکه انسان باخدای واحد خدای دیگری رانخواند و بت‌هارا شکسته و آتشکده‌هارا خاموش نمود وخرافات فلاسفه وموهومات آنانرا ازوحدت وجود وقول بافلاك وعقول را باطل کرد، ووساوس دهریها وطبیعی‌ها راناچیز نمود، وپراکنده ودور انداخت، وعلناً درمردم غریو برآورد، که آگاه باشید دین خالص تنها خدای راست وپادشاهی جهان خاص خدای یکتای قهار است ودرمیان مردم بانگ برآورد درحالیکه بر آنچه ادعامیکردند مطالبه برهان نمود ومی گفت (بگو بیاورید برهان خود را اگر راستگو هستید) پس چـون برهانی نیافتند ناچار آنچه را می‌پنداشتند وبدان عقیده مند بودند باطل شد وسلطان علم برشیطان جهل پیروز گردید آنجا که گفت (کتابی بیـاورید پیش از این قرآن یا نمونه‌ای ازعلم اگر راست میگوئید؟) وعصر جاهلیت وتاریـکی منقلب شد بعصر علم وروشنی، وانسانیت گامهـای تندوبلندی بسوی ترقی وپیشرفت بـرداشت که آنروز

کیفیت بارهبانیت مذهب مجوس مختلف است، دیانت‌ها عموماً در زمانهای گذشته چنین بودند پرستش بت‌ها و گاو و درختـان و آبها و آتشکده‌ها بـدان آمیخت باهمان نسبت اختلافی که در این دیانت‌ها موجود است، وچون یونانیان ازخواب غفلت بر خاستند واز انوارالهیه پرتوی برایشان تابید، عزم نمودند که بت‌پرستی را دورافکنده وبپرستش ستارگان ساده مجرده برطبق عقیده‌ایکه دارند بپردازند، ومشغـول شدند بتفحص از دینی که آنها را بپرستش خدا بـرساند، پس جز مذهب مجوس نیافتند زیرا مذاهب دیگر از آنها دور بودند وایرانیان بـاایشان بیشتر آمیزش داشتند، پس مجوسیت را گرفتند وآنرا بقالب فلسفه ریختند و ازاین کیفیت فلسفه سقراطی ومثل افلاطونی که منشأ آن وحدت وجود وموجود است، وقائل شدن بارباب انـواعیکه در مذهب مجوس بوده پدید آمد ویشت سر آن فلسفه ارسطو آمد که قائل است باینکه ازیـك جوهر جز یك چیز صادر نمیشود وار، صادر اول که عقل مجرداست عقل وفلك پدید آمد، وهمچنین تاعقول عشره وافلاك تسعه سپس عالم کون وفساد که زمین است بوجود آمد، همه اینها در دیانت مجوس موجود بود فلسفه اشراق افلاطونی وفلسفه مشائی ارسطوئی شیوع پیدا کرد و این دو فلسفه از خرافات بت پرستی و پرستش ستارگان که قدماء یونان بر آن قائل بودند سالم نماندند

در همین حالیکه دیانت های گذشته وکهنه آئین مردم بود یهودیت بدعوت حضرت موسی وانبیاء بنی‌اسرائیل ظاهر شد پس از آن نصرانیت بدعوت حضرت عیسی وحواریین پدید آمد واین دو مذهب در ابتداء دعوت خود بتوحید خالص دعوت مینمودند ولی طولی نکشید که دگر گون شد و بعقائد بت‌پرستان آلوده گشت :

ازعقائد فاسده، جسدوجسم دانستن خدا، وسه بودن خـدا درعین یك بودن، و یکی بودن درعین سه بودن وغیر ذالك از خرافات بت‌پرستان واهل وحدت وجود یا وحدت موجود، وصبح کردند این دودین درحالیکه یك مشت خرافات و افسانه‌ای از افسانه‌های گذشته بودند، بعداز آنکه حقیقت صریحه وحق محض ونـوری درخشنده بودند، تمام دینها وفلسفه‌ها بهمین سر نوشت دچار شدند　　　　ووضع دینی مردم چنین بود :

ایرانیان آتش را می‌پرستیدند وعربها پرستش سنگها وبتان پرداخته بودند، هنوز

برای ایشان بهتر وخردمندانه‌تر بود، ولی خدامؤمنین را بقول ثابت برقرار داشت، پس بریسمان محکم قرآن متمسك شده و بسنت قویمه چنگ زدند، وجهل را برعلم مقدم نداشته ووهم را بجانب حقیقت راه ندادند، دین خودرا برای خدا خالص کردند، ودانستند که قرآن نیامده مگر برای نابود کردن این تاریکی‌ها وگمراهی‌ها بوسیله نور هدایت ورشاد، واوهام فلاسفه وخرافات بر ایشان تأثیری ننمود، در حالیکه گول خوردگانی که خود را حکما ومتکلمین مینامیدند بانهایت نادانی وديوانگی با آنان می‌جنگیدند وبیش ازصدها سال آنانرا طرد می‌کردند وبجهل ونادانی متهمشان مینمودند برای اینکه حرافائل بخرافات فلاسفه یونان نشده‌اند، تا اینکه خدای متعال دستور داد بظهور نورحق ومحو ظلمتهای باطل وهدایت کرد بزرگان دانشمندان مکتشف را بدانچه بر یونانیان ومقلدین نادان ومسلمانان مخفی بود، پس حساً ثابت کردند که نه‌عقلی درفلك ونه فلکی است که عقلی باو باشد ونه نفس مجردی وجود دارد، وآن افلاکی که می‌پنداشتند نه گانه است اصلا وجود ندارد، وستارگان خورشیدانی هستند که احصا نمیتوان نمود که در پیرامون هریك از آنها سیارات متفاوتی در گردش است وعناصر هم چنان که آنها می‌پنداشتند وجود ندارد، ومزاجها هم چنان نیست که آنان ادعا می‌کنند بلکه غیر محدود است، پس قواعد مجوسیت وفلسفه ویران شد وامر خدای ظاهر گردید هرچند کافران ازظهور آن کراهت داشته باشند، وصاحبان اندیشه وخرد دانستند که قرآن معجزه باقیه است که طول زمان وکثرت اکتشافات روز بروز رفعت وعلو آنرا زیاد کرده و مؤمنین بدان همه روزه ایمان وتسلیمشان فزونی خواهد یافت.

اگراین فیلسوفان مسلمان که فلسفه را بخود بسته وحکمائیکه تحکم می‌کنند بفلسفه یونان وتخیلات مجوس، فریفته نمی‌شدند وبقرآن تمسك نموده در آیات آن تدبر می‌کردند ، زمام علوم از دست مسلمانان خارج نمی‌شد کاخ سلطنتشان بهم نمی شکست وعرش پادشاهیشان سر نگون نمی‌گشت

وبیگانگان صاحب اختیارشان نمی گشتند، ودرروی زمین غیر مسلمانی باقی نمی‌ماندولکن مسلمانهافریب خورده وفریفته شدندو بهمین جهت سیرعلمشان متوقف گشت و دانشمندان ازتعلیمات و تبلیغ اسلام کناره گرفتندومجال را برای القاءشبهات واهیه مادیون و

شریعت نظیرش را ندیده بود پس در کمتر از نصف قرن بر بیشتر از بلاد معموره جهان استیلا یافت و انسان در مدت کوتاهی بملکوت اعلای انسانیت نائل گردید و برای دهری و فلسفی و بت پرست و یهودی و نصرانی حجت و دلیلی باقی نماند. و دین خدا صبح کرد درحالیکه منحصراً یگانه پیشوای بشر بود

طولی نکشید که بعضی از صاحبان ادیان سابقه از مجوس و یهود و نصاری خود را در امور مسلمانان داخل کرده و کتب یونانیان را بعربی ترجمه نمودند، واین کتابها در مدارس اسلامی داخل شد در حالیکه هنوز مردم تازه میرفتند بمعالم اسلام آشنا شوند، پس این شبهات یونانیها بر بسیاری از کسانیکه ضعیف العقول بودند غلبه یافت وحقایق زلال وصاف دین حنیف باوهام فلاسفه ومجوس وتجسید یهود، والتحام نصاری وتثلیث آنان آلوده گشت پس فرقه‌ای ازمسلمانان غلو کرده عقیده مند شدند عین آنچه راکه مجوس و نصاری اعتقاد داشتند جز اینکه اسم پادشاهان ومؤبدان یااسم عیسی وروح القدس را تغییر دادند باسم محمد وعلی وقطب هائی از مراشد صوفیه مانند عبدالقادر گیلانی وسیداحمدبدوی وصاحب برزنج وشاه نعمت الله وماننده گان آنها وفرقه‌ای از مسلمانان قائل بجسد پذیری خدا شدند عین همان عقیده یهودیها، وطائفه‌ای بوساوس فلاسفه اشراقی ومشائی فریفته گردیدند ونداستند که منشأ آن مذهب مجوس است واین خرافات راالز علوم پنداشته آنرا در مدارس دینی داخل نمودند، ودر این باره کتابها نوشته ومؤلفاتی برای توضیح آن پرداختند، وفرقه‌ای سخت باین موهومات فرو رفته وآنرا با قرآن کریم وسنت سنیه برطبق عقائد فلاسفه و غلاة ومجوس تطبیق نمودند وکلام خدا وسنت پیغمبر اورا تحریف کردند تاتوفیقی بین کتاب وسنت و بین مجوسیت وفلسفه دهند، مثل اینکه اینها میپنداشتند پیغمبر بزرگوار اسلام نیامده مگر برای ترویج خرافات زردشت وموهومات سقراط وارسطو، ونداستند که آنحضرت (ص) مبعوث شد مگر برای ابطال آنها وبیرون آوردن مردم ازظلمات این اوهام بسوی علم ویقین،وگروهی از معتزله واشاعره بفلسفه متأثر شده وبگفتگوهائی پرداختند که طبع سلیم از آن بیزار وعقل مستقیم از آن متنفر است و برهان، آنرا نفی کرده و قرآن آنرا باطل مینماید، واینطائفه خودرا متکلمین نامیدند وحال اینکه اگر ساکت میشدند

اگرمکانی ازوی خالی بماند یا مکانی وی رافرا گیرددر اینصورت محدودی است که احتیاج بمکان دارد ، پس آفریننده بخودی‌خود نیست‌واین امری‌است که‌مادیها والهیون بر آن‌اتفاق دارندهر چندگفتارشان دراین باره مشوش‌و مضطرب است وعلی‌ای‌حال‌تمام عقلاءدر این کلمه متفق‌الکلمه‌اند که آفریننده‌بخودی خوداز‌جهت‌مکان‌و زمان نا محدود است، آغازی است بدون آغاز وانجامی است بدون‌انجام‌و بتمام‌اشیاءمحیط است‌واین یك امر بدیهی‌است که‌هیچگونه‌احتیاج‌ببرهان‌ندارد‌جز‌اینکه‌بگوئیم آفریننده بخودی خود موجود است :

پس‌از این‌مقدمه خواهی شناخت که‌هست بخودی‌خود تغیر و تبدل بر وی‌محال است‌و حرکت وانتقال‌بر وی‌سزاوار نیست برای اینکه تغیر و دگرگونی عبارت است اززوال‌علت حالت‌اولی وبوجود آمدن‌حالت دوم وکسیکه هستیش بخودی خوداست علتی‌برای و جودش نیست که زوال پذیرد یا حادث شود و حرکت عبارت است از خالی‌کردن مکانی واشغال مکان دیگر و کسیکه هستیش بخوداوست‌بهرمکانی محیط است‌پس مکانی ازاوخالی نیست که‌وی بدان منتقل‌شود

ومکانی ازوی خالی نماند پس چگونه آنرا خالی می کند، بهمین دلیل قول مادیون باطل میشود، زیرا اینان قائلند باینکه کسیکه هستیش بخود اوست دارای حرکت جوهریه دائم است، که ذراتش جمع وپراکنده گشته‌وبصورتهای مختلف وگوناگون از خورشید وزمین‌وجمادونبات وحیوان مبدل میشود،وهرچندماده‌ازلی است که کم وزیاد نمیشود.همین‌قول ایشان‌هم‌ادعائی‌است که‌هیچ‌دلیل‌وبرهان‌ندارد، معذالك بداهة مردوداست‌زیراچیزیکه هستیش بخودش است تغیر وتبدل حتی بصورت هم بروی محال است،پس‌اگر ماده چنین‌باشد که مـی گویند، در این صورت خـود ماده‌مخلوق است و آنکه هستیش قائم بخودش است غیر ماده خواهد بود ، وقائم بخود کسی است که ماده را تغییر میدهدوخود تغییری نمی‌پذیرد، وماده دارای اجزائی است که پاره‌ای ازآنهاپاره دیگررا محدود مینمایدواحتیاج بیکدیگر دارند وچیزیکه‌هستیش بخود اوست نامحدود است واحتیاجی‌ندارد پس جـزئی نخواهد داشت، وچیزهائی که دارای اجزائند هستیشان بخودشان نیست، و آن چیز هستیش با خود اوست که

طبیعیون واگزار کردند، وما ببطلان فلسفه برسبیل اجمال اشاره میکنیم

فصل ششم

در ابطال شبهات مادیین و فلاسفه وصاحبان ادیان قدیمه و مسلمانانیکه از آنها پیروی نمودند

جمیع عقلا ازدهریها ومادیها وفلاسفه والٰهیون متفقند بروجودیکه بخودی خود موجوداست ودرهرمرحله وجود احتیاج بدیگری ندارد، برای اینکه اگرچنین موجودی نباشد اصلاً چیزی بوجود نخواهد آمد، زیراهنگامیکه مافرض کردیم که همه موجودات محتاج بغیرخود هستند دراینصورت جزعدم چیزی باقی نمی‌ماند، وعدم هم که وجود نداشته و برای ایجاد نمودن قابلیت ندارد. فرض این است که موجودات بدون موجد (پدیدآورنده) یافت نمی‌شود پس باید گفت موجودی نیست زیراموجدی نیست، لکن موجودات دیده میشوند پس موجود بخودی خود هم مشهود است واین یك امر بدیهی است که نیازمند دلیل نیست واحتیاجی بزحمت استدلال بدور وتسلسل ومحالات فلاسفه ومتکلمین ندارد وخردمندان بدان اتفاق داشته احدی رادراین خصوص نزاعی نیست پس اختلافی که هست درمیان آنها اینست که کائن بنفسه (آفریننده بخودی خود) چیست؟ پیش ازاینکه اختلاف آنان ذکرشود بشبهات کسانیکه امربرآنان مشتبه شده ردشود مقدمه مختصری ذکرمیکنیم وآن مقدمه این است که معنی بودن چیزی بخودی خود اینستکه آن چیز دروجودخوداصلا بچیزی احتیاج نداشته باشدزیرا اگرمحتاج باشد دراینصورت بودن بخودی خودنیست وبدینمعنی نداشتن اول وآخر مترتب میشود یعنی روزی نبوده که نباشدوپس ازآن بوجود آمده باشدوروزی هم نمی‌آید که معدوم شود ووجودش با نتها وآخر رسدزیرا اگرآفریننده ازلی نباشداحتیاج بعلت وجود خودپیدامی‌کندوفرض مطلب آنست چون علت نداردپس قدیم است وچیزیکه قدمت او ثابت گشت عدم او محال است زیرانابودشدن هرچیزی بزوال علت وجوداو دست میدهد واین امرهم باز مورد اتفاق جمیع عقلا ازمادیون وفلاسفه والهیون است، پس آفریننده بخودی خود احتیاج بمکان ندارد زیرا اگر احتیاج بمکان داشته باشددراینصورت آفریننده بخودی خود نیست واو درهرمکانی است و هیچ مکانی وی‌رافرا نمی‌گیرد وهیچ مکانی ازاوخالی نمی‌ماند، زیرا

اجزاء بعضی ازفلاسفه میگویندکه دوجهت که‌در عقل اول است از آن انتزاع میشوند نه اینکه دو موجود خارجی باشند پس ما هم بایشان میگوئیم امر انتزاعی که‌در خارج وجود ندارد نمیتواند وجود ببخشدواین سخن راهم از باب‌مماشات وبرحسب جریان اصول قدیمه وپندارهای‌خودشان بآنها می گوئیم، ولی‌هنگامیکه رجوع‌میکنیم بچیزهائیکه‌علم آنرا صادر ومکتشفات عصر آنراواضح کرده است، می‌بینیم که‌اصلا ازاین‌ترهات بی‌نیازیم

پس بطلان آنچه فلاسفه گذشته به‌تبعیت ازمجوس‌می‌پنداشتند ازمسلمات علماء این‌زمان است برای اینکه فلاسفه باچشمهای مجرد بدون مسلح بودن بدور بینهای محیرالعقول می‌پنداشتندکه فقط هفت‌سیاره وجوددارد وگمان‌می کردندکه افلاک نه گانه‌اندوچون ثوابت‌راباچشم نامسلح‌می‌دیدندلذا برای آن‌فلک‌هشتم‌قائل‌شدندوچون احتیاج بفلکی داشتندکه بدون ستاره بوده وحرکات افلاک دیگر را تنظیم کند لذا فلک نهم قائل گشتند وبنظر ایشان بااین کیفیت عالم آفرینش وموجودات بانتهاءمیرسد ودرحالیکه صدور این‌افلاک‌بزعم‌ایشان ازواجب‌ممکن نباشد برای اینکه واجب‌واحد است واز واحد جز واحد صادر نمیشود ناچار میشوند که‌بگویند صادر اول‌نیزواحد است وآن‌عقل مجرداست که بعقل اول نامیده اند که‌از اوعقل وفلک‌صدور یافته پس عقول متعدد میشوند نادهه و افلاک نانه و قائلند باینکه عالم کون وفساد که زمین ما و موجودات‌در آن است از فلک قمر صادرشده‌ومجوس بهمین گونه ادعا ها مذهب خود را وفلاسفه فلسفه خودرا بنا نهاده اند علم‌هم با مکتشفات وآلات‌ور صدهای آسمانی بمیدان آمده وتمام‌این اساسهای ادعائی آنهارا ویران نمود زیرا این بنا درکنار وادی فنا بناشده بود وبهمین‌جهت‌هم نابودشد :

علم‌حساثابت نمود که آنطوریکه‌فلاسفه گمان می برند اصلاافلاکی وجود ندارد وثوابتی که‌آنان ادعائی‌میکنند باچنان کیفیت نیست وآفتاب‌وماه‌هر یک درمدار خاص وفلك مخصوصی شناورند واین‌ستارگان وکواکبی که‌دراین فضای بی پایان بیرون از احصا دیده میشوند هزاران هزار از خورشید های بیشماری است که در پیرامون هریك ستارگان چندی است مانند زمین ما که در هر کدام صفت ترکیب وتحلیل

خود جزئی نداشته واوماده را تجزیه ومحدود کرده است، مادیون می گویند پیدایش از عدم و نیستی محال است، ماهم از ایشان میپرسیم از حیاتیکه در موجودات زنده هست آیا ازیك اصل زنده ای بوجود آمده یااز اصلی که حیات ندارد، اگر گفتند ازاصلی که حیات ندارد، اصل خودرا با این ادعا ناقص و باطل کرده اند زیرا در اینصورت حیات از عدم پدید آمد، واگر قائل بقول اول شدند که از اصل زنده وجود آمده، اصل ما ثابت است وآن اینستکه هست بخودی خود زنده وتوانا وآفریننده حیات دراجسام زنده است، مادیون حیوة را بعللی مادی ازحرکت دائمی تعلیل می کنند، وحال اینکه این علل واهی هستند اضافه براینکه آن ادعائی است که دارای برهانی نبوده وبرای ایشان این ادعا نفعی نخواهد داشت، زیرا سئوال بحال خود باقی مانده است وآن اینستکه حیوة ازعدم بوجود آمده یا ازاصل زنده ای؟ ولی بحمدالله از این سئوال جوابی ندارند، پس برای بطلان مذهب آنها احتیاجی ببرهان بیش ازاین نداریم که بگوئیم وجود آفریننده بخودی خود ضروری و بدیهی است، وهمچنین عدم تغییر و تبدل و حرکت و انتقالش

همچنانکه مذهب مادیون با این بیان باطل شد، همچنین مذهب فلاسفه باطل میشود برای اینکه آنها قائلند که آفریننده بخودی خود بالضروره موجود است واو یگانه است، واز یکی جز یك صادر نمیشود، پس ازاو عقل واحدیکه دارای دو جهت است صادر گردید وباعتبار تعدد جهت وی ازعقل اول عقل دوم وفلك صادر شد، وهمچنین تعدد انواع وتکثر موجودات بظهور پیوست ما هم باین آقایان فلاسفه می گوئیم. اولا شما که عقل اول را ندیده اید، پس بچه وسیله آنرا درك نمودید؟! آیا جز این است که قائل شدن باینمعنی خود ادعای بلا دلیل است؟! وثانیاً: از این آقایان میپرسیم ازاین دو جهتی که در عقل اول است آیا بدون موجد واز عدم بوجود آمدند؟ دراینصورت قول شما نقض پذیر است زیرا وجود ازعدم محال است یا اینکه آفریننده بخودی خود متعدد است، در اینصورت قول شما که میگوئید واحد است ناقص میشود، واگر دراینجا موجودی است که دارای چند جهت است چنانکه شما میگوئید پس در اینصورت این موجود مخلوقی است حادث نه آفریننده بخودی خود وکسیکه بخودی خود هست بالداهه نه تعدد دارد ونه اجزا، زیرا حدی ندارد وتعدد ملازحد وانتهاست، همچنین پذیرفتن

اجزاء بعضی ازفلاسفه میگویند که دوجهت که در عقل اول است از آن انتزاع میشوند نه اینکه دو موجود خارجی باشند پس ما هم بایشان میگوئیم امر انتزاعی که در خارج وجود ندارد نمیتواند وجود ببخشد واین سخن راهم از باب مماشات وبرحسب جریان اصول قدیمه وپندارهای خودشان بآنها می گوئیم، ولی هنگامیکه رجوع میکنیم بچیزهائیکه علم آنرا صادر ومکتشفات عصر آنراواضح کرده است، می بینیم که اصلا ازاین ترهات بی نیازیم

پس بطلان آنچه فلاسفه گذشته به تبعیت ازمجوس می پنداشتند ازمسلمات علماء این زمان است برای اینکه فلاسفه باچشمهای مجرد بدون مسلح بودن بدوربینهای محیر العقول می پنداشتند که فقط هفت سیاره وجوددارد وگمان می کردند که افلاک نه گانه‌اند وچون ثوابت راباچشم نامسلح می دیدند لذا برای آن فلك هشتم قائل شدند وچون احتیاج بفلکی داشتند که بدون ستاره بوده وحرکات افلاك دیگر را منظم کند لذا بفلك نهم قائل گشتند وبنظر ایشان باین کیفیت عالم آفرینش وموجودات بانتها میرسد ودرحالیکه صدور این افلاك بزعم ایشان ازواجب ممکن نبشد برای اینکه واجب واحد است واز واحد جز واحد صادر نمشود ناچار مشوند که بگویند صادر اول نیز واحد است وآن عقل مجرد است که بعقل اول نامیده اند که از اوعقل وفلك صدور یافته پس عقول متعدد میشوند نه ده و افلاك نه و قائلند باینکه عالم کون وفساد که زمین ما و موجودات در آن است از فلك قمر صادر شده ومجوس بهمین گونه ادعا ها مذهب خود را وفلاسفه فلسفه خودرا بنا نهاده اند علم هم با مکتشفات وآلات ور صدهای آسمانی بمیدان آمده وتمام این اساسهای ادعائی آنهارا ویران نمود زیرا این بنا در کنار وادی فنا بنا شده بود وبهمین جهت هم نابود شد :

علم حساثابت نمود که آنطوریکه فلاسفه گمان می بردند اصلا فلکی وجود ندارد وثوابتی که آنان ادعائی میکنند باچنان کیفیت نیست وآفتاب وماه هر یك درمدار خاص وفلك مخصوصی شناورند واین ستارگان وکواکبی که دراین فضای بی پایان بیرون از احصا دیده میشوند هزاران هزار از خورشید های بیشماری است که در پیرامون هریك ستارگان چندی است مانند زمین ما که در هر کدام صفت ترکیب وتحلیل

خود جزئی نداشته واو ماده را تجزیه ومحدود کرده است، مادیون می گویند پیدایش از عدم و نیستی محال است، ماهم از ایشان میپرسیم از حیاتیکه در موجودات زنده هست آیا ازیك اصل زنده‌ای بوجود آمده یا از اصلی که حیات ندارد، اگر گفتند از اصلی که حیات ندارد، اصل خودرا با این ادعا ناقص و باطل کرده‌اند زیرا در اینصورت حیات از عدم پدید آمد، واگر قائل بقول اول شدند که از اصل زنده وجود آمده، اصل ما ثابت است وآن اینستکه هست بخودی خود زنده وتوانا وآفریننده حیات در اجسام زنده است، مادیون حیوة را بعللی مادی ازحرکت دائمی تعلیل می کنند، وحال اینکه این علل واهی هستند اضافه براینکه آن ادعائی است که دارای برهانی نبوده وبرای ایشان این ادعا نفعی نخواهد داشت، زیرا سئوال بحال خود باقی مانده است وآن اینستکه حیوة ازعدم بوجود آمده یا ازاصل زنده‌ای؟ ولی بحمدالله از این سئوال جوابی ندارند، پس برای بطلان مذهب آنها احتیاجی ببرهان بیش ازاین نداریم که بگوئیم وجود آفریننده بخودی خود ضروری و بدیهی است، وهمچنین عدم تغییر و تبدل و حرکت و انتقالش

همچنانکه مذهب مادیون با این بیان باطل شد، همچنین مذهب فلاسفه باطل میشود برای اینکه آنها قائلند که آفریننده بخودی خود بالضروره موجود است واو یگانه است، واز یکی جز یك صادر نمیشود، پس ازاو عقل واحدیکه دارای دو جهت است صادر گردید وباعتبار تعدد جهت وی ازعقل اول عقل دوم وفلك صادر شد، وهمچنین تعدد انواع وتکثر موجودات بظهور پیوست ما هم باین آقایان فلاسفه می گوئیم. اولا.شما که عقل اول را ندیده اید، پس بچه وسیله آنرا درك نمودید؟! آیا جز این است که قائل شدن باینمعنی خود ادعای بلا دلیل است؟! وثانیاً. از این آقایان میپرسیم : ازاین دو جهتی که در عقل اول است آیا بدون موجد واز عدم بوجود آمدند؟ دراینصورت قول شما نقض پذیر است زیرا وجود ازعدم محال است یا اینکه آفریننده بخودی خود متعدد است، در اینصورت قول شما که میگوئید واحداست ناقص میشود، واگر دراینجا موجودی است که دارای چند جهت است چنانکه شما میگوئید پس در اینصورت این موجود مخلوقی است حادث نه آفریننده بخودی خود و کسیکه بخودی خود هست بالذاته نه تعدد دارد و نه اجزاء، زیرا حدی ندارد وتعدد ملازحد وانتهااست، همچنین پذیرفتن

نابودی بر چنین عقول، از این برهان هیچگونه پاسخی ندارند جز اینکه برهمائیان میگویند که آفریننده بخودی خود یك خواب ویك بیداری ای دارد پس وقتیکه میخوابد خودش تنهااست ولی وقتیکه بیدار میشود سائر موجودات پدیدمی آیند یعنی بیداری او موجودات را می آفریند، ومانند همین سخن را باکمترین تعبیری بودائیان ومجوس می گویند، جز اینکه آنها تعبیرش را عوض کرده میگویند: هست بخودی خود غیب الغیوب و "راز پنهان و پوشیده است که اصلا درك نمیشود وهنگامیکه وجودش بر موجودات بسط و گسترش می یابد در اینحال پدیدار شده ادراك میشود ووی همان است (یعنی همین موجودات که محل ظهور کائن بنفسه است)

فلاسفه اشراقیون تعبیر دیگر نموده اند و گفته اند که واجب دارای دو کمانه است است (قوسین) یکی از آن قوس نزول ودیگری قوس صعود است در موقع صعود فقط خود او به تنهائی است ودر نزولش وجود موجودات، وتمام این تعبیرها بر گشتش بیك معنی است وغرض جمیع آنها نفی تغییر و تبدل است از هست بخودی خود بوسیله این عبارات، ودلیلی همه باین گفته ها ندارند پس خواب وبیداری وبسط وقبض ودو قوس صعود ونزول عین تغیر ودگر گونی است که آفریننده بخودی خود از آن منزه است وچنان فرض کن که اینان بااعمال این عبارات بی سروته تغیر را باحاله نفی کردند فکر میکنی چه خواهند کرد وچه جواب خواهند داد باینکه لازمه قائل شدن بوحدت وجود موجود آنستکه جمیع نقائص آفرینش را با آفریننده بخودی خود (خدا) حل وعلا نسبت دهند !؟

بازهم برمیگردیم بسراغ اینان ومیگوئیم جمیع آنچه درجهان آفرینش است ازموجودات کوچك یابزرك دلالت دارد برقدرت و تدبیر وحکمت وعلم آفریننده بخودی خود زیرا آفرینش بنظام تام درجریان است وهر موجودی ازجزء وکل برای غایت معین وفائده مشخصی ساخته شده واین نظم و غایات با صریحترین دلالت دلیل است براینکه ناظم آن وقاصد غایات آن عالمی است بااراده وقادری است بتدبیر وباین وصف باطل میشود آنچه مادیون میپندارند که آفریننده بخودی خود ماده کروگنك وکوری است که فاقد حیات وادراك وقصد وشعور وعلم واراده است، پس چرا ازاین مطلب پاسخی نمیگویند؟!

است یعنی همان کون و فسادی که مجوس و فلاسفه می پنداشتند مختص زمین ماست پس بالحس والعیان بطلان پندارهای آنان آشکار شده و مارا در اینموضوع از اطاله کلام در استدلال وادامه جدال و نضال بی نیاز نموده است و باید مذهب آنها را برای همان اعصار پوسیده واگذاریم و برگردیم بسوی مادیین و مجوس و برهمائیان و فلاسفه و همه را همایك چیز دانسته و یك مذهب می انگاریم و میگوئیم: شما گفتید آفریننده بخودی خود واحد است و از واحد صادر نمیشود جز واحدی که ملائم طبیعت او بوده و از سنخ همان باشد پس این انواع و تکثر آن چیست؟ در صورتیکه همه ماده واحد بوده و اصل آن هم واحد است و هر سبب و علتی و ادعائیکه آنرا ذکر کرده اند مانند تنوع انواع بیهوده و باطل است. و متفکرین دانشمند اینعصر دریافتند که تنوع انواع خود دلیل صریح روشنی است بر قدرت آفریننده بخودی خود و اراده وی، و بدان اعتراف دارند نظیر (کامیل فلامار یون) از دانشمندان فرانسه و هزاران مانندگان وی از علمای فرنك و بعض از ایشان نتوانسته اند بین تنوع انواع و یگانه بودن آفریننده آنها توفیق یابند ناچار بانکار قدرت و اراده پرداخته اند مانند داروین و کسانیکه پیروان او هستند و قائلند به فلسفه نشو و ارتقاء که بخیالات شاعرانه شبیه تر است تا بحقائق علمیه و معذالك نتوانسته اند قدرت و تدبیر مبدأ را انکار نمایند و ناچار شده اند بدان اعتراف کنند. فعلا آنهارا و مدعایشان را واگذار میکنیم تا دلیلی بدان بیاورند در صورتیکه هرگز نمیتوانند بدان دلیلی اقامه نمایند

اینك باز بر میگردیم سراغ هنود برهمائی و بودائی و مجوس و فلاسفه و اشراقیین که قائل بوحدت وجود یا موجودند و بایشان میگوئیم: که آفریننده بخودی خود علتی برای وجودش نیست و احتیاج بچیزی ندارد و خود کمال مطلق است منزه از تمام نقصها پس چگونه شما مدعی شدید که او مجموعه آفرینش است یا اینکه وجود او عین وجود آفرینش است؟

درصورتیکه درجهان آفرینش جز موجودات ناقصه محتاج وجود ندارند که بر یك حال باقی بمانند و بازگشت آنها به ناتوانی وزوال است: پس اگر حکم کردید باینکه هست بخودی خود مجموعه آفرینش است معنی آن العیاذ بالله این خواهد بود که مجموعه ناقص و زائل است و بار انداز تغیر و تبدل بوده رهسپار زوال و اضمحلال است!! نفرین و

تدبیر نیست زیرا اگر مدبر بود دست بچنین کارهای بیهوده نمیزد و آفریده ئی بدون فائده وغرض نمی آفرید. حال اینگونه کسان خیلی شبیه است بحال کسیکه نظر کند بخانه‌ای که به‌بیند درهر جزو آن فائده وغایتی است آنگاه‌چوب کوچکی را به‌بیند در گوشه ای از آن خانه افتاده که فائده آنرا ندانند پس بگوید که این خانه صنع صانع مختار ومهندس معماری نیست بلکه بطور تصادف ایجادشده. و شرح این مطلب آن است که این یاوه‌گویان ودیوانگان برای چه آفرینش را تهمت زده و اورا بنقائص و فقدان علم وقدرت وتدبیروحکمت‌متهم کرده اند ولی این‌تهمت رابدانش خودمتوجه ننموده اندکه‌اعتراف بجهل نمایندوحال اینکه ایشان‌از علم‌بجزاندکی‌مرزوق نشده‌اند درحالیکه‌چه‌بسیار ازاجزائیکه‌در آفرینش‌وجود داردوتاچندی قبل آنرا مجهول‌الفائده میدانستند ولی اخیراً‌علم ازفائده آن پرده برداشت. همین اطبائی که‌گمان می کردند پستان‌های مرد فائده ندارد وازبیفائدگی آن بحث میکردند ولی تتبعات‌فیزیولوژی مکشوف نمود که‌پستانها دومه‌دن‌یاری کننده‌اندبرای ربه‌والیاف اسفنجی آن،بمنظور تنفس،وهم کمک است برای پوشش باطنی اضلاع، وقلب رادرقبض وبسط‌مساعدت‌می نماید اطبا معتقد بودندکه غلاف ذکرمرد بدون فائده‌است همچنین پرده فرج‌دختر علم مکشوف داشت که‌این پرده نگهبانی است برای‌دهان فرج‌در تکون اودر رحم‌و غلاف برای‌حشفه‌سرذکر همین فائده‌رادارد‌همچنین‌خالی‌بودنشان‌ازپوشش‌موئی بمنظور حکمت‌سرعت‌احساس‌وتهیج شهوت‌است‌پس‌اگر آنهادررحم‌نمی‌بودنددهانه‌فرج وحشفه ذکرایجاد نمی شد پس‌هنگامیکه طفل متولدمیشود از آنها مستغنی میشودلذابرای پسر ختنه لازم میشود و چیدن آن‌برای دختر مرجح است و بکارت‌قهراً بوسیله‌جماع زائل میشود،همچنین است مطلب‌در باره‌روده‌کور،زیرااگر جنین روده کوررانداشته باشد غذای‌اودر رحم انتظام‌نمیگیرد برای اینکه‌غذای‌کودك‌بتوسط بند ناف ونیروی مکیدن انجام‌میگیرد وروده کورخود کمکی‌است برای‌مکیدن‌یالازمه‌مکیدن‌است.ودر این ایام فوائد بسیاری برای همین‌روده‌کورمکشوف شده‌که ازجمله برطرف‌نمودن بسیاری ازامراض است آن‌گونه مرضهائی که مبتلا شده اندبدان‌کسانیکه عمل‌اتصال روده‌کوردرباره ایشان جاری‌شده بجهت دور انداختن وجداکردن بعضی‌ازهرمونات

مامی بینیم اینهادوجواب دارند که آن جوابها شبیه گفتار کودکانی است که در گهواره اند یادیوانگانی که درمنتهای جنونند درجواب اول میگویند چشم برای دیدن وزبان برای سخن گفتن و گوش برای شنیدن خلق شده اند بلکه چون ماده درسیر طبیعی خود بطرف ترقی و کمال میرود دباین جهت برسبیل تصادف چشم وزبان و گوش گردید بعداز آنکه این اتفاق افتاد انسان از آن استفاده دیدن و گفتن وشنیدن نمود همچنین اندسایر موجودات!

چقدر شبیه است این گفتار بحال آنکسیکه خانه‌ای را به بیند مشید با بنیان محکم که در آن دیوارها وسقفها وغرفهای منظم بوده ومحلی برای طبخ و مکانی برای تخلیه و درهائی برای آمدوشدو پلکانها ودهلیزها ودریچه‌ها وسوراخها وغیر آن پس بگوید این خانه ازصنع قادرمدبری نیست که هرچیزی را برای منظور خاص وفائده معین وغایت مخصوصی آفریده باشد و باد بدون اراده واختیار اجزاء آنرا بطور تصادف حرکت داده پس پاره‌ای از آنها روی پارهٔ دیگر آمده دیوارها وسقفها و غرفها و آسایشگاهها تصادفاً پدید گشته و انسان آمده و آنهارا تصادفاً دیده واز آنها برای سکنی استفاده نمود وسائر حاجات آن هم بطور صدفه پدید آمده، شما در باره چنین کسی چه خواهید گفت؟ آیا چاره‌ای دارید جز اینکه حکم کنید بجنون چنین شخص واو رابدارالمجانین بفرستید یا مگر اینکه او را مسخره کرده به دیوانگیش بخندید!؟ هرگاه کسیکه یك خانه را دیده باشد وچنین بگوید این حکمش باشد پس چگونه خواهد بود حکم کسیکه سراسر جهان را دیده و هرجزئی از اجزاء آنرا مشاهده کرده باشد خانه‌ای را می بیند درمحکمترین نظام ومتقن ترین تدبیر بکه عقل انسان بهیچ آفریده ای بدان نمیرسد آنگاه بگوید که این وضعیت مدبر قادر دانای مختاری نیست و آن ازباب تصادف قهرا ازمحرك غیرمختاری که نمیداند چه میکند صادر شده، خدا ما وارباب عقول رااز اینگونه ضلالات وغفلت وبی خبری پناه داده نجات بخشد جواب دیگر آنها اینست که میگویند: مااجزاء وموجوداتی می بینیم که فائده ندارند، مانند پستانهای مرد وپوست زیادی که روی حشفه ذکر است وپرده‌ای که بکارت دختر هارا تشکیل میدهد و رودهٔ کور (آپاندیست) که در احشاء انسان است وحشرات و وحوش و امثال آن ها پس میدانیم که کننده اینکار هادارای

از تمام قدس و جلال او پرده بردارند و آنرا مکشوف نمایند،زیرا که‌او سبحانه منزه است از معانی وصفات واز اینکه وهمی بوی احاطه کرده فهمی اورا در یابد. صفات دربارهٔ وی گمراه ونعوت از ادراك وی کوتاه، واوهام در کبریای حضرتش حیران و عقول مجنون وار سردر بیابان‌است!

اسلام‌اینمعارف را آورد و بدینوسیله‌مشعل‌علم را بلند کرده‌جهانرا بدان‌روشن ساخت، پس از زمان اندکی شبهات مادیین وارباب‌ادیان‌پوسیده وفلاسفه بمیدان‌آمد، و گروهی از مسلمانان را بضلالت افکند و مسلمانان پنداشتند که دین اسلام بنایش بر این اصول فاسده است پس در میان بعضی از مسلمانان غلو وتجسدخدا شیوع‌یافت وقول بوحدت وجود یا وحدت موجود وقائل بودن بتعدد خدایان ونسبت جبر وظلم وکارهای عبث بخدا شائع شد،یکدسته‌غلو کردند ودسته دیگر بفلسفه بافی پرداختند، ودسته سوم صوفی مسلك ومعتزله‌واشاعره وحکمی ومتکلم گردیدند، واز این‌همه فرقه‌ها جز یك فرقه اهل نجات نیستندوبقیه همگی در آتشند آن‌فرقه ناجیه‌فرقه‌ایست که قرآن را پیروی کرده از آن عدول نکند.

پس باید ببینیم چه چیزهائی راقرآن کریم‌ازادله‌عمده آورده است.

فصل هفتم

در طریقه استدلال قرآن وسنت بر توحید و براهینی که‌دراین خصوص دارند

ادیان‌سابقه ادعاهایشان‌بدلیلی‌تکیه نکرده وبه برهانی‌استناد نداشت، بلکه‌واجب بود که بهرچه میگویند تصدیق وادعان نمود هر چند مخالف عقل باشد، مطالبه دلیل وبینه حرام بود در واقع شعار آنها این بود که "چشمانت را بهم بگذار وگوشهایت را بگیرو هرچه من میگویم باور کن"

وقتیکه اسلام آمد درمیان مردم فریاد زد که، اگر راست میگوئید دلیل و برهان خودرا بیاورید. وتعالیم وعقائد خودرا بروشن‌ترین‌حجج ومحکمترین برهان متکی کرد، وبواضحترین دلیل که حس صریح است استناد نمود، و بدینوسیله آنچه درنزد ارباب ادیان گذشته بود از عقائدیکه شبیه خرافات‌وافسانه هاست باطل کرده

وچه بسیاری از حشراتی که پیش از این فائده‌اش معلوم نبود و بعداً علم فائده‌اش را مکشوف داشت

بنا براین اگر از روی گزاف چنین فرض کنیم که انسانی بجمیع علوم محیط است ودر بعضی موجودات قطعاً فائده‌ای نباشد، معهذا این معنی باعث نمیشود تا نفی تدبیر واراده وعلم از جمیع آنها بنمائیم وحال اینکه بیشتر آنها جز نادری فائده وغایتشان معلوم ودلالت بر قصد دارند نه بر تصادف. واگر آنچه در باره موجود نادری میگویند صحیح باشد باز این کیفیت در صورتیکه عبث باشد نفی حکمت از بعضی موجودات می کند نه اینکه نفی قدرت وتدبیر نماید.

فلاسفه گفته‌اند که واجب جزئیات زمانی را نمیداند! آیات قصد وتدبیر که در هر جزوی از آفرینش است گفتار ایشان را مردود نموده معذالك گفتار خودشان نقض قول خودشان را مینماید، برای اینکه اینها میگویند که واجب نفس خودش که علت موجودات است عالم است وعلم بعلت لازمه‌اش علم بمعلول است پس بنابراین قول فلاسفه واجب جزئیات را که معلول خودش هست میداند این شبهه‌های مادیها وبت پرستان وفلاسفه بر یهود نیز تأثیر کرده آنها قائل شدند بجسد پذیری خدا همچنین بنصاری تأثیر کرد پس قائل شدند باتحاد خدا و التحام او (گوشت گرفتن او در شکم مریم) ، بامسیح وروح القدس وحال اینکه دانستیم که هست بخودی خود محدود نمیشود ، و بغیر خود متحد نمیگردد و جسد نمی پذیرد.

موقعیکه اسلام با انوار خیره کننده وحقائق جاویدان وپاینده خود آمد تمام این اوهام را نابود ساخت و آفریننده جهانرا از هر گونه نقص از محدود بودن در زمان ومکانی یا جزو بودن واتحاد بااینکه از وی چیزی بر سبیل ایجاب واضطرار صادر شود یا او از چیزی صدور یابد منزه نموده ، همچنین از ناتوانی وبیهوده گی وجهل وتجسد یا شبیه یا ضدیه رفیق وشریك داشتن یا متعدد بودن تنزیه کرد. وخدای را بجمیع صفات کمال توصیف نموده گفت : خدا قادر ، توانا ، مرید وقاهر و مقتدر وحی وقیوم وفرد وصمد است خدا نمیزاید و زائیده نشده وبا او هیچ کفو وهمتائی نیست لطیف و آمرزنده است، مهربان وودود است، حکیم وعلیم است، واز این قبیل از اسماء جلال وصفات کمالی که خدا دستور داده که بدانها بندگانش وی را تسبیح وتقدیس نمایند. هرچند این اسماء نمیتوانند

عایت معینی ساخته شده وفائده مشخصی منظور داشته پس بدانچه دیده حکم نموده واحساس نموده بآنکه صانع آن قادر عالم مختار بوده وزنده با اراده و کاره خبیر بصیر است اینها اموری است که برای حس ظهورش اجلی از ظهور محسوسات خودی خود است

برای اینکه دلالت بر آن محسوس است ومنکری ندارد. خدایمتعال دراوائل جزءدوم سوره بقره مینماید :

ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون

در آفرینش آسمانها وزمین و گردش شب وروز و کشتی که در دریا برای سود بخشیدن مردم جریان دارد و آبهائیکه خدااز آسمان میفرستد وبدان زمین را پس از مردنش زنده میکند ودر آن هر جنده ایرا میپراکند ووزیدن بادها وگردش ابرهائیکه میان آسمان و زمین مسخرند نشانه ها و آیاتی است برای گروهیکه خردمند باشند وبعقل ورزند

ودر آخر سوره آلعمران میفرماید: **ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار**

در آفرینش آسمانها و زمین وگردش شب وروز هر آیه نشانه و آیاتی است برای خردمندانیکه خدارا بیاد می آورند درحال ایستادن و نشستن و موقعیکه بر پهلوهای خود خفته اند ومی اندیشند در آفرینش آسمانها وزمین(وبربانحال یامقال میگویند) پروردگارا این جهان رابیهوده نیافریده ای پاك ومبرءای مارا از عذاب آتش نجات ده)

ودر سوره ملك میفرماید . **الذی خلق سبع سموات طباقا ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیك البصر خاسئاً وهو حسیر** (خدائیکه آسمانها را هفت طبق آفرید ودر آفرینش خدائی او تفاوتی نخواهی دید چشم برگردان ببین آیاقطوری در آن خواهی دید دوباره چشم رابرگردان تااینکه دیده ازاین دیدن مأیوس وحسرت زده برگردد(وعظمت آفرینش

دیگر عذری برای عذر خواهی باقی نگذاشت، و جای ادعائی برای هیچ مدعی باقی نماند اینك، باید بعضی از آیاتی که طریقه استدلال قرآن کریمرا توضیح میدهد، در اینجا یاد آور شویم.

خدای متعال در سوره طور میفرماید **ام خلقوا من غیر شئی امهم الخالقون** (آیا آنها از هیچ آفریده شدند یا خودشان آفریننده هستند؟!) **ام خلقوا السموات و الارض بل لا یوقنون** (یا اینکه آسمانها و زمین را آفریدند آری اینان صاحب یقین نمیشوند.)

این خود یك دلیل حسی قاطعی است که مجالی برای وسوسه و تشکیك بعد باقی نمی گذارد زیرا موقعیکه انسان بخود بنگرد حس می کند که خودش خودش را نیافریده، وچون بآسمانها وزمین بنگرد میداند که در آفرینش آنها نیز دخالت نداشته و بالبداهه حکم می کند که محال است حادثی بوجود بیاید بدون آنکه مستند بقدیم ازلی باشد برای اینکه در ایجاد محتاج علت است، و ناچار است که علت وجودش بموجدی منتهی شود که احتیاج بعلت نداشته باشد. پس بالضروره خواهد دانست که در آنجا موجدی است غنی و بی نیاز که در وجود خود محتاج بعلتی نیست، قرآن بدینمعنی دلالت میکند آنجا که میفرماید در سوره فاطر قوله تعالی: **یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید** (ایمردم: شما بخدا محتاجید، وخدا بی نیاز ستوده کردار است و چون دانسته شد که آفریننده بخودی خود بی نیاز است و احتیاج بعلتی ندارد بالبداهه حکم میشود که او تعالی قدیم ازلی است، از جهت زمان و مکان دارای آغاز و انجامی نیست، بهر چیزی احاطه داشته، و نیازی بمکانی که او را در بر گیرد ندارد، و از مکانی جدا نمیشود که آنرا از خود خالی گذارد، زیرا چیزیکه چنین نباشد خود محتاج و معلول است و حال اینکه آفریننده بخودی خود، نه محتاج است و نه معلول، درسوره حدید میفرماید: **هو الاول و الاخر والظاهر والباطن** (خدا آغاز بی آغاز و انجام بی انجام و آشکار هویدا و پنهان ناپیدا است درسوره فصلت میفرماید **الا انه بکل شئی محیط** (آگاه باش او بهر چیزی محیط است) اسلام بجمیع موجودات از روزها و شبها و کوهساران و جویباران، و زمین و آسمان و خورشید و ماه و جماد و حیوان و کانها و گیاهان و مردن و زندگی و آنچه ادراك شده و آنچه نتوان ادراك نمود نگریسته و آنها را مختلف و در عین حال منظم دیده، که هر چیزی برای

کرده‌اند خدابهرچیز داناست.درسوره‌یونس میفرماید: **ومایعزب عن ربك من مثقال ذرة فی الارض ولافی السماء ولااصغر من ذالك ولااكبر الافی كتاب مبین**(و پوشیده نیست از پروردگارتو چیزی بسنگینی ذره‌ای چه در زمین باشد وچه‌در آسمان وچه کوچکتر ازاین باشدوچه‌بزرگتر مگر اینکه‌در کتاب مبین است ودر سوره‌سبا میفرماید: **یعلم مایلج فی الارض ومایخرج منها وما ینزل من السماء ومایعرج فیها وهو الرحیم الغفور**(میداند خدا آنچه درزمین‌فرو میرود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان نازل میشود و آنچه بآسمان بالا میرود و خدامهربان آمرزنده است) تا آنجا که فرماید: **ولااصغر من ذالك ولااكبر الافی كتاب مبین** چه کوچکتر از این وچه بزرگتر باشد در کتاب‌مبین (علم خداولوح محفوظ) موجود است.درسوره لقمان میفرماید **یابنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن فی صخرة اوفی السموات اوفی الارض یات بهاالله ان الله لطیف خبیر**(ای‌پسرك من اگر چیزی بسنگینی‌دانه خردلی باشد و آن دانه در رری سنگی باشد خواه در آسمانها وخواه در زمین خدا آن دانه‌را می‌آورد، بدرستیکه‌خدابسیار باریك‌بین وآگاه‌است. اسلام‌این‌مقالرا تفصیل داده، ودرروشن‌کردن استدلال از باب‌نظر رحمتیکه ببندگانش داشته دراغلب سوره‌ها بتطویل پرداخته سپس دلیل اجمالی رادرسوره فصلت یاد آورشده وفرموده(**سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یكف بربك انه علی كل شئی شهید**(بزودی آیات‌خودرادر کرانه‌های جهان و درجان‌و روان‌خودشان بدیشان بنمایانیم تاروشن شود که‌اوبحق است آیاکافی نیست برای‌پروردگارتو که‌اوبهرچیز گواه ودرهرچیزجلوه گراست.وچون بیان کرد که‌خداغنی بی نیازاست‌ازهمین جادانسته‌میشود که‌خداعادلی‌است که‌ستم نمی کندوحاکمی‌است که حفا نمیکندو مهربانی است که‌جور نمیکندزیرامنشأظلم‌فقر واحتیاج‌است پس درسوره‌یونس فرموده **ان الله لایظلم الناس شیئاً ولكن الناس انفسهم یظلمون** (خدا بمردمان هیچ‌گونه ستم روا نمیدارد و لکن این مردمند که‌بخودشان ستم میکنند)ودرصوره‌نسأ فرموده‌**ان الله لایظلم مثقال حبة وان تك حسنة یضاعفها ویوت من لدنه اجراً عظیما** خدا بقدر سنگینی‌دانه ای ستم نمی کندواگر حسنه‌ای بوده‌باشد آنرادو چندان کرده وازجانب خود بدان اجر بزرگی

را کماهی ادراك نکند) اسلام چون دید که این همه مختلفات در چگونگی و شکل خلقت تفاوتی در نظم وحکمت ندارد حکم کرد باینکه آفریننده وتدبیر کننده آن دانای لطیف وخبیری است پس در همین سوره فرمود **الا یعلم من خاق وهو اللطیف الخبیر** (آیا آنکس که آفرید خود نمیداند در صورتیکه لطیف وخبیر است؟!) و در سوره حدید فرمود **وهو بکل شی علیم هو الذی خاق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم مایلج فی الارض ومایخرج منها ومابنزل من السماء وما یعرج فیهاوهو معکم اینما کنتم والله بماتعملون بصیر له مافی السموات والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وهوعلیم بذات الصدور** خدا بهرچیزی دانااست او خدائیست که آسمانها وزمین را در مدت شش روز آفرید سپس برعرش استیلا یافت

میداند آنچه در زمین فرو میرود وآنچه ازآن بیرون می آید، وآنچه از آسمان فرود می آید، وآنچه بآسمان بالا میرود واو باشماست هرجا که بوده باشید، وخدا بدانچه می کنید بیناست، برای اوست آنچه در آسمانهاوزمین است وبرگشت همه امور بدوست شب را بروز می آورد وروز رابشب میرساند وداناست بدانچه در کمون سینه هاست ودر سوره انعام فرمود **وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو ویعلم مافی البر والبحر وماتسقط من ورقة الا یعلمها ولاحبة فی ظلمات الارض ولارطب ولایابس الافی کتاب مبین** (در نزد خداست کلیدهای غیب که نمیداند آنهارا جزاو ومیداند خدا آنچه در بیابان و دریاست وبرگی ودانه ای در تاریکیهای زمین نمی افتد مگر اینکه آنرا میداند و هیچ ترو خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین (لوح محفوظ) ضبط است ودرسوره مجادله میفرماید **الم تر ان الله یعلم ما فی السموات ومافی الارض مایکون من نجوی ثلثة الاهو رابعهم ولاخمسة الاهوسادسهم ولاادنی من ذالك ولااکثر الاهو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم الله بما عملوا یوم القیمه ان الله بکل شئ علیم** (آیا ندیدی وندانستی که خدا میداند آنچه در آسمانها وزمین است، هیچ رازی که بین سه نفر باشد نیست مگر اینکه خدا چهارمی آنهاست وهیچ رازی بین پنج نفر نیست مگر اینکه خدا ششمی آنها است ونه کمترازاین ونه بیشتر جز اینکه خدا باایشان است هرجا بوده باشند سپس خدا در روز قیامت بآنها خواهدخبر داد آنچه راعمل

کوهها را که می‌پنداری جامدند می‌بینی که مرور میکنند همچون مرور ابر برساز مان خدا است که هرچیزی را محکم و متقن کرده و خدا بدانچه میکنند آگاه است این آیه در احوال قیامت وارد شده و بیش از آن این جمله است **فاذا نفخ فی الصور** هنگامیکه بصور دمیده میشود. واین مانند آن فرمایش دیگر خدای متعال است که در سوره تکویر می‌فرماید **واذا الجبال سیرت** هنگامیکه کوهها روان گردند) ودر سوره کهف میفرماید **و یوم نسیر الجبال** روزیکه کوهها را روان کنیم. گمراهی دیگر گفته است که **ان الواحد لایصدر منه الا الواحد** از یکی جز یکی صادر نمیشود، واستدلال کرده فرمایش خدای تعالی در سوره القمر **وما امرنا الا واحدة کلمح البصر** امر ما جز یکی نیست مانند گردش چشم وحال اینکه این آیه درباره ساعت قیامت است و آن مانند فرمایش خدای تعالی است در سوره الحاقه **و نفخ فی الصور نفخة واحدة وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة** ودمیده میشود در صور یکدمیدن و برداشته شد زمین و کوهها پس خورد خورد شد خورد شدن یکباره گی

گــولزن دیگری از اینــان تجاوز کرده و استــدلال کرده بوحدت وجود یــا مــوجود بفرمایش بساری غراسمه درسوره فرقان **الم تر الی ربك كيف مد الظل و لوشاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا ثم قبضنا الينا قبضاً يسيراً** آیا ندیدی که پروردگار توچگونه سایه را کشید واگر میخواست آنرا ساکن می‌گردانید سپس خورشیدرا برای آن دلیل قرار دادیم. سپس آنرا قبض کردیم بسوی خود قبض کردن آسانی واین آیه فقط ازبرای استدلال باختلاف موجودات و نظم وغایات آن که بر اراده وقصد وتدبیر و علم خالق ومدبر آن است وارد شده و آن آیه مانند فرمایش خدای تعالی درسوره ابراهیم است که **وسخر لكم الشمس والقمر دائبين وسخر لكم الانهار** و مسخر شما کرد آفتاب وماه که دنبال همند ومسخر شما کرد شب وروز را مانند فرمایش او در سوره قصص **و من رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه و لتبتغوا من فضله** واز رحمت پروردگار آنست که برای شما شب وروز قرار داد تادر شب سکون و آرامش گیرید وروز از فضلهای او بجوئید چگونه چنین نباشد در صورتیکه خدای تعالی درسوره زمر میفرماید **الله خالق كل شی** (خدا آفریننده همه چیزها است) و درسوره انعام میفرماید

میدهدو وبیان نمود که شکنجه وعذاب در دنیا وآخرت بسبب اعمالی است که خود مردم باختیار خود آنرا مرتکب شده اند اگر اینها مختار نبودند در اینصورت خدا ستمکار بود زیرا بنده را بکاری که نکرده معاقب نموده پس در سوره یونس گفت **وما تجزون الاما کنتم تعملون** (جزاداده نمیشوید مگر بآن کارهائیکه کرده‌اند) ودر سوره شورا فرموده **وما اصابکم من مصیبة الا بما کسبت ایدیکم و یعفوعن کثیر** (نمیرسد بشما مصیبتی جز آنچه را که دستهای خودتان آنرا کسب کرده وخدا از بسیاری از آن کرده ها عفو میکند) درسوره نساء میفرماید **وما اصابك من سیئة فمن نفسك** هر چه بدی بتو میرسد ازجانب نفس خودت است . اینها قلیلی است از بسیاری از براهین عقلی که حس صادق آنرا درك کرده از آنچه که قرآن بدان استدلال فرموده است و ماهم در اینجا ازروی تعبدوتسلیم بقرآن استدلال نمی نمائیم برای اینکه توحیدو خدا شناسی بادلیل نقلی قرآن و غیر آن استدلال و ثابت نمیشود ودلیل بر آن منحصر بعقل و حس است وقرآن آنهارا ازروی تعبد یادآور نشده، بلکه آنهاراازروی قرآن استدلال کردن ازباب ارشاد وهدایت است پس قرآن در این مقام مانند مدرس توضیح دهنده ومبین ارشاد کننده ومعلم راه نماست ومادرس اوراگوش گرفته وفهمیده و تعقل می کنیم وآنراازروی گزاف وتعبد پیروی عبث می نمائیم وفقط حس خود وعقل خودرا که بانوار ادله قرآن روشن ونورانی شده پیروی میکنیم و بهدایت اومهتدی میکردیم. سپاس خدایرا که ما را بوسیله قرآن هدایت فرمود واگر نه هدایت خدا بود هر گز ماراه نمی یافتیم

دراین جاسزاوار است که بگمراهی گروهی اشاره نمائیم که میپندارند بخداو کتاب اوورسول او ایمان آورده اند وبا اینحال کتاب خدارا پشت سر خود انداخته‌اند وپیروی می کنند آنچه را شیاطین فلاسفه وهنود برهمائیان وبودائیان ومجوس برایشان میخوانند وقائلند بوحدت وجود یاوحدت موجود وغلو وجبر ونسبت ظالم بباری تعالی داده واز روی پیروی هواآیات آن را حمل میکنند برخلاف مدلول آن. شخص غافلی ازاین گروه استدلال کرده برگفتار مادیون وفلاسفه درحرکت جوهریه ای که درماده است بدین آیه که ایزدمتعال درسوره نمل میفرماید. **وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مرالسحاب صنع الله الذی اتقن کل شی ان الله خبیر بما تفعلون**

بنور ربها وروشن شد زمین بنور پروردگارش) پس میگوید پروردگار زمین همان خدای زمین است وبفرمایش خدای تعالی التفات ندارد که در همین سوره میفرماید: **واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لایؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون** هنگامیکه خدا بیگانگی یاد میشود دل کسانیکه بآخرت ایمان ندارند گرفته و مشمئز میشود، و هنگامیکه کسانی غیر خدا ذکر میشوند در انحال آنان خوشحال میگردند وفرمایش خدا: **افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون** آیا امر می کنید که من غیر خدا را بپرستم ای گروه نادان یا فرمایش خدا **قل افرایتم ماتدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته قل حسبی الله علیه یتوکل المتوکلون** بگو آیا عقیده دارید که آن چیزهائی را که غیر خداست وشما آنها را خوانده وعبادت می کنید اگر خدا بدی برای من خواهد، آیا آنها میتوانند بدی خدا را ازمن رفع کنند واگر خدا برای من رحمتی بخواهد اینان میتوانند ازریزش رحمت خدا جلوگیری کنند، بگو خدا مرا بس است تو کل کنندگان باو توکل می کنند ودر سوره جن میفرماید، **فلا تدع مع الله احدا** باخدا احدی را مخوان وعبادت مکن ودر سوره مؤمنون میفرماید: **ومن یدع مع الله الهاً اخر لابرهان له فانما حسابه عند ربه انه لایفلح الکافرون** وکسیکه باخدا خدای دیگری میخواند که بدان برهانی ندارد فقط حساب او درنزد پروردگار است و خدا کافرانرا رستگار نمیکند ودر سوره کهف میفرماید: **ابصر به واسمع مالهم من دونه من ولی ولا یشرك فی حکمه احداً** عجب چشم و گوشی! برای اینها جز خدا هیچ ولی وصاحب اختیاری نیست ودر حکم او احدی شرکت ندارد ودر سوره سبا میفرماید، **قل ادعوا الذین زعمتم من دونه لایملکون مثقال ذرة فی السماء لافی الارض مالهم فیهما من شرك وماله منهم من ظهیر** بگو ای محمد بخوانید کسانی را که جزاو خدامی پندارید که مالك چیزی به سنگینی ذره ای در آسمان وزمین نیستند ودر آسمان وزمین حق انبازی وشرکت ندارند واز ایشان برای خدا کمکی متصور نیست **ولاتنفع الشفاعة عنده الالمن اذن له** وسودی نمی بخشد شفاعت در نزد خدا مگر برای کسیکه برای آن دستوری داده شود، غالی گمراه باستدلال

وهو علی کل شیء وکیل (خداوند برهرچیز نگهبان است) وهمچنین صدها از آیات کریمه که دلیل عقلی در آن ذکر شده و آن عملی است که تدبیر هرچیز نمودن دلیل است برعلم بهمه چیز داشتن و آفریدن هرچیز بدون واسطه. واز شگفتیها آن است که این فلاسفه قائلند بعدم علم باری تعالی بجزئیات زمانی و حال اینکه خدا عز اسمه میفرماید: **ان الله بکل شیء علیم وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین** خدا بهرچیزی داناست هیچ برگی ودانه‌ای در تاریکیهای زمین نمی افتد مگر اینکه آنرا میداند وهیچ تر وخشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است

وجبری اشعری استدلال کرده بقول خدای تعالی درسوره تکویر که میفرماید. **وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین** ونمیخواهید مگر آنکه خدا که پروردگار عالمیان بخواهد وبفرمایش خدای تعالی درسوره فاطر **فان الله یضل من یشاء ویهدی من یشاء فلا تذهب نفسك علیهم حسرات** خدا گمراه میکند هرکه‌را بخواهد وهدایت میکند هرکه‌را بخواهد پس نباید جان‌تو برآنان حسرتها برد

وامثال اینگونه آیات و غافل کرده یا غافل شده‌اند از صدر آیه اولی که گفته‌است **لمن شاء منكم ان یستقیم** برای کسی ازشماها که بخواهد مستقیم باشد، وازصدر آیه‌دوم که میگوید. **افمن زین له سوء عمله فراه حسنا** آیا کسیکه عملش برایش زینت داده شده‌و آنرا نیکو می‌پندارد واز آخر همین آیه که‌میگوید: **ان الله علیم بما یصنعون** خدا بدانچه میکنند داناست پس مسبب، وضع ورؤیت را به بندگان نسبت داد؟ وجبری بفرمایش خدای تعالی ودرسوره انفال توجه ندارد که میفرماید: **ذالك بان الله لم یك مغیراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم** این سبب آنستکه خداوند نعمتی را که بر قومی انعام فرمود آنرا تغییر نمیدهد تا آنها خودشان آنرا تغییر دهند و مانند این در سوره رعد وامثال این دو در سائر سوره هاست، وغالی استدلال می‌کند بفرمایش خدای تعالی در سوره زخرف که میفرماید. **وهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله** واوست کسیکه در آسمان خداست ودرزمین خداست معنی این آیه را بهوای خود حمل کرده است باینکه خدای زمین غیر از خدای آسمان است واضافه کرده‌است باین استدلال فرمایش خدای متعال را درسوره زمر. **واشرقت الارض**

فصل هشتم

در آنچه جائز است از الفاظیکه اطلاق بخدای متعال میشود و معانی آن الفاظ

خدای متعال بزرگتر ومقدس‌تر است‌ازاینکه بچشم‌یافهم ادراك شود یااسم‌ووصفی بتواند پرده ازحقیقت او بردارد یا اندیشه و خیالی بوی احاطه نماید یاذات مقدسش درذهن یاخاطره‌ای خطور کند زیرا حضرت‌او سبحانه بهمه چیز احاطه دارد و محال است که چیزی بروی احاطه نماید وازباب‌رحمت به‌بندگان خود اجازه داده که اورا بنامهائی نامند تا بدانوسیله بحضرتش تقرب جسته و بدان نامهاذکرش کنند نه‌بجهت‌اینکه آن نامها ازمعانی خودکه حقیقت حق‌است پرده‌بردارند برای‌اینکه این‌نامها وضع‌شده از برای معنی هائی که انسان آنهارا بفهمد واین معانی‌بوسیله‌فکر واندیشه ادراك‌میشود درصورتیکه‌خدابزرگتراست‌ازاین که‌اندیشه اورادریابدپس‌وقتیکه‌مالفظی یااسمی‌را بر حضرت‌او حل‌اسمه‌اطلاق کردیم‌مقصودما آن‌نیست که‌معنی‌این‌اسم کاشف ازذات باریتعالی است برای‌آنکه‌باطن وحقیقت‌حق‌بکبریاوجبروت‌او ازآفریدگان‌محجوب‌است وبقهرو سلطنت‌وقدرت‌وتدبیر خوددرآفرینش‌ظاهر‌و آشکار است‌پس‌مامیگوئیم که‌خداعالم‌است مقصودمان‌این‌نیست که‌خداعلم‌وداش‌داردزیراا‌گرخداعالم‌بعلمی‌بوددراینصورت محتاج ودوموجب‌تعددخدایان‌می گشت‌پس‌علم‌هم‌مانندذات‌باری‌خدای‌قدیمی‌میشددرصورتیکه خداآفریننده‌علم‌ودانش‌است‌ومیگویم خدای‌توانا،باار اده،زنده،یکتا،بی نیاز،یکانه‌است‌و مقصودمان‌این‌نیست که‌برای‌اوقدرت‌واراده وحیات‌است‌ویکتائی‌و بی‌نیازی‌داردومنسوب بیکی‌بودن‌ووحدانیت‌است‌وگرنه‌دین‌معانی‌بازمندگشته‌موجب تعددخدایان‌می گشت و حال اینکه‌حضرت وی غراسمه بالاتر از اینهاست ومیگوئیم خدا شنوای بیناست مرادمان این نیست که خدا باگوش‌میشنود و بچشم می‌بیند وگرنه دارای جزء میشد وعود با حتیاج میکرد و در اینصورت باز موجب تعدد خدایان می شد بلکه مقصود از این الفاظ این است که ذات باریتعالی عز سلطانه کمالی است که نقصی ندارد و کمال او بزرگتر است از آنچه ما درك نمائیم، وجز این نیست که بااین الفاظ تعبیر می‌کنیم که بوی توسل جسته بذکر او متوسل شویم، و میدانیم که حضرتش بالاتر از اینمعانی است که ما اورادرك کنیم ولکن‌ما وسیله ای نداریم مگر بهمین‌وسیله‌هائی

عقلی قرآن اعتنا وتوجه ندارد که نفی شریك ازخدا کرده میگوید الا انه بکل شیئی محیط آگاه باش خدا بهمه چیز احاطه دارد، ودر سوره انبیا میفرماید لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون اگر در آسمان وزمین خدایانی جز خدا بود هر آینه آسمان وزمین تباه میشدند پس منزه است خدائیکه پروردگار عرش است از آنچه اینان وصف میکنند وبفرمایش خدادر سوره المومنون مااتخذالله من ولد وماکان معه من اله اذاً لذهب کل اله بماخلق ولعلابعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون عالم الغیب والشهاده فتعالی عمایشرکون. خدا برای خود فرزندی نگرفت وبااوخدای دیگری نیست اگر چنین بود آنگاه هر خدائی سراغ آنچه آفرید میرفت وبعضی بر بعض دیگر برتری میجست منزه است خدااز آنچه وصف می کنند دانای پنهان وآشکار است پس برتر است از آنچه شریك بروی روا میدارند

وبفرمایش او در سوره اسرا قل لو کان معه الهة کما یقولون اذاً لابتغوا الی ذی العرش سبیلا سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا بگو ایمحمد. اگرچنانچه اینان میگویند با ذات باریتعالی خدایانی بود آنگاه بسوی صاحب عرش راهمی یافتند منزه و برترست خدایتعالی از آنچه میگویند برتری بزرك پس احاطه و نداشتن حد برای آفریننده چیزیست که بخودی خود بدان عقل دلالت میکند علاوه بر حس دلیل است بر نبودن شریکی برای باریتعالی زیرا اگر خدای راشریکی بود محدود میشد بدان واحاطه اواز بین میرفت و نظم وغایت هائی که در تمام موجودات است دلالت دارد بر اینکه آنها بسوی یك هدف ویك قصد متوجه وسایرند زیرا اگر خدایان متعدد بود هر آینه قصد واراده مختلف میشد و آسمانها و زمین تباه می گشت و هر خدائی میرفت سراغ آنچه آفریده و بعضی بر بعض برتری میگرفتند.

عجب است از گروهیکه ادعای اسلام می کنند معهذا قائلند بمقالات هندوها ومجوسیان و نصاری ویهودیان و برقرآن حزبهائی می بافند و آنرا تحریف کرده می پندارند آنچه را گفته اند لب و حقیقت است ومخالفین خودرا متهم کرده نسبت فشر نست به آنها میدهند درصورتیکه حقیقت جز مخالفت با آنها نیست وآنچه در نزد آنان است بی ارزش تر از قشر و پوسته وسست تر از تار عنکبوت است وحق وحقیقت در صریح عقل وقرآن کریم است وما بعد الحق الا الضلال بعد از حق جز ضلالت وگمراهی چه خواهد بود؟

جهت اینکه قدرت او ذاتی است ومیگوئیم عالم است ومقصودمان آن است که بذات او چیزی مخفی نیست، ومیگوئیم او سمیع وبصیر است ومقصودمان آن است که شنیدنیها ودیدنی‌ها بذات وی پوشیده نمیشوند: همچنین از هر صفت مثبتی مقصودمان ثبوت معنای زائدی بر ذات او سبحانه و تعالی نیست، بلکه فقط مقصودمان با ثبات صفات، نفی اضداد آن از ذات باریتعالی است و آن نیست جز ذات کامله ایکه کمال آن بذاته بزرگتر است از اینکه درك شود، برای اینکه او بالاتر است از اینکه ادراك شود پس جز ذات چیزی نیست و از همین جا روشن میشود که آن محالاتی که اشاعره قائل شده‌اند در باره اثبات صفات زائده بر ذات، شرك بوده. و قائل شدن بتعدد قدما وخدایان و نسبت نقص واحتیاج بذات باری دادن است درحالیکه شان باری بالاتر است از اینها و اینکه بعض از متکلمین اخیر صفات باری جل اسمه را تقسیم بصفات کمال و جلال وصفات ذات و صفات افعال و صفات ثبوتیه وسلبیه کرده‌اند هیچکدام از آنها در محل وموقع خود نبوده و خارج از ایمان محض وتوحید خالص است، بااین کیفیت سر موافقت دادن بین اسماء حسنای الهی شناخته میشود وآن این است که ذات باری جل اسمه بزرگتر وبالاتر ووالاتر وبی نیازتر ورفیعتر وعزیزتر و عالیتر از آن است که فهم یا وهمی اورا درك نماید، پس آنچه از اسماء و صفات که بر باریتعالی عز اسمه اطلاق شده جز این نیست که وسیله ایست برای بندگانش که اورا با این اسماء ذکر کرده رحمت وی فائز شده و اجر جزیل یابند، پس برای بندهٔ جائز نیست که بخدا نام نهد مگر آنچه را خود خدا بنام نهادن برای خود اذن واجازه بخشیده، برای اینکه ممکن نیست برای بنده که بداند چه چیز لائق بعزت وجلال خدا وبلندی کمال اوست از اسماء وصفات او واو خود بذات خود از همه داناتر است وبهتر میداند چه چیز ببزرگواری خودش میسزد واهلیت چه چیز دارد. پس بهمین جهت جائز نیست برای بنده که ذکر کند خدارا مگر بدانچه خود خدا بدان خود را ذکر کرده، واگر نه چنین بود برای بنده بهتر آن بود که اصلا اورا بهیچ اسمی یاد نکند بجهت اینکه هر اسمی از توصیف این مسمی قاصر است. جناب زین العابدین سید الساجدین(ع) باین معنی اشاره کرده آنجا که میفرماید: اگر نبود که خدا از باب تطول وتفضل بر بندگان خود دستوری داده

که دانسته‌ایم‌ودر واقع مورچه هم گمان میبرد پروردگارش دارای دوشاخك مـانند شاخکهای آن است زیرا کمال مورچه بدو شاخك آن است وچون می پندارد کـه کمال پروردگار بدو شاخك است اوهم خدا را بدو شاخك داشتن توصیف می کندو وما نیز چون کمال را بعلم وقدرت وحیوة وکبریا وجبروت واحاطه وعلو وامثال اینها دیده‌ایم‌خدای خود را بدینصفات توصیف کرده‌ایم او نیزبدینکار ماراا جازه داده‌است در حالیکه ما میدانیم‌حضرت اووق همه‌این‌چیزهاست که مـااورا توصیف‌میکنیم‌در واقع ما اورا بقدر عجز ونانوانی خود وصف میکنیم در حالیکه او توانائی‌است که چیزی اوراعاجز نمیکندواینمعنی راقرآن کریم‌بتعبیرهای‌گوناگون ادانموده‌و قرآن بهترین آموزگار است‌پس‌از ذکر صفات واسماء مختلفه تمام آنهارا بدوصفت‌ود واسم بازگشت‌داده‌پس‌درسورهٔ‌طلاق‌فرمود(**لتعلموا ان الله علی کل شئی قدیر و ان الله قد احاط بکل شئی علما**)(تا بدانیدکه خدا برهر چیز نواناست وخـدا بهر چیز ازحیث دانش احاطه دارد) پس‌دانستیم که‌جمیع صفات الهی مرجعش بعلم‌وقدرت است‌پس وقتیکه ما گفتیم خدا شنوا وبینا وآگاه است وامثال اینها معنای آن این است‌که خدا دانا بشنیدنیها و بدیدنیها وآگاه‌شدنیها وغیره است ووقتیکه‌گفتیم‌خدا فعال‌ما اراده‌است آنچه را بخواهد،آفریننده‌روزی دهند توبه پذیر و امثال اینهاست، مرجع تمام آنها بقدرت است وبهمین جهت پاره‌ای از دانشمندان گفته‌انـد صفات‌خدا تعالی منحصر در علم وقدرت‌است ومعنی حی‌آنست که اودانای تواناست‌به چنانکه‌ماازکلمه حیات می فهمیم لکن این قول محتاج بتوضیح است و آموزگار دومی ما که سنت نبویه از طریق اهل بیت‌عصمت است مارا بی‌نیاز و کفایت کرده‌و بما آموخته است‌که مرجع تمام این صفات بسلب کردن‌است پس‌بدینوسیله ماکمال اعظم رامی‌فهمیم ومیدانیم کـه خدا یگانه‌ای است که‌شریك نداشته‌ومعانی‌زائده‌ای‌درداتش با وی‌نیست،پـس‌وقتیکه گفتیم او عالم است مقصودمان ازاین‌کلمه آنست که‌خدا عالم‌بذات خـوداست ، پس ذات خدا علم است‌وخدا تمام علم است‌همچنین‌سائر صفات وجز ذات یگانـه او نیست وچیزی با او نیست بلکه ازاو هر صفات ونقصی سلب‌است وایـن خود کمـال مطلق است. پس میگوئیم قادر است‌ومقصودمان این است که چیزی اورا ناتوان نمـی کند

سائل بودی من میگویم خدا بکل ذات خود میشنود نه آن کلی که بعض وجزء دارد بلکه مقصودم فهمیدن تواست وتعبیر از نفس خودم است ومرجع من درهمه اینها چیزی نیست جز آنکه اوشنوا بینا ـ دانا ـ آگاه است بدون اختلاف ذات واختلاف معنی . وروایت کرده است فتح بن یزید جرجانی ازحضرت ابی الحسن علیه السلام گفت شنیدم که آنجناب میفرمود . خدا لطیف وخبیراست وشنواو بیناست یکتاویگانه است بی نیاز و کامل است نه زائیده و نه زائیده شده و نه بااو کسی همتاوانباز است ایجاد کننده اسباب وجسم بخشنده اجسام وصورت دهنده صور تها است، اگر چنان باشد که میگویند آفریننده از آفریده وایجاد کننده از ایجاد شده شناخته نمیشود لکن او که ایجاد کرده میان آنکه جسم داده وصورت بخشیده و ایجاد فرموده فرق گذارده است زیرا هیچ چیزی بوی مانند نیست واو نیز بچیزی مانند نمیشود ، گفتم آری خدامرا فدای تو کند لکن فرمودید یگانه و بی نیاز است وفرمودید که بچیزی مانند نمیشود خدا یکی است انسان هم یکی است آیا در یکی بودن مشابهت حاصل نمیشود؟ حضرت فرمود ای فتح .. خداترا ثابت بدارد مقصود تشبیه در معانی است و اما در اسماء پس آن یکی است وآن دلالت میکند بر مسمی وآن اینست که انسان راهر چند میگویند یکی است فقط خبر میدهند ازاینکه جثه او یکی است ودو تا نیست پس انسان خودش یکی نیست برای آنکه اعضاء والوانش مختلف است ویکی نیست واواجزاء مجزائی است که یکسان نیستند خونش غیراز گوشتش، وگوشتش غیر خونش، وعصبش غیر رگهایش وموبش غیربشره اش وسفیدیش غیر سیاهیش میباشدو همچنین سائر خلق پس انسان دراسم یکی است نه در معنی . ولی خدای جل جلاله درمعنا یکی است بدون اختلاف وتفاوت وزیاده ونقصان ، اما انسان: پس آن مخلوق مصنوع است، که ازاجزاء مختلفه وجواهر پراکنده تألیف شده جز اینکه ازاجتماع اینها یك چیز شده . گفتم فدای تو گردم دلم راباز واندوهم رابرطرف کردی، خدا دلت را بازو اندوهت رابرطرف کند پس اینکه فرمودی که خدا لطیف و خبیراست آنرانیز تفسیرفرمای همچنانکه واحدرا تفسیر فرمودی، من میدانم که لطف خدا برخلاف لطف آفریدگان اوست جز اینکه دوست دارم که آنرابرایم تشریح فرمائید پس حضرت فرمودای فتح ! اینکه میگویم خدا لطیف است: بآفریده های بسیار ریز لطیف است وباشیاء لطیف داناست خداترا توفیق دهاد وثابت بدارد آیا نمی بینی باثر

تنزیه وی آن بود که ذکرش بر زبانی جاری نشود ؛ پس برای بنده صحیح نیست که خدا را یاد کند باسمی که اجازه نداده و باسم فاعل ازوی مشتق شود همچنانکه فرموده(**اولم یروا اناخلقنا لهم عملت ایدینا**(آیاندیدند که ما آفریدیم برای ایشان از آنچه دستهای قدرت ما عمل کرد؟!)که نسبت داده عمل را بدستهای خودو برای احدی جائز نیست که خدارا عامل بنامد بجهت اینکه بدینکار اجازه نداده و سا باشد که اسمی را بصیغه ای اطلاق و بصیغه دیگر اجازت نداده باشد چنانکه فرمود **اناعاملون** بصیغه جمع **وانا منتظرون**. و بغیر صیغه جمع صحیح نیست که بصیغه افراد گفته شود **الله منتظر الله** عامل بجهت دستور ندادن بدان. و ضمناً از این بیان واضح گشت که اطلاق مشتقات و صفات بر حضرت باری جلت کبریاؤه بر سبیل مجاز نیست چنانکه بعضی از اصولیین پنداشته اند ، و بر سبیل حقیقت نیز نیست بر حسب آنچه می فهمیم چنانکه عده دیگر می پندارند بلکه برای آنها معانی حقیقی هست لکن آن معانی بالاتر از آن است که ما میفهمیم نه بدان معنا که این الفاظ در این معانی بوضع خاصی استعمال شده اند بلکه استعمال شده اند در معانی عرفیه حقیقیه خودو بر حضرت باری تبارک و تعالی ادعاً واز روی اذن ورخصت از جانب وی اطلاق گردیده باعلم باینکه حضرتش بالاتر از اینهاست پس قول فلاسفه که خدارا واجب الوجودو هست بخودی خودو غیر اینها نامیده اند شرعاً ممنوع است و باید بعضی از احادیثی که در این باب از سر چشمه علم و اهل بیت عصمت وارد شده یاد آور شویم تا از انوار آن که عقول ما را روشنی می بخشد اقتباس نمائیم و اندیشه های ما را توضیح دهدو اضحتر از آنچه بیان کردیم. امیر المومنین و یعسوب الدین بنابر آنچه در نهج البلاغه از آنحضرت روایت شده میفرماید **کمال توحیده فی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و کل موصوف انه غیر الصفة** کمال توحید خدا آنست که تمام صفات از حضرتش نفی شود بجهت اینکه هر صفتی شهادت میدهد که وی غیر موصوف است و هر موصوفی شهادت میدهد که او غیر صفت است

حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که زندیق ازوی سؤال کردو گفت: آیا میگوئی که خدا شنوا و بیناست: حضرت ابیعبدالله صادق فرمود· آری اوشنوا و بیناست ولی شنوای بدون عضو و بینای بدون آلت بلکه میشنود بنفس خود و می بیند بنفس خود معنی سخن من آن نیست که آنکه میشنود بنفس خود چیزی است و نفس هم چیز دیگری است ولکن اراده کردم عبارتی را از نفس خود چون مسئول بودم و مقصودم فهمیدن تو بود چون تو

گفتگو می کنیم ازخدا که چیزی مانند او نیست وهیچ آفریده ای در هیچ حال مانند وی نیست گفتند بما بگوئید که حالا که بزعم شما مثل و مانندی برای خدا نیست چگونه شما در اسماء حسنای اوشرکت کردید و بجمیع آنها خودرا نام نهادید پس در خود همین دلیل است براینکه شما در حالات خود تماماً یا بعضاً مثل خدا هستید زیرا شما نیز جامع اسماء طیبه میباشید و اسماء طیبه شمارا درخود جمع کرده است باینان گفته شد که خدای تبارك و تعالی ملزم گردانید بندگان را بنامهائی از اسماء خود براختلاف معانی و این آنچنان است که یك اسم دو معنی مختلف را جامع میشود ودلیل بر این گفتار مردم است که در نزدشان جائز و شائع است و آن خطابی است که خدا بدان خلق را مخاطب ساخته و با ایشان تکلم کرده بدانچه تعقل می کنند تا بر ایشان حجت بوده باشد در تضییع کردن آنچه ضایع کردند و گاهی بمردی گفته میشود سك و خر و گاو شکر و حنظل و شیر تمام اینها برای احوال مختلف و حالات گوناگون اوست درصورتیکه این نامها بر آن معانی که بر آن بنا شده اند واقع نمیشوند برای اینکه انسان شیر و سگ نیست ! پس اینها را بفهم خدا ترا رحمت کند . واینکه خدا بعلم ودانش نامیده شده غیر از آن علم حادثی است که بوسیله آن اشیاء دانسته میشود و بحفظ امور آینده از آن استعانت و کمك گرفته میشود و رویه است در آنچه میآفریند از آفریدگان خود و فانی می کند ودر آنچه گذشته از آنچه از خلق خود فنا کرده از چیزهائیکه اگر این علم برای او حاضر نکند و کفایت ننماید جاهل ضعیفی خواهد بود . یعنی علم خدا چنین نیست که از دانسته های گذشته برای امور آینده استفاده کند همچنانکه ما می بینیم علماء خلق فقط علم حادث را علم نامیده اند

از آن جهت که پیش از آن جاهل بودند و بسا باشد که علم باشیاء از ایشان مفارقت کند پس بر گردند بهمان حال جهل، ولی خدارا بدین جهت عالم نامیده اند که هیچ چیز بروی مجهول نیست و چیزی نیست که نداند پس در اینجا خالق و مخلوق اسم علم را جامع شده اند در صورتیکه چنانکه می بینی از حیث معنی مختلف است

پروردگار ما سمیع (شنوا) نامیده شده نه به آن جزئیکه با آن صدا شنیده میشود ولی بوسیله آن نمیتوان دید همچنانکه با آن جزئی که ما با آن میشنویم یعنی گوش برنگاه کردن

صنع او در گیاه لطیف وغیر لطیف ودر مخلوقات لطیف ازحیوانات ریز وازپشه‌ها و جرجس هاو آنچه کوچکتر ازاینهاست بطوریکه چشم آنها رانمی بیند بلکه اصلا دیده نمی‌شوند بجهت کوچکی آن‌ها تاجائیکه نر آنهااز ماده و نوزادشان از کهنسال شناخته نمیشود پس چون دیدیم کوچکی آنرا درمنتهای لطافت واینکه در جستجوست از برای شکار وفرار ازمرگ و گردآوری آنچه برای زندگانی لازم وصالح است از چیزهائیکه در لجه‌های دریاهاست وآنچه در گوشه‌های درختها و بیابانها و دشتهاست وایتکه پاره‌ای از آنهاسخنان پاره دیگر رامی‌فهمند وآنچه نوزادان آنهااز آنها می‌فهمند وغذاهائی که برای اولاد خود می‌آورند وازرنگ آمیزی که سرخ را بازرد آمیخته وسفیدرا باسرخ تألیف کرده و آنچه را که چشمان ما بازحمت میتواند ازتمامیت خلقت آن دریابدو آنچه را که چشمان ما اصلا نمی‌بیندو دستهای مانمیتواند آنرا لمس کندازاینهامیدانیم که آفریننده این آفرینش لطیف است که لطف کرده در آفریده‌ای که مانام بردیم بدون علاج وارادهو آلتی.وهر صنعتگری آنچه ساخته لابد از چیزی آنرا ساخته ولی خدای آفریننده لطیف جلیل آنرا از هیچ آفریده . وحسین بن خالد ازحضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده بدان خدا ترا بخیر عالم کناد . بدرستیکه خدای تبارک و تعالی قدیم است وقدم صفتی است که عاقل را دلالت مینماید براینکه دردواه الوهیت او نه چیزی پیش از اوست و نه چیزی بااوست. باقرار عامه برای ما آشکار گشته معجزه صفتی که نه چیزی پیش از خدابوده ونه چیزی بابقای خدا خواهد بود وقول آنکسیکه می‌پندارد که پیش از خدا با او چیزی بوده باطل است و توضیح این مطلب آن است که اگر بابقای خدا چیزی بااو بود جائز نبود که خدا آفریننده او باشد زیرا آن چیز همیشه با خدا بوده پس چگونه ممکن است خدا آفریننده کسی باشد که همیشه بوده و اگر پیش ازخدا چیزی بوده آن اول است نه خدا ، وسزاوارتر آن است که اولی آفریننده دومی باشد سپس نفس خودرا تبارک و تعالی بنامهائیکه مردم اورا بدان میخوانند وصف فرموده از آن سبب که آفریدشان و بعبادت واداشت ومبتلاشان نمود تابدان وی را بخوانند پس خود راشنوا و بیناو تواناو قائم و آشکار او پنهان و ریز بین و آگاه و نیرومند وعزیز و حکیم و داناو مانند اینگونه نامهانامید پس چون غالیان تکذیب کننده اینگونه نامهارا دیدندو شنیدند که ما

همچنان مختلف است. واما ظاهر که بخدامیگوئیم پس معنی آن این نیست که او بالای اشیاء است یعنی سوار شده بر آنها یا نشسته روی آنها وانوارش میدرخشد بلکه مقصود قهر وغلبه اوست نسبت باشیاء وقدرتی که بر آنها دارد مثل آنکسیکه میگوید (ظهرت علی اعدائی) بر دشمنم غلبه یافتم واظهرنی الله علی خصمی (خدا مرا بدشمنم غلبه داد که خبر میدهد غلبه و پیروزی خود را همچنین است ظهور خدا بر دشمنان ووجه دیگرش آنست که خدا ظاهر و آشکار است برای کسیکه او را بخواهد و بر او چیزی پوشیده و پنهان نیست و او تدبیر میکند بهر طریقی که بخواهد

پس هیچ ظاهری ظاهرتر وروشن‌تر از خدا نیست بهر طرف که بگردی آثار صنعت او هویداست ودرخود تو آن اندازه آثار از وی هست که ترا کفایت کند وظاهر آنستکه بخودی خود آشکار و بروز کند و بحد خود دانسته شود در اینجا هم اسم را جمع کردیم ولی معنی را جمع نکردیم

اما باطن پس معنای آن این نیست که در میان اشیاء پنهان است باین معنا که در آنها فرو رفته! بلکه مقصود آنست که در باطن اشیاء است ازحیث علم ونگهبانی و تدبیر، مثل اینکه گوینده‌ای بگوید بباطنش رسیدم یعنی خبر گرفتم وسر مکتوم اورا دانسته بدست آوردم. باطن اصطلاحی ما یعنی فرو رفتن در چیزی است و بدان پوشیده شدن، پس اینجا هم اسم جمع ودر معنا اختلاف است

امـا قاهر: معنای آن علاج و نصب وحیلـه بکار بردن و مدارا ومکر نمودن نیست چنانکه بندگان بعضی بعضی دیگر را مقهور میکنند پس مقهورشان برمیگردد قاهریت وقاهرشان بمقهوریت لکن این معنا در باره باریتعالی آنستکه جمیع آنچه را که خلق فرموده ملتبس است بذلت ورام بودن با آفریننده خود و بدانچه آفریدگار اراده می نماید آفریده نمیتواند از آن امتناع ورزد و یك چشم بهم زدن نمیتواند از تحت اراده الهی خارج شود جز اینکه هرچه خدا بگوید بش پس میشود، ولی قاهر در اصطلاح ما همانست که گفته شد پس در اینجا هم اسم جمع و معنا مختلف است همچنین جمیع اسماء هرچند ما اورا نامیده ایم پس آنچه را ادعا کردیم کافی است وخدا یاری کننده ما و شما است در ارشاد وتوفیقمان (انتهی)

اینها کمی از بسیاری چیزهائی است که درسنت آمـده وحـاصل آنچـه گفتیم

توانائی ندارد بلکه این اسم خبر میدهد که برخدا صداها پوشیده نیست نه بدان حدیکه ما مینامیم پس در اینجاهم اسم شنیدن را جمع کردیم در صورتیکه در معنی مختلف است

همچنین در دیدن نه با آن جزئی که بدان می بینند همچنانکه مابدان جزء خودمان می بینیم ودرغیر آن بدیدن منتفع نمیشویم ولکن خدا بینائی است که شخصی که منظور اوست مجهول نمیشود پس در اینجا هم اسم، جمع، ومعنا مختلف است. خداقائم است نه بدان معنی که ایستاده باشد بروی ساقی که در کبداست همچنانکه اشیاء می ایستند بلکه این اسم خبر میدهد که ایستاده است پس در واقع وی خبر میدهد که او حافظ و نگهدار نده است مثل سخن آن مردیکه میگوید فلانکس بکارهای ماقائم است، وخداقائم است بر هر نفسی بدانچه کسب کند.

قائم نیز در زبان مردم بمعنای باقیست وقائم ایضاً خبر میدهد از کافی بودن مثل اینکه بکسی بگوئی. برو دنبال کار فلانی ؛یعنی کفایت کن اورا قائم: در اصطلاح ما کسی است که روی ساق خود ایستاده باشد پس در ابنجا هم اسمرا جمع کردیم و بمعنا کاری نداریم (یعنی در معنا مختلفیم) واما کلمه لطیف پس معنای آن قلت ودقت وخورده بینی نیست بلکه مراد از این کلمه فرورفتن واحاطه یافتن در اشیاء است وممتنع بودن از اینکه درك شود مثل اینکه میگوئی این کاررا ازمن پنهان داشت،فلانکس در رفتار خود طریقه خاصی دارد و گفتار او بتو خبر میدهد که آن مطلب پیچیده ایست که عقل را مات کرده و دست از جستجوی آن کوتاه است و بطوری متعمق ودارای لطافت گشته که وهم نمیتواند آنرا ادراك نماید پس همچنین لطف خدای تبارك وتعالی بالاتر است از اینکه بحدی ادراك یا وصف گردد. لطافت در اصطلاح ماخوردی و کمی هست پس در ابنجا هم اسمرا جمع کردیم در حالیکه معنی مختلف است

اما خبیر: کسی است که از اوچیزی پوشیده نباشد وچیزی ازوی فوت نشود نه اینکه ازروی تجربه واعتباریکه ازاشیاء بدست آورده که بگوئیم تجربه واعتبار بدو این علم را بخشیده که اگر آنها نبودند نمیدانست زیرا کسیکه چنین باشد نادان است وخدا همیشه بد انچه می آفریند آگاه بوده، در صورتیکه خبیر در اصطلاح مردم کسیستکه ازجهل خود بوسیله تعلم استخبار کرده آگاه میشود در اینجا هم اسمرا جمع کردیم ومعنا

پس علوم و مکتشفات همه دیانات بت پرستان را مدفون مینماید زیرا آنها خدا را منحصر کرده‌اند باشکال بتان. ودیانت یهود را نیز دفن میکند زیرا خدا را جسم و جسد دانسته گاهی اورا برستون ابر سوار میکند و گاهی برستون آتش!! و همچنین دیانت نصاری را زیرا خدارا بشکم زنی بصورت جنین نازل میکند که طفل شده وجوان میشود و بدست یهود بدار کشیده میشود !!

همچنانکه دانش، این کیش‌ها را مدفون میکند شان وعظمت اسلام را بالا میبرد زیرا اسلام پیشاپیش علوم دائماً فریاد میزنند که الله اکبر (خدا ازهمه چیز بزرگتر است) پس علوم هرچه میخواهند کشف کنند ودر این فضای بی‌پایان تامیتوانند اوج گیرند وبهر جائی که میخواهد برسند اسلام‌در جلو آن جار میزند الله اکبر (خدااز همه‌چیز بزرگتر است) ومحال است که علم بمرتبه‌ای برسد که در پیشاپیش خود الله اکبر را نیابد

فصل نهم

در معلوم و مجهول

آفت علم بلکه آفت بشر که سیر علمرا متوقف کرده وبشریت را ببربریت وقهقری برگشت داده واورا بپسترین درکات جهل واضطراب افکنده ترك نمودن معلوم محسوس بسیار است برای مجهول قلیل، یاتردد درمعلوم، برای امری مجهول

مثال آن اینکه ناظری نظر میکند بخانه‌ای که در هر جزء از اجزاء آن آثار صنع وتقدیر می‌بیند آنگاه یك تکه چوب کوچکی می‌بیند که فائده آن را نمی‌فهمد پس منکر تمام آثار قصد معلومی که در جمیع احزاء آن خانه هست میشود، یادر آن قصد متردد میماند برای یك تیکه چوبی که فائده آن مجهول است!!

مقتضای وضع علمی وسیر انسانی واجب می‌کند که این شخص معلوم خودرا رها نکند یا متردد نماند و کنجکاوی کند وبجستجو از فائده آن مجهول بپردازد تا بفائده آن دست یابد ودر مدتی که مشغول بحث وجستجو است آنچه را دانسته حفظ نماید. اگر بشر باین قاعده عمل میکرد. زحمت تردید وهلاکت انکار خالق و عظمت او بوی دست نمیداد همچنین جرات برادا نکردن شکر پیدا نمیکرد و دراین هلاکت های نابود کننده که منجر بنابودی جهان میشود واقع نمیشد. ازجمله امور

موافق عقل سلیم و براهین است و آن اینست که خدای تعالی اجل واعلی است از اینکه بدیده یا بحس ظاهر و باطن ادراك شود یا بوهم واندیشه در آید یا اینکه بتوان ازاو بلفظ یا معنائی تعبیر نمود والفاظی راکه خود اجازه داده که در نامیدن وی بکار بریم از برای فهماندن بندگان است بقدر آنچه می فهمند، باعلم باینکه حضرت وی بزرگتر است از آنچه می فهمند باین الفاظ وسیله ای باشد که بندگان بخدا تقرب جویند و بقدر فهم و توانائی خود او را یاد کنند و بهترین شعاری است از برای مسلمانان که دائماً لفظ (الله اکبر) را در اذانها و نمازها و دعاها و اذکار خود که هر روز و هر ساعت تکرار نمایند پس هرچه را بنده تصور کند یا ادراك نماید یا بشنود میداند خدا از آن بزرگتر است. باهمین شعار است که دین اسلام دائماً پیشاپیش علم و دانش سیر میکند و علم هرچه ترقی کرده و بالا گیرد بادنی مرتبه این شعار نخواهد رسید پس اگر فرض شود که یك قطعه از فضا که اندازه گرفته شده مسافت آن بقدر هزار ملیون سال نوری است چنانکه رئیس دانشگاه کالیفرنیا این خبر را بما داد وقتیکه گفت: تلسکوب رصدخانه کالیفرنیا که امسال نصب شد ستاره ای را کشف نمود که نور آن بزمین نمیرسد مگر در مدت هزار ملیون سال نوری؛ در حالیکه نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر یعنی صد و هشتاد و شش هزار میل مسافت را طی می کند. اگر این معنی فرض شود که علم چندین ملیونها و ملیاردها برابر یا بیشتر از این فضاها را کشف کند تا آنجائیکه بنظر ما لایتناهی است باز هم می بینم اسلام در پیشاپیش آن میگوید خدا بزرگتر از همه اینها است و از چندین ملیاردها بیشتر از آن

اینها از خصائص دین اسلامی است که هیچ دین پیش از آن و هیچ اندیشه و عقیده ای بعد از آن اورا در نیافته و این مسافت بیکران نیست مگر جزء مختصر و اندکی از عظمت آفرینش **و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم** سوره لقمان (اگر آنچه در روی زمین درخت است قلم شوند و دریا مداد آن باشد پس از هفت دریای دیگر کلمات خدا پایان نپذیرد بدرستیکه خدا عزیز و حکیم است) (**قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدداً** سوره کهف بگو اگر دریا مداد شود برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه دریا تمام میشود پیش از آنکه کلمات پروردگار من پایان پذیرد هرچند بمانند آن دریا کمکهائی بیاوریم.

صورتیکه خود همین معنی بالوجدان دلالت میکند بر اینکه فاعل آن صاحب اراده و مختار است پس می اندیشد در معنی اراده در باره حضرت باری و آفریننده، چون آنرا ادراك نکرد و نفهمید، بیاید آنچه را هم بالوجدان از آثار اراده دانسته منکر شود!! در جائیکه حق این بود آنچه را بالوجدان از آثار اراده‌ای که در جمیع ذرات کون مشهود است دیده و دانسته حفظ کند و بداند که کنه اراده در آفریننده، راجع بذات باری جل اسمه است و انسان برای درك ذات خالق آفریده نشده، زیرا او متناهی و ذات باری نامتناهی است و محال است که پایان پذیر، نامتناهی بی پایان را ادراك کند

درخصوص این مسئله گروه زیادی گمراه گشته و برای تعلیل اراده و آثار آن بعلتهای دیگر و بالفاظ بیهوده‌ای قانع گشته‌اند گمان کرده‌اند که آن علتها ایشانرا درخصوص اراده خالق بی نیاز میکند و گروهی دیگر بالفاظ بیهوده‌ای که معنی ندارد قانع شده‌اند و اراده را تفسیر کرده‌اند بچیزیکه مخالف حس و وجدان است،

فلاسفه قدیم قائل شدند باینکه واجب بدون اراده است، و تنوع انواع را تعلیل کردند بعقل اول و صادر اول و الفاظ دیگری که معنی و دلیل ندارد و حس هم شهادت ببطلان آن میدهد،

مادیون قائل بوجود حرکت دائم در ماده گردیدند. و گفتند اشیاء و انواع بطریق تصادف پیدا شدند نه از روی قصد، و قانع شدند بهمین الفاظی که نه خودش معنی دارد و نه اگر معنی داشته باشد دلیلی میتوان بر آن یافت و از تنوع انواع منکر محسوس و وجود آثار قصد و تدبیر، در هر جزئی از اجزاء آفرینش شدند. یکدسته‌ای هم پیرو داروین گشته تنوع انواع را بالفاظی تعلیل کردند که بی معنی است و اگر معنی داشته باشد دلیلی بر آن نیست و خود محض ادعا است و هیچ حجت و برهانی ندارد، قائل بتنازع بقا در موجودات شدند و همین خودش بدون معنی است زیرا معنای تنازع فهمیده نمیشود!؟ آیا بعضی از موجودات بر بعضی دیگر حمله می کنند؟ برای چه حمله می کنند؟! آیا موجودات از روی قصد بایکدیگر بنزاع پرداخته‌اند؟ پس گرفتار شدند مادیون بآنچه از او فرار می کردند! یا از روی تصادف؟! یعنی اگر حمله آنها از روی قصد باشد همین معنای قصد و اراده در خلقت است پس باید گفت صدفه چیست؟ و چه معنائی دارد؟ و چه دلیلی بر آن هست؟ مادیون

مجهوله چیزهائی است که خداوند بشررا برای ادراك آن خلق نفرموده پس واجب است که انسان اینگونه امورزا بشناسد وجان خودرا درتعب برای رسیدن بکنه آن مطلب وتحصیل علم بآن نیندازد و اگر اقدام بچنین عمل عبثی کرد پس لااقل آنـرا بر معلومات خود برنگزیند ومعلومات خودرا برای امر مجهولی از دست ندهد ما در مقام توحید پاره‌ای ازمعلومات ومجهولات اشاره خواهیم کرد تانمونه‌ای بـاشد در جمیع این مباحث وهر انسانی با مراعات این قاعده در معلوم ومجهول، خود وجامعه بشریت را حفظ کند و آن قاعده ترك معلوم ومتردد ماندن در آن برای امرمجهول است

۱ـ انسان آثار قصد وتدبیر رادر تمام بدن خود می‌بیند سپس می آید سربك جزء کوچك ازبدنش، مثل پستانهای مرد وغلفه (پوسته) حشفه ذکر وروده لوچ (معاءاعور) وفائده آنهارا نمی فهمد، پس ازاین حماقت وستم برعلم وبشریت است که از هزاران هزار اجزائیکه در بدن انسان دلالت برقصد وتدبیر دارد صرفنظر کند بجهت یك جزئی که فائده آنرا ندانسته!!

راه حزم واحتیاط درطریق علم ایجاب می کند که آن هزاران هزار جزئیکه دلالت بر قصد دارد حفظ نموده و آنچه را که فائده‌اش رانداننسه کنجکاوی کند تابدان واقف شود

۲ـ انسان آثار تدبیر وقصد وعظمت وجبروت رادر تمام اجزاء گوناگون آفرینش روی نظام متقن می‌بیند وقوانین محکمه بالوجدان و الحس دلالت میکنند بر قصد و تدبیر درایجاد کننده و آفریننده آن، سپس منتقل مشود بجانب آفریننده وایجاد کننده ولی موقعی که نتوانست کنه اورا ادراك نماید تمام معلومات وفهمیدهای خود رانا چیز می‌انگارد و باطل میشمارد: برای اینکه کنه خالق عالمرا ادراك نکرده!! در صورتی برحق وسزاوار آن است که بداند: چیزیکه درعظمت وجبروت نامتناهی است محال است که بفکر واندیشه متناهی ومحدود ادراك شود. پس تاآن حد که علمش رسیده درهمـان حد بایستد، وتجاوز نکند بمسائلی که بـرای فهمیدن آن آفریده نشده، پس نفسش استقرار یافته وبدانچه دانسته اطمینان یابد وتردد نکند بچیزیکه برای دانستن آن خلق نگشته .

۳ـ انسان تنوع انواع وحـدوث موجودات را پس از آنکه نبودند مـی‌بیند در

مسئله اراده‌درباره‌آفریننده بر گشتش بذات خدای تعالی است وذات خدارا نمیتوان ادراك نمود. پس اراده راهم نمیتوان ادراك نمود برای اینکه اراده هم‌عین ذات‌است ونامتناهی است ومحال است که شخص متناهی آن‌را ادراك کند. پس‌لازم می آیـد که دراین‌حد متوقف شده ومنکر آثار قصدواراده‌ای که‌در جمیع موجودات مشاهده میشود نگردد بـدلیل‌وحجت اینکه چون ایشان معنی اراده را درذات بـاری‌تعالی نفهمیده‌اند پس منکر محسوس شوند برای امرمجهول!

٤ـانسان بالوجدان‌نفس‌خودرادرافعال‌ارادیه‌مختار می‌یابد که‌هر وقت‌بخواهد دست خودراحرکت میدهد وهر وقت اراده کند میخورد وراه میرود ومی‌نشیندوبر می‌خیزد وسخن میگوید، همچنین‌درامور ارادیه،واین‌یك‌امر محسوس ومشهوداست. پس کسیکه منکر چنین امرمحسوس ومشهودی میشود برای آنستکه کیفیت احاطه خدای‌تعالی‌را بجمیع مخلوقاتش نمیداند چنانکه اشاعره انکار کرده‌اند وتمام‌افعال‌را بخدا نسبت میدهند با اینکه باید ملتزم بجمیع لوازم فاسده آن که مستلزم‌اینمعنی است بشوند. پس نسبت عبث‌بخدای‌تعالی درامر ونهی داده ودرعقاب کردن‌بندگانش بواسطه کردار بدشان‌نسبت‌ظلم بوی‌میدهندومخالف‌محسوسی‌میشوندبرای‌امرمجهولی. بااینکه میگویند: بنده درکردار وافعال خودمختاراست بدون اینکه برای پروردگار در این خصوص‌تقدیرودخلی باشد پس منکر امر معقول ومعلومی که احاطه‌پروردگار است‌میشوند؛ برای‌اینکه اینها کیفیت اختیاربنده را نمیدانند؛ همچنانکه معتزلـه‌نیز بدین ورطه‌افتاده‌اند.

واگردر همان‌حدمعلوم ومشهود خودکه اختیاربنده‌است‌متوقف گشته واذعان بجهل‌خود درکیفیت احاطه پروردگار مینمودند زیرااین مسئله ازچیزهائی است که برگشتش بچگونگی فعل‌پروردگار است که‌برگشت آن‌بذات‌است‌قائل‌میشدندباینکه بنده‌مختار است‌ولی‌درعین اختیار ازسلطنت‌پروردگارخارج‌نمیشود واینکه چگونگی اعطاءاختیار به‌بنده‌اش مجهول‌است وباین‌مجهول ازآن معلوم خارج نشود وآن همین اختیاریست که‌در بندگان مشاهده میشود دراینصورت راه‌را گم‌نکرده وبحق اصابت مینمودند.

قائل شدند بتوارث طبیعی. توارث‌طبیعی چیست و برای چه هست؟آیا ازروی قصد است یااز صدفه‌وتصادف؛ قائل شدند ببقاء اصلح (شایسته‌تر) و فناء افسد (تباه‌تر)معنی اصلح و بقای آن ومعنی افسد وفنای آن چیست؟ و برای‌چه این باقی ماند و آن‌فانی شدآیا ازروی قصد بود یابدون قصد؟ قائل‌شدند بسیر آفرینش بجانب تکامل، تکامل چیست وچراآفرینش بجانب آن‌سیر می‌کند؟! آیا این‌سیر ازروی قصد است؟

جنین فرض کن که برای این الفاظ معناهائی هم باشدچه دلیل وبرهان برآن موجود است؟ برفرض اینکه دلیلی‌هم بر آن وجود داشته باشد آیا نفی‌اراده ازخالق ومدبر آورینش میکند یا اثبات‌آن؟ اگر می‌گفتند که اراده مدبر وقصد وحکمت‌وی اقتضا کرد که دراجزاء آفرینش نیروی تنازع راقرار دهد واصلح‌راباقی بداردوافسد را فانی نماید درمیراث‌بر، چیزی ازمیرات گذار، باقی‌گذارد وآورینش رابجانب تکامل سیر دهد آیا منافی اصولی بود که پنداشته‌اند؟ حقاً که چنین نیست پس‌آنچه راکه گفته‌اند اصلا خودش معنا ندارد واگر معنا داشته باشد دلیل ندارد واگر دلیلی داشته باشد نفی اراده وقصد وتدبیر از مدبر جهان نمی‌نماید بلکه آنرا ثابت‌می‌کند مادیون متاخر هم بچنین قولی قائل شده واصول مادی دیالکیتکی رابر آن بنا نهاده وپنداشته‌اند که آن از علم‌است! اهم این عقیده‌حرکت ذرات موجودات یاماده وسیر آن‌بجانب تکامل است. بااین همه این‌هم ازاینکه یک مشت‌الفاظ بیمعنی و بی دلیل است خارج نمیشود وفرضاًهم دلیلی بر آن اقامه‌شود آیات‌قصد درمدبرواراده و تدبیر رانفی نکرده بلکه آنرا ثابت مینماید. آری اگر این نظریات‌ثابت شودحکومتش بسر ادیان پیش ازاسلام است. واسلام پیش ازاین نظریات آنها را باطل کرده بود پس ما حاجتی نداریم که درآن مطالب وارد شویم. حکماومتکلمون‌پیش ازاسلام وبعداز آن درباره اراده درمدبر وارتباطِ حادث بقدیم‌کلمات بیهوده وسخنانی که نه معنا دارد ونه‌دلیل آورده‌اندوسبب اشتباه براکثر مؤمنین کشته‌اند، وحال اینکه سزاوار بود که اینان موقعی‌که آثار اراده وقصدو تدبیر رادر جمیع‌موجودات بطورمحسوس دیدند حساً بدان اذعان وتصدیق نمایند وآنرا دلیل خود قرار دهند

بعد ازوجدان چه دلیلی لازم است؟ پس درهمین حد متوقف شده وبدانند که

بهمین جا مبحث توحید در این رساله تمام میشود وهر که بیش از این خواهد رجوع کند بجزء اول از کتاب المعارف المحمدیه (۱)

فصل دهم

در نبوت عامه

محقق است که قرآن بهترین راهنما وبزرگترین معلم است دربارهٔ وجوب ارسال رسل بادلهٔ عقلیهٔ واضحه که بدان استدلال کرده ودر سورهٔ نسا گفته: **رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل** (پیغمبرانی بشارت دهنده و بیم کننده تا برای مردم برخدا پس از پیغمبران حجتی نبوده باشد) و در سورهٔ انعام میفرماید **«وما قدروا الله حق قدره اذقالوا ماانزل الله علی بشر من شئی»** خدا را نشناختند چنانکه سزاوارشناختن بود زمانیکه گفتند خدا بربشر چیزی نازل نمیکند، پس طریق استدلال عقلی رادر خصوص وجوب فرستادن پیغمبران بما آموخت. حاصل استدلال عقلی آن است که: خدای تعالی بذات خود متصف بجمیع صفات کمال ومنزه ازجمیع صفات نقص است واز جمله صفات کمال رحمت، ولطف است، پس اگر خدا رحیم ولطیف نباشد هر آینه ناقص خواهد بود زیرا در اینصورت به بندگان خود لطف نداشته ورحم نخواهد کرد، وبندگان هم که بمصالح خود جاهل بوده وبمبدا و مصیر خود عارف نیستند پس اگرخدا آنانرا بحال خود واگذارد هر آینه حیران وسرگردان گشته در بدترین مهالك واقع خواهند شد، پس چگونه آنانرا بخود وامیگذارد وحال اینکه او رحمن ورحیم ولطیف است، لذا واجب است بر خدا که بندگان خود را بیاموزد وآنانراارشاد کرده بفضل وکرم خود راهنمائی فرماید، ودر راهنمائی او همین کافی است که کسی را بدیشان بفرستد که علم بایشان بیاموزد وبه بیش از این احتیاج نیست پس واجب است براو ارسال رسل از باب رحمت وتطول وفضل، نه اینکه کسی او را مجبور کند بلکه از جهت کمال وفضلی که بالذات دارد واین معنی راخود بر

---

(۱) این کتاب از مؤلف است وتقریباً چهل سال پیش از این آنرا تالیف وسی سال قبل درمصر طبع ومنتشر شده (مؤلف)
ودرسال ۱۳۲۸ این ناچیز آنرا بپارسی ترجمه کردم ودر بلده طیبه قم طبع ومنتشر شد (مترجم)

۵ ـ انسان می بیند و بالضروره میداند که پیدایش وجود از عدم محال است و اینکه موجودات متغیر و حادثند پس موجود بخودی خود وجود ندارد بجهت اینکه متغیر و حادث میشود با اینحال میرود دنبال فهم چیزی که او برای فهمیدنش آفریده نشده از چگونگی ایجاد آفرینش که خدا آنرا چگونه آفریده؟ پس گاهی میگوید وجود خدا عین وجود مخلوقات اوست چنانکه اشراقیون میگویند، یا اینکه میگوید خدا عین مخلوقات است چنانکه براهمه و بسیاری از صوفیه چنین میگویند، پس وجود از عدم نیست و دیگران قائلند باینکه موجودات متدرجاً از موجود اول صادر میشوند بطریق عقول و افلاك چنانکه فلاسفه میگویند، و هکذا تعبیر میکنند بالفاظی که نه خودشان می فهمند نه غیر خودشان و نه دلیلی بدان هست و اگر درحد معلومات خود متوقف شده و برای مجهولات خود دست از معلومات خود نمی کشیدند حق علم را ادا کرده و از حدود انسانیت تا آن حدیکه برای آن آفریده شده خارج نمی گشتند، سزاوار جهان انسانیت آنستکه که بمحسوسات خود اذعان و بضرورة معقولات خود ایمان داشته و درحد خود متوقف گردد. و طلب نکند چیزی را که ضرورت بر عدم ادراك و فهمیدنش قائم است، پس قائل شود باینکه موجودات همه حادث متغیر، متفاوت مختلفند و این امر محسوسی است و دلالت میکند بر اینکه اینها بخودی خود موجود نشدند و پیدا شدن وجود از عدم بالضروره محال است، پس بناچار انتساب آن بسوی قدیم ازلی موجود بخودی خود است، و اوست که آفریننده انسان و جهان است واما کیفیت خلقت و آفرینش، پس ضرورت قائم است باینکه انسان محدود است و این مسئله را درك نمی کند برای اینکه درك این معنی از شئون ذات نا محدود است پس نباید بخدا افترا بست باینکه وجود خدا را عین وجود جهان قرار داد یا باینکه خدا همین جهان است! یا اینکه موجودات متدرجاً از او قهراً بقاعده **الواحد لا یصدر منه الا الواحد** صادر گشته اند یا غیر ذالك از اقوالیکه در انسان جز تزلزل و اضطراب و خروج از مرتبه انسانیت نمی افزاید، اینها مختصری از نمونه های معلوم و مجهول است قیاس کن بر آن، سایر آنچه بانسان دست میدهد از معلوم و مجهول تا شرف انسانی در تو تکمیل شود و از اضطراب و نگرانی که این اندیشه ها و افکار و آراء بیمار را ایجاد نموده اند بیرون آئی و برضوان خدا و رحمت او فائز و رستگار شوی.

بمقام نبوت فراموشکار وسهو کن وغافل نبوده باشد وگرنه اعتماد بـر گفتارش حاصل نمیشود چنانکه باریتعالی در سوره اعلی فرمود« سنقرئك فـلا تنسى »بزودی بر تو میخوانم پس فراموش نمی کنی)وواجب است بااین کیفیت پیغمبر مؤید باشد بمعجزات باهرات که خارق عادات باشد، ومعجزه خودش بنوعی باشد کـه بشر توانائی آوردن مانند آنرا نداشته باشد وگرنه هرمدعی نبوتی ادعایش صحیح بوده وصادق از کاذب شناخته نمیشود. اینها چیزهائی است که بلطف خدا وفضل او برای پیغمبران لازم وواجب است ومراد ازمعجزه آنستکه بردست پیغمبر یابدعای او اموری جاری شود که غیراو بمثل آن قادر نباشد نه پیش از اجراء آن معجزه ونه بعد از آن مانندزنده کردن مردگان وشفا دادن نابیناومبروص بدون علاج یا دواء بردست حضرت عیسی ومانند اژدها کردن عصا وشکافتن دریا برای موسی واین شامل نمیشود آن چیزی راکـه سببش شناخته شده وبشر توانسته مانند آن را بیاورد ولو بعداز وقوع آن مانند پرواز آهن درهوا واستماع آواز از مشرق بمغرب بواسطه آلت رادیو. وواجب است که معجزه متحدی بوده ومقرن بدعوی باشد یعنی حادث وواقع شود برای اثبات آن.

واز اینجا دانسته میشود که سحر وجادوگـری از معجزات نیست برای اینکه آن عمل خارج از طاقت بشر نیست بلکه جریان آن روی تعلیم وتعلم است پس هرکسی آن را آموخت میتواند انجام دهد. سپس بدانکه هیچ مخلوقی نمیتواند شکر آفریننده وخالق خودرا ادا نماید هرچند پیغمبر یافرشته باشدوهرچه بدربار پروردگـار تقرب حاصل میکند نعمت های الهی بروی فزون ترشده واز شکر نعمت منعم عاجز تر ازدیگران شده ونفس خودرا مقصر می بیند هرچند جمیع اوقات خودرادرشکر منعم خودمصروف دارد. بهمین جهت است که می بینیم انبیا واولیاءصالحین علی الخصوص معصومین از آنها در خضوع وخشیت وخشوع وترس ورغبت بخالق خود ازدیگران شدیدتر بودندوبسا باشد که چیزهائی که برای دیگران مباح است دربعضی احوال درباره ایشان گناه محسوب شود. پس صحیح است که گفته شود که پیغمبر عصیان ورزید وگناه کرد هرچندمرتکب امری که بر غیراو دست میدهد نگردد وچه خوب گفته شده :حسنات الابرار سیآت المقربین(کار خوب نیکان گناه مقربین است) وبهمین جهت بوده که انبیاء ومعصومین

نفس خود واجب کرده و در سوره انعام در دو آیه فرموده (کتب ربکم علی نفسه الرحمة (پروردگار شما بر نفس خود رحمت بر شمارا واجب کرد) و این همان است که متکلمون آنرا دلیل لطف نامیده اند و میگویند: فرستادن پیغمبران از باب لطف برخدا واجب است و ما هم این دلیلرا از قرآن گرفته ایم نه از روی تعبد، بلکه ازروی فهم بجهت دلیل عقلی محض بودن که قرآن مارا بدان ارشاد فرمود. وچون جامعه بشریت در تطور دائمی وتبدل سریع وبطی است و در زمانهای گذشته رابطه بین جماعات بعید بود از مقتضای حکمت ولطف الهی بود که در هر جماعتی ودر هر زمانی پیغمبری بفرستد پس بهمین جهت پیغمبران متعدد شدند وشماره آنها راجز خدا کسی نمیداند چنانکه در سوره ابراهیم میفرماید آیه(٨)(لا یعلمهم الاالله)شماره آنها و پیغمبرانی که بدیشان فرستاده اند جز خدا کسی نمیداند) وقرآن بدینمعنی ارشاد فرموده درسوره فاطر که میفرماید:وان من امة الاخلا فیها نذیر(هیچ امتی نیست مگر اینکه در آن پیغمبری گذشته است) ودر سوره یونس میفرماید(ولکل امة رسول) برای هر امتی پیغمبری بوده) همچنین در سوره نحل وغیر آن از سورهای قرآن. وواجب است از باب لطف که پیغمبران در تمام صفات واخلاق واعمال خود ازدیگران ممتاز باشندو این همان چیزی است که عصمت از معاصی نامیده اند چنانکه قرآن کریم مارا بدان ارشاد فرموده در آنجا که در سوره هود از زبان شعیب پیغمبر میگوید«وما ارید ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه»من نمیخواهم مخالفت کنم شمارا در آن چیزیکه شما را از آن نهی میکنم زیرا اگر پیغمبر ازآنچه نهی میکند خود مرتکب شودو آنچه رالامر میکند خود ترك نماید ازاو نمیشنوند واطاعتش نمی کنند، چنانکه گوینده گفت　وانك اذ ما تات انت آمر　　به تلف من اياه تامر اتيا

بخیر امر نمائی وخود زخیر بری؟!　　مدار چشم که آنرا عمل کند دیگری

واگر عصمت نباشدفائده ارسال رسل لغو است، برای اینکه پیغمبران فرستاده شده اند که اطاعت کرده شوند چنانکه خدادر سوره نسا میفرمایدوماارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله(ما پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه باذن خدا اطاعت کرده شود) همچنین که عصمت از معصیت جلوگیری می کند .واجب است که پیغمبر پس ازارتقاء

از آوردن مانند آن عاجز شدند و شرائع و قوانینی آورد که غیر از آنجناب نه پیغمبران گذشته مانند آن آوردند و نه پس از وی احدی توانست بآن حضرت در آوردن چنان قوانینی ملحق شود. و مجهولات آنچه را که بر بشر مخفی بود کشف نمود و بمردم شناسانده که چگونه بپروردگار خود معتقد شوند و چگونه اورا عبادت کرده و شکر گزاری نمایند و علومی آورد که احدی پیش ازوی آنرا نیاورده بود

بااینکه امی و بیسواد بود در کشوریکه بیسوادی بر آن غلبه داشت و المام و اهتمامی بنظام و اداره مملکت نداشتند نه قوانینی وجود داشت نه تربیتی، نه اجتماعی بود نه فردیتی نه در آن دانشگاه علمی دیده میشد و نه مدرسه فنی و از اخلاق و نظم دارای چیزی نبود که اصلاح اجتماع و افراد نمایند در عصریکه جاهلیت در آن عمومیت داشت تا جائیکه بعصر جاهلیت نامیده شد، وچه خوب گفته آنکه گفت: (اگر معماری دعای توانائی ساختن خانه‌ای کند برا و جز این نیست که خانه‌ای بسازد و باینوسیله توانائی و بنائی خود را ثابت کند و این محمد(ص) است که ادعای پیغمبری کرد و اساس نبوت خود را بر محکمترین اساسی که بشر را با آثار نبوت و تعالیم خود عمومیت دهد بنا نمود تا جائیکه بیشتر مردم روی زمین هزار و سیصد سال است بدین او در آمده‌اند و مردم را از ظلمت‌ها بسوی نور بیرون آورد و عرب را باعلی درجه انسانیت رفعت داد بعد از اینکه مردمی بودند که جز شترچرانی و چپاول و راهزنی و خوردن هر جنبده و خزنده‌ای میدانستند یکمشت برهنه و گرسنه در بدترین وضع فاقه و فلاکت بودند پس ببرکت تعالیم این پیغمبر، آقایان امم و پادشاهان آنها و پیشوایان و مربیان و ناظم امورات ادارات و آموزگاران و تهذیب کنندگان اخلاق جهانیان شدند) آیا بر صدق نبوت آنجناب به بیش از اینها احتیاج است. وچه خوب گفته بردی.

کفاك بالعلم فی الامی معجزة   فی الجاهلیة والتادیب فی الیتم

بس است معجزه طفلی ندیده درس و پدر   شود بعلم و ادب پیشوای جن و بشر

و از معجزات آنحضرت خبرهای متواتر است: از تسبیح سنگریزه در دستهای مبارکش و سخن گفتن آهو و سوسمار باوی، و شفاء بیمار بدعای آنجناب و لمس دست او، و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با ایشان، و خواندن درخت بسوی خود و اجابت درخت

از اولیاء جستجوی وسیله بجانب پروردگار مینمودند که کدامیك نزدیکتراست و امیدوار رحمت او بوده واز عذابش ترسان بودند وبهمین اعتبار است که گناه ومعصیت بدیشان نسبت داده شده چنانکه در سوره طه فرموده «و عصی آدم ربه فغوی» آدم عصیان پروردگار خود نموده وگمراه شد) و در سوره فتح میفرماید: **لیغفر لك الله ماتقدم من ذنبك وماتأخر** تاخدا بیامرزد گناهان گذشته و آینده ترا) ودر سوره محمد ص میفرماید(**واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات**) برای گناهان خود ومومنین ومؤمنات طلب آمرزش کن) پس گناهی که ازپیغمبر سر میزند آن چیزی نیست که عموم مکلفین را از آن نهی فرموده بلکه بساباشد گناه اواعلی درجه طاعت وعبادت غیر او باشد پس وقتیکه مثلا بخوابد و از نمازشب خودداری کند بجهت تعبی که در راه خدا بوی رسیده از او معصیت و گناه شمرده میشود هرچند بروی واجب نشده باشد، ولی ازغیراو چنین خوابی حسنه وطاعت شمرده میشود، وبنابر این لازم نیست که لفظ ذنب ومعصیت که در بعضی آیات نسبت ببعضی انبیاء داده شده تاویل نمود، ونباید عمل پیغمبر یاوصی اورا که این همه اظهار خوف وخشیت در نمازهای تهجد خوداز خدامینمایندوسؤال ودرخواست عفووآمرزش میکنند برخلاف واقع دانست

فصل یازدهم
در نبوت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و خاتمیت آنحضرت

واضح شد وجوب ارسال رسل وتایید آنان بمعجزات وکشف مجهولات وتقنین قوانین وتشریع شرائعی که لازمهٔ هیئت مجتمع انسانی است در نظم معاش ومعاشرت و دفع مفاسد وجلب مصالح ورفع اضطراب ازایشان بتبیین مبدأ ومعادشان ودلالت کردن ایشانرا بآفرید گارشان و شکر نعمت‌های او. بهمین دلیل ثابت میشود نبوت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و خاتمیت آنحضرت.

اما نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله پس دلائل آن فراوان است پیش ازپیغمبران غیراو، وعلائم آن برحضرتش اقامه شده بدانقدر که برسائر پیغمبران اقامه نشده. برای اینکه حضرت وی ادعای نبوت کرد ومعجزاتی آورد وبشررا بدان تحدی نمود

چهارم درسوره اسراء میفرماید(**قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذاالقرآن لایاتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیراً**)بگو ای محمد اگرجن وانس جمع شوند براینکه مانند این قرآن رابیاورند نمیتوانند هرچند بعضی از آنها بر بعض دیگر کمك وپشتیبان باشند)همچنین تحدی کرد باایشان در بسیاری از سوره‌ها وآیات، پس بناچار اقرار بعجز و ناتوانی خود کرده واذعان نمودند که آوردن قرآن خارج از طاقت بشر است وبجنگ وکشتار اقبال کرده و بدادن جزیه تمکین نموده خاضع شدند، بااینکه پیغمبر ازآنان بآوردن مانند قرآن راضی وقانع بود پس اگر به آوردن مانند قرآن قادر بودند مجبور نبودند که تن بجنگ دهند وپس از آن عاجزانه خاضع شوند ویکی ازجهات معجزه بودن قرآن نظم واسلوب بیان اوست زیراهیچکس مانند آنرا پیش ازوی نیاورده واحدی بعدازآن نتوانسته باآن برابری کند،ویکی دیگراز جهات معجزه بودن آن اینست که قرآن مشتمل است برعلم غیب از احوال امم سابقه، وخبردادن از حوادث آینده پیش ازآنکه واقع شود، وهرچه راکه خبر داد واقع شد، مانند داستان غلبه روم پس از شکست خوردن آن وهمچون فرمایش اودر سوره آل عمران که خطاب بکفار میگوید **قل للذین کفروا ستغلبون وتحشرون الی جهنم وبئس المهاد**(بگو بکسانیکه کافرشدند بزودی مغلوب میشوید وبجهنم محشورمیگردید وبدجا یگاهی است جهنم، دروقتیکه غلبه باکفار بودوبعد ازآن مغلوبیتشان واقع شد وقرآن راستگودرآمد، مانند اینگونه اخبار در قرآن بسیار است و از جمله این خبر هاست خبر دادن باینکه اگر عرب پشت بپشت هم بدهد نمیتواند مانند قرآن را بیاورد ، پس همانطور که قرآن خبر داده بود شد، زیراعرب از آوردن مانند قرآن عاجز شدند. ویکی دیگر از جهات اعجاز قرآن آنست که با تمام علومی که در عصر اوبود مخالفت کرد، مثل علم آسمان شناسی وگیاه شناسی و حیوان شناسی ومعدن شناسی وعلم هوا وباران وفضا وطب وشناختن اعضاء انسان و حیوان و فلسفه و طبیعیات و غیر آن ازانچه در عصر او شائع بود از فلسفه یونان وعقائد مجوس و علومیکه داشتند، و هیچ اعتنائی بمخالفت آنان ننمود با آنکه بعدازهزارسال دانش ومکتشفات آمده تصدیق فرمایش اورانموده و آنانرا

امر آنحضرت‌را وتکیه‌کردن بر درخت‌خشك که برگ ومیوه آورد. ودست‌مالیدن به بز پیر درمانده‌و‌نازا، تا اینکه بنشاط آمده وپستان‌های آن از شیر خالص روان گردید.ورد آفتاب وماه واخبار بغیب‌وآنچه‌درضمیر مردم پنهان بوده و گفتاری راکه مخفی میداشتند وعزم و عمل‌هائی که پنهان میکردند.وغیر اینها از معجزات با هراتی که بتواتر ثابت شده بحیثی که مجالی برای شك وتردید درآنها نیست. وبجمله‌آنها قطع حاصل است مگر کسانیکه منکر محسوسات‌شده و درمقام علم وجزم‌تردد کنند وبزرگترین معجزات آنحضرت صلی‌الله‌علیه وآله قران‌کریم است وجهات‌معجزه‌بودن قرآن چند گونه‌است: بلیغترین کلامهااست‌که تاکنون بشر شنیده‌وتمام بلغاازآوردن مانند آن عاجز شدند ،در صورتیکه‌آن جناب از همان اول دعوتش تا آخر بآوردن مانند قرآن تحدی‌کرد وفریاد زده میگفت:درسوره بقره‌وان کنتم فی‌ریب ممانزلنا علی عبدنافاتوا بسورة من‌مثله‌وادعواشهداتکم من‌دون‌الله ان‌کنتم صادقین فان‌لم تفعلوا ولن تفعلوافاتقوا النارالتی‌وقودهاالناس‌والحجارة اعدت‌للکافرین (اگر در شك هستید از آن چیزیکه ما به بنده خود (محمد ص) نازل کرده‌ایم پس یك سوره‌مانندآن‌رابیاورید وگواهان خودرا غیر ازخدا بخوانید اگرراست‌میگوئید واگر نتوانستید وهرگز نخواهید توانست پس بپرهیزید از آتشی کـه درگیره آن مردم وسنگهایندکه‌برای‌کافران آماده‌شده) ودیگر در سوره‌یونس(ام‌یقولون‌افتریه قل‌فاتـوا بسـورة مثله وادعوا من‌استطعتم مـن‌دون‌الله ان کنتم صـادقین یا میگویند محمد این قرآن رااز پیش خود بافته بگو بیاورید یـك سوره‌ای مانند آن وهرکه راغیرازخدا میتوانیدبخوانیداگر راست‌میگوئید.سوم‌درسوره‌هودمیفرماید ام‌یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون‌الله ان کنتم صادقین فان‌لم یستجیبوا لکم‌فاعلموا انماانزل بعلم‌الله وان لااله الاهوفهل انتم مسلمون) آیا میگویندمحمد آنرااز پیش خود بدروغ‌بافته است بگو پس‌بیاورید ده سوره مانند آن‌ازدروغها .وبخوانید هرکه را میتوانیدبجز خدا اگر راست میگوئید پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که این قرآن فقط بعلم خدا نازل شده واینکه جزاو خدائی نیست پس آیا شما تسلیم هستید؟) و مرتبا

کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون از هرچیز ما دو جفت خلق کرده‌ایم تا شاید شما متذکر شوید) پس علم آمد و پندار آن دانشمندان را باطل و بالحس صحت آنچه را که قرآن میفرمود ظاهر کرد، زیرا اثبات نمود که هر موجود مادی از ذره خوردی که در روی زمین است تا بزرگترین کره و خورشیدی که در فضاست مرکب از دو جفت ماده و نر یا سالب و موجب است و در فصول گذشته دیدی که اهل ادیان و فلسفه و مادیون پیش از پیغمبر تطبیق مینمودند بر وجود کائن بنفسه (موجودی بخود موجود) را همچنانکه مادیون میگفتند، یا واجب چنانکه فلاسفه قائل بودند . یا خدا چنانکه براهمه می گفتند: و موجود عین وجود موجودات است ، یا اینکه عین موجودات است ، و از یکی جز یکی صادر نمیشود ؛ و در این عقائد کسی مخالف آنها نبود غیر یهودان که میپنداشتند خدا جسمی است بصورت انسان جز اینکه از انسان بزرگتر است ؛ و نصاری می پنداشتند که خدا با مسیح و روح القدس متحد شده ؛ پس قرآن آمد و تمام ادعاهای آنها را باطل نمود و از تفرد و تنهائی خود وحشت نکرد پس فریاد برداشت بسخن حق درحالیکه می گفت : خدا غیر آفرینش خود است و آفرینش او غیر خداست و او آفریننده هرچیزی است نه بچیزی متحد شده، و نه چیزی او را محدود کرده ، نه جسم است و نه صورت، هیچ چیزی مانند او نیست . وخود این یکی از معجزات قرآن است درحالیکه علم ثابت کرده که حق آن استکه قرآن می گفت نه آنچه آنها می گفتند . همچنین سائر علومی که قرآن در آنها مردم عصر خود را مخالفت کرد، و علم امروز آنرا تأیید کرده و پندار آنها را باطل ساخته . و یکی از جهات اعجاز قرآن این شرائع متقنه و احکام محکمه و قوانین منظمه از حلال و حرام و واجب و مستحب و مباح و مکروه است :از چیزهائیکه هر مصلحتی را برای نوع بشر و افراد آن جلب و هر مفسده‌ای را دفع کرده تا جائیکه از محالات استکه امور بشر انتظام گیرد جز باجراء این قوانین و تطبیق این شرائع ، و ما در رکن دوم این کتاب خود انشاءالله از کلیات احکام بر سبیل اختصار ذکر میکنم تا بدون شك و شبهه برتو ثابت شود که نظام اسلام و شرائع آن همان است که قادر است برادارهٔ بشر و ضامن سعادت آن است تا روز قیامت . و اینکه این دین فقط برای عصر پیغمبر نیامده بلکه برای تنظیم امور جامعه بشریت آمده از زمان عصر پیغمبر تا روز قیامت و همین معجزه برای پیغمبری که در بلاد امی و بیسواد که فاقد جمیع وسائل علم و نظم بود متولد

تکذیب کرد، در آن موقع دانشمندان عصر آنجناب معتقد بوجود فلکی بودند که محیط بزمین است وخود فلکها هر یك بدیگری محیط بوده وغیر قابل خرق والتیام بودند. پیغمبر میفرمود که بآسمانها عروج کرده تا باقصای آن رسیده، آنها گفتار پیغمبر را بعلت اینکه خرق در فلك محال است، مسخره می کردند. طولی نکشید که علم ودانش آنها را مسخره کرده و پیغمبر را تصدیق نمود موقعیکه ثابت شد که برای فلك وجودی آن چنانکه آنها می پندارند نیست واینکه فضا قابلیت آنرا دارد که در آن بتوان سیر نمود تاجائیکه بیشتر ازدانشمندان طمع کرده اند که بماه و کره مریخ وغیر آن مسافرت کنند!.

در آن موقع ، مردم ادعامیکردند که کواکب، سیارات وثوابتند وهر سیاره ای در فلکی استکه بالای آن ستاره وفلکی است تا برسد بهفت فلك وهفت سیاره، پس منتهی شود بفلك ثوابت که فلك هشتمین است وپس از آن فلکی استکه در آن ستاره ای نیست. در اینخصوص می بینی درسورهٔ والصافات می فرماید: انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب (ما آسمان دنیارا بستارگان زینت دادیم) وثابت کرد که از کواکب ونجوم آنچه دیده میشود تمام آنها در آسمان دنیاست که نزدیك زمین است نسبت بآنچه بالای آن است ازاقسام آسمانها وآنچه در آسمان دنیا وغیر آن ازمخلوقات خداست ازحیث شماره لاتعدو لاتحصی است چنانکه درسورهٔ لقمان می فرماید ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم (اگر آنچه در روی زمین درخت است قلم شوند ودریا مداد آن بوده باشد وپس از آن هفت دریای دیگر، کلمات خدا پایان نمی پذیرد بدرستیکه خدا عزیز وحکیم است ومثل این رادرسوره کهف فرمود :

قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدادا بگو: اگر دریا مداد باشد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه دریا تمام میشود پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام شود هرچند بمانند این دریا کمك برسانیم)وهیچ اعتنائی باقوال دانشمندان معاصر خود نکرد پس از آن علم، جنابش را تائید و آن دانشمندان را مخذول نمود : دانشمندان عصر نزول قرآن می پنداشتند که نری ومادگی مختص جنس حیوان وبعض گیاهان است قرآن پندار آنانرا رد کرده درسورهٔ والذاریات گفت ومن

شکیل یافته بود وافکار وعقول بشر برای تحمل علوم وشرائعی که برای بشریت صالح باشد وهرگونه تطوری راپذیرد مستعد بود، واهل جهان صح کردند مثل اهل یك شهر بلکه مثل اهل یك خانه چنانکه در زمان ما و از منه بعدازمانیز چنین است بحیثی که ممکن نیست بشر بر روی زمین باقی بماند مگر اینکه متدین بیکدین شده وتابع قانون واحدی گردد ویکدولت برایشان حکومت کند واین همان دین اسلام وقانون آن ودولت آن است، پس خدا پیغمبرش رادر مکان وسطی که بین دولتهای بزرگ بود فرستاد. برای اینکه جزیرة العربی که در آن حضرت خاتم النبیین ص متولد شددر میان دولتهای جهان بود که روم و ایران وحبشه آنرامحدود نموده وهر دولتی بگوشه‌ای از آن حکومت میکرد، وبرای نزدیکی آن باروپا وافریقا در حالیکه خود در آسیا بودوسط جهان مشدوخداوندا اورا بمعجزات باقیه در تمام آمدوشد روزگاران مؤید نمود و حضرتش را بشریعت کامله جامعه‌ای روزی فرمود که بتواند نظم بشر وخوشبختی آنراعهده‌دار شود هراندازه جامعه ایشان تطورپذیرد اززمان خودپیغمبر تا زمانیکه خدازمین راوهر که برروی آن است بمیراث برد ودر این شریعت باب اجتهاد رابرای پیروان آن بازگذاشت تابتوانند قواعد کلیه آنرا در هر زمان و مقام وحال بنا برآنچه مناسب آن زمان باشد تطبیق نمایند وهمین معنای خاتمیت است و دلیل بر آن هم عقلی وهم نقلی است.اما عقلی همان‌هاست که مایاد آور شدیم و آن عدم احتیاج بشر است بپیغمبر وشریعتی بعد ازاین پیغمبر واین شریعت. پس دیگر فرستادن پیغمبر دیگر ونزول شریعت دیگر عبث است وخدای سبحان از عبث منزه است . اما دلیل نقلی قرآن کریم است که در سوره احزاب میفرمایدو خاتم النبیین (خواه بکسر تا خوانده شود خواه بفتح آن) وسنت نبویه، زیرا بصحت ازآن جناب بلکه بتواتر رسیده که درموارد کثیره فرموده‌اند لانبی بعدی(بعدازمن پیغمبری نیست) وخدایراسپاس که مارا ازایمان آورندگان باو وتصدیق کنندگان برسالت وی قرار دادوازاومسئلت میکنیم که بما توفیق دهد که از علوم وی اقتباس و بشریعت حضرتش عمل نمائیم.

شده و نشو و نما کرد کافی است. و اگر برای آن جناب جز همین یك معجزه نبوده کافی بود بر صدق نبوتش. پس از اینکه انسان بدین نظم و شرائع اطلاع حاصل کند میداند و یقین پیدا میکند که آن برای ادارهٔ بشر در تمام اعصار صالح است، برای اینکه ملهم از وحی خدای تعالی استکه دانای بغیب و مطلع بر سرائر است، آن خدائیکه بشر را آفریده و میداند چه چیز امور آنها را در عصور مختلفه اصلاح میکند، آری اینها از وحی الهی است نه از فکر و اندیشه یکنفر آدم بیسواد در بلاد بیسواد و وحشی، هر گاه انسان در اینمورد تردد و شك بخود راه دهد مسلم استکه او مکابر بوده و منکر محسوسات است.

واما خاتمیت آن حضرت (ص) پس معنای آن این است که شریعت آنجناب کافی است و با وجود آن بهیچ قانون و شریعتی حاجت نیست و آن کفایت میکند بشر را تا روز قیامت، پس به پیغمبر دیگری احتیاج پیدا نمیشود. و تو دانستی که پیش از پیغمبر ما (ص) پیغمبران متعدد بوده اند بجهت آنکه بشر دسته دسته منفرداً زندگی میکردند و هیچ جماعتی با جماعت دیگر رابطه نداشت، پس هر جماعتی منفرد بود و غیر خود را نمیشناخت و محتاج بقوانینی بود که ملائم طبعش بوده و با کمی افرادش در روی زمین سازگار باشد و چون در طبائع و مساکن مختلف بودند، هر طائفه و قبیله‌ای محتاج بپیغمبر و شریعتی بود غیر پیغمبر طائفه دیگر و شریعت آن و هر اندازه که بر زمان گذشت ارتباط جماعات سرعت پیدا کرد و بهمین جهت اجتماعاتشان بزرك میشد تا اینکه از ایشان دولتها تشکیل یافت و بپیغمبران و آموزگاران و شرایعی احتیاج پیدا کردند که با جماعتهای بزرك و مساکن مختلفه ملائم و سازگار باشد، زیرا شرائع و قوانین جماعتهای کوچك برای ایشان نافع نبود. سپس بشر از نظر فکر و اندیشه و عقلیات و صنایع در ترقی دائمی بود و هر وقت پله‌ای از نردبان ترقی را میپیمود از شرائع و قوانین مادون خود منتفع نمیشد و در هر زمانی بپیغمبر و شریعتی غیر از پیغمبر و شریعت سابق احتیاج پیدا میکرد و بهمین جهت خدای تعالی در سورهٔ فاطر فرموده (وان من امة خلا فیها نذیر) هیچ امتی نبوده مگر که در آن پیغمبری گذشته و در سورهٔ نحل فرمود **ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت** (در هر امتی پیغمبری مبعوث کردیم که خدایرا بپرستید و از طاغوت اجتناب ورزید) و مانند این آیات بسیار است اسلام در زمانی آمد که در ان دولتهای بزرگی مثل روم و ایران و زنگ و غیر ان

اودر سوره‌زمر(**قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولو الالباب**) (بگو آیا مساویند کسانیکه‌میدانند و کسانیکه‌نمیدانند جز این نیست **که خداوندان** خرد پند میگیرند ، دوم: اینکه‌حریص‌ترین‌مردم باشد **بعمل کـردن** بشرائـع **پیغمبرو** احکام‌آن که‌نه **اخلال** کند بآن ونه‌سستی ورزد وگرنه اطاعت نمیشود وامرش متبوع نیست واین همان جیزی است که عصمت مینامند، واین هم یك امر عقلی است کـه قرآن در سوره بقره بدان اشاره کرده میفرماید:**لاینال عهدی الظالمین**(بعهد من نمیرسند ستمکاران) و در سوره یوسف میفرماید« **و کذالك لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین** همچنین برای آنکه‌ازیوسف برگردانیم بدیها **وزشتیها** را بدرستیکه او از بندگان با اخلاص مابود

سوم اینکه امام باید پاك‌وپاکیزه و پاکزاده وهوشمندباشد ومبتلی بمرض‌وآفت وجنون وبیخردی نباشد ودر خلق وخلق مستوی ورساباشد وگرنه مردم **از اومتنفر** شده واطاعتش نخواهند نمود. واین مطلب یك امر عقلی است که قرآن کریم بدان اشاره فرموده میفرماید.(**سنقرئك فلا تنسی**)واین آیات کریمه‌هرچند **درباره پیغمبران** وارد شده ولی شامل امام هم میشود برای انکه امام هـم قائم بنصف وظیفه پیغمبر است وقیام باینوظیفه‌موقوف بهمان شروط است. وبه همین بیان واضح **میشود که‌لابد** باید امام از جانب‌پیغمبر بامر خدای تعالی منصوص باشد. برای‌انکه‌اکثر این‌شروط از غیبیات است که جز کسیکه مطلع برسرائر ودانا برازدلهاست و اوهم تنها خـدا ست نیست. وبر امت جائز نیست که خود،امامرا تعیین و آنرا انتخاب نماید . بـرای انکه او نمیداند چه کسی حائزاین شروط است واگر امرانتخاب امامت بخودامت واگذار شود هرکس بمیل خود یکی‌رااختیار مینماید وآنگاه همین موضوع محـل فتنه ونزاع ودشمنی میشود واز نصب‌امام نقض غرض بدست می‌آید وچقدر خوشمزه است فرمایش آن آموزگار شیعی با آموزگاریکه منکر امامت بود : آموزگار منکر می‌گفت: در تعیین امام حاجتی بنصب خدا و نص او نیست وخود امت بـر تعیین او بوسیله انتخاب‌قادراست . اتفاقاً در اینموقع هـردو آموزگار، بـرای تعیین ناظمی که رسیدگی بامور درسی اطفال مدرسه کند می‌اندیشیدند. آموزگار شیعی

فصل سیزدهم
در امامت

امامت ریاست عامه وسلطنتی است آلهی برای حفظ آنچه به پیغمبر ص نازل شده. پس پیغمبر محتاج بامامت است ازدو جهت:

اول: تبلیغ احکام ازجانب خدای تعالی وواسطه بین خدا وخلق او بودن ودرسانیدن اوامراو بسوی مخلوقات ودوم: حفظ این احکام ازتحریف ونابودشدن و اجراء آن ورفع خصومات وتنازع، واداره شئون مردم در آنچه ازامور معاش و معاد خود بدان محتاجند. پس چون پیغمبر وفات یافت وحی منقطع میشود برای اینکه شریعت واحکام در زمان خود پیغمبر تکمیل میشود پس باقی میماند حفظ واجراء آن، واداره کردن امور مردم محتاج است بکسیکه بدان قیام نماید، لذا ناچار است ازرئیسی که بر این امر تقویت کند و آن امام است و چون چنین رئیسی نباشد احکام معطل شده وامور مردم مختل خواهد ماند و از اینجا واضح میشود که باید در امام چندین شرط امامت باشد و آنها بدین قرارند:

اول اینکه اعلم مردم بوده باشد، وگرنه مردمرا بسوی جهل سوق داده وحکم بغیر ماانزل‌الله خواهد کرد یااینکه خود بمعلمی احتیاج دارد پس چنین کسی نمیتواند امام باشد واین یك امر عقلی است که خدای تعالی درسوره یونس بدان اشاره کرده آنجا که میفرماید «**افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون**» آیا کسیکه بسوی حق راهنمائی میکند سزاوار است که متابعت شود یا کسیکه راه نمی‌یابد مگراینکه راهنمائی شود؟ چیست شمارا؟ چگونه حکم میکنید؟!) وفرمایش خدای تعالی در سوره فاطر «**و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج**» ومساوی نیستند دودریا. این یکی شیرین وزلال وخوشگوار، واین دیگرشوروتلخ) تاآنجا که میفرماید و**ما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور ما یستوی الاحیاء ولا الاموات**) مساوی نیستند کوروبینا ونه تاریکی ونور ونه سایه وحرارت ومساوی نیستند مردگان وزندگان) وفرمایش

خدا اعلم واشجع واورع واتقی وشکیباترین وحریص ترین مردم بود درعمل کردن باحکام شریعت وازهمه کس درملکات فاضله قویتر ودر ذات خداخشن تر وباغیرت تر و نسبت بخدا ورسول او فرمانبردار تر وبایمان ازهمه اسبق بود خداوند چهرهٔ اورا مکرم داشت ازاینکه به بتی وصنمی سجده کند یابتی را بپرستد، خلفائیکه بر او پیشی گرفتند بدین منزلت نبودند وخودشان هم بدینمعنی اعتراف کردند . ابوبکر صدیق گفت : (مرا واگذارید که بهترین شما نیستم در صورتیکه علی درمیان شماست) وعمر فاروق بمراتب عدیده گفت (اگر علی نبود عمر هلاک میشد) واین نقل ازقول او بصحت پیوسته که میگفت خدامرا باقی نگذارد درمشکلی که در آن ابوالحسن نباشد ، واین سخن ازاو درمیان مسلمانان جاری مجرای مثلی گشت که درهر سختی و گرفتاری که در آن بفرج و گشایشی امیدوار بودند می گفتند : این یک مشکلی استکه ابوالحسن ندارد .)وخودفاروق درحدیث مهر زن اعتراف نمود باینکه همه کس از او دانشمندتر است حتی زنان پرده نشین . وامرعثمان آشکارتر از آن استکه بیان شود واو همان بود که می گفت : آری خط خط من است مهر هم مهر من است و نمیدانم چرا چنین شده " (۱) وهم او بود که درموقع خطبه خواندن زبانش گیر کرد تا تااینکه اعتراف نمود باینکه آن دو نفریکه پیش ازاو بودند (ابوبکر وعمر) برای چنین موقع قبلا حرفهائی تهیه میکردند و گفت، شما بیک امام پر کار بیشتر احتیاج دارید تا بامام پر گو. چنین کسی را چگونه میتوان باخطیب نهج البلاغه قیاس نمود که پادشاه سخن بود: آن چنان سخنانیکه مرتجلاً درخطبه ها ادا میکرد که بالاتر از سخنان آفریدگان وپائین تر ازسخنان آفریدگار بود و پس از پیغمبر کسی بلیغتر ازوی نبود و در شجاعت وثبات او و ترس وتزلزل خلفا دیگر همین بس که حضرتش درتمام مواقف بدر واحد وخیبر واحزاب وحنین وجمیع غزوات وسرایا حاضر وثابت بود وشب هجرت در بستر پیغمبر خوابید تا جان خود رافدای پیغمبر نماید وآنها در بیشتر این مواقف فرار میکردند . وعفت وخشونتش در باره خدا وسخت گیریش دراقامه شرائع وسنن بدان حد رسید که دست دیگران از آن کوتاه شد خصوصاً کسانیکه درخلافت بروی پیشی گرفتند، علی کسی بود که کسانی را

(۱) اشاره بداستان خروج اهل مصر و گرفتاری غلام عثمان که حامل نامه ای بخط عثمان بود برای کشتن محمد بن ابی بکر . مترجم

گفت خوب است امر تعیین ناظم مدرسه را باختیار خود اطفال بگذاریم تا هر کسرا میخواهند انتخاب نمایند !!

آموزگار منکر امامت از نزاع سابق غفلت داشت گفت: چگونه این کاررا برعهده اطفال بگذاریم وحال اینکه اینها شعور ندارند و نمیدانند که چه کسی شایسته این کار است؟ واگر واقعاً اینکاررا برعهده ایشان گذاریم ممکن است یکی ازخودشان را انتخاب کنند پس باعث اختلال مدرسه شود! آموزگار شیعی گفت. تو برای جمیع اهل عالم یا بگو تمام کره زمین می‌پسندی چیزیرا که برای یك مدرسه کوچك وچند نفر اطفال نمی‌پسندی! مرد منکر مبهوت وبور شد!!

این مطلب یك امر عقلی است که قرآن مجید در سوره فاطر بدان اشاره فرموده آنجا که میفرماید: **والذی اوحینا الیك من الکتاب وهو الحق مصدقاً لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلك هو الفضل الکبیر** وآنچه را که از کتاب بجانب تو وحی کردیم حق است درحالیکه آنچه در جلوی اوست تصدیق مینماید خدا به بندگان خود البته آگاه وبیناست. پس از آن بمیراث داریم کتاب خود را ببعضی از بندگان خود که برگزیدیم آنانرا از بندگان ما کسانیند که بنفس خود ستمکارند و کسانیند که میانه‌رو بوده و کسانی که باذن خدا بخوبی‌ها سبقت گرفته‌اند. آری این فضل بزرگی است) پس خدای سبحان در این آیه بیان کرده است که وارث کتاب بناچار باید از جانب خدا برگزیده باشد برای اینکه بندگان بر سه قسمند. ستمکار بنفس خود فاسق یا کافر است، ومیانه‌رو عمل نیك وبد را برهم می‌آمیزد، وسبقت گیرنده بر نیکی‌ها خالی از هر گناه بوده و معصوم از لغزش هاست، وارث بودن کتاب مختص دسته سوم است بر خلاف آن دو دسته اول، و حال بندگانرا جز خدای آگاه و بینا باحوال نمیداند پس بناچار باید خدا وارث کتاب راانتخاب وتعیین نماید برای اینکه شناختن لائق بوارث‌بودن مختص باوست.

بعدازاین یادآوری معلوم میشود که چه کسی بعدازپیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) امام است، امت هیچ اختلافی نداشت ومتفق‌الکلمه بود باینکه علی‌علیه‌السلام بعد ازپیغمبر

انبوهی از مسلمانان حضرتش را خلیفه و جانشین خود کرد. و این روایت را بیش از سیصد نفر از اصحاب پیغمبر بطرق مختلفه روایت کرده‌اند که از آن تواتر بدست می‌آید. و در موقع وفاتش نیز دوات و کتف (شانه گوسفند و شتر) خواست تا کتاب ولایت آنجناب را بنویسد چنانکه در صحاح وغیر آن روایت شده. پیغمبر بزرگوار گفتار را با کردار مقرون نمود آن موقعیکه در غزوه تبوك علی را در مدینه جانشین خود نمود و بریمن او را والی کرد و آن جناب اولین والی یمن بود، و بالخصوص روشن و واضح نمود که ابوبکر و عمر مأمور ندنه امیر، و امارت بزیادی سن نیست در آنجائیکه آن دو را ضمیمه اردوی اسامه کرده و اسامه را بر ایشان امیر نمود در حالیکه اسامه جوانی هجده ساله بود وحدیث عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام برای تبلیغ سورهٔ براءة مطلبی استکه جمیع مسلمانان جهان آنرا میدانند. باوجود این چگونه در قلب کسی شك و ریبی در خصوص خلافت و جانشینی علی (ع) از طرف پیغمبر و عدم استحقاق دیگران که از او پیش افتادند عارض میشود؟ و آیات و احادیث در این باره آنقدر زیاد استکه اگر بخواهیم آنها را ذکر کنیم اقتضای کتابهای بسیار می نماید و از جمله آن کتابها غایت المرام سید هاشم بحرینی است که در آن اکثر آیات وارده در راخصوص ولایت و احادیث مربوط باین موضوع را از طرق شیعه و سنی جمع فرموده، پس با این کیفیت مسلمانیکه پیرو پیغمبر است و دیگری را بر علی «ع» مقدم میدارد چه عذری خواهد داشت؟ و چه خواهد گفت؟ اگر بگویید امت اجماع بر خلافت ابی بکر کردند. میگوئیم آنها چنین اجماعی نداشتند، سپس اجماع از امتی که در صحراهای جزیرة العرب و شهرستانهای آن متفرقند بوقوع نمی‌پیوندد در مدینه هم جز قلیلی از مردم حضور نداشتند با اینحال آنهائی هم که در مدینه بودند اجماع نکردند طائفه انصار و بنی هاشم مخالفت نمودند که در میان بنی هاشم علی و عباس بود و بنی امیه که در میان آنها ابوسفیان بود و بسیاری از مهاجرین که در میان آنها سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و دیگران بودند. اگر چنین وضعی اجماع باشد چه دلیلی بر حجیت آن است و حدیث **لاتجتمع امتی علی ضلال** (امت من بر گمراهی اجماع نمی کند) صحت آنرا نمیرساند و اگر فرضاً چنین باشد، خبر واحد و اجماع نمیتواند معارض قرآن و سنت متواتره شود. و اگر دلیل حجیت اجماع حدیث لن تجتمع .. الخ باشد پس ارزش اجتماع ارزش خبر واحد است!. وخبر واحد در قبال کتاب عزیز و سنت متواتره حجیت ندارد.

که در دوستیش غلو کردند سوزانیدودست برادرش عقیل را که بیش ازحق خود از بیت المال مطالبه میکرد باآهن سرخ شده داغ گذاشت . ولی ابوبکر حدزنا را ازخالدبن ولید بازداشت تاجائیکه عمر اورا دراین باره ملامت کرد ،وعمر شاهدی را که میخواست شهادت بزنای مغیره دهد بگرفتن زبان واداشت.وعثمان مطرودورانده رسول خدارا اجاداد وپسران ابی معیط را بر گردن مردم سوار کرد پس چنین کسانی کجاباعلی مقایسه میشوند؟!

من در صدد مقایسه بین علی وخلفاءسه گانه نیستم تاآنکه حضرتش را برایشان اختیار نمایم . این کار نه سزاوارمن است ونه دیگران . وفقط برماست که امر خدای خبیر وبصیر را اطاعت کنیم برای اینکه اوستکه کتاب رامیراث میدهد بآن بندگانی که ایشانرا برگزیده و برماست شنیدن واطاعتکردن پس باید بنگریم که چه کسی را خدا برگزید تااورا اطاعت کنیم.خدای سبحان درسوره آل عمران میفرماید(فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونساءنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم) ودراین آیه علی را نفس وجان پیغمبر نامیده وتمام مفسران واهل حدیث بدینمعنی اجماع کرده اندپس خدامارا عالم کرده که نفس پیغمبر اولی بتصرف درسلطنت اوست از غیراوازصحابه،وسنت این معنی راروشن نموده . ازجانب پیغمبر در حدیث متخلفین ازجماعت این حدیث بصحت پیوسته که حضرتش علی رانفس وجان خود نامید،ودرحدیث دیگر علی را درجمیع امور بمنزلت خودخواندمگر پیغمبری،زیرا این حدیث صحیح ازاوست که بعلی فرمود:توازجانب من بمنزله هارون هستی ازجانب موسی جز اینکه بعدازمن پیغمبری نیست.استثنانکرد مگر نبوت را .پس آنچه غیراز پیغمبری است برای علی باقی میماندوازجمله آن ولایت وتصرف درامور مسلمین است وآن امامتست . وازپیغمبر(ص)بتواتررسیده که باعلی برادرشدوفرمایش اوکه(توبرادرمنی)ودریوم الدار هنگامیکه خویشاوندان نزدیك خودرابرای انذارآنها دراول بعثت خوددعوت کرداز وی بصحت پیوسته که فرمود (هرکه مرا اجابت کندهموقاضی دین من وجانشین من پس ازمن و وصی من برامت من است) وغیراز علی کسی اورا اجابت ننمود وازپیغمبر باسناد صحیحه روایت شده که فرمود (اقضاکم علی)بهترین قاضی وحاکم شماعلی است،ودراحادیث متواتر است بآنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله ازهمان اول بعثت اقدام بولایت وامامت برای علی نمود وتاآخرین ایام زندگانی خود بهمین قصدباقی بودچنانکه درغدیرخم در میان جمع

و آماده غضب خدا است و جهنم جایگاه اوست و بد جایگاهی است، پس چگونه خدا از کسیکه از جنگ فرار کند راضی شود و آیه غضب معارض آیه رضاست و در هر صورت آیه رضا دلالت بر شمول خود ندارد برای کسیکه پس از نزول آن مرتکب معصیت شود و ما جز بدلیل بچیز دیگر نظر نداریم و دلیل قائم است بر اینکه علی خلیفهٔ رسول خدا و وصی اوست و کسی که منکر وصیت پیغمبر شده و حواله دهد امامت را بانتخاب مردم حقی را که مربوط بآنها نیست داده است و پیغمبر را از حق او مانع شده است برای اینکه تعیین امام و وصی، حق پیغمبر است نه حق مردم. این مطلب چگونه است؟ درحالیکه خود پیغمبر میفرموده: (من مات بلا وصیة فقد مات میتة جاهلیه) کسیکه بدون وصیت بمیرد مردنش مردن جاهلیتست پس چگونه برای خود پذیرفته که وصیی نداشته باشد، مردم اگر مال پس از خود میگذارند پیغمبر امتی را بعداز خود گذاشت که شامل اقطار کره ارض است تا روز قیامت. پس چگونه این امت را ترك کرده بحال خود گذاشت و کسی را که امور آنرا اصلاح و کجی های آنرا راست کند قائم و برقرار ننمود؟!

وقتیکه وجوب وصیت بر هر مسلمانی ثابت شد و ثابت شد ولایت و امامت او، ثابت میشود که بر علی واجب استکه وصیت بامام بعداز خود کند و حسن وصی اوست و آن جناب بحسین وصیت فرمود و حضرت حسین بعلی پسر خود و علی بن الحسین بامام محمد باقر پسر خود و آن حضرت بپسر خود جعفر صادق و صادق بپسر خود موسی الکاظم و کاظم بپسر خود همچنین تا بمهدی علیهم السلام و باین ترتیب ثابت میشود امامت ائمه اثنی عشر و نص صریح بدین مطلب از طرق عامه از حضرت پیغمبر بیش از سیصد حدیث که نص بر امامت ائمه اثنی عشر است باجمال و تفصیل روایت شده مثل فرمایش آنحضرت که (الامامة فی قریش و هم اثناعشر) و مانند خبر ادن آن جناب بجابر بن عبدالله انصاری که وی بزودی پنجمین امام را درك می کند و اورا بباقر العلوم نامید و امر کرد بجابر که سلام رسول خدا را بآنحضرت رساند و در بعض احادیث هریکی را بعداز دیگری نام برده. توراة و انجیل که امروز در دست یهود و نصاری موجود است در بیش تر از هجده موضع آن، بشارت بظهور پیغمبر ما داده و در بعض این بشارتها بوجود ائمه اثنی عشر اشارتی رفته چنانکه در باب هفدهم سفر تکوین در جائیکه بابراهیم بشارت میدهد بوجود اسماعیل و اولاد او بعداز بشارت دادنش باسحق و اولاد وی، یاد

اگر بگویند ابو بکر بنص قرآن یارغار پیغمبر بود . میگوئیم ما همنشینی و صحبت اورا با پیغمبر منکر نیستیم ولکن ما میگوئیم جان پیغمبر مقدم بر همنشین اوست و برادر بالاتر از رفیق است گذشته از اینکه لفظ صاحب و همنشین اشعار بفضیلت ندارد :چگونه چنین نباشد و حال اینکه کافر ،صاحب ورفیق مؤمن خوانده شده .در آنجا که خدای تعالی در سورهٔ کهف میفرماید :**فقال لصاحبه وهو یحاوره** (گفت بهمنشین خود در حالیکه بااو محاوره میکرد) تا آنجا که میفرماید (**قال له صاحبه اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا** گفت باو همنشین او آیا کافر شدی بکسیکه ترا ازخاك وسپس از نطفه خلق فرمود آنگاه ترا مردی بپیراست»)**واگر فرضاً اشعار** بفضیلت نماید برافضلیت **دلالت نمی** کند وامامت برای فاضل نیست بلکه برای افضل است گذشته از اینکه در آیهٔ غار اشعاری استکه بذکر آن خود را برحمت نمی اندازیم زیرا ماقصد مان طعن بر ابی بکر نیست لکن این نکته را میپرسیم که چه علت دارد . در آنجاکه میفرماید **فانزل الله سکینته علیه** فقط پیغمبر را بانزال سکینه اختصاص **داد** ونگفت بر هر دوی آنها . با اینکه پیش از این آیه **در** همین سوره فرمود **ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین** سپس **فرستاد** خدا سکینه ووقار واطمینان وآرامش خود را بر پیغمبرش و بر مؤمنان و همچنین درسوره فتح باین مضمون فرمود

واگر بگویند . ابوبکر وعمر ازاهل بیعت رضوان میباشند که قرآن نص است بر خوشنودی خدا از ایشان دراین سوره «سوره فتح» که میفرماید **لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة** خدا از مؤمنان هنگامیکه درزیر درخت باتو بیعت میکنند خوشنود گردید میگوئیم خدا فرمود که راضی شد از کسانیکه بیعت کردند البته دراین آیه دلالت است بر خوشنودی ازهر مؤمنی که بیعت کرد ولکن **هنوز نگفته بود** لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك پس دلالتی در آن نیست جز بر خوشنودی از کسیکه محض ایمان است ووصف مشعر بعلیت است ودر سورهٔ انفال تصریح میکند که کسیکه پشت بجنگ کند .« الا متحرفاً لقتال او متحیزاً الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر » کسیکه ازجنگ بگریزد مگر برای اینکه جایگاه بهتری برای ضربت **زدن** بیابد یااینکه خود را بقسمت اعظم اردو برساند پس چنین کسیکه ازجنگ می گریزد مهیا

خدا جل‌اسمه است. وطول عمر شریف آنحضرت از قدرت خدای تعـالی دور نیست و بمحض استبعاد، دلیل‌عقلی ونقلی وجوب لطف و رحمت باریتعالی و آیـات واحادیث متواتره‌ایکه دراین باب وارد شده رد نمیگردد. پس هنگامیکه خدابرای‌بنـدگانش بلطف خود کسی‌را تعیین نمود که بامور ایشان قیام نمایدو بندگانش اورا انکار کرده ومخالفت نمودند واورا ناچار کردند که‌از ایشان پنهان شود ، لطف خداکه آن‌رابر نفس خود واجب فرموده حاصل است وخودداری‌ومحرومـی استفاده‌از امـام‌منصوبـه حصولش‌از طرف خود بندگان وبسوء اختیار خودشان است.

بتحقیق دانسته شد که اعتقاد بوجود خدا ملازم است با اعتقاد بوجوب بعثت انبیاء ،واین‌هر دو ملازمند باعتقاد نصب امام از جانب خدا ، نه‌اینکه قهراً مقام امامت را متصرف شود. برای اینکه بندگان مختارند و معصیت از طرف خـود ایشان است پس از آنکه وسیله اطاعت از جانب خدا مهیاست. و محال است کـه خدای لطیف‌و خبیرورحمن‌رحیم علیم قدیر بندگان خودرا در جهالت‌وضلالات مهمل واگذارد وبرای ایشان ملجأای که بدان پناه برند وفریادرسی که بفریاد ایشان برسدودرماندگانشان را دریابد وایشان‌را از حیرت گمراهی وجهالت‌بیرون آورد معین نکند ایـن عقیده امامیه‌است. و حاصل آن‌اعتقاد اینست که اهل‌بیت پیغمبر(ص) بامور مسلمانان اولی از دیگرانند وبخانه خود داناتر ازغیر خودند وایشان(یعنی امامیه) بآنان رجوع کـرده ومعالم‌دین خود را از اصول وفروع از ایشان‌می‌گیرند وخدارامبره میدانند ازاینکه بندگان خودرا بدون سرپرست وآموزگار،مهمل واگـذار کند. و این عقیده تنزیه خداست عز سلطانه وتجلیل اهل بیت‌پیغمبراست که عقل ونقل‌بدان‌دلالت‌می کنندحال هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد)قل هذه سبیلی **ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن‌اتبعنی سبحان‌الله‌وماانامن المشرکین**)بگواین طریقه من‌است که از روی‌بصیرت‌بطرف‌خدا دعوت میکنم خود و پیروان خود را ومنزه است خدا،ومن ازمشرکان‌نیستم.

آور میشود دوازده نفر امامی را که از اولاد اسمعیل اند در امت عظیمی و در بعض آنها مهدی و دجال را ذکر می کند چنانکه در آخر مکاشفات یوحنا از کتابهای انجیل است همچنین در موارد دیگر پس همچنانکه بعثت پیغمبر امی در آخر الزمان که خاتم پیغمبران است در نزد یهود و نصاری مسلم است همچنین وجود ائمهٔ اثنی عشر بعد از پیغمبر و ظهور مهدی و کشتن آنحضرت دجال را و اینکه آنجناب زمین را پر از قسط و عدل می کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد از مسلمات است.

عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه و جعلنا من انصاره و اعوانه الذابین عنه المستشهدین بین یدیه. و خلاصه گفتار در امامت آنستکه. در فصول توحید ثابت شد که خدای تعالی لطیف و خبیر است و از وجوب لطف او آنستکه پیغمبرانرا برای تعلیم بندگان خود برانگیزد که هم آنانرا با اعمال خوب بشارت دهند و هم از اعمال بد بترسانند و به امور ایشان و شرائع الهی حافظ و نگهبان بوده و بحاجات آنان قیام نمایند و چون این مطلب ثابت شد بر خدا واجب است که برای بندگان خود کسی را منصوب نماید که پس از پیغمبران، نگهبان دین آنها بوده و برای ایشان پناهگاهی باشد و کجی های ایشانرا راست کرده و بامورشان نظم دهد و چون محمد رسول الله صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبران بود واجب بود که پس از وی کسی را وادارد که امر امت را حفاظت کرده و در مشکلات و معضلات بدو پناه برند و امور دنیا و دین مردم را تا روز قیامت اداره کند و از آیات و احادیث ثبوت پیوسته که علی علیه السلام همان حجت و قائم بامور مسلمانان بعد از رسول خداست بوصایتی که از پیغمبر برای او حاصل شده و صریحترین آیات آیه مباهله است که در سوره آل عمران است، و آیه ولایت که در سوره مائده است. اما احادیث در این باب متواتر است، پس از ثبوت امامت علی (ع) امامت ائمه اثنی عشر بوصیت کردن هریك بامام بعد از خود ثابت می گردد، و همچنین باحادیث متواتره ای که از پیغمبر (ص) در این باب وارد شده و وجوب وجود امام بااین صفت، مادامیکه بشر روی کره ارض زندگی میکنند ثابت و لازم است، و بهمین دلیل امامت مهدی بوجود او ثابت میگردد زیرا اگر امام موجود نباشد زمین از حجت و پناهگاه و فریادرس برای بندگان و نگهبان برای دین خدا و نظم دهنده امور امت خالی میشود و این منافی لطف

وانه یحیی الموتی وانه علی کل شئی قدیر وان الساعة آتیة لاریب فیها وان الله یبعث من فی القبور (ای مردم! اگر شما از موضوع برانگیختن درشکید. ماشما رااز خاك سپس از نطفه سپس از علقه سپس از گوشت مخلقه و غیر مخلقه آفریدیم تابر شما روشن کنیم ودررحمها قرار میدهیم آنچه بخواهیم تا مدت معینی پس از آن شما را بصورت کودك بیرون می آوریم تابمرحله شدت وکمال خود برسید واز شما کسانی است کهمیمیرد وکسی که بپسترین عمر (پیری) برمیگردد تاپس از دانائی چیزی نداند. ومی بینی زمینی را وارفته پس چون برآن آبی نازل میکنیم. جنبیده وپرورش میدهد واز هرگونه گیاهان جفت نشاطانگیز میرویاند، این برای آنست که خدا حق است واوست که مردگان را زنده میکند وبهر چیز تواناست وقیامت البته آمدنی است هیچ شکی در آن نیست وخداوند برمی انگیزد کسانی را که درقبرها هستند. و در سوره (یس) فرمود :

وآیة لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون . وجعلنا فیها جنات من نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون لیأکلوا من ثمره وما عملته ایدیهم افلا یشکرون سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون

ونشانه دیگر برای ایشان آن استکه زمین مرده را زنده گردانیدیم و از آن دانه بیرون آوردیم که از آن میخورند ودر آن باغستانهائی از خرما وانگور قراردادیم ودر آن چشمهها جاری کردیم، منزه است کسیکه تمام جفتها را آورید از آنچه از زمین میروید واز جانهای خودشان واز آنچه نمیدانند . تا آنجاکه میفرماید

اولم یری الانسان اناخلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم

آیا این انسان ندید که ما اورا از نطفه خلق کردیم پس با اینحال آشکار ادشمن است! و برای ما مثلی زد وخلقت خودرا فراموش کرد «وگفت» این استخوانها را که زنده میکند درحالیکه نرم وخاك شده اند ؟! بگو! آنکس آنها را زنده میکند که نخستین مرتبه آفرید

فصل سیزدهم(۱)
در معاد جسمانی و امکان و وقوع آن

از جمله اصول دین اعتقاد بمعاد جسمانی داشتن است، و آن بر گشتن بدنها و روانها پس از مرگ است چنانکه در دنیا بوده‌اند تا باعمال خود محاسبه شوند. وتا نیکوکار بمزد نیکوکاری و بدکار بمجازات بدکرداری خود برسد، جایگاه اولی بهشت ودومی بآتش است مردم در بر گشتنشان جاویدان بوده نه شربت مرگی می چشندو نه فانی و نابود میشوند ودر اینجا دومطلب است:

مطلب اول امکان بر گشتن اجسام، بعد از فانی شدن آنها. ومراد ازعود، جمع شدن اجزاء بدن متلاشی وعودروح بسوی آن است چنانکه در دنیا بوده. البته بدنها پس از مرگ یکسره نابود نمیشود وفقط اجزاء آن در کائنات ارضیه آب وهوا وغیر آن متفرق میگردد

وچون روزقیامت شود ،خدای تعالی باجتماع آنچه متفرق شده دستور میدهد وروحی که ازآن بدن مفارقت کرده باز بوی برمیگرداندتا برای حساب حاضر شودچنانکه دردنیا بوده، واین امری است ممکن ما بالعیان می بینیم اجتماع اجزاء متفرقه وتشکیل دادن جسم معینی را از نبات وحیوان ، وهیچ چیزی مدللتر ازامکان بر وقوع نیست. مانندنطفه حیوان : اجزائی ازهواوخاك و گیاه وغیر آن مجتمع شده وتشکیل حیوان یا انسانی میدهد . و اجزاء متفرقه ای که در زمین است اجتماع یافته وتشکیل گیاه یا درختی میدهد همچنین هر جسم زنده‌ای فقط عمارت از اجزاء متفرقه‌ایست که مجتمع شده، پس وقتیکه متفرق شود برای مرتبه دیگر مانعی از اجتماع آن نیست و همین معاد است: واین خود یك امر محسوس است که قرآن بدان هدایت وارشادفرموده در سوره حج میفرماید: **یاایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فاناخلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقه وغیر مخلقه لنبین لکم و نقر فی الارحام مانشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل زوج بهیج ذالك بان الله هو الحق**

---

(۱) فصل قبل بجای فصل دوازدهم اشتباهاً فصل سیزدهم چاپ شده

خصائص ماده محدود است .

وتوهم بعضی ازمادیون که معتقدند ماده نامتناهی است باطل نموده وثابت کرده که این تغییرات درماده ازتدبیر توانای حکیمی است،وبقای اجزاءوعدم فنای آن بتقدیر خدای عزیزوعلیم است که آثارتدبیروقدرت اودرآفرینش اومحسوس است.محققین مادی هم بدین معنی اذعان دارند ودرهرحال علم بالعیان اثبات نموده آنچه راقرآن دراحوال معاد بیان فرموده،درسوره کهف :

ووضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یاویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادرصغیرة ولاکبیرة الااحصاها ووجدوا ماعملوا حاضراولایظلم ربك احداً و نهاده شود کتاب پس می بینی گناهکاران را که ترسانند از آنچه درآن کتاب است ومی گویندوای برما این چه کتابی است که هیچ صغیره و کبیره ای رافرو گذار نکرده مگر اینکه آنرا بشمار آورده ؛ و آنچه راعمل کرده اند حاضرمی یابددر نزدخود،و پروردگارتو باحدی ستم نمی کند)

ودر سوره انبیا فرمود:

ونضع الموازین القسط لیوم القیمه فلاتظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بناحاسبین(وترازوهای عدالت را درروز قیامت می نهیم پس بهیچ نفسی ستم نمیشود،اگر چیزی سنگینی دانه ای از خردل بوده باشد آنرا می آوریم وما برای حساب کردن کافی هستیم و در سوره لقمان فرمود« **یا بنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة اوفی السموات اوفی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر** »ای پسرك من اگرچیزی بسنگینی دانه خردلی بوده ودرسنگی باشد خواه در آسمانها وخواه درزمین،خدا آنرا می آورد وخدا لطیف خبیر است .وفرمایش خدای تعالی در سوره آل عمران« **یوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً وماعملت من سوء تودلوان بینها بینه امداً بعیداً** روزیکه هر نفسی آنچه راازخوبی عمل کرده حاضر می یابد و آنچه بدی کرده آرزو می کند که بین آن عمل بد و خودش فاصله دورودرازباشد)وامثال این آیات کریمه،ودراین عصر صفحه فونوگرافی وآلت پخش صوت (رادیو) وآلت اثبات صوت(گرامافون) وآلت تحلیل وترکیب اجسام(لابراتوار)وغیر

واو بهر آفرینشی داناست : آنکسی که برای شما ازدرخت سبز آتش قرارداده تا از آن بیفروزید، آن کسیکه آسمانها وزمین را آفرید آیا نمیتواند مانند آنها را بیافریند ؟! آری می تواند ؛ واو آفریدگار داناست .

پس از این بیان محکم، دیگر بیانی بسست ؛ بوجود حیوان و نبات یعنی باجتماع اجزاء متفرقه وتشکیل شدن آن بجسم نباتی یا حیوانی استدلال برقدرت آفریننده ومدبر آن نمود براینکه ممکن است مرتبه دیگر جمع اجزاء متفرقه را بعدازاجتماع آن نمود وتشکیل دادن این جسم، اول بقدرت وتدبیر او بوده واین خودهم توحید، وهم معاداست ، ودلیل آن حسی است وهمین دلیل کافی است آیات قرآنیه در این باب زیاد است وپس از حس احتیاج بدلیل نیست غایت دلیل نظری منتهی میشود بحس ، معذالك علوم ومکتشفاتی که دراین عصر پیداشده اند علماً ونظراً ثابت نموده اند آنچه را قرآن قبلا بیان نموده . پس حس ونظر اتفاق کرده وعلوم وقرآن تأیید نموده اند اثبات عقائد اسلامی را ، واین خود یکی ازمعجزات قرآن است .علوم ثابت کرده اند که اجسام مادیه مرکب ازانواع ریز وخورد استکه خودمتجاوز از نود عنصر است ومرجع این عناصر باز ماده است واینکه هیچ چیز ازاجسام مادیه فانی نمی شود، فقط اجزاء آن باین عناصر تفریق و تبدیل گشته وجسمی دیگر میشود . درخت وقتی که میسوزد ونابود میشود صورت درختی او معدوم میگردد ، واجزاء آن متفرق میشود ، درحالیکه موجود متفرقی است که چیزی از آن کم نشده ، وانسان هنگامیکه میمیرد واجزاء او متلاشی گشته از آن اثری دیده نمیشود ، هیچ چیز ازاو نابود نمیگردد وفقط اجزاء او متفرق شده بدون آنکه چیزی ازوی کم شود وصدا وقعیکه ازدهان بیرون میآید فانی نمیشود ، بلکه درهوا باقی است جز اینکه صورت صوتیه او تغییر پیدا می کند وهرحرکتی هرچند جنبش مورچه ای باشد درفضا باقی میماند .

وبرای هرحرکت او عمل و تغییری هرچند حقیر یاعظیم یاخورد یابزرك باشد اثری در تمام آفرینش است که محو نمیشود وهمیشه بحال خود است، اینها چیزی استکه علم نظری و عملی آن را ثابت کرده ، واین عین همان است که قرآن آن را بیان نموده . جز اینکه چون علم بشری ازفهم ماوراء آن عاجز شده درهمین حد متوقف مانده است. وقرآن انسان را بماوراء این حد سیر داد واورا بچیزهائیکه پایان ندارد رسانید وبیان کرده که این خصائص ، از

اگر اجزاء بدن مطیع با اجزاء بدن عاصی محشور شود پس یا معاقب میشود یا نمیشود. اگر عقوبت شود ظلم لازم می آید زیرا او معصیت نکرده تا کیفر بیند و جزاء عمل بد را در یابد واگر معاقب نشود لازم می آید ارتفاع عقاب از بدن عاصی با اینکه مستحق عقوبت است وهمچنین اگر عاصی با اجزاء بدن مطیع محشور شده همین اشکال بعینه وارد است ومعذالك اجزاء بدن يك انسان بسا باشد اجزاء بدن هزار انسان شود بتعاقب ومرور ایام که بعضی بعض دیگررا بخورند. پس با کدام اجزاء این هزار نفر محشور شوند؟ در صورتیکه اجزاء بدن آنها اجزاء يك بدن است. ملحدان در قدیم با حرفهای بی‌اساسی بدین شبهه چسبیده و گفته‌اند: معاد جسمانی بواسطهٔ شبهه آکل وماکول محال است. طولی نکشید که علم، عقول ایشان را مسخره کرد واوهام آنان را باطل نمود وواضحترین بیان در اینمورد آنست که حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام هزار سال پیش بیان فرموده وعجب است که این شبهه باطل شده در عقول دسته‌ای از کسانیکه متدین بدین اسلامند اثر کرده است پس آنها نصوص قرآنی واجماع مسلمانان وضرورت دین را مخالفت کرده گفته‌اند: معاد جسمانی محال است و چون پیغمبر ص در قول خود راجع بمعاد صادق است پس بناچار معاد روحانی خواهد بود چنانکه حکما گفته اند. ومنکر معاد جسمانی شدند واعتنا بقول صادق ص ننمودند زیرا آنرا نفهمیدند. علم امروزه مخصوصاً پهناوری علم فیزیولوژی و فیزيك وشیمی بیانات آنحضرت را روشن نمود.

بنابر آنچه درجلد سوم بحار الانوار از کتاب کافی نقل شده ودر مجمع البحرین در تحت لفظ بلی میگوید: ازحضرت صادق (ع) پرسیدند که آیا جسد میت میپوسد؟ فرمود بلی تا جائیکه هیچ گوشت واستخوانی برای او باقی نمی‌ماند مگر آن طینتی که از آن خلق شده: این طینت نمیپوسد بلکه در قبر بحال استداره (دورخود گردیدن) باقی می‌ماند تاخدا ازاو بیافریند چنانکه اول مرتبه از او آورید

این فرمایش حضرت اصلی است که علم فیزیولوژی و علم الحیات آنرا شرح میدهد زیرا این دو علم ثابت کرده‌اند که بدن انسان در تحلیل وترکیب دائمی است بدن بدل مایتحلل خود را از غذا وآب و هوا بوسیله خوردن ونوشیدن وتنفس میگیرد

اینها از آلات فنیه متداوله امروز کمکند بر فهم آنچه قرآن ازپیش بیان کرده‌است.
پس اشکال و شبهه‌ای باقی نمیاند بر آنچه اززمان پیغمبر ص از معاد و احوال آن وارد شده از آن اشکالاتی که گذشتگان که بدینگونه وسائل علمی و فنی دسترسی نداشتند گرفتار ودر اینگونه امور دچار خبطها شده بودند مانند خبط درمانده‌ای در شب ظلمانی او لائق نیست که ماشبهات آنها را در چنین عصری یادآور شویم و لکن برای آنکه این شبهه‌های قدیمی محفوظ بماند و روشن شود که سیر علم چگونه در تطوراست بآن‌ها اشاره‌ای مینمائیم.
و آن منحصر درشبهه‌های آتیه‌است

شبهه اول: میگویند معاد و برگشتن محال است برای اینکه اعاده معدوم محال است. میگوئیم: معاد عبارت از برگشتن معدوم نیست وفقط جمع شدن اجزاء متفرقه‌است پس از پراکنده شدن

شبهه دوم: میگویند. بدن انسان دائماً در تحلیل و ترکیب است وبسا باشد که این اجزاء دربدنی عصیان ورزد ودربدن دیگر فرمان برد ووقتیکه درروز قیامت عود کند پس اگر بجمیع اجزائیکه دردنیا تحلیل شده عود نماید هر یکنفر انسان درروز قیامت از کوه ابوقبیس بزرگتر خواهد شد واگر همه آن عود نکند بلکه بعضی از آن عود نماید این بعض یا مطیع است یاعاصی. واین سه شق، دیگر شق چهارمی ندارد: پس اگر بجمیع اجزاء خودعود نماید برای عاصی ثواب وبرای مطیع عقاب خواهد بود واین ظلم است. واگر باجزائیکه عصیان ورزیده برگردد وبر فرمانبرداری ثواب یابد در اینصورت عاصی ثواب برده! واگر باجزاء فرمانبردار عود کرده وبمعصیت عقوبت شود در اینصورت برای مطیع عقاب حاصل شده این هم ظلم است. وچون جواب این شبهه عین جواب شبهه سوم است لذا جواب آنرا بدانجا موکول میکنیم.

شبهه سوم. شبهه‌ایست که بشبهه آکل ومأکول نامیده‌اند .وحاصل آن اینست که بسا باشد مرد صالحی بمیرد واجزاء بدنش تحلیل شود وجزو دانه‌ای یامیوه‌ای گردد وآنرا مرد عاصی بخورد وجزء جسم او گردد وبالجمله اینکه اجزاء بدن عاصی جزء بدن مطیع گردد یابالعکس پس این دونفر بکدام بدن درروز قیامت محشور میشوند؟

تحلیل بدن فاصله باشدظلم نباشد با اینکه‌اجزاء بدنی که کیفر می‌یابد غیر از اجزاء بدنی است که‌با آن جنایت کرده

معاد در قیامت هم همین است پس انسانی‌که میمیرد همان انسانی است که درروز قیامت زنده میشود واعتباری بتبدیل اجزاء نیست ومعتبر همان جزئی است که مدار حفظ این انسان وبقای اوست. وهمین جزء است که متبدل نشده و جزء انسان دیگری نمیشود پس شبهه آکل ومأکول ببرکت بیان‌حضرت صادق‌علیه‌السلام باتائید علم حسی وشرح فیزیولوزی‌چنانکه‌آن‌حضرت بیان‌فرمود باطل‌شد. پیش‌ازفیزیولوزی متکلمین این امرراحدساًدریافته‌بودند وشایدهم آنراازحدیث‌حضرت صادق‌علیه‌السلام گرفته بودند که بدان استناد میکردند ومی‌گفتند: تشخیص انسان فقط باجزاء اصلیه است وبرای سائر اجزاء وعوارض مدخلیتی‌درآن نیست بااین بیان بطلان‌شبهه دوم نیز دانسته شد. پس انسان‌همانطور یکه مرده ،محشور میشود، نه‌باتمام اجزاء اوکه تحلیل رفته ونه باآن بدنی که‌درآن عصیان یا اطاعت کرده ومعتبر آنجزئی است که از آن تحلیل نرفته نه بجزء دیگر، پس کسیکه مرده‌همان کسی است که‌عینا زنده میشود واین دو،باهم‌اختلافی ندارند

واز همین‌جا معلوم میشود که آن اشکالاتی که قدماء برمعاد واحوال‌آن کرده‌اندعلم‌طبیعت وشیمی وعلم‌منافع‌اجزاءحیوان(فیزیولوژی) وعلم‌الحیات(بیولوری) وسائر علوم متداوله‌امروز آنرا حل‌کرده‌است واین شبهه‌هابرگشت‌بهمان‌افسانه‌هائی که مسخره میکنند آنرا علمی که روز بروز بتعظیم قرآن کریم می‌افزایند ونسبت بوی خضوع کرده وبمرور زمان آنرا تمجید مینماید وبهر اندازه علم ترقی کندنسبت بقرآن تعظیم وتمجیدش فزونی خواهد داشت

شبهه‌چهارم. بعض‌از متاخرین شبهه آکل‌ومأکول را بقالب دیگرریخته وگفته‌اند: بدن انسان فقط مجموعه‌ایست‌از ماده واکسیژن‌که‌بترکیب خاص بنسبت های معینی مرکب‌گردیده ، پس انسان شده وچون تحلیل یابد انسان دیگر میشود و همچنین الی‌آخر. پس انسان ازاول خلقتش درروی‌زمین تا زمانیکه درآن فانی شود فقط مجموعه معینی است از اکسیژن که‌شکلهاوحجمهای‌آن مختلف است.

وقائم‌مقام اجزاء تحلیل‌شده مینماید پس هرگاه جزئی از بدن انسان بمیرد ومنفصل شود جزء دیگری ازغذا جانشین آن میشود وکسب حیات کرده وجزء زندهٔ بدن زنده می‌گردد بتفصیل وشرح مبسوطی که در این دوعلم ذکر شده. ولکن علماء ایـن دو فن سبب موت تدریجی اجزاء وکیفیت سبب کسب حیات اجزاء وارده را نمیدانند جز اینکه میگویند بدن انسان در مدت کمی تمام آن فانی میشود ومعذالك بحال خود باقی بوده و ظاهراً تغییری پیدا نمی کند. وآن انسانی که مدت کمی پیش از این بـود غیراز انسانی است که بعد از آن است ودر عین حال عین همان انسان است بدون تغییر، و طفلی که وزن او چند کیلو بیش نیست غیر مردی است که وزنش چند من است.

این از غریب‌ترین اعتراضاتی است که علماء فیزیولوژی وبیولوژی کرده ومشکل شمرده‌اند زیرا انسان در تعلیل این موضوع حیران شده وندانستند که جسد چگونه فانی شده وچگونه بحال خود باقی است که صورت ورنگ وامیال وافکار وعلوم ومرض وصحت ونیرو وضعفش تغییر نمی کند وهمچنین جمیع عوارض او که مثل اینکه بحال خود باقی است محققین از این علماء گفته‌اند ناچـار است از اینکه جزئی در بـدن انسان یعنی در دماغش وجود داشته بـاشد که دائر مدار اجزائیست که منفصل میشود و اجزائی که وارد بدن میگردد واین عوارض واحساسات وکیفیاتی که در بدن انسان است تمام آن منوط بهمین جزء است پس مادامیکه این جزء بـاقی است، این عوارض باقی اند. ازولادت انسان تا وقتیکه بمیرد در این جزء تغییری راه نمی یابد. ولکن اینجزء را نشناختند ولی حضرت صادق علیه‌السلام در این حدیث آنرا بیان کرده وفرموده: هنگامیکه انسان میمیرد بدنش منحل میشود مگر این جزء، کـه بحال خود باقی است. و وقتیکه انسان محشور میشود اجزاء بدن او بطرف این جزء مجتمع میشود پس برمیگردد همچنانکه بوده. پس در واقع مورد اعتبار این جزء است ولذت والم وسائر عوارض منوط بدان است وباجزائیکه بدن انسانرا تشکیل داده یعنی اجزائیکه مأخوذ از غذاو غیره است اعتباری نیست پس وقتیکه انسان معذب شده یا نعمت یابد همین جزئیکه باقی ولایتغیر است معذب یامنعم است . وما در حقیقت معاد جسمانی را در هر مدت قلیلی درهمین دنیا مشاهده می کنیم . پس وقتیکه کسی جنایت کند و بعداز آن معاقب شود وبین جنایت وکیفر آن مدت

دانش برای آن ارزشی نشناخته و منزلتی بدان قائل نیست

مطلب دوم: در وقوع معاد

در وقوع معاد شکی وریبی نیست زیرا آن امری است ممکن که علم، امکان آنرا واضح ساخته و آنچه را قرآن درباره آن ذکر نموده تأیید کرده است، پیغمبر امین صادق مصدقیکه حجج حسی خبرهای او را تایید می کند نیز بوقوع این امر خبر داده پس لامحاله واقع خواهد شد، خدا ما را بقول ثابت در این باره ثابت دارد. خبر این پیغمبر صادق امین رادر باره معاد، فرمایشات متواتره ایکه از انبیاء رسیده نیز تائید و تقویت می کند جانب که از آفریدگار آسمانها و زمین در باره آن خبر داده اند، و بدانچه عقل بدان مارا دلالت فرموده آنستکه دنیا مشوب و آلوده است بمکروهات و دردها و اندوهها و گرفتاریها ولرزشها و ترسها و مصیبتها و نکبتها و مرضها و خطرها و اعراضها و نابودیها و هلاکتها و نیستیها و با اینحال مدتش کوتاه بوده و باحدی ابقاء نمی کند پس اگر بعد از آن، حیات ابدی نباشد اصلا آفریدن این دنیا کار عبثی است و حکیم، منزه از عبث است و خدا نیز در سوره انعام آنرا بهمین نحو توصیف فرموده آنجا که میفرماید **و ما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو و للدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون** (دنیا جز بازیچه ولهوی نیست و البته سرای آخرت بهتر است برای کسانیکه تقوی ورزند، آیا تعقل می کنید») و مانند این رادر سوره عنکبوت فرمود و نفس خود را جل قدسه توصیف کرد که منزه از لهو است بفرمایش او در سوره انبیاء **وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین** (ما آسمان وزمین و آنچه در میان آنهاست ببازیچه نیافریدیم اگر میخواستیم بازیچه بگیریم آنرا از پیش خود می گرفتیم اگر فاعل آن بودیم ودر سوره ص فرمود **وما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا ذالك ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار** (ما آسمان وزمین و آنچه در میان آنهاست بباطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شدند پس وای بر کسانیکه کافر ندازآتش) و مانند این رادر سوره دخان وروم واحقاف وآل عمران فرمود، آنچه را ما از عظمت جهانی که بدین کره زمین پره زده وآفتابهائیکه بشر از شمارش آن ناتوان است وفضائیکه هیچ آفریده ای پایان

پس هنگامیکه فرض کنیم که مقداری از اوکسیژن برای تکوین دوملیارد از نوع انسان کافی است. پس این کمیت که درروی زمین موجود است نه زیادمیشودو نه کم واین عدد درهرعصری تکون یافته درهرعصری دوملیارد ازنوع انسان ایجاد می کند ولکن اینمقداو زیاد و کم نمیشود وفقط تبدل وتغییر می پذیرد وچون درهر عصری دو ملیارد انسان حساب کنیم پس عود انسان سرمیزند بملیاردها ازنوع انسان که نتوان احصاء نمود. واین کمیت معروضه ازاوکسیژن برای عوددوملیارد نفوس نوع انسان درروز قیامت کافی نیست. پس بااین کیفیت معادجسمانی ازجمله محالات است.

جواب این شبهه ظاهر است البته کسیکه آن مقدار اوکسیژن که برای دوملیارد نفوس کافی باشد ایجادفرموده عاجز نیست از اینکه انقدر اوکسیژن ایجاد کند که برای اعداد بیشماری ازنوع انسان کافی باشد.این کیفیت بطور جلی وآشکارا درهمین آفتاب ما محسوس است. ماهی بینیم که همین آفتاب آنقدراز نیروی خودرا درهرعصری بسیارات و ماههائی که در گرداو میچرخند می بخشد که بیش از وزن جسم اوست پس اگر بناباشدمواد منحصر باشد بهمانهائیکه درجسم خورشید است هرآینه در مدت کمی فانی می گشت باآنکه بیش از ملیونها سال است که بدین عمل استمرار داشته واز وزنش هم چیزی کم نشده. پس لابد خدا عوض آن موادیرا که خورشید در هر روزی بسیارات می بخشد از عالم دیگر میدهد و بهمین جهت است که وزن آن محفوظ مانده واز آن چیزی کم نمیشود واین معنی را علم امروز ثابت کرده ولکن شرع خیلی پیش ازعلم،آنرا بواضحترین وجه بیان نمود:

نوز کجا میرسد کهنه کجامیرود؟! 　　　　 گر نه ورای جهان عالم بی انتهاست

حضرت صادق علیه السلام فرمودان الشمس تکسی فی کل یوم سبعین حلة من نور العرش (آفتاب درهر روزی هفتاد هزار حله ازنورعرش میپوشد)ومانند این حدیث احادیث دیگر هم هست پس همچنانکه خدادر هرروز بآفتاب موادجدیدی می بخشد وهمه روزه بوسیله آن معاد جسمانی را مینمایاند عاجز نیست از اینکه بیدنهای بیشمار نوع انسان در روز قیامت آنقدر مواد بخشد که برای تشکیل آن ها کافی باشد لذا برای شبهه متاخرین موضع و محلی باقی نمیماندواین شبهه رازائل کرده، وعلم از آن پیروی نموده، واین شبهه را جزو افسانه‌های گذشتگان کرده که

حاصل شد میسزد که از روی بصیرت بدان قائل شده و عقیده قلبی بر آن ببندد و اظهار نمودنش جائز است ولی تا وقتیکه علم بآن حاصل نشده اظهار چیزی از آن از این قبیل مطالب و تکلم کردن در آن امور حرام است و اکثر اینمطالب راجع است بتفصیل این معتقدات مثل کیفیت آفرینش آسمانها و زمین و خلقت فرشتگان واحوال آنها. پس اعتقاد بوجود ملائکه واجب است ولکن اعتقاد بکیفیت آفرینش واحوال آنها واجب نیست و گفتگو در آن بدون علم حرام است، ومانند این است مقامات انبیاء وائمه اثنیعشر وفضیلت دادن ایشانرا بر ملائکه یا فضیلت دادن ملائکه را برایشان و تفضیل ائمه بر پیغمبران جز حضرت خاتم النبیین ص یا تفضیل چهار امام (امیرالمومنین وحسن وحسین وصاحب الزمان علیه السلام) بر جمیع پیغمبران جز پیغمبر ما (ص) یا تفضیل آنها بر باقی امامان یا تفضیل اولوالعزم خاصه بر جمیع ائمه یا برغیر آن چهار امام ومانند این است که آیا علم انبیا و ائمه حضوری است یا التفاتی و حدود آنچه خدا بدیشان از علم آموخته است. یا مثل عصمت انبیا پیش از بعثت، وائمه قبل از امامت ومثل تفصیل معاد از عالم برزخ و کیفیت حساب که آیا آن مثل ابتدای آفرینش انسان تدریجی است یا ناگهانی و کیفیت حساب و میزان وصراط وبهشت و آتش واحوال آنها وکیفیت خلود وحورالعین و ولدان مخلدین وحوض وسلسبیل وغیر آن وامثال اینگونه امور که بین دانشمندان اسلام ومسلمانان در آن اختلاف است و ضرورتی از دین بر آن قائم نشده و نصی درقرآن مبین در آن باره نیست پس تحصیل اعتقاد وعلم بدان واجب نیست و حرام است بکسیکه علم بدان حاصل نکرده در آن باره تکلم کند برای اینکه خدا بتعالی در سوره اسراء فرمود **ولا تقف ما لیس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا** چیزیرا که بدان دانش نداری پیروی مکن بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها مسئولاند و در سوره اعراف میفرماید **قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وان تشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا وان تقولوا علی الله ما لا تعلمون** بگو: جزاین نیست که پروردگار من حرام کرده زشتیها را آنچه از آن ظاهر است و آنچه پوشیده است وگناه وستمکاری بدون حق را واینکه بخدا شرك بیاورید بچیزیکه بدان دلیل و برهانی نفرستاده باشد واینکه برخدا بگوئید چیزهائی را که بدان علم ندارید.

آن را درك نکرده مشاهده می‌کنیم سپس می‌بینیم که این زندگانی کوتاه ناچیز و وناپسند مناسب عظمت این دستگاه وعوامل عظیم آن نیست پس لابد است از اینکه یك حیات ابدی باشد که مناسب این عظمت دهشت انگیز بوده باشد. و آنچه ما حس می‌کنیم این زندگانی ،خود عذابی است برای بشر، در صورتیکه خدا مهربان و بخشنده است پس لابد باید زندگانی‌ای بیافریند که با رحمتش تناسب داشته باشد اگر انسان بسوء اختیار خود نعمت الهی را بکفر تبدیل ننماید. با آنچه در فصل دهم توضیح داده‌شد که‌خدا عدل است و سنگینی وزن ذره‌ای ظلم نمی کند و با اینکه ما می‌بینیم و میدانیم که‌اکثر کسانی که درروی زمینند میمیرند در حالیکه مظلومند. پس اگر حیات دیگری نباشد که خدا در آن داد مظلوم را از ظالم بگیرد هر اینه لازم می‌آید که خدائیکه این زندگانی را آفریده ستمکار باشد!

اینها معاضدات ومویدات معادند لکن معاد جسمانی را ثابت نمی کنند و معاد روحانی برای آنها کافی است، برای اینکه لذت والم وعذاب ونعمت وسعادت وشقاوت برمیگردد بروح نه بجسم، ولکن معاد روحانی تنها، مخالف اجماع مسلمین وضرورت دین ونصوص قرآن کریم وسنت متواتره است و آن از معتقدات مجوس وحکماء یونان است وقائل بآن، خارج ازدین وربقه مسلمین بوده وداخل درزمره کفار است. وطریق اثبات معاد جسمانی منحصر بقرآن وسنت وضرورت اسلام است وآن ممکن است وپیغمبر صادق مصدق صلی الله علیه وآله بدان خبر داده پس تصدیق وی واجب است

فصل چهاردهم

در آنچه تحصیل علم آن واجب بوده و سخن گفتن در آن بدون علم حرام است

باشرحی که گذشت معلوم شد که تحصیل علم معارف پنجگانه برسبیل اجتهاد بر هر مکلفی واجب است واجتهاد در آنها جداً امر سهلی است چنانکه دانستی که آنها بینه‌واضحه‌ای میباشند. وتوجه بخدا وانقطاع بسوی وی ومواظبت برعبادات مربوط است بحصول اعتقاد وسرعت اجتهاد.

در اینجا اموری متعلق باعتقادات است که تحصیل علم در آنها واجب نیست ولکن جائزهم نیست که بدون علم بدان امور قائل شد پس وقتیکه برای مکلف علم بدان

مانند بت‌پرستان واصناف غالیان انسبائی‌هاوخطابی‌ها واسمعیلی ها ونصیریها وکسانی که پیرو ایشانند از غالیانی که دراین‌زمان‌در بلاد هند وایران وافریقا میباشند مانند شیخیه‌و کشفیه وبابیه‌وبهائیه وقادیانی‌هاواحمدیه‌وصوفیه‌حلوائیه واهل‌کتاب . مجوس ویهود ونصاری هستند هرچند گفتارشان مستلزم شرك است پس آنهابجهت اینگونه گفتارشان‌شرعاً مواخذه‌نمیشوند ودراینجامسائلی‌است که‌بجاست آنرایادآورشویم:

اول : برای کسیکه بدون‌دلیل وفقط ازروی تقلید پدر ومادر یاغیر آن باصول دین‌یقین حاصل‌شودوبهمین‌حال‌بمیرد دردنیااحکام کفار براوجاری نمیشود ودر آخرت نیز بعقوبت کفارمعاقب نمی‌گرددولکن مستحق‌عقوبت فاسقان است‌برای اینکه‌واجب شرعی‌راکه تحصیل علم باصول دین است ترك نموده واین‌هم درصورتیست که‌التفات بوجوب آن داشته باشد

دوم . کسیکه بالغ شده ومشغول‌است بتحقیق دراصول دین‌وپیش‌از آنکه‌علم‌و یقین برای‌اوحاصل‌شودبمیرد،درآخرت‌عقابی‌براو نیست‌واحکام کفردرزمان‌تحقیق‌دردنیا براوجاری نمیشود اگر تظاهربکفرو تردد ننماید امااحکام‌اسلام تا آن اندازه درباره وی‌مجری میشود که کفر مانع از اجرای آن‌است‌غیر از آن‌احکامیکه شرطش‌اسلام است (تفصیل‌این‌موضوع‌دررکن دوم‌همین‌کتاب است) وکسیکه پیش‌ازبلوغش بتبعیت محکوم‌است‌پس‌ازبلوغ نیز تامدتی که‌مشغول تحقیق‌است چنین است‌بشرطیکه کفرو تردد ازاو ظاهر نشود .

اماکسیکه در اول بلوغش‌غافل بوده ودرصدد تحقیق برنیامده،احکام اسلام بر اوجاری نمیشود مگر اینکه بدانچه پدرومادرش معتقد بوده‌اند یقین داشته هر چند اجمالی‌بوده وبنحوارتکاز ذهنی باشد بنحویکه اگرازاوسؤال شود بدان التفات داشته وجواب دهد بیقینی که‌حاکی ازاعتقادی باشد که‌پدر ومادرش برحق‌بوده‌اند

سوم: واجب‌است برولی‌طفل‌وبرهر کسیکه میداندکه‌درصورت نبودن‌خودش‌جانشینی دارد،تعلیم دادن عقائد دین اسلامی‌بطفل پیش‌ازبلوغش تا وقتیکه آن‌طفل بالغ میشود مسلمان باشد .

چهارم : تحصیل آن‌گونه مسائل‌مشکلی که‌متکلمین بدان‌میپردازند ازصفات‌ثبوتیه

پس باید بترسند از خدا نوادری ازمردم که در میان آنها بعض عمامه دارها هم هستند از کسانیکه بر منبرها می جهند وچیزهائیکه نمیدانند برخدا میگویندومردمرا بجهل خود میفریبند ومطالبی از عالم ذر وبرزخ ومقامات انبیاء وائمه وملائکه وتفاصیل معاد از آنچه دراخبار ضعیفه ومردود وناپسند از چیزهائیکه اصلا مربوط باسلام نیست وتعالیم شریعت آنرا انکار مینماید بیان می کنند وعامه را بدان گمراه مینمایندوآنها رااز امور مسلمه بین مسلمانان قلمداد کرده و بحساب می آورندو از این طریق راه اعتراض غیر مسلمان را بردین اسلامی آماده می کنند در حالیکه بسیاری ازاین احادیث از موضوعات یهود ومجوس وغلاة ومشرکین است. خدااینگونه عالم نماها را هدایت کرده وارشادشان فرماید.

فصل پانزدهم
در اصناف کفار واحکام ایشان

کفار برسه صنفند: یا ملحدند ویا مشرکند ویا صاحب کتابند: اما ملحدان کسانیند که منکروجود خدای تعالی میباشند وآنها طبیعیون ودهریها ومادیها هستند ودر حکم اینانند کسانی که منکر ارسال رسل و انزال کتب از جانب خدا بوده ومنکر وجود فرشته وجن می باشند همچنین کسانیکه اصلا منکر معاد شده یا منکر معادجسمانی یایکی ازضروریات دین باشندنه ازروی شبهه پس آنهاهم درحکم مشرکین اند هرچند ادعای مسلمانی نمایندبرای اینکه انکار آنها مؤدی بتکذیب پیغمبر میشود وازاهل کتاب هم نیستند اماکسیکه ازروی شبههای منکر آنهاسوداز صنف ملحدان وبیدینان نیست ودر حکم کسی است که وجود خدارااز روی شك وتردید انکار نماید ومانند اینهاست کسیکه مرتدشود پس از آنکه مسلمان بوده ،ومشرکین کسانیند که قائلند که برای خدا در الوهیت شریکی است: مانند بت پرستان ومانوی هائی که قائلند بخدای خیر وخدای شر وخدای نور وخدای ظلمت.ودرحکم اینهاست کسیکه معتقد است که جز خدادرآفرینش مؤثرمستقلی در شفاعت یا روزی دادن ومنع وعطا وصحت ومرض و مرگ وزندگی یا غیراینها کسی هست از آنچه خدای جل جلاله برای خود برگزیده

برسد علاج آن چنانچه دراحادیث وارداست زیاد تسبیح واستغفار کردن و گفتن لااله الاالله آمنابالله ورسوله ولاحول ولاقوة الا بالله است.

هفتم: برزبان عوامها الفاظی جاری است که ظاهر آن منافی توحید بوده واز غلو سرایت می‌کند مثل اینکه بعض عوام بیکدیگر میگویند. اجرتو بامحمدص یا یاعلی یا فاطمه زهرا یا بایکی ازائمه یامیگویند امام‌حسین روزیت دهد حضرت‌عباس شفایت بخشد وامثال این الفاظ وبعضی از آنها دعا کرده طلب‌روزی وشفا یااولاد یادفع مکروهات راازپیغمبر ص‌یایکی ازائمه مینمایند. اگر کسیکه باین الفاظ تکلم می‌کند معانی آنها را نیزقصد کرده وبدان اعتقاد داشته‌باشد چنین کسی کافر گمراهی است که جمیع احکام کفربراو جاری میشود. واگر عقدقلبیش برخلاف‌ظاهراین الفاظ است ومرادش طلب روزی وشفا از خداست‌مثلابه برکت‌پیغمبر برای‌اینکه معتقداست که‌آنحضرت رحمةللعالمین بوده وخدابرای شفاعت بدو اذن ودستوری داده،همچنین درباره ائمه، پس آن کفر نیست هرچند ظاهراین الفاظ کفر است برای آنکه‌گوینده ظاهر آن مرادش نبوده ومعتقد بدان‌نیست پس مثل اینکه آن الفاظرااز‌معانی‌عرفی خود نقل کرده بمعناهائی که موافق اعتقادات صحیحه میباشد. و در هرحال ترك این الفاظ واجب‌است‌هرچند مرادظاهر آنها نباشد. درزمان ما بین‌عوام دعائی‌متداول شده معروف بدعاء فرج، باستناد خوابی‌که کفعمی آنرا دربلدالامین ذکر کرده ودر آن دعااین جمله است(**یامحمد یا علی یاعلی یا محمدا کفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما ناصرای**)ظاهراین کلمات کفرو منافی نصوص قرآن است‌چنانکه خدایتعالی درسوره جن میفرماید«**فلاتدع مع‌الله احدا**»باخدا احدی‌را مخوان) و درسوره‌اسراء«**قل‌ادعوا الذین زعمتم من‌دونه فلایملکون کشف‌الضر عنکم‌ولا تحویلا اولئك‌الذین‌یدعون یبتغون الی ربهم‌الوسیلة‌ایهم‌اقرب ویرجون رحمته ویخافون عذابه ان عذاب ربك کان محذورا**»(بگو کسانی را که می‌پندارید جز خدا بخوانید، آنهانمیتوانندبدیها رااز شما دفع کرده ونه تغییری بدهند،آن گروهیکه میخوانند بسوی پروردگارخود وسیله میجویند که‌کدامشان نزدیکترند وبرحمت او امیدوار واز عذاب اوترسانند بدرستیکه عذاب پروردگار توچیز ترس آوری است.یا

وسلبیه و تفصیل مسائل علم وقدرت واراده وغیرها واجب نیست بلکه علم ویقین بتوحید، و اینکه خدای تعالی ازهر نقصی منزه است کافی است ولو اجمالا .

پنجم : کسیکه در اعمال خود سهل انکاری کرده ودر حلال وحرام لاابالی باشد وازدین وشرائع اسلامی واجب وحرام را نشناسد، پس اگر منکر همه ضروریات یابعض آنها باشد کافر است وجمیع احکام کفر بروی جاری میشود واگر درآنها متردد باشد بطوریکه ترددش منجر بشك در نبوت پیغمبر یاوحدانیت خداوعلم وقدرت او گردد پس او نیز کافر است ولی اگر بی مبالاتی او باحکام الهی بجهت شهوت یاطمعی یاغیر اینها باشد چنین کسی مسلمان است هرچند بجهت ترك احکام شرعیه بسخت ترین عقوبتها معاقب خواهدشد وبالجمله ترك واجبات واخلال بمحرمات بشرطی که منکر آنها نباشد موجب کفر نمیشود همچنین ترك آن احکام یا منکر بودن آن بسبب شبهه‌ای بطوریکه انکار آن مستلزم تکذیب پیغمبر یاشك در نبوت آنجناب نگردد کفر نیست . اما ترك آن باانکاریکه مستلزم تکذیب پیغمبر یاشك در نبوت او یاشك در توحید باشد کفر است وبر تارك آن جمیع احکام کفار جاری میشود

ومثل تارك احکام الهی است کسیکه معتقد باشد بدانچه مجوس وفلاسفه می گویند ازوحدت وجود درخارج یاوحدت موجود یاغیر اینگونه ازعقائد آنها پس اگر این اعتقاد مستلزم تکذیب پیغمبر یاقرآن یارد براسلام شود، معتقد آن کافر بوده احکام کفر بر او جاری میگردد واگر ازروی شبهه بوده واعتقاد کند باینکه اسلام موافق این عقائد است چنین کسی کافر نیست هرچند آنچه را معتقد شده کفر است ، برای اینکه این شخص اجمالا تصدیق کرده آنچه را پیغمبر آورده ولی جاهل بمصداق آورده‌های آنحضرت است بخیال اینکه آنچه را پیغمبر آورده همین چیزهائیست که فلاسفه ومجوس می گویند پس اگر این جهل ازروی قصور وعدم قدرت بر تحصیل حق باشد عذابی ندارد ولی اگر تقصیر کرده باشد در تحصیل حق بعقوبت فاسقان معاقب خواهدشد .

ششم . کسیکه درخاطره اش چیزی خطور کرده ودر نفسش وسوسه‌ای برخلاف توحید ونبوت ومعاد رخ دهد ازچیزهائیکه شبیه خیالات ووساوس است ولکن موجب شك وتردید درعقیده او نشود بایمان واسلامش ضرری نمیزنند ولی هرگاه بحدوسواس

کفر است دس شده . در زمان ما بعضی از سخنرانان یافت میشوند که هیچ تمیز علمی ندارند و اینگونه احادیث را بر بالای منبرها نقل کرده و عوام را بدان گمراه میکنند پس جائز نیست بسخنرانی چنین کسانی گوش داد و در منبرها و مجلس هایشان حاضر شد و باینگونه سخنرانان و منبریها نقل احادیث حرام است مادامیکه بکسانیکه اهلیت تمیز بین احادیث صحیحه و ضعیفه ندارند و تقلید ایشان جائز است رجوع نکنند. و این خود یك بلیه عمومی است که عقائد بسیاری از مسلمانان را در این ایام فاسد کرده و واجب استکه از آن تحفظ شدید و خودداری اکید نمود . خداما و برادران مؤمن مارا ازاین گونه لغزش هائیکه شیاطین و اصناف کفار و معاندین و غالیان و ناصبین را بدان هلاك میکند نگهدارد .

هشتم : بعضی از مسلمانان را در این ایام می بینیم که توحید خالص را برای همه مسلمانها خواستار شده و این خواستن بقدری برایشان غلبه کرده که از نصوص قرآنی و اسلام غفلت کرده و تمام مسلمانها را بکفر نسبت میدهند بپندار آنکه کسیکه حادثه‌ای را نسبت بغیر خدا دهد یا بوسیله پیغمبر یا ولی در حاجات خود بخدا توسل جوید یا طلب شفاعت از پیغمبر کند یا قبر یکی از پیغمبران یا معصومین یا صلحا را زیارت کند یا بنای برقبری بنیاد نهد شرك است ؛ در حالیکه طوائف مسلمانان از همه جهات از این افعال سالم نمانده‌اند پس در اینصورت تمام طوائف مسلمین مشرك و کافرند . ایندسته چنین می پندارند که این عقیده عقیده سلف صالح از مسلمانان است و بهمین جهت خودشان را سلفیون نامیده اند و همین ها قائلند بفتح باب اجتهاد در احکام شرعیه . عیبی ندارد که این مسئله را برسبیل اختصار بذکر اموری توضیح دهیم .

۱ ـ شکی نیست که کسیکه حوادث را بالاستقلال بغیر خدای تعالی نسبت دهد از آفریدن یا روزی دادن یا مرض یا شفا یا مرگ یا حیات و امثال آن چنین کسی مشرك است و امر فقط خدای یگانه راست و اوست که در کون مؤثر بوده شریکی ندارد ، قرآن ما را در بیشتر آیات بینات خود بدینطریق دلالت میفرماید .

۲ ـ شکی نیست کسیکه معتقد باشد که در بعض حوادث غیر از خدا بقدرتی که خدا بدو داده تأثیری دارد چنین کس مسلمان است . و دسته این را رد کرده گمان کند خدایتعالی قادر نیست که در بعض از مخلوقات خود قدرتی قرار دهد که در بعض حوادث

در سوره سبأ میفرماید. قل ادعوا الذین زعمتم من دونه لایملکون مثقال ذرة فی السماوات ولا فی الارض وما لهم فیهما من شرك وما له منهم من ظهیر ولا تنفع الشفاعة الا لمن اذن له بگو بخوانید کسانی راکه جز خدا می‌پندارید اینان مالك سنگینی ذره‌ای در آسمانها وزمین نیستند ودر آنجاها شرکتی نداشته وبرایشان پشتیبانی نیست وشفاعت سودی نمیدهد مگر برای کسیکه خدا برای او اذن داده باشد. ودرسوره زمر میفرماید الیس الله بکاف عبده (آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟!) وهمچنین آیات زیادی در قرآن است که امر بتوحید خالص کرده و از خواندن غیر خدا نهی فرموده وخوابی که کفعمی نقل کرده در برابر عقائد حقه وقرآن کریم نمیتواند مقاومت نماید. ودین بوسیله خواب ثابت نمیشود واگر مراد دعاخوان طلب شفاعت ازمحمد ص وعلی ع درنزد خداست تاخدا اگر بخواهد حاجت اورا برآورد پس در اینصورت کفر نیست جز اینکه این الفاظ دلالت بر طلب شفاعت ندارد و آن الفاظ کفر است ودر هرحال قرائت این دعا قطعاً حرام است هرچند مستلزم کفر نیست تاوقتیکه دعاخوان قصدش معانی آن نباشد. واگر آنرا بقصد ورود شرعی بخواند بطور محقق مرتکب حرامی دیگر شده، برای اینکه شریعت بخواب ثابت نمیشود مادامیکه نصی بدان وارد نشده باشد، مانند اندعاست نماز حاجتیکه در بعضی از کتابهای دعا ذکر شده که آن دو رکعت است صاحب حاجت بعداز نماز بسجده میرود ودرسجده صدمرتبه میگوید یا فاطمه اغیثینی» در بعضی از زیارت نامه ها الفاظی هست که دلالت بر غلو و ارتفاع شدید مینماید مثل زیارت هفتم امیر المومنین علیه السلام که مجلسی آنرا در کتاب تحفة الزائر از کتاب معتبری ذکر کرده ولی اسم آن کتاب را بیاورده و اول آن زیارت نامه اینست السلام علیك یااباالائمه ودرهمین جاست السلام علی میزان الاعمال و مقلب الاحوال تا آنجا که میگوید و سامع السر ومنزل المن والسلوی تا آنجا که می گوید السلام علی نفس الله القائمة فیه بالسنن ودرآن زیارت نامه وصف کرده علی (ع) رابصفاتی که مختص است بخدای علی عظیم!! درکتابهای دعا وزیارات امثال اینگونه عبارات زیاد است پس برای عامی جائز نیست که دعا کند بدعائی یازیارت کند بزیارتی بدون تقلید واجازه مجتهدی . و درکتابهای حدیث، اخبار زیادی ازاخبار غلاة که صریح در

وجبریل وصالح المؤمنین والملائکه بعد ذالك ظهیر (اگر کمك کنید شما دونفر زن بایذاء پیغمبر وباوی دشمنی نمائید پس خدا وجبرئیل وصالح مومنان (علی) مولای او هستند وعلاوه بعد از این ملائکه هم پشتیبان وی‌اند) وبیرون آوردن از ظلمت وهدایت بطرف نور را بحضرت موسی نسبت داد درحالیکه بدو فرمان میدهد آنجا که در سوره ابراهیم فرمود «ولقد ارسلنا موسی بایاتنا ان اخرج قومك من الظلمات الی النور» موسی را با آیات خود فرستادیم که قوم خود را بیرون آورد از تاریکیهای کفر بسوی روشنائی ایمان. با اینکه همین بیرون بردن از ظلمت‌ها بجانب نور را بنفس مقدس خود غراسمه نسبت داده درسوره بقره بعد از آیة الکرسی آنجا که فرمود الله ولی الذین آمنو یخرجهم من الظلمات الی النور خداولی کسانیست که ایمان آورده‌اند آنها را از ظلمات بسوی نور خارج می کند ودر همین آیه بیرون بردن از نور بطرف ظلمت‌ها را بطاغوت نسبت داد آنجا که فرمود والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات وکسانیکه کافر شدند اولیاء آنها طاغوت است که ایشان را از نور بطرف ظلمت‌ها میبرند) وآفریدن وزنده کردن مردگان وبرطرف کردن کوری وپیسی وخبر دادن بغیب را بحضرت عیسی نسبت داد آنجاکه درسوره مائده فرمود واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی وتبری الاکمه والابرص باذنی واذ تخرج الموتی باذنی» وهنگامیکه باذن من از گل مانند هیئت پرنده‌ای می آفرینی وباو میدمی پس باذن من پرنده میشود وبرطرف میکنی کوری وپیسی را باذن من وبیرون می آوری مردگان را باذن من) ودر سوره آل عمران فرمود انی قد جئتکم بایة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذالك لایة لکم ان کنتم مؤمنین من برای شما نشانه‌ای از پروردگار شما آوردم وآن اینست که من از گل پرنده‌ای خلق می کنم وبآن می دمم پس باذن خدا پرنده‌ای میشود وشما را خبر میدهم بدانچه میخورید وبدانچه در خانه‌های خود ذخیره مینمائید، دراین کارها آیت ونشانه‌ایست برای شما اگر مؤمن باشید) وبی نیاز کردن را به پیغمبر خود نسبت می دهد چنانکه آنرا بخود نسبت میدهد .ودرسوره توبه میفرماید وما نقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله

تأثیر کند نسبت نقص و ناتوانی بخدا داده و این عقیده عیناً شرك است و وجدان، ما را بحقیقت این معنی دلالت می کند ما خود می بینیم که نان اثری در سیری دارد و دوا اثری در شفا: برای سرما اثری در یخ کردن آب است و برای حرارت اثری در آب کردن برف، وزهر در کشتن اثر داشته و تریاق در ازاله ضرر زهر نزدیکی زن و مرد در تولید جنین دارای اثر است وهمچنین الخ.. ودلیل قطعی قائم است باینکه مؤثر تنها خدای تعالی است و اوست که در این مخلوقات این آثار را بقدرت و تدبیر خود امانت سپرده وقرآن کریم ما را بدان هدایت کرده و بسیاری از حوادث را بعضی از مخلوقات خدا نسبت داده در سوره آلم سجده میفرماید قل یتوفاکم ملك الموت الذی وکل بکم (بگو جان شما را میگیرد فرشته مرگی که برشما گماشته شده) پس نسبت داد جان گرفتن را بملك الموت ودرسوره نساء میفرماید: ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم (کسانی را که بجان خود ستم کرده اند فرشتگان جان آنها را می گیرند) پس جان گرفتن را بملائکه نسبت داد. درسوره محمد ص میفرماید فکیف اذا توفتهم الملائکه یضربون وجوههم و ادبارهم پس (چگونه است حال ایشان موقعیکه ملائکه جان ایشان را گرفته وبصورتها و پشتهایشان بزنند) درسوره انفال میفرماید ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم وذوقوا عذاب الحریق (اگر ببینی هنگامی که ملائکه جان کفار را گرفته و بصورتها و پشت آنها میزنند که بچشید عذاب سوزان را. پس وفات وزدن را بملائکه نسبت داد ومانند این آیات در کتاب خدا بسیار است ونسبت داد تأیید پیغمبر را بمؤمنین بتأیید از جانب خدا، در سوره انفال فرمود هو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین (اوست خدائی که ترا بنصرت خود وبوسیله مومنین تائید فرمود، پس تائید مومنین را همچون نصرت خدا شمرد و تائید مومنین را مانند تائید خدا برای رسول خود کافی دانست و در همین سوره فرمود «یا ایها النبی حسبك الله و من اتبعك من المومنین (ای پیغمبر، ترا خدا وکسانی از مومنین که پیروی ات می کنند کافی است) وجبرئیل وصالح مؤمنان را برای رسول خدا مولی قرار داد چنانکه خدا مولای او میباشد وملائکه را پشتیبان شمرد برای رسول خدا و در سوره تحریم فرمود وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه

اینحوادث بغیرذات باری‌تعالی برسبیل استقلال کفر وشرك است واختلافی نداریم‌در اینکه خدای‌متعال قادر است‌براینکه درپاره‌ای از مخلوقات خود اثری برای پیدایش بعض‌حوادث قراردهد واین کارراهم کرده است. وباقی نمانده جز اینکه بعضی‌حوادث رابانبیا واولیاء برسبیل مجاز عقلی‌یعنی فعل‌را بسبب‌ظاهری آن نسبت دهند بااعتقاد باینکه فاعل‌حقیقی خدای‌تعالی است وآنچه‌را پیغمبران بجامی آوردند بدستور واذن خداست. پس‌دیگر وجهی‌ندارد که‌این‌کیفیت‌را ازایشان مانع شود بااینکه درقرآن کریم این سنت هاموجود است چنانکه‌در همین آیات که‌گفته شد دانستی چه‌برسد باینکه کسیکه اینگونه استعمالات رابیاورد کافرشود؛ درحالیکه قرآن خودایگونه استعمالات راآورده واین ازسوء اعمال مسلمانان است که برسر الفاظ نزاع‌می کنندو یکدیگررا براستعمال لفظیات تکفیر مینمایند بااینکه درمعناباهم متفقند.

۳- از کلام بعضی از سلفیون چنین برمی آید که انبیا و اولیا مرده گانندپس توسل‌بدیشان وخواندن ایشان جایزنیست؛ وحال اینکه این رد برقرآن کریم است در سوره بقره میفرماید: **ولاتقولوا لمن‌یقتل فی‌سبیل‌الله اموات بل‌احیاء ولکن لاتشعرون** بکسانیکه درراه خداکشته میشوند مگوئید که مرده‌اند‌بلکه‌زنده‌اندولکن شمانمیدانیدودرسوره آل‌عمران میفرماید **ولا تحسبن‌الذین‌قتلوافی سبیل‌الله‌امواتاً بل‌احیاء عندربهم یرزقون فرحین‌بما اتاهم‌الله من فضله‌و یستبشرون بالذین لم‌یلحقوا بهم‌الاخوف علیهم‌ولاهم یحزنون**هرگز چنین مپندارید که کسانیکه درراه خدا کشته شدند مردگانند بلکه درنزد پروردگار خودزنده روزی خوارند بدانچه خدابتعالی بفضل‌خود برایشان داده شادمان بوده و بکسانیکه هنوز بدیشان ملحق نشده‌اند بشارت میدهند که‌برایشان خوف‌وترسی نبوده واندوهگین‌نمی‌شوند) و در سوره حج فرمودو**الذین هاجروافی‌سبیل‌الله ثم قتلوااوماتوالیرزقنهم‌الله رزقاًحسناوان‌الله لهوخیرالرازقین لیدخلنهم‌مدخلایرضونه‌وان‌الله‌لعلیم‌حلیم** (وکسانیکه درراه خدا مهاجرت کرده سپس کشته شوند یابمیرند البته خداایشان‌را روزی نیکوئی کرامت می کند وخدا بهترین روزی دهند گان است البته ایشانرا درجایگاهی درمی‌آورد که آنرا بپسندند وبدان خوشنودشوند والبته خداوندبسیار

همچنین چیز دادن را، در همین سوره میفرماید **سیؤتینا الله من فضله و رسوله** زود باشد که خداو رسول او از فضل خود بما چیز دهند)و وجود رسول را سبب رفع عذاب از کفار قرار داده آنجاکه در سوره انفال فرمودو **ما کان الله معذبهم وانت فیهم** خدا ایشانرا عذاب نمی کند درحالیکه تو در میان آنها هستی)وهمین اثر را برای استغفار قرارداده آنجاکه درتتمه همین آیه فرموده **وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون** خدا ایشان را عذاب نمی کند درحالیکه اینان استغفار می کنند وفرستادن رسول خدارا رحمت قرارداد آنجاکه دراواخر سوره انبیا میفرماید.و **ما ارسلناك الا رحمة للعالمین** ماترا جز بمنظور رحمت برای جهانیان نفرستادیم وهمین فرستادن رسول را منتی از خود برمؤمنین شمرده آنجاکه درسوره آل عمران میفرماید :**لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوعلیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین**(خدا برمؤمنین منت نهاد هنگامیکه برایشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت تاآیات اورا برایشان تلاوت کرده وپاکیزه شان نمایدو کتاب وحکمت را بدیشان بیاموزد هرچند پیش از آن درضلالت آشکارا بودند وپیغمبر را پاك کننده وآموزنده شمرده چنانکه درهمین آیه کریمه درسوره الجمعه در مقام امتنان وتفضیل میفرماید:**هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوعلیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمه وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین**(او آنچنان خدائی است که درامت ها و جمعیت ها رسولی ازجنس خودشان بر می انگیزد که آیات اورا بر ایشان تلاوت کرده وتزکیه شان نمایدو کتاب وحکمت رابدیشان بیاموزد هرچند پیش از آن در گمراهی وضلالت آشکارا بودند آیات دراین باب بسیار است. پس مانع شدن از نسبت زنده کردن ومیرانیدن ومرض وشفا وغنی نمودن وتزکیه کردن ورفع عذاب نمودن که به پیغمبران خدا ودوستان وی داده شده ودعوی اینکه اینها کفر وشرك است تخطی وتجاوز از مدلولات قرآن وآیات کریمه آن بوده وخارج از طرق استعمال الفاظ در لغت عرب است، مجازات عقلیه در لغت عرب یعنی نسبت دادن فعل بسبب یاعمل یامجاور یاملابس یا غیر آن پهناورتر است از آنکه بتوان آن رامخفی نمود یا منکر شد چنانکه درسائر لغات نیزاین کیفیت هست ونزاع در اینمقام لفظی است،ماهم متفقیم که نسبت

باذن خداست درسوره غافر فرمود **الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلماً فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم عذاب الجحیم** کسانیکه عرش را برمیدارند و آنانیکه در اطراف عرشند بحمد پروردگار خود تسبیح میکنند و بدو ایمان دارند وطلب آمرزش می کنند برای کسانیکه ایمان آورده‌اند. پروردگارما هرچیزرا ازحیث رحمت وعلم وسعت داده‌ای پس بیامرز کسانی راکه توبه کرده وراه‌ترا پیروی میکنند وایشان را از عذاب جهیم برهان، و در سوره‌شوری فرمود **والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم** وفرشتگان بحمد پروردگار خود تسبیح گویانند وطلب آمرزش میکنند برای کسانیکه درزمینند آگاه باش که خداهمان آمرزنده مهربان است وخدا پیغمبر خودرا امر فرموده که برای مردان مومن وزنان مؤمنه استغفار کنند وهمین حقیقت شفاعت است درسوره تحریم فرمود **فاعلم انه لااله الا الله واستغفر لذنبك وللمؤمنین والمؤمنات والله یعلم متقلبکم ومثویکم** پس بدان که خدائی جز خدای یکتا نیست وطلب آمرزش کن برای گناهان خود وبرای مردان مؤمن و زنان مؤمنه وخدا میداند گردشگاه وجایگاه شمارا

حاصل آنچه در کتاب عزیزاست اینست که شفاعت جز باذن خدانیست وخداهم البته اذن شفاعت بپیغمبر خود وفرشتگان داده وباین معنی احادیث شریفه آمده‌اند و از پیغمبر صلی اله علیه و آله بصحت پیوسته که فرمود **ادخرت شفاعتی لاهل المعاصی من امتی** شفاعت خودرا برای معصیت کاران امت خود ذخیره کرده‌ام پس انکار شفاعت از بیخ چنانکه از بعض سلفیون دانسته شد وقائل شدن باینکه پیغمبر وامامان بدون اذن واجازه خدا خودشان ابتداء دست بشفاعت میزنند چنانکه از بعض غالیان صادر شده این هردو قول رد برخداست. وقول وسط که حق است آنستکه درقرآن عزیز آمده باینطریق که شفاعت صورت نمی پذیرد مگر باذن خدا وخداهم به پیغمبر وملائکه خودعلیهم السلام اذن فرموده وهمچنین آنچه در احادیث متواتره آمده که معصومین ازاهل بیت پیغمبر(ص) شفاعت میکنند وشفیع برمی انگیزند باذن خدای تعالی وخدای تعالی هم برای شفاعت بعض ازمؤمنان اذن فرموده ومؤمنین هم باذن خدا تعالی شفیع انگیزند

دانا و بردبار است.) پیغمبر واهل بیت او ص مقامشان کمتر از شهداء راه خدانیست و بیشتر آنان شهید شدند. پس چگونه ممکن است که شهداء زنده باشند و آنان مرده !! علی الخصوص شهداء ایشان، زیرا عموم (الذین قتلوا فی سبیل الله) لااقل شامل ایشان هم میشود. چنان انگار که ماتسلیم این معنی شدیم چه چیز مانع خواندن همهٔ اموات است؟ آیا واجب نیست که شهدارا ازمردگان استثنا کنیم که خواند نشان جایز باشد برای اینکه آنها بنص قرآن کریم زنده‌اند. وچون جائز بودن خواندن شهداء ثابت شد خواندن غیر شهداء هم ازانبیا واولیا جوازش ثابت است. برای اینکه آنها که مانع گفتگو بارفتگان هستند منع می کنند خواندن هر کسی را که ازدنیای فانی انتقال می یابد شهید باشد یاغیر شهید، پس وقتیکه خواندن بعضی ازمردگان جائز باشد قول کسانیکه مانع ازخواندن همه امواتند باطل میشود.

٤- قرآن کریم شفاعت را ثابت کرده درحق کسیکه خدابدو اجازه داده و گفتار اورا بپسندد وهمچنین بکسیکه خدا بدو دستور دهد واو صواب بگوید. در سوره طه فرمود **یومئذ لاتنفع الشفاعة الامن اذن له الرحمن ورضی له قولا** آنروز شفاعت سودی ندارد مگر کسی راکه خدا برای او اذن داده و گفتار او را بپسندد درسوره نباء فرمود **یوم یقوم الروح والملائکة صفا لایتکلمون الامن اذن له الرحمن وقال صوابا** ودر آیة الکرسی فرمود **من ذالذی یشفع الا باذنه** چه کسی درنزد او جز باذن خود او میتواند شفاعت کند ودر سوره سباء فرمود **ولاتنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن** درنزد او شفاعت سودی نمی بخشد مگر برای کسیکه اذن داده باشد ودرسوره انبیاء فرمود **ولایشفعون الالمن ارتضی** شفاعت نمی کنند مگر برای کسیکه بپسندد و در سوره النجم فرمود **وکم من ملك فی السموات والارض لاتغنی شفاعتهم شیئا الامن بعد ان یأذن الله لمن یشاء ویرضی** وبسا ازجنس فرشتگان درآسمانها وزمینند که شفاعتشان برای چیزی کافی نیست مگر پس از آنکه خدا دستوری دهد برای کسیکه بخواهد و راضی باشد. وآیات بسیاری درخصوص اذن بشفاعت برای ملائکه و پیغمبران درقرآن کریم موجود است وکتاب عزیز خبر داده است که ملائکه برای کسانیکه ایمان آورده‌اند و برای هر که درروی زمین است طلب آمرزش میکنند وطلب آمرزش آنها برای مردم همان شفاعت

بود وامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام متولی این کار شد درحالیکه صحابه همه حاضر بودند ومعلوم است که هیچ فرقی نیست بین اینکه ساختمانی روی قبر سا شود یا میت را دفن کنند در مکانی که ساختمان است. اگر واقعاً دفن کردن زیر ساختمان جائز نبود علی علیه‌السلام چنین کاری را نمیکرد درحالیکه تمام صحابه ومسلمانان تاامروز این عمل را اقرار و تمکین کرده‌اند واحدی منکر آن نگشته، همچنین قبور بزرگان صحابه وشهداء مانند قبر حمزه وجعفر وسلمان وغیر ایشان که قبرشان معلوم ودر زمان پیغمبر (ص) وبعداز وی روی آنها ساختمان شده وعمل تمام مسلمین بدون منکری تاامروز چنین بوده واحادیث متواتره از اهل بیت عصمت در استحباب زیارت پیغمبر واهل بیت معصوم او وتعظیم قبور ایشان وارد گشته وحضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها در روز سقیفه موقعیکه برخانه اش هجوم کردند فریاد زد وپدر خودرا خواند وگفت (ای رسول خدا ببین ما ازدست پسر خطاب چه می کشیم) اگر چنین صدا زدنی بدبود فاطمه آنرا نمیکرد و محقق است که علی علیه‌السلام وصحابه قبر پیغمبر راپس ازدفنش زیارت کردند ومخصوصاً روز دفن فاطمه (ع) موقعیکه علی (ع) بجانب قبر پیغمبر آمد عرض کرد السلام علیك یارسول‌الله منی ومن ابنتك الی آخر آنچه گفت، اگر دراین عمل محظوری بود انجام نمیداد پس وجهی نمی ماند برای اینکه تمام اینهارا ندیده گرفته وترك کنیم برای حدیث ابی الهیاج!

اما اولا. برای اینکه این حدیث دلالت ندارد که امیرالمومنین امر کرده باشد بویران کردن قبور مؤمنین بلکه آنها قبور کفار بوده‌است بجهت اینکه این فرمان در صدر اسلام بوده ودر محل ماموریت ابی الهیاج قبرستان مسلمانان نبوده، واگر ساختمان بر روی قبور شرعاً ممنوع بود مسلمانان مرتکب چنین عملی نمی شدند که محتاج بویرانی آن گردد ثانیاً. اگر این حدیث دلالتی بر ویران کردن داشته باشد باید آنرا بدور انداخت برای اینکه مفاد آن نمیتواند درمقابل قرآن عزیز وعمل صحابه که دلالت بر مشروعیت امر دارد وسیره مسلمین ودر برابر احادیث متواتره مقاومت نماید، بااتمام این گفت سزاوار نیست که مسلمانی را که ساختمان کردن روی قبرها وزیارت آنرا مشروع داند تکفیر نمود برای اینکه آن مسلمان مشروعیت آنرا باکوشش خود واجتهاد کرده یا بادلیلی آنرا بدست آورده هرچند در اجتهاد خود خطا کرده باشد. برای اینکه خطا کار کافر

۵- بعض از برادران ما که بسلفیون و گذشتگان اقتدا کرده اند زیارت قبور و ساختمان برروی آنرا امری شنیع شمرده و بصورت ترسناکی جلوه میدهند و آنرا بزرگ شمرده و شرك و پرستش بتان پنداشته اند!!

و در وجوب ویران کردن بناهائی که روی قبرهاست و مساوی نمودن آن استناد کرده‌اند بحدیث ابی الهیاج از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که آنرا مسلم درصحیح خود روایت کرده است و این از کارهای غریب و شگفت انگیز آنهاست. اینگونه مسأله نیز ازمسائل فقهی است و در مسائل اعتقادات دخلی ندارد که قائل شدن بآن شرك یا کفر باشد! پس اگر دلیلی شرعی برمنع از آن ثابت شد اتیان بچنین عملی حرام است که مستوجب فسق میشود نه کفر و اگر بر آن دلیلی از آیه محکمه یاسنت متبعه قائم گردد یاسیره‌ای که مستند به پیغمبر شود اتیان بآن جائزاست یامستحب است بهرچه دلیل دلالت کند. واگر دلیلی بدان اقامه نشد واز چیزهائی بوده که در کتاب وسنت یادی از آن نشده پس چنین امری درردیف مباحات است مانند چیزهای دیگری که در باره آن نصی وارد نشده وحال اینکه درسوره کهف خدای تعالی میفرماید: قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجداً کسانیکه براحوال اصحاب کهف اطلاع یافته گفتند که بربالای قبرایشان مسجدی میسازیم. پس مؤمنان آن زمان بربالای قبور اصحاب کهف مسجد بنا کردند و درقرآن منعی برای آن نیامده وهرچه درشرائع سابقه احکامی بوده که درقرآن ذکر شده ومنعی برای آن وارد نگشته همان از شرائع اسلام است چنانکه اینمعنی درنزد ما مسلم است وقرآن عزیز بدان دلالت دارد آنجاکه درسوره شوری میفرماید: شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیك وماوصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه برای شما تشریع کرد ازدین آنچه که نوح رابدان وصیت نمود وآنچه که وحی کردیم بسوی تو وآنچه باابراهیم و موسی وعیسی سفارش نمودیم که دین رابرپای دارید واز آن متفرق وپراکنده مشوید ودرسوره حم سجده فرمودمایقال لك الاماقد قیل للرسل من قبلك آنچه بتو گفته شد همانهاست که به پیغمبران پیش ازتو گفته شده.

و پیغمبر (ص) درحجره اش دفن شد وحال اینکه حجره او ساختمان

واقع باب اجتهاد مفتوح باشدوجهی برای اصرار برتقلید این دسته و تکفیر مخالفین آنها باقی نمی‌ماند وهرگاه‌مجتهدی خطاهای آنهارا معتقدنشده‌ازایشان تقلیدننمودو قائل بغیر مقاله ایشان گشت بحکم مفتوح بودن باب اجتهاد معذور است وغریب‌تراز این آنست که اینان بمفتوح بودن باب اجتهاد قائلند وبااینحال مسلمانان‌را ملزم و مجبور می‌کنند که عمل باحادیث صحاح‌نمانندوازعمل‌باحادیث اهل بیت‌مانع‌میشوند. پس اگر مجتهدی‌عقیده‌مند شد که‌رسیدن بسنت پیغمبر فقط‌ازطریق اهل‌بیت‌ممکن است نه از طریق صحاح ششگانه و گفت که اهل خانه آشناتر ودانا‌تر بدبدانچه‌درخانه است واخذ احکام وسنت ازاهل مدینه. اقرب بحق وسنت است تااخذازاهل بخاری‌و نیشابور که موطن شیخین (بخاری ومسلم) است پس واجب آنست که احادیث‌اهل بیت عصمت‌را اخذ کرد که ایشان اهل مدینه هم هستند گناه‌کار نبوده بلکه بحکم مفتوح بودن باب‌اجتهاد.بحق مصیب‌است‌وما الان می‌بینیم که طریق اهل‌بیت‌در وصول سنت نبوبه اقرب ازطرق دیگر است واولادپیغمبر بسنت جدشان ازدیگران‌عارفترند وما احادیث ایشانرا گرفته ومی‌بینیم درجوازتوسل‌بخدا.بوسیله‌پیغمبرواهل بیت‌وی‌و همچنین جوازخواندن‌ایشان‌تاشفیع ماشوند‌احادیث متواتره‌وارد شده‌و آن‌بزرگواران زندگانیند که‌در نزدپروردگارخود روزی خوارشفاعتگرو شفیع‌انگیزندودراستحباب زیارت‌ایشان‌،علی‌الخصوص‌زیارت‌حسین بن‌علی‌علیهماالسلام‌سیدجوانان اهل بهشت و زنده‌کننده سنت ومیراننده بدعت‌و آقای شهیدانی که شهیدشدندبرای اقامه‌حریت‌و فضیلت وجلوگیری ازخستوردیلت ودعوت‌بسوی خدای‌یگانه ونابود کردن‌شرکیکه یزید وبنی‌مروان وبنی‌امیه بدان اصرار داشتند وماد‌ر این مورد مجتهد بوده وباب اجتهاد هردومصرعس‌برای مسلمانان مفتوح‌است‌پس‌بچه‌جهت برادران سلفی ما ما را ملامت می‌کنند در حالیکه ماجز رضای خدای تعالی نمیخواهیم ومعتقدیم که آثارو برکت درقبر پیغمبراو وقبور اهل بیت اوست بتقدیرو جعل حضرت باریتعالی. والبته هرکسی که معتقد شود که آنها خودشان درا‌ثر مستقل بوده و یا اینکه کوچکترین اثری درشفاعت وتأثیر بدون اذن‌خدا دارند مشرك وكافر است اینست آنچه راما‌بدان معتقد ومتدین بوده و برادران‌سلفی خودرا دعوت میکنیم که‌دراین باره باما موافقت

نیست. وصحیح نیست که این عمل را عبادت کردن قبر بدانیم زیرا همینکس که قبر را زیارت میکند آنرا بجهت امتثال امر خدا بجامی آورد بجهت آنکه عقیده داود که احترام و تعظیم پیغمبر خدا و بندگان صالح او بزیارت کردن قبرهای ایشان وبنا کردن ساختمان بر آن است. وهر کاری را که از باب امتثال امر خدا بجا بیاورد آن عین ایمان ومحض اسلام است، وهر کس مخالفت چنین مجتهدی کند عاصی خواهد بود هرچند چنین فعلی سجده کردن برای بنده‌ای از بندگان خدا بدستور خدا باشد. مگر نمی‌بینی که خدا امر کرد ملائکه را سجده کردن بآدم پس بوی سجده کردند بجهت آثار قدرت و تدبیر خدایتعالی که در او ظاهر شد واین سجده کردن آنها برای امتثال امر خدا بود وچون ابلیس امر خدارا دراین سجده مخالفت وعصیان نمود وگردنکشی کرد خدا اورا طرد کرد ومستحق لعن شد واز گمراهان گشت. پس آیا تصور میکنی که در قضیه سجده آدم خدا امر بشرك فرمود وملائکه که آدم را سجده کردند مشرك شدند!؟ وابلیس که مطرود ومستحق لعنت شد برای این بود که در ایمان خود اصرار ورزیده وبرای مخلوق سجده نمیکرد؟!!

حاشا وکلا البته ایمان آنستکه مستوجب انقیاد بخدا وامتثال امر وی بدانچه امر کند ازروی طوع ورغبت بدون اکراه وتوقف وتحرج باشد خواه آن امری که بدان مأمور شده زیارت قبر یا تعظیم آن یا سجده کردن بر مخلوقی یا غیر اینها باشد ودر حدیث هم وارد شده که سجده کردن بآدم برای امتثال امرخدا همان سجده کردن برای خدا است، ومدار بر دلیل شرعی است پس اگر امری وارد شود ودلیلی بر آن دلالت کند بناچار باید آنرا امتثال نمود وهمین ایمان است و مسلمانان همگی معتقدند بمستحب بودن زیارت قبور پیغمبر (ص) واهل بیت آنجناب وآنهارا زیارت می کنند برای امتثال امر خدا وخود همین عمل ایمان است

٦- برادران سلفی ما عقیده مندند بمفتوح بودن باب اجتهاد واین رأی وعقیده حق است وسد باب اجتهاد ازمحدثات وبدعت هاست ولکن ایشان بر تقلید اصرار ورزیده وسد باب اجتهاد نمودند بیشتر از اصراریکه برادران ایشان از حنفی‌ها وحنبلی‌ها و مالکی‌ها وشافعی‌ها برتقلید دارند برای اینکه ایشان هر کسی را که تقلید ابن حزم وابن تیمیه وابن قیم وابن عبدالوهاب رانماید کافر دانسته یا فاسق میشمارند! واگر در

شود چنین کسی کافر است ودرحکم مشرکین است زیرااو مکذب پیغمبر بوده وایمان بکتاب آسمانی بودن قرآن نیاورده وهرکه چیزی از اینمطالب راتاویل کرده وبدون حجت قاطعه‌ای حمل برخلاف ظاهرش کند بجهت وسوسه‌های حکماء وفلاسفه وصاحبان آراء واهواء پس چنین کسی همان است که قرآن رابرأی خود تفسیر کرده وبرهوای خود حمل نموده وکسیکه قرآن رابرأی خود تفسیر کند باید جایگاه خودرا در آتش مهیا بداند واما آنچه در اخبار آحاد ذکر شده مانند احوال برزخ وصراط ومیزان و امثال آن پس تصدیق بدان واجب نبوده همچنین انکار آن واجب نیست وهیچ‌چیزی از عقائد و متعلقات آن بخبرواحد ثابت نمیشود وفقط خبرواحد درغیر عقائد ومتعلقات آن حجت است پس‌در چنین موارد واجب است توقف کردن و حرام است گفتگو در آن بدون علم. وخبر واحد مفید علم نیست، پس امثال اینگونه مسائل را باید بعالم آن رجوع کرده وبدو واگذار نمود. خداما وجمیع مومنین را ازلغزش‌ها نگاهداشته وبقول ثابت درزندگانی دنیا وآخرت برقرار وپایدار بدارد بدرستیکه اودانای‌درست کرداروآمرزنده‌مهربان است،این‌بود پایان آنچه میخواستیم از رکن اول‌بیان کنیم.

تتمه‌درذکر تاریخ پیغمبر ص‌واهل‌بیت‌معصوم‌او علیهم‌السلام‌و ایام وفات‌وذکرمادران‌وزنان واولادایشان

پیغمبر ص اسم شریفش محمد و در انجیل یوحنا احمد است کنیه آن جناب ابوالقاسم‌وابوابراهیم لقبش‌مصطفی‌یاامین پدرش عبدالله‌بن عبدالمطلب‌بن‌هاشم.مادرش آمنه دختر وهب روز ولادتش دوشنبه هفدهم ربیع الاول عام‌الفیل پنجاه وسه سال پیش‌از هجرت، محل ولادتش شعب ابیطالب در مکه مکرمه نقش انگشترش‌شهادتین شماره زنانش ۱۵ نفر وموقعیکه وفات یافت نه‌نفر، عدد اولادش هشت‌نفر. مدت عمر شریفش شصت‌وسه سال: چهل سال قبل‌از بعثت وسیزده‌سال پیش ازهجرت که این پنجاه وسه‌سال رادر مکه بپایان رسید وده‌سال آنرابعد ازهجرت درمدینه روز مبعث آن‌جناب ص‌بیست‌وهفتم ماه رجب هجرتش بمدینه درماه محرم‌الحرام سنه‌سیزدهم از بعثت. روز مباهله آنحضرت بااسقف‌ها وبطریق های نجران در مدینه بیست‌وچهارم ماه ذی الحجه. روز جنگ بدر کبری شانزدهم ماه رمضان وفات‌آن بزرگوار روز

کرده واجتهاد نمایندومقلد گذشتگان و آیندگـان نباشندپس اگر باماموافقت کردند مطلب همین است ونعم المطلوب، واگر هم مخالفت کردند پس دیگر مارا بر اجتهاد ماملامت نکنند تااتفاق کلمه حاصل شده وبدینوسیله نعمتی کـه خداما را بدان یاد آوری فرموده تمام وکامل شود آنجا که فرمودواذکروا نعمت‌الله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناسوره آل عمران(و یاد بیاورید نعمت خدا را برشما هنگامیکه بایکدیگر دشمن بودید پس الفت داد میان دلهای‌شما وصبح گردید در حالیکه با یکدیگر برادر بودید)

ما کلامرا در این مسئله بـدرازا کشانیده و از اختصار که آنراخوش داشتیم خودداری کردیم از آن‌جهت که می‌بینیم پاره‌ای از برادران ماکه پیروی گذشتگان را می‌کنند در اشتباه زیادی واقع شده‌اند وخواستیم آنها را بموضوع ملتفت کرده‌از جهت حرص وعلاقه‌ای که باتفاق کلمه مسلمانان ووحدت ایشان از نقطه نظر امتثال امر خدا داریم، چو نکه در سوره انعام‌میفرمایدوان‌هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولاتتبعوا لسبل فتفرق بکم‌عن سبیله ذالکم وصاکم به لعلکم تتقون(واین راه راست من است پس آنرا پیروی کرده وراههای دیگررادنبال نکنید که‌شماراازراه‌حق جـدا کند بدینسان‌شمارا وصیت میکندبدان‌شایدشماتقوی‌پیشه کنید)

فصل شانزدهم

در وجوب تصدیق بدانچه پیغمبر از جانب خدا آورده

برسبیل اجمال وعموم واجب است تصدیق‌بهمه آنچیزهائیکه پیغمبر آورده‌است مثل اینکه مکلف معتقدشود باینکه هرچه‌راپیغمبر آورده حق‌است واز جانب‌خداست هرچند آنهارا بتفصیل نشناخته وبدان‌اطلاع پیدا نکند اما همینکه اطلاع بدان‌یافت واجب است بتفصیل بدان تصدیق‌نماید هرگاه در قرآن کریم‌وسنت‌قطعیه آن‌مطالب مذکور شده باشدمانند ملائکه وجن وبهشت ودرجات ونعمتهای آن ازحور وولدان ونهرها واشجار ومیوها وتخت ها ومتکاهای آن وغیرذالك وآتش وعذاب وزبانیه‌و زقوم وضریع آن وحمیم ودرکات آن ووعد ووعیدو خبر ذی‌القرنین واصحاب کهف‌و اخبار انبیاء وامثال آن وهرکسی که چیزی از آنهارا بدون آنکه تاویل نماید منکر

خـویلد اولین زوجه پیغمبر و عزیزترین آنها، محل ولادت آن جناب مکه روز ولادتش جمعه بیستم جمادی الاخر سال دوم بعثت نقش انگشتریش «امن المتوکلون» شوهرش حضرت علی بن ابیطالب (ع) عدد فرزنداش پنجنفر مدت عمر شریفش بست و یکسال روز وفاتش دوشنبه سوم جمای الاخره سنه یازدهم هجرت محل وفاتش مدینه. سبب وفاتش هجوم کردن بر خانه‌اش بعد از وفات پدرش و آنچه دنبال این قضیه آمد محل قبرش در روضه مبارکه، گفته‌اند ولادت آنحضرت پنجسال قبل بعد از بعثت بوده وعامه روایت کرده اند که ولادت آنحضرت پنجسال بعد از بعثت است و پیغمبر آن مکرمه را شوهر داد بپسر عمویش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز اول ذی الحجه وزفاف آنحضرت روز سه شنبه شش روز از اینماه گذشته بود پس از غزوه بدر کبری و گفته‌اند وفاتش در بیست ویکم رجب بوده چنانکه از ابن‌عباس روایت شده واز عاصمی مسنداً روایت شده که در سوم ماه رمضان بوده وازابن‌شهر آشوب روایت شده که سیزدهم ربیع‌الاول است ودر باره عمر آن حضرت هم اقوالی است: هجده سال ویکماه وده روز وهجده سال ودوماه، وهجده سال وهفتاد و پنجروز وبست و هشت سال وبست وهفت سال و بیست وسه سال و بیست ونه سال وسی سال هم جماعتی گفته‌اند، ودر مدت مکثش بعد از پدر بزرگوارش اختلاف است پس گفته شده که پس از پیغمبر چهل روز و هفتادو دوروز وهفتاد وپنجروز وغیر ازاینها نیز گفته‌اند ودر مدفن آنحضرت هم احتمالاتی هست ازاینکه در بقیع است یا بین قبر شریف و منبر است یا در خانه‌خود پشت قبر پیغمبر ص

امام دوم اسم مبارکش حسن کنیه‌اش ابومحمد القابش زکی ومجتبی وسید جوانان اهل بهشت وپیغمبر باو وبرادرش حسین (ع) لقب داده فرموده این هردو امامند، پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب ومادرش فاطمه دختر محمد ص محل ولادتش مدینه. روز ولادتش سه‌شنبه نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در ایام امامتش معاویه ظلما برمردم حکومت مینمود نقش انگشتری آن حضرت «العزة لله» عدد زنانش شصت وچهار نفر غیر از کنیزان عدد، اولادش ۱۵ نفر مدت عمر شریفش چهل وهشت سال روز وفاتش پنجشنبه هفتم صفر سال پنجاه هم هجرت محل وفات آن جناب مدینه سبب وفاتش زهر دادن زنش جعده بنت اشعث بدستور معویه، قبر مقدسش بقیع در مدینه، گفته‌اند

دوشنبه بیست‌وهشتم ماه صفر سنه یازدهم هجرت. محل وفاتش مدینه‌منوره .محل‌دفن آنحضرت مدینه منوره وجای‌دفنش‌در حجره خود جنب‌مسجدش درمدینه.سبب‌وفاتش مرضی که در آن‌قبض‌روح شدچنانکه اکثر مخالفین‌و کلینی(ره) گفته‌اند ولادت‌پیغمبر (ص)دردوازدهم ربیع‌الاول بوده وعده‌قلیلی‌از مخالفین قائلند که‌در هشتم همین ماه بوده وگفته‌اند که‌در هشتم ماه رمضان بوده‌چنانکه عده کمی قائلند، وگفته شده‌که هجرت آن جناب ص در شب اول ربیع الاول بوده ونیز گفته اند که‌وفات آنحضرت در دوازدهم ربیع‌الاول است چنانکه از کلینی وجمهور عـامه مشهور است. ودراین باره اقوال دیگرهم‌هست. خوارزمی اول‌ربیع‌الاول را اختیار کـرده و طبری آنرا از ابن‌الکلبی وابی مخنف حکایت کرده‌است‌وگفته‌انددر شب‌هیجدهـم‌این‌ماه‌بوده‌وگفته شده ده‌روز ازاینماه گذشته وگفته‌اند هشت روز از اینماه باقیمانده وگفته‌اند هشت روز ازاینماه گذشته وگفته‌اند در سیزدهم‌اینماه بوده‌وهمچنین درچهاردهم وپانزدهم نیز گفته‌اند

امام‌اول:اسم اوعلی(ع)وکنیه‌اش‌ابوالحسن‌لقب آن‌جناب مرتضی. پدرش ابوطالب عمران بن‌عبدالمطلب‌بن هاشم. مادرش‌فاطمه‌بنت اسد بن‌هاشم‌بن‌عبدمناف. محل ولادت آنحضرت خانه کعبه. روز ولادتش جمعه سیزدهم رجب درسال سی‌ام عام الفیل روز نصب‌او از جانب پیغمبر بولایت در غـدیر خم‌هیجدهم ذی الحجه سنه دهم از هجرت نقش انگشتریش«الملك لله الواحد القهار »عـدد زوجـاتش غیر از کنیزان دوازده نفر عدد فرزندانش بیست و هفت نفر مدت عمر شریفش‌شصت وسه‌سال، روز وفاتش دوشنبه بیست‌ویکم ماه‌رمضان‌سنه چهلم هجرت،محل وفات آن جناب کوفـه، علت وفاتش ضربت شمشیر ابن‌ملجم که‌در مسجدبرسر مبارکش‌وارد ساخت،محل‌قبر مقدسش مشهد اودرغری.گفته‌اند ولادتش دوازده‌سال پیش از بعثت بوده، وازحضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که‌در هفتم شعبان بوده وگفته‌اند بیست و پنجسال‌بعد ازعام الفیل بوده وگفته شده که‌عمر شریفش شصت و پنجسال بوده

سیده‌زنان‌جهان:اسمش فاطمه، کنیه‌آنحضرت‌ام‌الحسنین،القابش زهراوبتول وحورا وطاهره، وپدر بزرگوارش محمد رسول‌الله ص، مادرش ام‌المومنین‌خدیجه‌دختر

لقب ملقب فرموده وجابر بن عبدالله انصاری این لقب را با سلام رسول خدا ص بدانحضرت ابلاغ نمود) پدر بزرگوارش علی بن الحسین و مادرش ام عبدالله دختر امام حسن (ع) روز ولادت آن جناب سوم صفر سال پنجاه و هفت هجرت، حاکم غاصب و ستمکار ایامش بر مسلمانان از بنی مروان عمر بن عبدالعزیز ویزید بن عبدالملک وهشام بن عبدالملک بوده‌اند نقش خاتم آن حضرت «لله العزة جمیعا» عدد زنانش دو نفر، غیر کنیزان عدد فرزندانش هفت نفر، مدت عمر شریفش پنجاه و هفت سال روز وفاتش دوشنبه هفتم ذی الحجه سال صد و شانزدهم هجرت مکان وفاتش مدینه سبب وفاتش زهر دادن هشام با آن جناب مکان قبرش بقیع.

گفته‌اند نام مادر آن حضرت ام عبیداست و گفته‌اند ولادتش در روز جمعه یا سه شنبه بوده و گفته شده که سن مبارکش پنجاه و نه سال بوده، و گفته‌اند که وفاتش در ماه ربیع الاول است و در ماه ربیع الثانی نیز گفته‌اند در سال صد و چهارده هجرت و سال صد و هفده نیز گفته شده و عمر مبارکش را پنجاه و هشت سال و شصت سال و شصت و هشت سال هم گفته‌اند

امام ششم اسم مبارکش جعفر کنیه‌اش ابوعبدالله، لقب شریفش صادق پدر بزرگوارش محمد بن علی، مادرش ام فروه دختر قاسم. محل ولادتش مدینه روز ولادتش دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه هجرت فرمانروایان جابر زمان امامتش از اواخر ملوک بنی امیه ولید بن یزید و مروان حمار و از اوائل ملوک بنی العباس سفاح و منصور بوده‌اند. و در زمان آن حضرت عهد بیعت برای محمد بن عبدالله المحض (ذی النفس الزکیه) پسر حسن مثنی بن امام حسن السبط (ع) بسته شد و در زمان آن جناب دولت بنی مروان منقرض و دولت بنی عباس تاسیس یافت نقش انگشتری آن حضرت (الله خالق کل شئی) عدد زنانش دو نفر غیر کنیزانش. عدد اولادش ده نفر مدت عمر آن جناب شصت و پنج سال روز وفات آن حضرت دوشنبه بیست و پنجم ماه شوال سال صد و چهل و هشت هجری محل وفاتش مدینه سبب وفاتش زهر بکه در انگور بوی خورانیده شد محل قبر شریفش بقیع.

گفته‌اند ولادت آن حضرت روز جمعه موقع طلوع فجر غره رجب بوده و گفته‌اند سن مبارکش هشتاد و شش سال و هشتاد سال نیز گفته‌اند و وفاتش در نیمه رجب هم گفته شده و در ماه شوال و در نیمه آن سال صد و چهل و هشت گفته‌اند و گفته‌اند مدت عمر

ولادت آن حضرت سال دوم هجرت بوده و گفته‌اند وفاتش در آخر ماه صفر و گفته‌اند دو شب از آنماه مانده و گفته شده که عمر آنحضرت چهل و هفت سال بوده

امام سوم: اسم مبارکش حسین(ع) و کنیه آن جناب ابوعبدالله القابش شهید و سید جوانان اهل بهشت پدر بزرگوارش علی بن ابیطالب مادرش فاطمه دختر محمد ص محل ولادت آنحضرت مدینه پنجشنبه سوم شعبان سال چهارم هجرت نقش انگشتری مبارکش «ان الله بالغ امره» عدد زنهایش ٥ نفر غیر کنیزان، عدد فرزندانش شش نفر مدت عمر شریفش پنجاه و هفت سال روز شهادت آن جناب دوشنبه دهم محرم سال شصت و یك هجرت محل شهادت آن حضرت کربلا کیفیت شهادتش قتل جانگداز آن حضرت که در عالم مانند آن دیده نشده، حاکم ستمگر و غاصب زمان امامتش معویه و پسرش یزید، مکان قبر مقدسش کربلا، گفته‌اند که ولادتش در پنجم شعبان و گفته‌اند در آخر ربیع الاول بوده و روز شهادتش جمعه و دوشنبه بعد از نماز ظهر در سال شصتم هجرت گفته شده و گفته‌اند عمر شریفش پنجاه و شش سال و پنجماه بوده و پنجاه و هشت سال هم گفته‌اند.

امام چهارم: اسم مبارکش علی(ع) کنیه‌اش ابوالحسن. القابش سجاد و زین العابدین و سید الساجدین و ذوالثفنات. پدر بزرگوارش حسین بن علی مادرش شهربانو دختر کسری یزدجرد محل ولادتش مدینه روز ولادت آنحضرت یکشنبه پنجم شعبان سال سی و هشتم هجرت در، ایام امامت آن جناب یزید و مروان و عبدالملك بن مروان و عبدالله بن زبیر و ولید و سلیمان پسران عبدالملك جوراً حکومت می کردند. نقش انگشتر مبارکش «الله حسبی لکل هم» عدد زنانش فقط یکنفر عدد فرزندانش پانزده نفر مدت عمر شریفش پنجاه و هفت سال روز وفاتش شنبه بیست و پنجم محرم سال نود و پنج هجری مکان وفاتش مدینه، سبب وفاتش زهر هشام بن عبدالملك پس از حکومتش. قبر شریفش در بقیع

گفته‌اند ولادت آن جناب روز پنجشنبه و روز جمعه و در نهم شعبان و هشتمش و نیمه جمادی الاخره و نیمه جمادی الاولی و گفته‌اند وفات حضرتش در هجدهم محرم و دوازدهم محرم و بیست و پنجم و بیست دوم اینماه هم گفته‌اند.

و نیز عمر آن جناب را پنجاه و نه سال و چهار ماه و چندروز هم گفته شده.

امام پنجم. اسم مبارکش محمد کنیه‌اش ابوجعفر لقبش باقر (پیغمبر ص اورا بدین

ودو بعد از هجرت است و گفته‌اند که عمر شریف آن حضرت پنجاه وپنج سال بود. و چهل و نه سال چند ماه نیز گفته‌اند

امام نهم (ع) اسم شریفش محمد کنیه آن جناب ابوجعفر لقبش جواد و تقی پدر بزرگوارش علی بن موسی مادرش ام ولدیکه نامش خیزران بود، محل ولادتش مدینه روز ولادتش جمعه دهم رجب سال صدونود و پنج هجری حاکمان ستمکار زمانش بر مسلمانان مامون و معتصم نقش انگشتری مبارکش «**المهیمن عضدی**» زنانش یکزن غیر کنیزان عدد فرزندانش چهار نفر مدت عمر شریفش بیست و پنج سال روز وفاتش شنبه آخر ذی‌القعده سال دویست و بیست هجری محل وفاتش بغداد سبب وفاتش بعضی گفته‌اند بواسطه زهریکه معتصم بسوی خورانید. محل قبر شریفش مقابر قریش پشت سر جد بزرگوارش موسی بن جعفر.

بعضی گفته‌اند ولادت آن حضرت شب جمعه و گفته‌اند در ماه رمضان نوزدهمش بوده و نیمه آن هم گفته‌شده و ده روز ازماه رجب رفته و دهم رجب هم گفته‌اند همچنین گفته‌اند وفات آن جناب روز سه شنبه دهم رجب و گفته‌اند یازدهم ذیقعده یا پنجم آن و در ذی‌الحجه شش روز از آن گذشته نیز گفته‌اند و گفته‌اند سال دویست و شش و عمر آن جناب را بیست وپنجسال و دوماه و هجده روز و بیست وپنجسال و سه‌ماه و دوازده روز نیز گفته‌اند.

امام دهم (ع) اسم مبارکش علی کنیه‌اش ابوالحسن لقبش هادی وعسکری مادرش سمانه که ام ولد بوده محل ولادتش مدینه روز ولادتش جمعه دوم رجب سال دویست و دوازده فرمانروایان غاصب زمان امامتش معتصم و واثق و متوکل و منتصر نقش انگشتر مبارکش «**حفظ العهود من اخلاق المعبود**» عدد زنانش یک کنیز بیشتر نبود عدد فرزندانش پنج نفر مدت عمر شریفش چهل و یکسال روز وفاتش سوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار محل وفاتش خانه خود آن حضرت در سر من رای. سبب وفاتش زهریکه معتز بآن جناب خورانید محل قبر شریفش در سر من رای

بعضی گفته‌اند ولادت آن جناب روز سه‌شنبه و نیمه ذی‌الحجه و بیست‌هفتم آن بوده و پنجم رجب یا سیزده روز از آن گذشته نیز گفته‌اند در سال دویست و چهارده و بعضی

آن حضرت شصت و هشت سال و پنجاه سال هم گفته‌اند و گفته‌اند منصور آن جناب را مسموم نمود.

امام هفتم. اسم مبارکش موسی کنیه‌اش ابوالحسن و ابو ابراهیم لقبش کاظم و باب الحوائج پدر بزرگوارش جعفر بن محمد. مادرش حمیده ام ولد محل ولادتش بین مکه و مدینه که بابواء مشهور است روز ولادتش یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست و هشت هجری حاکم بناحق زمان امامتش منصور و پسرش مهدی و دو پسرانش موسی هادی و هرون الرشید از بنی عباس نقش خاتم مبارکش (کن من الله علی حذر) عدد همسرانش کنیزان بیشمار عدد اولادش سی و هفت نفر مدت عمر شریفش پنجاه و پنج سال روز وفاتش جمعه بیست و پنجم رجب در حبس بغداد سبب وفاتش زهری که رشید بآن جناب دا د بوسیله سندی بن شاهك مجوسی محل قبر مقدسش مقابر قریش که امروز بکاظمین مشهور است

گفته‌اند ولادت آن جناب در مدینه بوده و گفته‌اند در سال صد و بیست و نه بوده و گفته‌اند وفات آن حضرت در پنجم ماه رجب بوده و باز گفته‌اند در سال صد و هشتاد و شش یا صد و هشتاد و نه بوده همچنین عمر مبارکش پنجاه و چهار سال گفته شده.

امام هشتم اسم شریفش علی، کنیه‌اش ابوالحسن لقبش رضا، پدرش موسی بن جعفر و مادرش ام البنین محل ولادتش مدینه روز تولدش پنجشنبه یازدهم ذی القعده سال صد و چهل و هشتم هجری حاکم بناحق زمان امامتش بر مسلمانان رشید و دو پسرش امین و مأمون نقش خاتم مبارکش «انا لله ولی» عدد زنانش یکنفر غیر کنیزانش، عدد اولادش سه نفر و مدت عمر شریفش پنجاه و یکسال. روز وفات آن حضرت سه‌شنبه هفدهم صفر سال دویست و سه هجری محل وفاتش در خانه خود آن جناب در طوس سبب وفات آن بزرگوار زهری که در انگور بوی خورانیدند محل قبر مقدسش مشهد معروف او که امروز در طوس خراسان معروف است.

گفته‌اند که ولادت آن حضرت روز جمعه بوده و گفته‌اند روز یازدهم ذیحجه و یازدهم ربیع الاول بوده و سال صد و پنجاه و سه و صد و پنجاه یك نیز گفته‌اند همچنین گفته شده که وفات آن جناب روز جمعه و روز دو شنبه هفت روز باقیمانده از ماه رمضان یا نه روز از آن باقی مانده یا غره آن ماه بوده و سال آن دویست و شش و دویست

او را ملاقات کرده و واسطه مابین او و شیعیانش بودند و توقیعات و جوابهای مسائل ایشانرا میدادند و میگرفتند و در اکثر بلاد منتشر بودند و مشهور آنان در بغداد عثمان بن سعید العمری و پسرش محمد خلانی و حسین بن روح نوبختی و علی السمری بود دیگر غیبت کبری که ابتداء آن از روز وفات علی سمری تا زمان ما و تا هر وقت که خدا بخواهد میباشد و در این غیبت کسی او را ندیده و نخواهد دید بطوریکه او را بشناسد تا زمان ظهور آن حضرت عجل الله فرجه وفرج عن اهل العالم بدولته

اینان ائمه دوازده گانه‌اند که حجت خدایند بر خلق او بعد از رسولخدا . و اینان اوصیاء پیغمبر خدا میباشند . امامتشان بنص پیغمبر برایشان ، ثابت شده و از طریق اهل سنت در این باره از طرف پیغمبر بیش از سیصد حدیث وارد شده که در بعض آنها نام مبارکشان بالخصوص ذکر شده و احادیث از طریق شیعه در نص امامت ایشان متواتر است و توحید خالص تمام نمیشود مگر بقائل بودن بامامت ایشان واعتراف بوجود امام در هر عصر و زمانی که پناهگاه بندگان بوده تا حجت خدا بوسیله او بر مردم قائم باشد چنانکه بوسیلهٔ انبیاء قائم بود تا مردم را بر خداوند حجتی نبوده باشد، و برای اینکه خداوند لطیف است ببندگان خود و توانائی استکه هیچ چیزی از قدرت او سر بپیچی نمی کند و خداوند بسیار رؤف و مهربان است و لطف او ورحمت و رأفتش نسبت ببندگانش ابا دارد از اینکه ایشانرا مهمل و بخود واگذار کند که نه پناهی داشته باشند که در شدائد بدان پناه برند و نه راهی داشته باشند که برای وصول برضوان خدا در آن راه سلوك نمایند واگر چنین باشد که خدا تکالیف ببندگان خود کرده باشد ولی برای ایشان علامت و نشانه‌ای که بدان باز گشت کنند نصب ننماید البتة چنین تکلیف عبث بوده یا تکلیف بمحال است و عذاب کردن بدان ظلم است هرچند در کتاب و سنت تکالیف مردم بواضحترین وجهی بیان شده ولکن باز هم کافی نیستند تا وقتی نیروئی نباشد که آن احکام را تطبیق واجرا نماید ومتخلفین آنرا مورد بازخواست قرار . وامام همان قوه مجریه احکام شرعیه است و تشریع احکام بدون قوه مجریه عبث بوده و برای حفظ نظام ناقص و ناتمام است و این معنی در این عصر محسوس است . پس با اینکه قرآن و سنت در میان ما هست باز هم مردم حیران و مضطربند که نمیدانند چه کنند و بجانب چه کس پناه برده دادخواهی کنند نه کسی آنها را بطریق نجات دلالت می‌نماید و نه کسی راه رشاد و خلاص را از این شرور و هلاکتها و گرفتاریها

گفته‌اند وفات آن‌حضرت پنج‌شب باقیمانده ازجمادی‌الاخره بوده وسه شب وچهارشب باقیمانده هم گفته‌اند ونیز گفته‌اند که عمرشریفش چهل وچهل‌یك وزیاده از شش ماه یا زیاده ازهفت‌ماه وهمچنین چهل ودوسال‌هم گفته‌اند

امام یازدهم (علیه‌السلام) اسم‌مبارکش حسن کنیه‌اش ابومحمد لقبش عسکری وزکی پدربزرگوارش علی‌بن‌محمد مادرش‌ام ولدیکه نامش حدیث بوده‌محل‌ولادتش مدینه، روزولادتش دوشنبه چهارم ربیع‌الاخرسال‌دویست‌وسی‌دو هجرت فرمانروایان ستمکار زمان امامتش‌معتز ومـؤید ومعتمد نقش‌انگشترمبارکش (انا للّه‌شهید) عدد زنانش‌یك‌کنیز عددفرزندانش فقط یك‌پسر ویکدختر مدت‌عمرشریفش بیست و هشت سال دویست‌وشصت‌هجری‌محل‌وفاتش درخانه‌خودآنحضرت‌درسرمن‌رآی سبب‌وفاتش زهریکه معتز باوخورانید محل‌قبرمقدسش درخانه‌ایکه باقبرپدرش‌درسرمن‌رآی‌است

بعضی گفته اندنام‌مادرش حدیث‌یاسلیل یاسوسن یاجریبه‌بوده وگفته‌اند ولادت آنحضرت درسرمن‌رای درروزجمعه بوده ودرربیع‌الاول‌وهشتم آن‌ودهم‌ربیع الثانی‌و چهارم آن‌وهشتم آن‌درسال دویست‌وسی‌و۲۳۱ نیز گفته‌اند همچنین گفته‌شده که وفات آنحضرت روزیکشنبه یاچهارشنبه یاروزاول‌ربیع‌اوول ویاربیع‌الثانی‌وگفته‌اندکه عمر شریف آن‌حضرت بیست‌ونه‌سال یا بیست‌وهشت‌سال‌بوده .

امام دوازدهم (علیه‌السلام) اسم مبارکش‌محمدکنیه‌اش ابوالقاسم‌القابش خلف‌ومهدی‌ومنتظر وقائم‌وحجت‌وصاحب‌الزمان. پدربزرگوارش‌حسن‌بن علی‌عسکری مادرش ام ولدیکه نامش نرجس بوده محل‌ولادتش‌سرمن‌رآی روزولادتش‌جمعه‌نیمه شعبان سال‌دویست وپنجاه وپنج حاکم غاصب‌زمان‌ولادتش‌معتمد پسرمتوکل‌عباسی‌نقش انگشتری مبارکش (اناحجة‌اللّه‌وخاصته) بعضی گفته‌اندکه‌ولادت آن‌حضرت‌هشت شب ازماه‌شعبان گذشته بودودربیست‌وسوم ماه‌رمضان‌وسال‌دویست‌وپنجاه وشش‌وتاریخ آن‌بلفظ (نور) درآمدوسال‌دویست‌وپنجاه‌وهفت نیز گفته‌اندوعمرشریفش‌درموقع وفات پدربزرگوارش پنجسال‌بودوغیبت‌داشت : اززمان وفات پدرش که‌سال‌دویست وشصت بود (وتاریخ آن بلفظ سر درآمد) این غیبت صغری بود که مدتش شصت وهشت یا شصت ونه‌سال جز چندماهی طول کشیدودر اینمدت نواب ووکلاء وسفراء آن‌جناب

دربرکه شراب می‌اندازد ودر آن غوطه میخورد تاکم وزیاد آنرا معلوم کند ودردنیا هیچ همی ندارد جز رقصیدن وفراهم آوردن زنهای رقاص ونوازنده‌ایکه آنهارا بر خلافت مقدم دارد، وقـائل شدن باینکه خداوند اصلا امامی نصب نکرده، نه‌از اتقیاء ابرار ائمه دوازده‌گانه که ازاهل بیت پیغمبرند ونـه از اشرار وفجاریکه بدون رضای مسلمانها بـرایشان حکومت نمودند. قول باطلی است و انکار لطف‌ورحمت و رأفت باریتعالی است که‌توحیدخالص‌جزاینگونه‌صفات‌تمام نمیشودوردآیه‌اطاعت‌اولی الامراست زیرابا عدم وجود چنین امامانی امر باطاعتشان لغو است. توحید خالص تمام نمیشود مگر باعتقاد باینکه خدابتعالی بندگان خود را مهمل واگـذار نکرده مانند گله‌های گوسفندی که گرگها باآن بازی کنندوهیچ شبانی نباشدکه دفع‌شر درندگان‌متجاوز راازایشان‌نماید. لازمه توحید خالص قائل‌شدن‌بوجودامام‌درهرزمان‌است که‌بدینوسیله الطاف ورحمت خدابر بندگانش تمام‌شده وامتثال امرازکه فرموده‌اولی‌الامررا اطاعت کنید روشن‌شده باشد.دراینصورت دوامر مورد ملاحظه است

اول: غریب شمردن عمر یکفرد ازبشر دراینمدت طولانی که تا بامسال که‌سال هزاروسیصد وهفتادهجرت است‌هزاروصد وپانزده سال‌است اینگونه استغراب‌واستبعاد ازکسانیکه صاحبان دینند معمول‌نمی‌آید زیراایشان جمیعاً قائلند براینکه اعمار بشرپیش ازاین مدت هم‌بوده. براهمه وبوداییان درباره برهما وکرشنا ومهادیو وبودا معتقدند که‌اینها زنده‌اند واز زندگی آنها هزاران هزار سال گذشته است. ومجوس‌معتقدند که طایفه اولیه‌بشر که طبقه(مهاباد)باشد هزارهزاران سال زندگی می‌کردند وطبقه دومی که طبقه(جی افرائیان) باشند ملیونها سال زندگی مینمودند وهمچنا سائرطبقات تا بطبقه پنجم و آن‌طبقه(دلشائیان)است [illegible] (کیومرث)وجمشید وافراسیاب‌وهوشنگ ومنوچهر وامثال‌ایشان‌هرکدام‌هزارهاسال‌زندگی کرده‌اندو این مطالب در کتاب‌دینی آنهامثل کتاب(دساتیر)و کتاب(زند) وکتاب(پازند) وکتاب (اوستا وغیره)هامندرج‌است.یهودونصاری‌هم‌بتورات‌معتقدندو درابواب‌اول سفراول که‌سفرتکوین است(براشیث)این‌مطلب آمده است که‌آدم‌و اخنوخ‌و مهلائیل‌و نوح‌و غیرهم هرکدام نهصد تاهزارسال‌وبیشترزندگی کردند و نصاری‌اضافه کرده‌اند که حضرت مسیح

و بدبختی‌ها وفسادها که دامنگیرشان شده بدیشان میفهماند ! پس قائل شدن بتوحید خالص که متضمن لطف خداورحمت ورأفت او باشد ملازم است بقائل شدن بوجود امام در جمیع اعصار که در مشکلات بوی رجوع کرده ودر سختی‌ها و گرفتاریها بدو پناه برند . وچون باحوال ائمه دوازده گانه ایکه ذکرشان گذشت مینگریم واحوال معاصرین ایشانرا که دعوی امامت وخلافت وریاست بر مسلمانان داشتند می بینیم بیقین میدانیم که ائمه ایکه ازاهل بیت بودند همانهائی اند که ازجانب خداوند منصوبند، برای اینکه کسانیکه همعصر آنان بودند مانند معویه ویزید تازمان معتمد عباسی که درموقع ولادت حضرت صاحب الزمان (عج) خلافت داشت همهٔ شان جهال و صاحبان هواها و منهمك درشهوات وپرت از راه حق وطریق صواب بودند وتعالیم کتاب وسنت راترك کرده بودند، پس محال استکه خداوند امر بطاعت چنین کسانی کند وحال اینکه خوداینان اطاعت خداورسول اورا نمی نمودند پس چگونه فرمانبرداری آنها مقارن بفرمانبرداری ازخداورسول است، درسوره نساء میفرماید .

یا ایها الذین آمنوا اطیعوالله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

ای کسانیکه ایمان آوردید فرمانبرید خدارا واطاعتکنید رسول و صاحبان امراز خودتانرا) آیاتصور میکنی خدای لطیف وخبیر امر میکند بطاعت مانند یزید شارب الخمر که خبرنیس فاجران ودیامانندرشیدقسی القلب ستمکار قاتل فرزندان پیغمبران کسیکه شمس درمیان کنیزان نوازنده میگذرد و روزش در کشتن بیگناهان وبازی کردن باسگان وبوزان سپری میشود حاشا خدا ولطف ورحمت او !!

هیچ شکی نیست که مرا ازامریکه دراین آیه اراده ومعین شده اند همان ائمهٔ هدایند که چراغهای نوربخشنده تاریکیها ونشانه های تقوی وخوانندگان بسوی خدا ودلالت کنندگان بمرضات الله و عاشقان اطاعت الهی و کاملان در محبت باری تعالی می باشند وبیسند چنین کسانی جزائمه اثنی عشری که پیس ازاین ایشان را یاد آوری کردیم ، ایشانند و الیان امور آقایان و پیشوایانکه ما بطاعت ایشان در این آیه مأموریم و طاعت ایشان بطاعت خدا ورسول مقرون است واین خود یك بدبختی رسوائی انگیز است که مؤمنی ادعا کند که طاعت مثل ولیدبن یزیدیکه قرآن را با نوك تیر پاره کرده آنرا مسخره نمود و کسیکه خودرا

بر جمیع ادیان پیروزی دهد تا تمام جهانیان بدان متدین شوند و نیست چنین روزی مگر همان روز موعود یکه در آن امام دوازدهم ظهور کند و بفرمایش خدا یتعالی سوره نساء در بارهٔ حضرت مسیح علیه السلام. و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته (و نیست از اهل کتاب کسی مگر اینکه البته ایمان می آورد باو پیش از مرگش) خبر میدهد که جمیع اهل کتاب بمسیح ایمان می آورند و هنوز چنین روزی نیامده و این همان وقتی است که احادیث شریفه در خصوص آن وارد شده که حضرت مسیح با حضرت مهدی علیه السلام بوده و تمام امم عالم بهردو ایمان می آورند. احادیث متواتره از پیغمبر ص وارد شده که بزودی مهدی ظهور کرده و زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد این روایت را جمیع فرق مسلمین از خاصه و عامه روایت کرده‌اند و تنها ابن حجر پنجاه حدیث در این باره ذکر کرده پس چگونه مسلمانی که قرآن میخواند و احادیث را مطالعه میکند میتواند منکر بقاء و ظهور آن حضرت شود؟ و آن جناب همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد تا آنجا که گوسفند در کنار گرگ چریده و از آن آزاری نه‌بیند چنانکه در احادیث وارد شده. البته وقتیکه عدالت در جهان گسترده شد انسان و حیوان هردو آسوده گشته و بخوشی زندگی می کنند.

پس این ادیانند که همه‌شان تصریح می کنند بامکان طول عمر برای بشر و وقوع آن و اهل ادیان جمیعاً اذعان دارند بدان و نباید آنرا مستبعد شمارند پس باقی نمی‌ماند مگر طبیعیون و مادیون و ملحدانی که منکر وجود خدا و قدرت او بوده و متدین بدینی نیستند. اینان اگر این مطلب را مستبعد شمارند ما را با ایشان سخنی نیست برای اینکه در اینمقام آنوقتی سخن میگوئیم که اثبات توحید و قدرت خدا کرده باشیم و پس از آنکه ثابت شود که خدا قاهر و بالای بندگان بوده و بر هرچیزی تواناست خدائیکه هرچه بخواهد مهیا کند و هرچه اراده نماید فرمان میدهد. پس بر میگردیم بسراغ مادیین بفصول اول این رکن وقتیکه ثابت کردیم قدرت خدای تعالی را بر هر چیزی و اینکه هرگاه امری را حکم کند پس همینکه بگوید بآن که بشو، میشود و پس از اینکه ثابت نمودیم برای او قدرت خدایتعالی را و اینکه خدا هرچه را بخواهد بهر کیفیتی

زنده است و حال اینکه از ولادت آن جناب نزدیك دو هزار سال گذشته است و یهود معتقدند که (آلیاهو) که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل است مردم را بتوراة دعوت نمود سپس پانصد سال غائب شد باز ظاهر شد و مردم را بدان دعوت نمود سپس غائب شد و همیشه زنده است و حال اینکه از عمر او نزدیك سه هزار سال گذشته. وجمیع اهل ادیان قدیم وجدید معتقدند که در آخر الزمان موقع تباهی جهان وانتشار ظلم وجور کسی ظاهر میشود که آنرا اصلاح کرده وظلم را مبدل بعدل وفساد را تبدیل بصلاح نماید هرچند دراسم این مصلح اختلاف دارند براهمه نام او را برهما یارام میگویند بودائیها بودا مینامند. مجوس بهرام نامیده وترجمه بهرام درعربی همان محمد است یهود الیاهو مینامند، نصاری میگویند اومسیح است واو همان کسی است که دجال را می کشد چنانکه دراواخر مکاشفات یوحنا از کتاب انجیل (عهد جدید) آمده است، واما مسلمانها پس مجالی برای استبعاد ازاین عمر طویل ندارند بعداز آنکه در سوره صافات میخوانند قوله تعالی «**فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون**(اگر نه این بود که یونس از تسبیح کنندگان بود میبایستی در شکم ماهی تاروز انگیزش مردگان درنگ نماید) که امکان بقا ودرنگ را تاروز قیامت جائز دانسته وفرمایش خدا یتعالی در سوره کهف **ولبثوا فی کهفهم ثلثمائة واذدادوا تسعا**» ودرنگ نمودند در غارشان سیصد سال وبدان نه سال افزودند) پس خبرداد که اصحاب کهف بیش ازسیصد سال زندگی کردند ودر سوره عنکبوت میفرماید: **و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان وهم ظالمون** وبتحقیق نوح رابسوی قومش فرستادیم پس درمیان ایشان هزار سال مگر پنجاه سال درنگ نمود پس طوفان ایشانرا گرفت در حالیکه ستمکار بودند)

پس خبر داد که نوح قوم خودرا نزدیك هزارسال دعوت نمود تا زمان طوفان ولابد بعداز طوفان هم مدت طویلی زندگی کرده همچنین پیش ازدعوت نیز زمان زیادی بوده ودر اخبار وارد شده که عمراو بیش ازدو هزار سال بوده پس امکان این عمر طولانی وقوعش در قرآن ثابت است ومتحتم برای جناب صاحب الزمان بفرمایش خدا یتعالی درسوره صف وسوره فتح وسوره بقره ثابت ومسلم است **و یظهره علی الدین کله** (وغلبه دهد آنرا بر تمام دینها پس ناچاراست ازاینکه روزی باشد که خدا دین اسلام را

میگذارد. خونریزی امری سهل و پیش پاافتاده میشود و کشتار در میان مردم بسیار خواهد شد وبعضی از آنها سختی ورنج ازدست بعضی دیگر خواهند چشید وعذاب از بالای سرشان وزیر پایشان برایشان خواهد آمد. آتشی ازخاور و آتشی از باختر آمده ومردم درمیان آن دو آتش سوخته خواهند شد. فتنه‌ها مانند قطعات تاریکی شب ظلمانی می آید و مردم درمیان آنها گم میشوند، برسرهای مردم چیزهائی مانند کوهان شتران ودردست هاشان همچون دم گاوان است که بدان مردم را میزنند. تمام در دهشت و حیرت بسر خواهند برد. بیکاری و کسادی در بازارها عمومیت پیدا خواهد کرد پس در چنین بازاری جز شاکی که میگوید چیزی نفروختم ودیگری که میگوید سودی نبردم دیده نخواهد شد وهنگامیکه رژیم وسنتی آمد مردم آرزو می کنند که کاش بهمان رژیم پیشی باقی میماندند برای اینکه هر رژیمی که می آید بدتر است از رژیم و سنت ماقبل خود. چیزیکه در آن زمان زیاد میشود تهمت وغیبت وسخن چینی وشهادت دروغ وقضاوت بجور است وداد خواهی ستمکارانه است، روزی ومعاش مرد از زحمت وکار کردن زنش تامین میشود. و شوهرش اورا بزنا وفجور وامیدارد. اهل مشرق صدا وفریاد کسی را که در مغرب است میشنوند. دجال فاسق بمرکبی سوار میشود که هرگام آن یکفرسخ است ستاره دنباله دار ظاهر میشود. فتنه‌ها وقتلها وجنگها درمیان اهل زمین پس ازظهور ستاره دنباله دار فزونی میگیرد (این همان ستاره ایستکه درسال ۱۹۱۰ میلادی ودرسال ۱۳۳۱ هجری ظاهر شد وجنگ جهانی اول درسال ۱۹۱٤ میلادی و ۱۳۳۱ هجری واقع گشت ودنباله آن تا بامروز وهرچه بعد از این بیاید کشیده میشود) تاجائیکه بیشتر از دو ثلث اهل عالم نابود شده وصدمات جنگ نه دهم اهل زمین را فرا خواهد گرفت.

در این احادیث حوادث بسیاری ذکر شده که ماخود آنرا مشاهده کردیم ازآن جمله این استکه مهدی ظهور نمیکند تااینکه دربعضی ازاین احادیث استکه آنها هفتاد نفرندکه بدروغ هر یك ادعامیکنند که مهدی اوست - پس از آن میگوید که در اینحال مهدی ظاهر میشود وسخن جمیع مردم را یکی میکند وتمام ملل ودول بدین اودر آمده وی را اطاعت میکنند وزمین را پر ازعدل وداد مینماید پس از آنکه پر از ظلم وجور بوده باشد .

می کند. دیگر مجالی برای استبعاد مادی وطبیعی باین عمر طویل باقی نمی ماند. دراین عصریکه تطور علمی وصنعتی در آن حادث شده ، اهل علم اعتراف کرده اند که ممکن است انسان مدت طولانی باقی بماند وبسیاری ازاطبا ودانشمندان دست بایجاد وسائلی زده اند که پیر راجوان کرده یامانع پیرشدن جوانی گردد تااینکه یکنفر بتواند هزاران سال زندگی کند، ودولتها برای کسی که بدین اختراع دست یابد جائزه های بزرگی در نظر گرفته اند وهمگی علماً وعملا معترفند که این امر بنفسه ازدست یکنفر طبیب مخترع برمی آید پس چگونه است خدای لطیف وخبیری که برهرچیز تواناست ؟!

احادیث متواتره قاطعه ای از پیغمبر واهل بیت او علیهم السلام درخصوص حدوث حوادثی در آخر الزمان که دنبال آن ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه رخ میدهد وارد شده. درحالیکه هیچ چیز ازآنها در زمان پیغمبر وائمه هدی وجود نداشت واکثر آن درزمان ما حادث شد وما مشاهده کردیم وشهود ووجدان بزرگترین تصدیق کننده این احادیث است. و چون صدق این احادیث از وقائعیکه خبر داده اند ثابت شد پس بناچار آنچه راازظهور مهدی وسیطره او برعالم وتوحید دین واداره کردن جهان روی عدل ووسعت وانصاف درجمیع معموره جهان بشارت داده اند تاحائیکه تمام دینها برای خدا شود البته واقع خواهد شد

چنانکه درسوره بقره وارد شده . وماباید بچیزهائی ازآنچه اینگونه احادیث اتفاقی دارند اشاره نمائیم . درتمام این احادیث مذکور شده که مردم بزودی نماز را ضائع کرده ومتابعت شهوات خواهند نمود وتجاهر بشرب خمر وفجور می نمایند . زنان با مردان درتجارت وپیشه ها وادارات شرکت خواهند کرد . دین مردم دینارشان وقبله ایشان زنانشان گشته ومردان بمردان اکتفا وزنان بازنان دفع شهوت مینمایند زن بزی ولباسی مرد ومرد بزی زن جلوه گر خواهد شد. ربا شائع شده وزکوة ممنوع میشود قاریان قرآن فاسقان بوده وامینان خیانت کار شده ودانشمندان بفسق وفجور وپادشاهان بستمکاری گرایند. صدای اهل فسق وخوانندگان بفجور بلند خواهد گشت . هر کار معروف ونیکوئی زشت وهرمنکری معروف میگردد . تاجائیکه مؤمن درحین مرور منکر راشنیده ودیده ونمیتواند از آن نهی نماید پس قلبش در اندرونش گداخته میشود چنانکه نمك در آب

که ارشادشان نماید و معلمیکه تعلیمشان دهد و پناهگاهیکه پناهشان داده وغمخواریکه در گرفتاریها دستگیریشان نماید. پس وقتیکه خودشان آنرا قبول ننموده باشند خدا آنها را مجبور بقبول کردن نمیکند. ووقتیکه قصد کشتنش میکنند چنانکه پدران بزرگوارا ورا کشتند خدا ویرا ازایشان محجوب میفرماید. هروقت که بخداالتجابردند پس ازاینکه سختی‌ها وگرفتاریها واهوال ونکبت هاندیشان روی آوردویقین کردندکه پناهگاهی جز خدا نیست آن موقع او را ظاهر کرده و بوسیله وی هدایتشان فرموده و رنج و سختی را ببرکت دولت وی از ایشان رفع میماید حنانکه فرموده فاذکرونی اذکرکم واشکرولی ولاتکفرون مرا یادکنید تاشما را یاد کنم ومرا سپاس گذاشته کفران ننمائید. امروز مردم خدا رافراموش کرده‌اند خداهم خودهاشان را از یادشان برده پس خودشان بهلاك خودشان بدست خودشان اقدام کرده و مهیا شده‌اندوبرای ایشان نجاتی نیست مگر وقتیکه خدا را یاد کرده وبوی استغاثه جویند مانند قوم یونس که وقتیکه ایمان آوردند خداوند عذاب رااز ایشان برداشت. مردم هم وقتی بذکر خدا پرداخته وبوی استغاثه نمایند شکی نیست که بفریاد شان رسیده وبوسیله حجت خودایشان رادرمی‌یابد. از حضرت وی تعالی شانه مسئلت میکنیم که ما را بامام آن امام رسانیده و از فائزین بدولت وی و خواندگان بطاعت وی وپیشوایان بسوی راه هدایت اوقرار دهد و بدینوسیله کرامت و بزرگواری دنیاو آخرت روز پیمان فرماید:

خلاصه رکن اول:

کسیکه تدبر کنددراین دستگاه آفرینشی که بشرجزاندکی ازآن رادرك نکرده بروشنی و وضوح آیات قصدو تدبیر و اراده وحیات آفریننده آن براو منکشف خواهدشد وهرگاه چنین کسی بخواهد کنه نفس خودرا خودازمخلوقات و آفریدهای الهی که اورا دربر گرفته‌اند بشناسد ازدرك آن عاجزمیشودو آشکارا خواهددانست که بااین کیفیت در ناتوانی از ادراك کنه آفریدگار خوداولی وسزاوارتر بوده وهیچ راهی برای ادراك کنه بیچون ندارد.

ای شده در نهاد خود عاجز : نشناسی خدای را هرگز:
توکه در نفس خودزبون باشی عارف کردگار چون باشی

آنچه در این احادیث است ماخود مشاهده کردیم وچیزی از آنها باقی نمانده جز ظهور مهدی عجل الله فرجه، ما از خدا مسئلت میکنیم که برما بزیارت ومشاهده آن جناب وپیروی اوامر او وجهاد در تحت پرچم او منت نهد: آیا پس از این احادیث در امر مهدی وظهور آن شکی باقی میماند؛ آیا ممکن استکه این احادیث در هزار حادثه راست در آید ودر یك حادثه دروغ؟! وحال اینکه این احادیث پیش از هزار وسیصد سال و بیشتر وارد شده ودر نزد ما کتابهای خطی این روایت موجود است کافی وفقیه و کتاب اکمال الدین واتمام النعمه وغیبت شیخ طوسی وغیرها آنچه هشتصد سال قبل نوشته شده نمیشناختند در حالیکه اهل زمان چیزی از آنچه در اینعصر حادث شده نمیشناختند ولکن ایمان داشتند باینکه لامحاله اینها واقع خواهد شد برای اینکه بکسیکه از اینوقائع خبر داده بود مؤمن بودند. ما تمام آنهارا مشاهده کرده وبرأی العین می بینیم پس اگر مکابری در راستی آنها مکابره نماید چنین کسی نیست مگر منکر آنچه یقین دارد؛ بیشتر آنچه در این احادیث شریفه است واقع شده ولامحاله قسمت دیگر آن که ظهور حضرت مهدی است واقع خواهد شد پس گوارای آنکسیکه آنرا تصدیق نماید ووای وای بر کسیکه آنرا انکار کرده وتکذیب نماید

دومین اشکال: آنستکه امام وقتی غائب بود نه تصرفی در امور دارد ونه حکومتی ونمیتواند بدرد مردم رسیده از آنان فریادرسی کند ودفع اذیت از ایشان نموده هدایتشان نماید پس فائده وجود چنین امامی چیست؟ این سؤال بنیانش برغفلت است از آنچه در مباحث توحید گذشت، وآن این بود که: خدا نسبت ببندگانش دارای لطف بوده ممکن نیست که امر آنانرا مهمل شمارد درحالیکه برنفس خود رحمت را واجب فرموده پس واجب استکه برای بندگان خود وسائل این رحمت ولطف را مهیا فرماید واهم اینوسائل ایجاد کسی استکه مردم بتوانند بدو پناه برده ودر شدائد، فریادشان برسد ومشکلات آنانرا حل فرماید سپس بشررا در اعمال خود مختار آفریده مجبورشان بهدایت یا ضلالت نمیکند پس برخدا واجب استکه وسائل هدایت بندگان خود خلق نماید تا هروقت خواهند بتوانند آنرا بدست آورند. ووقتیکه نخواهند ومطالبه ننمایند مجبورشان نمیکنند برای وصول بآن این کاررا هم کرده. یعنی امامی برای بندگان خود آفریده که هدایتشان کند ومرشدی

واز بدبختی‌ها اینست که در اینعصر اهل زمین مبتلا بکسانی گشته‌اند که از دریاهای دانش نمی بلب جانشان نرسیده و از کوثر علوم قطره‌ای کام تشنه روانشان نچشیده با اینوصف بر آفریننده موجودات بتکبر وتجبر پرداخته ومنکر وی گشته‌اند تا آن حد که نه بمحسوسات اعتنا میکنند و نه معلومات راباور مینمایند و نه دلیل وحجت را منظور نظر قرار میدهند. ادعاهائی می کنند که برستون حجت متکی نیست والفاظ بی معنائی می آورند که بر شالوده برهان قائم نمیباشد و می پندارند که آن لاطائلات، ادله انکار خالق ارضین وسماوات ومدبر و مصرف کائنات است ما اینهارا بچیزی دعوت نمیکنیم جز اینکه لااقل آنچه ادعا می کنند آنرا بدلیل متکی کرده وخود بنگرند که آیا آنچه می گویند هیچ معنائی دارد یافقط لفظ خالی ومجرد است که هیچ مرادی از آن بدست کسی نمی آید حتی آن کسیکه تلفظ می کند خود نمی فهمد که چه میگوید، واینکه بخودشان رحم کرده و ارفاق نمایند که صاعقه عذاب خفت آور روز حسرت انگیز و ندامت خیز (روزیکه در آن مال وفرزند سودی نبخشند جز آنکه قلب سلیم آورده باشد) بدیشان نرسد حقیقت اینست که دیگر دامن وسیع عبارت کوتاه و میدان پهناور الفاظ تنگ شد از بس مسلمانهارا بوحدت واتفاق و دور افکندن اختلاف ونفاق دعوت کردیم. دیگر نمیدانیم چگونه وباچه بیان آنانرا بدین عمل بخوانیم. آخر این اختلافات برای چیست آیا قرآن کتاب خدا نیست؟ آیاسنت رسول جز بیان اقوال افعال آنحضرت است بمردم پس چرا مسلمانها بدین دوچیز عمل نمی کنند تاوحدت درمیانشان صورت گرفته وفرقه‌ها ائتلاف پذیرفته و کلمه اتمام یابد، ماسائر طوائف مسلمین را بدون استثناء بتدبر واندیشه در کتاب خدای عزیز آنگونه کتابی که نه پیش از وی و نه پس از آن باطل کننده‌ائی نیامده و نخواهد آمد و بسنت رسول بزرگوار وعمل کردن بدانچه او بدان امر می کند و نهی بدانچه نهی میفرمایند دعوت میکنیم و نیز خواهش میکنیم که این اهواء و آراء گوناگون را بدور افکنده جز بدین دوچیز (قرآن و سنت) اعتماد نورزند زیرا حقیقت و واقع نجات خودشان بلکه رستگاری عامه بشر متوقف برعمل کردن بدانهااست وفقط تنها در کتاب و سنت حق وحقیقت است وپس ازحق هرچه باشد ضلالت و گمراهی است. خداما و عموم بشر را بسعادت دو جهان وفوز باین دوخوبی هدایت وتوامان فرماید.

زیراچیزی بحضرت وی قیاس‌نمیشود واوجل‌جلاله بالای همه‌چیز است: بی‌نیاز از هر چیز ووی بزرگتر است از اینکه بچشمی درك‌شده یاباندیشه‌ای بوی‌احاطه‌توان‌یافت یا اینکه مکانی اورا دربرگرفته یامکانی از خضرتش‌خالی ماند یااز چیزی ناتوان گشته باچیزی بروی مخفی وپنهان شود یا احدی راستم کرده یابندگان راسرخود و مهمل گذارد: ورحمت احدیت‌اوست که‌آنرابرنفس‌خودواجب کرده وبدین وجوب‌پیغمبران برای‌هدایت مردمان میفرستدکه‌آنانرا‌علم‌آموخته وبشارت‌داده‌وانداز نموده‌راهنمائی کنند. در تنگنای‌شدائد پناهگاه بندگان بوده و دربدبختی ها وگرفتاریها بحضرتش بازگشت نمایند.

وپس‌از کوچ کاروان نبوت واجب‌است که‌در جایگاه آنان اوصیاء‌وجانشینانی بگمارد که‌بهمان وظیفه‌ای که پیغمبران قیام مینمودند اوصیاءنیز اقدام‌نمایند شریعت را حفاظت ونگاهبانی‌کرده بتنظیم امورمردم بپردازند وتمام وظائف فرستادگان خدا راانجام دهند.جزاینکه وحی‌بدیشان نمیرسد واینکه‌خدای متعال بزرگتر وعزیزتر و رؤف‌تر ومهربان‌تر ازآنستکه دنیائی بیافریند مملواز گرفتاریها وشدائد ورنجها ودردها وسختی‌ها وبدبختی‌هاومرض‌ها وغرض‌ها بااین کوتاهی مدت وفزونی اعزس‌ها وترس‌هاو.. وآن راتدارك نکند بحیاتی دائمی وباقی‌وابدی که‌مناسبت باعظمت‌وعدل ورافت ورحمت اوداشته باشد

این‌بود خلاصه اصول‌الدین و الحمدلله رب‌العالمین

دعوت‌عام

مااهل اینعصر را دعوت میکنیم بحس ووجدان‌که پس ازاین دو،هیچ دلیلو برهانی نیست. باینکه قصد و اراده وتدبیر در جزئیات کائنات وکلیات کون مشاهد و محسوس است بطوریکه برای‌همه‌کس واضح است وکسیکه آنرا انکار نمایدمنکر حس‌ووجدان است‌وممکن نیست پس‌ازاین تسلیم دلیلی‌گشته یا ببرهانی خضوع‌نماید وتمام علوم محسوسات راتایید نموده‌اند. پس‌خدا جل‌جلاله بالعیان ظاهر و آشکار است. جاهل‌حضرتش‌رادرمشهودات خود مینگرد وعالم‌درمعلوماتش‌وآنکه اوراانکار نماید منکر روشن‌ترین یقین خود گشته ومنکر هر محسوس حتی نفس خود شده

که بهر وسیله‌ای انکه قدرت و تمکن دارند آنهارا باطل کنند، زیرا این قوانین طاغوتی اند که مکلفین مامور شده‌اند که بدان کافر گشته و نگذارند که مردم بوسیله آن محاکمه شوند و هرگز اسلام و مسلمانان و عامه بشر ببلائی سخت تر از آن مبتلا نگشته‌اند. پس در واقع علم حقوق جرثومه فسادی است که دنیارا آلوده و گرفتار کرده، خدا شریعت را از تجاوز دشمنی آن نگاهداری نماید. اما کتب فقه پس آنرا بترتیب فقها رضوان الله علیهم در چهار قسمت ذکر می کنیم که در هر قسمتی عده‌ای از آنها موجوداست، قسم اول در عبادات و در آن چند کتاب است

اول کتاب طهارت. و تقسیم میکنیم این کتاب را به سه مرحله. مرحله اول: در ذکر احکام که از ذکر اسرار و حکم آن چنانکه شیوه و رویه فقها (رض) است خالی است.

مرحله دوم در ذکر اسرار همان احکام بقدریکه مکشوفات علمی و فنون جدیده بدان دست یافته، و اشاره پاره‌ای از آیات قرآن و اخبار که بدان اسرار به اشاره فرموده

مرحله سوم در توضیح پاره‌ای از آنچه دو مرحله گذشته ذکر شد از چیزهائیکه محتاج بسط کلام و توضیح بیشتر است بدون اینکه در آن رعایت ترتیب فقهارا نمائیم.

بلکه آنرا بترتیب خاص که فهمیدن و رسیدن بدان سهل و آسان باشد مرتب مینمائیم

کتاب طهارت

طهارت عبارتست از وضو و غسل و تیمم و بر مطلق نظافت و ازاله نجاست نیز اطلاق میشود

مرحله اولی

در ذکر احکام طهارت بدون اینکه ذکری از حکم و اسرار آن شود و در آن چند باب است:

باب اول

در چیزهائیکه بوسیله آن تطهیر انجام میشود و آن یکی آب و دیگری خاک است، آب منقسم میشود بمطلق و مضاف و دست و دهن خورده مطلق آن است که بدون هیچ قیدی بدان اسم آب صادق شود. و مضاف آنست که از جسمی بیرون کشی شود مثل آب انگور و انار و خربوزه و لیمو و غیرها یا آنکه جسم دیگری بدان مخلوط گردد و از اطلاق بودن اسم آب آنرا خارج کند که بدان آب گفته نشود مثل گلاب و عرق بید و کاسنی و مداد و شوربا ها و چای و امثال آن. آب دست و دهن خورده آب قلیلی است که جسم حیوانی آنرا بوسیله نوشیدن یا غیر آن مس کرده باشد. و برای هر یک از این اقسام احکامی است که آنهارا در فصول آتیه ذکر می کنیم

فصل اول

در احکام آب مضاف

آب مضاف فی نفسه پاک است ولی غیرخودرا پاک نکرده حدثی را رفع نمی نماید

رکن دوم در فروع دین

مقدمه

دانستی که در اصول الدین بر هر مکلفی واجب است که خود بدرجه اجتهاد برسد اما فروع الدین: اجتهاد در آن واجب کفائی است و غیر مجتهد باید تقلید مجتهد نماید، واحتیاط و تقلید میت جائز نیست مگر اینکه مجتهدی بدان اذن دهد و تقلید غیر اعلم نیز جائز نیست مگر باذن مجتهد حی اعلم و عمل به احتیاط موقعیکه مستلزم تکرار یا موجب حرج و زحمت شود در چیزهائیکه نصی بحرمتش وارد نگشته بحیثی که عملا مانند حرشود در نزد من حرمتش ظاهر است، مگر آنچه را که شرعاً نصی بروی باشد مانند آنچه در این کتاب آورده میشود وجائز است تقلید میت ابتداءاً، وواجب است بقاء بر تقلید میت در آنچه بدان مسائل مطابق فتوای آن مجتهد میت در زمان حیوة وی عمل نموده، وجایز است تقلید غیر اعلم، وشرط است در مجتهد طهارت مولد (حلالزاده باشد) و ایمان و عدالت و عقل و حافظه (وآن مبتلا نبودن بدرد فراموشی است) و بالغ و مرد و آزاد باشد پس تقلید زن و بنده جائز نیست وشرط نیست که مجتهد اصولی باشد و آدم عامی مخیر است باینکه رجوع بمجتهد اصولی کند یا مجتهد اخباری، البته موقعیکه اعلمیت اخباری محرز شد باید بوی رجوع کرد، واجتهاد واعلمیت بجستجو و تحقیق کردن از کسانیکه اهلیت دارند شناخته میشود یا بشهادت دو نفر عادل از اهل خبره، یا بشیاع اگر مورث علم یا اطمینان شود یا اینکه وجود دو نفر عادل خبر از کسانیکه بوسیله ایشان شیاع بدست می آید علم حاصل شود، وعدالت بحسن ظاهر معلوم میشود، وبلوغ بعلاماتی که پیش از این گفته شد، وحلالزاده بودن بظاهر حال، وحمل بصحت میشود مادامیکه ناپاکی مولد معلوم نشده باشد، و هر کاری اعم از اینکه واجب باشد یا مستحب، حرام باشد یا مکروه یا مباح، وهر گفتاری. وعظ باشد یا ارشاد، امر بمعروف باشد یا نهی از منکر، دعا باشد یا زیارت یا بیان حکم شرعی بدون اجتهاد یا تقلید حرام است پس کسیکه بدین اعمال بپردازد بدون بصیرت همچون راهروی است که بر خلاف مقصد میرود که هر چه بیشتر راه طی کند بیشتر از مقصد دور میشود ویاد گرفتن علم قوانین موضوعه (ان چیزهائیکه علم حقوق مینامند) وتعلیم وتدریس آن و عمل و حکم بدان و مرافعه کردن نزد کسیکه بدان قوانین قضاوت میکند حرام است بتفصیلیکه در باب قضاوت انشاالله خواهد آمد. اما واجب است یاد گرفتن این علم برای نقض وابطال آن، وبیان مفاسد آن ومقایسه این قوانین با فقه اسلامی وآشکارا نمودن فضل فقه بر آن، وبرای سد حاجت بدان در مناظراتی که بین دول غیر اسلامی پیش می آید تا حقوق مسلمانان ضائع نشود. وبر هر مکلفی واجب است

فصل سوم

در آب مطلق

آب‌مطلق منقسم میشود بآب قلیل وکثیر وآب چاه: آب قلیل آب راکدی است که بحد کر نرسیده وآب کثیر آبیست که از کوهها وچشمه‌ها در نهرها جاری میشود وآب باران درموقع باریدن وآب چشمه‌های جوشان هرچند جاری نشود وآب راکدیکه بحد کر وبیشتر از آن برسد؛ وآب چاه مادامیکه درچاه راکد باشد وآب آن بوسیلهٔ جوشیدن از اطراف جمع شود وبرای هریك ازاین سه قسم احکامی است: اما آب قلیلی که راکد است، پس چنین آبی هم خودش پاك است هم غیر خودرا پاك می کند لکن بمجردیکه با نجاست ملاقات کند نجس میشود خواه اوصافش تغییر کند یا نکند ولی بملاقات چیز متنجس نجس نمیشود چه آن چیز خشك باشد چه تر بشرطیکه ازعین نجاست خالی باشد بنحویکه آب بروی متنجس بریزد مثل اینکه آب از ظرفی یا آفتابه‌ای بروی آن چیز نجس شده بریزد یا اینکه چیزیکه نجس شده بیفتد روی آن آب مثل اینکه آب قلیل درظرفی باشد ولباس نجس‌شده‌ایکه ازعین نجاست خالی باشد یادست نجس‌شده‌ای رابدان بشویند. همچنین پس آب این طرف آن لباس ودست را پاك میکند وخودش نجس نمیشود. پس باآن چیزهای نجس راپاك می کنند مادامیکه عین نجاست را ملاقات نکند پاك است مگر آب استنجا که آن پاك است هرچند با نجاست ملاقات کرده باشد چنانکه شرح آن بمقدار این خواهد آمد جز اینکه با آن وضو وغسل نمیتوان کرد وآبیکه در وضو وغسل استعمال میشود هم نجاست راپاك می کند وهم میتوان مرتبه دیگر باآن وضو وغسل گرفت اما آب کثیر پس اگر راکد است کر است وکر آن آبیست که وزن آن هزار ودویست رطل عراقی باشد یا ششصد رطل مکی یا هشتصد رطل مدنی، رطل عراقی یکصدوسی درهم است پس من شاهی که هزارودویست وهشتاد مثقال صیرفی است است چهل وشش من بیست مثقال کم است وبحقه اسلامبولی که دویست وهشتاد مثقال است دویست ونود ودو حقه ونیم است. این برحسب وزن اما حسب مساحت پس آن آبیست که تمام طول وعرض وعمق آن از هرطرف سه وجب باشد یعنی بیست وهفت وجب مکعب و حسب وزن ومساحتی که امروز متداول است تقریباً بالغ برهشتاد و دو سانتیمتر و نیم است طولا در مثل آن عرضا در مثل آن عمقا یعنی سیصدوهشتادوسه لیتر ونه دهم لیتر وآن همین سه شبر درسه شبر درسه شبر بوجب آدم مستوی الخلقه است ولیتر همان کیلوگرم است پس اگر آبی از این وزن کمتر باشد هرچند یکمثقال یا کمتر از آن یا از این مساحت کمتر باشد هرچند بقدر یك سانتیمتر یا کمتر ملحق بحکم آب قلیل است واگر باین مقدار برسد یا زیادتر باشد پس چنین آبی هم پاك است وهم پاك کننده که بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر وقتیکه یکی از اوصاف سه گانه آن که رنگ وطعم وبوی آن است تغییر کند ودر آب صفت نجاست پیدا شود بطوریکه دلالت کند باینکه

پس نمیتوان با آن وضو گرفت یا غسل کرد و نه نجاستی را زائل میکند پس اگر لباس یا بدن یا ظروف وغیر آن را نجاستی ملاقات نماید نمیتوان بوسیله آب مضاف آنرا تطهیر نمود ولکن هرگاه جز آب مضاف یافت نشود ودرعرف شست‌وشوی با آنرا بتوان ازاله نجاست نامید مثل گلاب وعرق بید وبنزین ونفت و سرمه‌های صنعی (اسپرت) مثلا موضع نجاست را با آن میتوان شست پس کسیکه در بدن یا لباسش نجاستی باشد و ساتری غیر از آن لباس نداشته باشد وغیر از گلاب چیزدیگری که بتواند با آن تطهیر نماید پیدا نکند چنین کسی نباید با لباس نجس یا برهنه نماز بخواند بلکه واجب است بدن ولباسش را با آب گلاب و مانند آن بشوید. اما چیزیکه نمیتوان شستن با آن را درعرف ازاله نجاست نامید مانند آب انار وشیره انگور مثلا پس آن مطلقا ازاله نجاست نمیکند هرچند آب منحصر بآن باشد ولکن برای نماز واجب است نجاست را کم نمود هرچند با همان آب انار وشیره باشد. وساتر ولباس نجس راهم اگر کندنش در چنین صورتی ممکن باشد مخیر است بین اینکه برهنه نماز بخواند یا با همان ساتر نجس، واگر کندن آن ممکن نباشد یا اینکه نماز خواندن باهمان لباس رااختیار کند واجب است نجاست راتقلیل دهد وآنرا با آب مضاف ازاله کند هرچند باین عمل در عرف شستن نگویند، وآب مضاف چه کم آن و چه زیادش بملاقات نجاست نجس میشود. مگر اینکه در بلندی باشد پس در اینصورت بملاقات نجاست پائین نجس نمیشود مانند آب مضافیکه در آفتابه‌ای باشد واز آن روی نجاست ریخته‌شود پس آن آبیکه در آفتابه است بملاقات آبیکه از آن خارج میگردد نجس نمیشود هرچند در موقع ریختن متصل باشد

فصل دوم

در آب دست ودهن خورده

آب دهن خورده مایع حیوانی است که بدان دهن زده. پس پیش مانده حیوان پاک، پاک است مانند پیش مانده مسلمان وحیوانات پاک چه حلال گوشت باشد وچه حرام گوشت، وپیش مانده حیوان نجس نجس است مانند پیش مانده خوک وسگ وخوک وپیش مانده حیوانی که گوشتش مکروه است همچنان مکروه است، مانند پیش مانده استر والاغ، وهمچنین پیش مانده حیوان مسخ شده وحیوانی که گوشتش خوردنی نیست مانند گربه وموش ومار وانشاالله قریبا آنها راخواهند شناخت وپیش مانده زن حائضی که متهم است باینکه معلوم نیست ازنجاست احتراز کند مکروه است. البته موقعیکه موضع نجاست را نداند والا نجس است وهمچنین پیش مانده هرکسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند مانند بعضی ازمسلمانانیکه لاابالی اند واز روی بی اعتنائی باحکام شرعیه ازپاک ونجس باکی ندارند وحیوانی که لاش‌خوار است اگر موضعی که بالا شده ملاقات کرده پاک بود (یعنی آثاری ازخون وجیفه در آن نبود) پیش مانده‌اش مکروه است و الا نجس است وتوضیح زیادتر ان شاالله درفصل نجاسات خواهد آمد

سر مرد، در یکروز از طلوع تا غروب آفتاب متصدی کشیدن آب آن میشوند باین نحو: که دو نفر آن مشغول کشیدن آب میشود ودو نفر دیگر خستگی می گیرند آنگاه آن دو نفر بجای دو نفر دیگر مشغول کشیدن آب میشوند ومیتوان قائم مقام چهار نفر مرد کسانی هم بشوند که بتوانند عمل آنها بپردازند. وشرط است که کشیدن آب بوسیله دلو باشد پس جائز نیست اسباب ووسیله دیگری مانند تلمبه‌های آبی وآب دزدکها از چیزهائیکه دراین زمان متعارف است باشد هرچند بیش از اندازه آب بیرون بیاورد ومستحب است که فاصله بین چاه وآبریز مستراح و غیر آن در زمینهای سست درحدود هفت زرع دوری باشد بشرطیکه چاه پائین‌تر از آبریز باشد.وپنج زرع اگر چاه بالای آبریز بوده باشد چنانکه در رودخانه‌ها وزمین های کوهستانی یا زمینهائی که سخت‌اند واقع میشود. و بنجاست چاه حکم نمیتوان کرد مگر علم حاصل شود برسیدن نجاست بآن چاه و متغیر شدن آن. و هرگاه آب مطلق نجس شود استعمال آن در وضو وغسل جائز نیست و چیزی که نجس شده از بدن یا لباس یا غیر اینها با آن آب پاك نمیشود وخود آن آب نیز پاك نیست مگر اینکه آنرا در آب جاری بریزند یا آب باران براو ریزش کند یا بکر متصل گردد بدون اینکه کر را بمتنجس یا پاك بدینوسیله کامل وتمام کنند. و چون آبی بوسیله نجاست متغیر شده باشد پس تطهیرش بمقدار زوال تغییر بنحو مذکور انجام می گیرد و اگر تغییر خودبخود یا بوسیله وزش باد یا بوسیله ریختن دوا یا مواد شیمیائی یا بوسیله بوی خوش زائل شود طاهر نمیگردد تااینکه بآب جاری یا آب باران یا آب کر متصل شود واگر بخار شده وبهوا رود وپس از آن برگشته آب شود در اینصورت پاك است.

فصل چهارم
در بعض احکام آب

آب قلیلی که باچیز متنجس ملاقات کرده باشد هرچند خودش پاك است ولی نه رفع حدث میکند(یعنی وضو وغسل نمیتوان با آن گرفت) ونه ازاله خبث(چیز نجس باشستن با آن پاك نمیشود) ومانند آن است آب چاه اگر نجاستی درآن بیفتد که باید آب آنرا کشید پس چنین آبی نه رفع حدث می کند ونه ازاله خبث تا آبش کشیده شود وهرگاه درآبیکه نجاست را ملاقات کرده یا آب چاهی که نجاست درآن افتاده وهنوز آبش را نکشیده‌اند چیزی بیفتد آنرا نجس نمی کند و آبیکه با آن وضوها غسل میگیرند هم پاکست وهم پاك کننده حدث وخبث. ومطلقاً مستحب است خودداری از استعمال آبی که مستعمل شده هرگاه احتمال ضرری در آن نرود واما موقعی که احتمال ضرر داده شود استعمال آن حرام بوده وغسل ووضو با آن صحیح نیست

باب دوم
در آنچه باید از آن تطهیر نمود و کیفیت تطهیر

نجاست بر آن غالب‌شده و آن آب بوسیله نجاست منفعل گشته پس در اینحال آن آب نجس است و بغلبه وصف متنجس یا تغییر پذیرفتن آب بآب پاك یا اینکه خود بخود متغیر شود اعتباری نیست. اما آب جاری آن آبیست که در روی زمین مستمراً روان‌شود بسبب چشمه‌های جاری یا آب شدن برفهای متراکمی که در سر کوههاست و ملحق میشود بآب‌جاری چشمه‌هائی که آبشان روان نیست هرچند از کر کمتر باشد بطوریکه اگر از آبش بردارند کم‌نشود زیرا آنچه را از آبش بردارند دائما از باطن زمین میجوشد وجای آن‌را پرمی‌کند. اما اگر طوریست که آب آن‌نشت می‌کند بطوریکه اگر آب آنرا بردارند مدتی از آب خالی‌می‌ماند تا آب نشت کرده وجای آنرا تدریجا پر کند پس مثل چاه است وحکم آن هم‌حکم آب‌چاه است چنانکه خواهدآمد. وآب‌جاری بجمیع اقسامش مانند کراست و همچنین آب‌باران هنگام باریدنش. اما آب چاه پس آن‌هم واسع است وچیزی فاسدش‌نمی کند مگرموقعیکه رنگ یاطعم یا بوی آن‌تغییر کند وهر گاه نجاست آنرا ملاقات کنداما بطوری که تغییرش ندهد نجس نمیشود لکن در باب کشیدن آب آن بمقادیر معینی در وقوع بعض نجاسات بدان دستوراتی رسیده که واجب است بدان عمل‌نمود. وپس‌از آنکه چنین‌نجاستی در آن افتاد پیش‌از کشیدن آب آن بمقادیر معین نه‌رفع حدث می‌کندونه ازالهٔ خبث (نجاست) دستوراتی که‌در خصوص افتادن نجاست بچاه‌واردشده آنستکه اگرخمر درآن ریخت‌باید همه‌آب آنرا کشید واگر یك قطره ریخت‌باید بیست‌دلو آب کشید واگر شتر یاگاو یاالاغ واستری درآن مرد یك کر واگر همه‌آب را برای‌مردن شتروگاو بکشند کاملتر است وهفتاددلو برای مردن‌انسان خواه مسلمان باشد وخواه‌غیر مسلمان‌وده‌دلو برای غایط خشك شده وچهل‌دلو هر گاه آب‌شده باشدو سی‌دلو برای خون بزیکه‌ذبح شده وچهل دلو کاملتر است، وچنددلو برای خون کم مثل خون خروس وکبوتر وخون دماغ وبرای‌مردن سك وحیوانات هم جثه‌آن واکتفامیشود به‌پنج دلوویبست دلو کاملتر است وبهتر ازآن سی‌دلواست تاچهل دلو تاجمیع آب. واگرسگی‌زنده‌بیرون آمد ایضاًپنج‌دلو وهفت‌دلو البته کاملتر است وبرای بول انسان مرد باشد یازن چهل‌دلو وکشیدن تمام آب کاملتر استو برای مردن‌گربه وآنچه‌مانند آن است تاگوسفند هفت‌دلو وبرای مردن پرنده از کبوتر تاشتر مرغ وهمچنین برای غسل کردن جنب درآن‌وبرای موشیکه درآن‌افتاده اگر باد کرده باشد ومتلاشی شده باشد هفت‌دلو والایکدلو والبته سه‌دلو بهتر است و برای بول طفل‌شیرخوار یکدلو ومثل بول‌طفل‌شیرخواراست‌افتادن گنجشگ، ودرغیر اینها هرچه درمیان چاه‌بمیردوهر نجاستی که‌بدان بیفتد چیزی نیست.ومدار درتغییر درغیر این نجاساتی که ذکر شدآنست که اگر آبش تغییر کرد باید آنقدر کشید که‌آن تغییرزائل شده وپاك شود واگر نجاست باندازه ای باشد که‌باید بیش از این اندازه کشید که تغییر پیدا کند لازم نیست واگر نجاست کمتراز آنچه ذکر شد زائل شودواجب‌است که آن‌مقدار که گفته‌شد کشیده‌شود. واگر نجاست‌مقدر باشدو پیش‌از اینکه‌آب آن کشیده‌شود آب‌بجوشددیگر احتیاج بکشیدن بقیه‌نیست واگرآب چاه‌زیادباشد بطوریکه‌همه آنرا نتوان کشیدو نجاستی درآن بیفتدواجب‌است کشیدن‌همه آن بدینطریق: که چهار

متفاوت است (بزودی پاره‌ای از آنها در مرحله ثانیه خواهد آمد) پس آنچه ضررش زیاد بوده اجتنابش واجب و آنچه ضررش کم باشد اجتنابش مستحب است و از جمله نجاسات چیزهائیست که نمیتواند آب قلیل را نجس کند و از جمله آنها چیزهائیست که بایك مرتبه بآب قلیل شستن زائل میشود و از آنها نجاساتی است که زائل نمیگردد مگر با دو مرتبه یا سه مرتبه یا هفت مرتبه شستن و بعض از نجاسات است که برای زائل نمودن آن تنها آب کافی نیست تا خاک مالی نشود و جمیع اینها در فصل آینده شناخته خواهد شد.

دوم مراد از صاحب نفس سائله (خون جهنده) حیوانی است که خونش از رگهایش بقوت جاری شود و آنچه چنین نباشد از حیواناتیکه با چشم مجرد خون از رگهایش ظاهر نیست یا اینکه بقوت خونش جاری نمیشود مانند حشرات و پشه و مگس و کیك و امثال اینها پس خون و فضله و بول و منی و مردار آنها نجس نیست و ماهی و ملخ از حیواناتی هستند که خون جهنده ندارند

سوم: از میته آن اجزائیکه حیوة در آن حلول نکرده پاك است مثل پشم و مو و دندان و شاخ بلند و استخوان و کفشك و سم و دندان و پر و ضابطه آن اینست که خون در این اجزاء حیوان نباشد

چهارم: تخم که در شکم پرنده مردار است اگر آنرا پوست روئی پوشانیده حلال است و همچنین شیردان و آن چیزیست که برای مایهٔ پنیر از شکم بزغاله بدست می آورند و شیریکه در پستان حیوان مردار است پاك و حلال است و ملاقات او با پستان ضرری ندارد

پنجم. اجزاء حیوان نجس العین که حیات در آن حلول نکرده نجس است

ششم انسان مرده نجس است تا وقتیکه غسل داده شود آنگاه پاك میشود

هفتم مردار هر حیوانی که ذبح شرعی نشده باشد بلکه خفه شده باشد یا بدون شرائط مقرره ایکه درشرع است کشته شود (شرح آن در همین مرحله می آید) و ذبح شرعی بر انسان و سك و خوك واقع نمی‌شود و بر غیر اینها از اصناف حیوانات هر چند گوشتشان خوردنی نباشد واقع میگردد پس هرگاه حیوان غیر مأکول اللحم مثل درندگان و مسوخات وغیر آن تذکیه وذبح شود استعمال پوست آنها در غیر نماز جائز است و باملاقات رطوبت نجس نمیشود واحتیاجی بدباغی ندارد وهمچنین است استعمال روغن

از دو چیز باید تطهیر نمود حدث وخبث واولی درباب سوم مذکور میشودامّا دومی درهمین جا ضمن فصولی ذکر میکنیم.

فصل اول
در پلیدی‌ها

وآن نجاسات است وعدد آن نه است. بول وغائط ازهرحیوانی که خون جهنده داشته باشد و گوشت آن خوردنی نباشد هر چند نخوردن گوشت آن عرضی باشد مانند حیوانات نجاست خوار غیر پرندگان. ومنی و خون ومردار ازهر حیوانی که دارای خون جهنده باشد. وکافرمشرك عیناً نجس است واز منکرکیسد علاوه ناصبی‌ها (ومشهور درزمان ما از ناصبی‌ها طائفه‌ا باضیه‌اند که در حوالی مسقط ومجاور آن ازساحل دریا ساکنند وایشان طائفه‌ای ازخوارجند که نصب عداوت بحضرت علی واولاد اوعلیهم السلام مینمایند وغلاة در این زمان عبارتند از شیخیه و کشفیه از کسانیکه تابع شیخ احمداحسائی وسید کاظم رشتی و میرزا کریم خان کرمانیند و قائل بمقالات ایشانند) وبابی‌ها وبهائی‌ها وازلی‌ها که دسته کمی ازآنان درایرانند. وبابیه اتباع علی‌محمد شیرازیند که خودش‌را باب نامید، وبهائیه پیروان میرزا حسینعلی مازندرانی‌اند که خودش را بها نام گذاشت، و ازلیه تابعین میرزا یحیی مازندرانیند که خود را صبح ازل نامید واین هردو ازپیروان سید علی محمد باب بودند و در حکم ایشانند قادیانی‌ها که در لاهور هندوستان میباشندودرآنجا باحمدیه مشهورند. واسمعیلیه که که اتباع آقاخان محلاتی بوده ودرهند هستندودروزی‌ها درسوریه، واز این طائفه‌اند صوفیه حلولیه که قائلند باینکه خدا در مرشدها و قطب ها حلول کرده واز ایشان در ایران وعراق وشمال افریقا عده قلیلی یافت میشوند اما. کفار کتابی (صاحبان کتاب) نجاستشان عرضی بوده قابل تطهیر استواهل کتاب عبارتند ازمجوس (گبران) ویهود ونصاری. وسگ وخوك صحرائی نه دریائی وشراب وآن هرمست کننده ایست که بالاصاله روان باشد خواه مستی آن کم باشد مانندفقاع وآب جو یا زیاد باشد مانند عرقیکه از خرما و انگور وغیر آن میگیرند، مگرمست کنندگان جامد مثل چرس وبنك که نجس نیستند.

فصل دوم
در آنچه متعلق است بنجاسات ومراتب آنها

و دراین باره اموری ذکر میشود:
اول شارع مقدس امر کرده باجتناب از نجاست برای ضررهائیکه بجهت انسان داشته وبرای اسراریکه خود او داناتر بآن است. و مراتب این نجاسات در شدت وضعف

معتقد باشد استناد آن افعالی که مختص خدای عز و جل است مثل روزی دادن وشفا دادن یا زنده کردن یا میرانیدن یا تأثیر در تدبیر و نظام آسمانها و زمین بغیر خدا، چنین کسی کافر و نجس است ، وغالیان هم مشرکند و هم نجس ، وستاره شناسان که بتأثیر استقلالی نجوم در حوادث معتقد باشند واطبائی که اعتقاددارند تأثیر دواها را طبعاً واستقلالا از این قسم بوده و کافر و نجسند و کسیکه منکر وجود ملائکه وجن بوده وخدا را در وعده ووعید او و بهشت و نعمت‌های آن وجهنم وعذاب وحمیم آن تصدیق نکند نیز ازهمین قسم است و کسیکه معتقد براستگوئی پیغمبر بوده وبدآنچه آن حضرت آورده ایمان اجمالی داشته باشد ولی مصداق آن بروی مشتبه شود چنین کس کافر نبوده و پاك است هر چند گفتارش در مصداق فرمایشات پیغمبر گفتار کفار باشد، ولی اگر در این خصوص مقصر باشد بر خلاف قاصر معاقب میشود مانند کسانیکه خدارا تشبیه کرده یا کسانیکه خدارا جسم میدانند یا مجبره ومعتقدین وحدت وجود یا موجود و کسانیکه تابع فلاسفه گذشته از اشراقیین یا مشائیین باشند و کسیکه قائل شود باینکه از یکی جز یکی صادر نمی شود (از عقائد فلسفی) ؛ وضعیف العقیده های مسلمانان پاکند و مشرکین ذاتاً نجسند واهل کتاب عرضاً نجسند. و نجس بودن اهل کتاب فقط برای این استکه آنها از نقطه نظر دینی از نجاسات پرهیز نمی کنند پس روی عمل ظاهری آنها حکم بنجاستشان میشود مگر اینکه معلوم شود که مباشر نجس کردن نمیشوند یا اینکه آنهارا امر بتطهیر نمایند چنانکه احادیث صحاح مستفیضه بدان ناطق است .

سیزدهم : مذی (بذال نقطه‌دار) و آن آبیستکه در موقع بازی کردن با زنان خارج میشود وودی (بدال بی نقطه) و آن چیزی استکه بعد از شاشیدن از احلیل خارج میشود و وذی (بذال) آن رطوبتی استکه پس از انزال منی بیرون میآید بشرطیکه پیش از آن استبراء کرده باشد (یعنی پس از خروج منی بول کرده باشد) اینها پاکند چنانکه در مسائل استنجا خواهد آمد .

چهاردهم : درخمر، بین آنچه از انگور وخرما و کشمش وذرت و برنج وجو وعسل و جمیع میوه‌ها وچوبها و گیاهان گرفته میشود فرقی نیست پس تمام آنها نجسند بشرطیکه بالاصاله روان باشند هر چند مستی آن کم باشد مانند فقاع . وفرقی ندارد در شراب شدنش که در خم بجوش آید یا بوسیلهٔ آفتاب یا آتش یا بانداختن یا بعرق گرفتن انجام گیرد همینکه

وپیه آن برای صابون ورنگ ها وغیر آن و بکار بردن آن برای نگاهداری بعض اطعمه وچله‌تابی ودواهای نخوردنی

هشتم : پوست حیوان‌مرداری(که ذبح‌شرعی بر آن واقع میشود) هرگاه کاملا دباغی شود پاك شده واستعمال آن درغیر نمازجائز است .

نهم : هرگاه جزئی ازحیوان زنده‌ای جدا شود در حکم میته است بشرطی که آن‌اندازه خوردو کوچك‌نباشد که‌نتوان‌عرفاً آنراجزء‌نامید وخون‌در آن‌جریان‌نداشته باشد . مانندبوك‌وتاول وچیزهائیکه ازسرانگشتان ولب،پوست‌پوست میشودوبعضی ازمواضع پوست‌بدن که‌نمیتوان آنراپوست نامید

دهم اگرجزئی ازحیوان‌زنده یامرده‌ای ببدن‌انسان زنده‌ای‌متصل‌گردد و در آن‌حیات‌دمیده‌شود تاجائیکه جزئی ازانسان زنده شمرده‌شود حکم‌انسان‌زنده‌در باره آن‌جاری‌است هرچند آن‌جزء متصل‌شده ازنجس‌العین باشد وهمچنین هرگاه انسان مرداری را بخوردوجزئی‌ازبدنش گردد واگر مرداراز‌نجس‌العین‌باشدخواه‌خوردنش حلال باشد مثل‌اینکه درحال‌اضطراریامداوا کردن که‌منحصر‌بآن است‌بوده‌یاحرام‌باشد مثل‌خوردن‌گوشت‌خوك‌یامرداردرحال اختیار ، ومانندا‌ین‌است خونیکه‌برای مدا واو معالجه‌ازخودمریض یاغیر او گرفته‌میشودخون انسان باشدیاحیوان طاهرالعین یا نجس العین واین هاامور‌یست که‌اطباء‌درزمان‌مادراعمال‌جراحی‌واصناف‌مداو او‌معالجه‌هااجرا می‌کنند درحال‌اضطرار اشکالی در آن نیست‌انشاالله‌واستعمال‌نجس آنهادر حال‌اختیار جائز نیست . ولکن‌بعدازآنکه جزوبدن انسان‌گشت درحکم بدن انسان است

یازدهم : خونی‌که ازذبیحه باقی‌می‌ماند پس‌از آنکه تمام خون ازموضع ذبح یانحر بنحو معتاد خارج شده وشسته شده‌باشد . وهمچنین است‌خونیکه درتخم‌مرغ است‌که مبدأ تکون‌جوجه‌است پس‌ملاقات‌آن‌نجس‌نمی کند‌هرچند خوردن آن‌در بعض صورحلال نیست بنابرآنچه دراحکام ذبح خواهدآمد .

دوازدهم : کسیکه‌منکرضرورتی ازضروریات دین‌شودنه‌ازروی‌شبهه‌پس‌چنین کس کافرنجس‌است برای‌آنکه‌تکذیب کننده‌پیغمبراست‌وازاهل کتاب‌هم‌نیست که حکم اهل کتاب‌در باره‌اواجرا شود . وناصبی‌هم‌از این‌قبیل‌است یعنی کافرونجس است،وکسیکه

فصل سوم

در کیفیت تطهیر و بعض مطهرات

در باب اول حکم آب و کیفیت پاك کردن اشیاء بوسیله آن و پاك شدن خود آن گذشت و در اینجا مسائلی که متعلق بکیفیت تطهیر بعض مایعات و مطهرات دیگر است و کیفیت تطهیر با آنرا یادآور میشویم :

اول : مایعات متنجسه نجسند و هیچ راهی برای تطهیر آن نیست جز اینکه در آب کر مستهلك شوند بطوریکه از آنها عین و اثری باقی نماند و آب هم اطلاقیت خود را از دست ندهد یا بهوا رفتن آنچه ممکن است از آن برود مثل گلاب متنجس یا عرق بید موقعیکه نجس شود سپس در مرتبه دوم بهوا رفته و بخار شود سپس بوسیله تقطیر برگردد بحالت اولی .

دوم : روغن وقتیکه نجس شد راه پاك کردن آن اینست که آنرا بوسیله آتش در ظرفی کاملا آب کنند و ظرف را بگذارند در زیر انبوب (لوله مجوف) و درش را بگشایند پس هنگامیکه آب با آن ممزوج شد پاك میشود آنگاه در انبوب را می بندند پس روغن روی آب یخ بسته و می گیرند بشرطی که انبوب بر آب کر یا جاری متصل باشد .

سوم زمین پاك میکند باطن قدم و آنچه بر آن پوشیده شد از ارسی و پوتین و نعلین و غیره بوسیله راه رفتن یا مالیدن بزمین ، چه زمین پاك باشد و چه نجس ، نمناك باشد یا خشك و پاك نمیشود بمالیدن خاکی که از زمین جدا باشد و زمین پاك میکنند بعض از آن بعض دیگر را پس آنچه نجس شود از آن پاك میشود بوسیله خود زمین بممزوج شدن یا مستهلك شدن نجاست بطوریکه از آن بجهت مرور زمان یا تغییر آن اثری باقی نماند

چهارم : آفتاب پاك میکند زمین و حصیرها و بوریاها و گیاهها و اشجاریکه روی زمین دائم باشند و ساختمانها با آنچه در آنهاست از درها و تخته ها و غیر آن پاك میشود از نجاسات و متنجسات مایعه هرگاه آنها را بوسیله تابش خود بر آنها بخشکاند و عین نجاست در آنها اثری نماند .

پنجم : تغییر پذیرفتن ترکیب جسم نجس یا متنجس است بترکیب جسم پاك خواه بوسیله باشد مثل اینکه غائط یا چوب نجس خاکستر یا دود شود یا آب متنجس و یا شراب که

مستی بدان حاصل شود و مایع باشد نجس است

و مایعاتی که بالاصاله مایع و روانند تمام آنها پاك و حلال اند خواه از میوه ها شیره گرفته شده باشد یا از خرما یا غیر آن.

شیره انگور اگر نجوشد یا بوسیله آفتاب و آتش بجوش آید و خیلی شدید نباشد یا بقدری شدید شود که دو ثلث او بخار شود خوردنش پاك و حلال است ولی هر گاه بجوشد بجوشش شدید و دو ثلثش نرفته باشد خوردنش حرام است ولی نجس نیست وشیره کشمش و خرما وغیر آن از آنهائیکه در شورباها و خورشها استعمال میشوند مشمول این حکم نیستند پس تمام آنها پاك و حلالند خواه بجوش آید خواه نجوشد، غلیانش شدید باشد یا شدید نباشد، دو ثلثش رفته باشد یا نرفته باشد. واز جمله شیره انگور پختك است که می پختك مینامند و آن از رب هائی استکه در طب استعمال میشود و در بعض شهرستانهای ایران در غذاها زیاد استعمال میکنند وطریق طبخ این رب آنستکه خوشه های انگور را روی یکدیگر خرمن میکنند تا اندکی بو بردارد ومقداری ترش شود سپس میفشارند وآب آنرا میگیرند و یکی دو روز بر آن صبر میکنند سپس میجوشانند تا دو ثلثش برود وازروی آتش پائین می آورند و برمیدارند آنگاه وقتی بخواهند آنرا استعمال کنند بقدر حاجت آب بدان اضافه مینمایند در اینحال طعم آن ترش و شیرین میشود این رب برای معده و امراض باطنی نافع بوده مدر و مفرح است مانند مفرح بودن زبان گاو وآن پاك و حلال بوده و اشکالی ندارد.

در ایران برای بعض از طلبه درخصوص این رب اشتباهی دست داده بود و از آن زیاد سؤال میکردند، بدیشان پاسخ دادم که آن هم پاك و هم حلال است و همانطور که نوشیدن خمر حرام است بهمانسان کار کردن در آن وفروختن وخریدن و گرفتن وحمل و نقل آن وساختن شیشه های مخصص بآن و پیاله ها و لیوانهائی که جز برای شرب خمر بدرد نمی خورد و هر عملی که کمك بباده نوشی کند حرام است و واجب است اقامه حد بر کسیکه آنرا بنوشد بوسیله تازیانه زدن، وعامل وفروشنده و نوشنده آن و کسیکه کمك بر شرب آن نماید و ساقی آن تعزیر میشود چنانکه در کتاب حدود بزودی مذکور خواهد شد. و کسیکه نوشیدن آن را حلال شمارد کافر است یعنی جمیع احکام کفار بر او جاری میشود.

آن ماهی‌است کم‌استخوان) ودر کتاب من لایحضره الفقیه شترمرغ و روباه ویربوع را نیز افزوده (یربوع حیوان صحرائی‌است کـه دارای دوپای بلندو دودست کوتاه بوده ودارای دمی است‌مثل‌دم موش که‌آنرا همیشه بلندنگاه میدارد ورنگش‌مانند رنگ آهواست) وخوك رااز مسوخات‌شمرده‌اند لکن‌داخل در این‌حکم نیست برای‌اینکه آن‌نجس العین بوده واجتنابش واجب‌است وشیرجاریه (وآن شیرزنی است که‌دختر زائیده‌باشد) وخونیکه درجوف حیوان‌ذبح‌شده باقی مانده‌باشد پس‌از آنکه خون‌بقدر معتادازموضع نحریا ذبح خارج شده‌باشد هرچنداین خون پاك است چنانکه گذشت ولکن اجتناب از آن‌مستحب‌است وقی وچرك (وآن ماده سفید رنگی‌است که‌ازدملها وبعض زخمها وجراحتها خارج میشودواین ماده عبارت از گویچه‌های سفیدی است که‌خداوندمتعال آنرادر خون برای‌مبارزه باآلامی که‌از خارج بدن وارد میشوندیادر داخل بدن‌است واداشته) ومذی وودی بدال‌بی نقطه و گل جاده بعداز سه‌روز که‌از قطع باران گذشت و آهن مانندیکه‌موضع‌چیدن ناخن‌وشارب وتراشیدن موو صورت آن باید باآب‌شسته‌شود، و همچنین‌مستحب‌است اجتناب ازشیره انگورچون‌بجوش آید وهنوز ثلثانش نرفته‌باشد هرچند نوشیدنش حرام است خواه خود بخود بجوش آید یابوسیله آتش‌یا آفتاب وعرق شترنجاست خوار وعرق‌جنب ازحرام ولکن‌نماز باآن صحیح نیست

فصل پنجم:
در نجاست‌های غلیظ و کیفیت‌تطهیر از آنها

اعیان‌نجسه پاك نمیشوندمگر باستهلاك مایع آن درآب زیادتا اینکه برگردد بآب مطلق شود .وآنهاکه‌جامدندپاك‌نمی گردنـد مگراینکه صورت و ترکیب آنها بوسیله‌حالی بحالی شدن یـاانقلاب تغییر کند چنانکه‌شرح آن گذشت و چیزیکه بوسیله‌آنها نجس‌شود (متنجس) اگرآب یـامایع دیگر بـاشد پس پاك نمیشود مگر بریختنش در آب زیاد تامستهلك شده وآب‌مطلق‌شود اگر آب نباشد بااینکه‌صورتش بخار تغییر وتبدیل شود. واگر مایع نباشد پس‌از ازاله عین‌بوسیله یکمرتبه شستن بـ‌قلیل یاکثیر پاك‌میشود واحتیاج بچند مرتبه شستن وفشار ندارد مگر دربول که

بجوشد و بخار شود یا بمماس جسمی نجاست بجانب آن، انقلاب پذیرد مثل اینکه سك درنمکزار نمك شود یا ازعقاقیروادویه چیزی‌را درشراب ریزندکه سرکه‌شود یا خودبخود متغیرشودمثل اینکه شراب بدون هیچ‌عملی منقلب بسرکه گردد وبالجمله هرنجس یامتنجسی که‌ترکیبش تغییر کرده وبجسم پاکی‌مبدل گردد پاك استخواه‌خود بخود باشد خواه بوسیله‌عمل و دوائی .

فصل چهارم

در آنچه مستحب استاجتناب ازآن ازچیزهائیکه ضرر اندکی دارندبحدیکه بدان حد نمیرسدکه اجتناب‌از آن واجب شودیا احتمال وجوب دهد هر چند وجود ضررد ر آن بعید باشد

این‌قسم:حیزهائیستکه مستحب است احترازازآن‌یااستعمال آن‌مکروهاست و آن‌پیش مانده‌استر والاغ‌واسب‌وگاوو گاومیش‌وسرگین آنها استوفضله‌مرغانی که‌نجاستخوارند وپیش مانده(سور) لاشخوار وزن حائضی که متهم‌است که از نجاست پرهیزنمی‌کند وتمام کسانیکه لاابـالی‌بوده واز نجاست پرهیز ندارند (مانند بیشتر اهل زمان‌ما تاآنجا که‌مستلزم‌عسروحرج)نگردد همچنین مستحب‌است احتراز از حشرات ولعاب حیوانات‌مسخ‌شده‌وآنهابنابر آنچه‌بعض‌محققین‌ذکرکرده‌اندباجمع‌بین روایات عبارتند از(سوسمارو موش ومیمون وفیل‌وگرگ‌وخرگوش‌وخفاش‌وشب‌پره زمارماهی‌وعقرب وخرس وقورباغه و زنبورو طاوس و خفاش) و زمیرو مار ماهی وو بر(وآن جانوری است کوچکتر ازگربه که‌دم ندارد ودر خانه‌هامسکن می‌گیرد ودنبه‌ای دارد مانند دنبه‌میش وگفته‌اند که‌آن جانور از جنس بنات عرس است وورس(پرنده‌ای ازجنس کبوتر است که‌بسرخی‌وزردی مائل است ودعموص (وآن جانور کوچك‌سیاهی‌است کـه‌در آب‌زندگی می کند وگفته اند که‌آن‌یکی‌ازادوار قورباغه است پیش‌از اینکه قورباغه شود)وعنکبوت‌وخارپشت، وسهیل وزهره که‌دوجانورند ازجانوران دریائی وبعضی ازفقها باین‌حیوانات افزوده‌اند ماروماهی‌مارمولك را(مارمولك که‌آنرا بعربی‌عظایه می‌گویندجانور نرم‌تنی است که‌شبیه سوسمار سنگ‌انداز بوده لکن‌از آن بزرگتر است) وپشه وشپش وخنفساء(که‌شبیه سوسك‌بوده ودارای بوی بدی است) وشانه (و

شودقی کردن آنچه‌ازاین‌قبیل‌درمعده‌وارد‌شده‌واجب‌است ،وحرام است‌خوردن‌و‌نوشیدن‌در ظرفهائیکه‌نجس‌شده‌مادامیکه‌برطوبتی‌که‌بوسیله‌آن‌این‌ظرف‌نجس‌شده‌باقی‌باشد و با آب نجس شده‌وضووغسل‌صحیح‌نیست‌وواجب‌است‌ازاله‌نجاسات از مساجد ومصاحف وضرائح‌منبرکه ومشاهد مشرفه و هریك ازاینها حرام‌است برکسیکه آنرا نجس کرده پس اگر خود بتطهیرآن قیام نکند واجب کفائی‌است‌از باب‌رعایت‌حرمت آن مسجد یامشهد. و در نماز معفو است خونیکه کمتر از درهم بغلی باشد غیر خون حیض(ودرهم بغلی بسکون غین منسوب است بشهرستان‌رأس‌البغل یابفتح غین و تشدید لام منسوب است بشهرستان‌بغله‌ازشهرهای‌روم)یا باندازهٔ بند انگشت بزرگ‌و نیز‌معفو است خون جراحتهاوزخمها تادمل شود وبول بسر بچه شیرخوار در لباس پرستار خود هرگاه غیر اوکس دیگر پرستارش نباشد وچیزهائیکه نمازدر آن بتنهائی تمام نمی‌شود در پوشیدنی باشد یا برداشتنی مانند جوراب ودستمالی که برای سترعورت کافی نیست اگر نجس شد معفو است ،وبا آب قلیلی که متنجس رابملاقات کرده باشد(که‌آب غساله هم ازآن است) وضو و غسل صحیح نیست ، وبا آب چاهیکه در آن یکی از نجاساتی که موجب کشیدن مقداری ازآب چاه میشود افتاده باشد هرچند پاك است‌ولی باآن‌وضووغسل‌میتوان کرد، وهمچنین نوشیدن چنین آبی جائز نیست . وظرفهای مشرکان‌پاك است مادامیکه مباشرت ایشان بآن ظرفها با رطوبت معلوم شود وهمچنین مایعاتی که بدست ایشان است ، وچیزهائیکه احتیاج بتذکیه دارد مانند گوشتها وپوستها مادامیکه تذکیه وذبح آن معلوم نباشد،یاداسته نشود که‌مسلمانی بر او سبق‌یدداشته یااینکه آن پوست دباغی شده ، استعمالش جائز نیست . و باین فصل افزوده میشود مسائل ظروف طلا و نقره که‌آن هم استعمال وساختن‌و بدست آوردنش‌هرچند برای زینت باشد حرام‌است. وزینت کردن غلاف شمشیر وقبضه آن ودستگیره ظرفها و حلقه کاسه باطلا ونقره وروپوش دندانها بطلا وحلقه‌های درها ، پرده‌ها ومحفظه‌ساعت‌که متصل بدان‌باشد مادامیکه زینت طلائی‌مردان محسوب نشود حرام نیست‌وزینت‌کردن مردان‌بطلادرهرحال حرام است

فصل هفتم

در استنجاء و آداب خلوت

محل‌بول‌پاك نمیشود مگر باآب ، وکافی‌است مساوی شستن ، ولو بدو برابر آن‌تری که‌از بول‌درحشفه باقی مانده اما محل غائط پس‌در ازاله آن مختار است باینکه باآب بشوید یاباسنگها پاك کند والبته آب افضل است و جمع کردن هردو که هم باسنگ پاك کند وهم باآب بشوید کاملتر وبهتر است دراینجا احکامی است که متعلق باستنجاء وخلوت است

اول - آب استنجا خودش پاك است

واجب است که در آب قلیل دو مرتبه شسته شود و بعد از شستن اولین مرتبه فشرده شود و در آب کثیر یکمرتبه شستن کافی است جز بول پسربچه شیرخواری که غذاخور نشده باشد که ریختن آب بروی چیزیکه بوسیله بول آن طفل نجس شده باشد کافی است واحتیاج بجداشدن واتصال وفشار ندارد ولی دختر بچه شیرخوار چنین نیست. وسك هرگاه ظرفی را ولوغ کند (بلیسد) ناچار باید آنرا یکمرتبه خاك مالی کرد وپس از آن آنرادو مرتبه باآب شست وهفت مرتبه شستن افضل است خواه آب قلیل باشد یا زیاد. اما اگر بوسیله خوك نجس شده باشد واجب است آنرا هفت مرتبه شست هرچند درآب کثیر باشد، وواجب است شستن ظرفهادرآب قلیل دو مرتبه که آب درآن بگردانند یاپر کرده وخالی کنند وسه مرتبه افضل است واگر موشی درآن ظرف بمیرد یاشراب درآن ریخته شده باشدواجب است سه مرتبه آنرا بشویند و هفت مرتبه افضل است ودرظرفهائیکه ثابت باشند ونتوان آنهارا از جا حرکت داد بجای خالی کردن، آبرا ازآن بیرون می آورند، ومستحب است درهر نجاست دو مرتبه یاسه مرتبه شستن ودربول پسر بچه شیرخوار فشاردادن، وازاله کردن نجاست خونیکه کمتر از یکدرهم است برای نماز هرچند معفواست، و همچنین مستحب است کسیکه دارای زخمها وجراحت هاست درهر روزی یکمرتبه لباس خود رابرای نماز شوید هرچند ازاو عفوشده ومستحب است که لباس نماز خودرا خودش بشوید. وواجب است که ازاله عین نجاست شود جز رنگ وبوکه ازاله‌اش واجب نیست ومستحب است که محلی که بوسیله خون نجس شده پس از اینکه ازاله عین نمود ورنگ خون در لباس باقی ماند موضع آنرا باچیز باکی رنگ نماید وباگل سرخ رنگ کردن افضل است. و عجب است از کسیکه اینگونه احکام وسبق آنرا می بیند خصوصاً فرقیکه بین بول پسربچه شیرخوار ودختر بچه هست واین نکته‌را علم طب تااین ایام ندانسته بود مگر پس از اینکه شیمی ترقی کرد وبرای تحلیل دقیق استعداد یافت، همچنین فرقیکه بین آب دهن سگ وسائر نجاسات است وامثال اینگونه مطالب‌را مشاهده‌می کند چگونه تردید مینماید درقبول شریعت اسلامیه و حکم باینکه این قوانین احکام‌خدائیست که دانای نهان وآشکاراست، وازکجا مردیکه درجزیرة‌العرب در میان امم جاهله زندگی کرده بدین احکام دست یافته اگرنه تأییدالهی بوده وآنها راخدای حکیم بسیار دانا بوی وحی فرموده است».

اسرار این احکام‌را درمرحله ثانیه ملاحظه فرمائید

فصل ششم

در احکام نجاسات و متنجسات

واجب است ازاله عین نجاسات ازرخت وبدن برای نماز وطواف وازپیشانی برای سجود در نماز و همچنین نماز بالباس وبدن که نجس‌شده باشدصحیح نیست وجائز نیست پیشانی رابر نجس چیزها نهادن وخوردن‌اعیان نجسه ومتنجسة و نوشیدن آنها حرام است واگر ممکن

باشد یادر زمین سستی بول کند ومکروه است که سر بالا بشاشد و در قبرستان مؤمنین تخلی کند،این در صورتیست که اهانت نباشد و الاحرام است

چهاردهم: مستحب است استبراء ازبول وآن ایست که از بیرون ریختن بول تماماً راحت شود باینمعنی که چیزی از بول درقصبه ذکر باقی نمانده باشد وبراین عمل کمك میکند تنحنح ودست کشیدن برعجان از مقعد تابیخ قضیب واز بیخ قضیب تاسر آن سه مرتبه کشیدن وفشردن سرحشفه بادو انگشت سه مرتبه، باین طریق که یکی از انگشتان در بالای ذکر و دیگری در زیر آن باشد

پانزدهم: برزن استبراء نیست هرچند مستحب است که پس از بول اندکی مکث نماید وتنحنح کند وفرج راعرضا فشار دهد.

ورطوبتهائی که بعد ازبول کردن خارج میشود پاك است ووضورا نمی شکند خواه آن زن استبرا کرده باشد یانکرده باشد بخلاف مرد که اگراستبرا نکرده باشد آنچه که بعدازبول ازوی خارج میشود نجس و ناقض وضوء است واگر استبراء کرده باشد پاك است.

شانزدهم: مستحب است که شخص متخلی بعداز ایستادن وقبل ازانصراف دست راست خودرا بطریق استداره(دائره وار) هم مرتبه برشکمش بکشد

هفدهم مستحب است که بیندیشد وعبرت گیرد وبنگرد بقدرت خدایتعالی درنعمت اوبروی واینکه چگونه نعمت باعث اذیت گشته و چگونه این اذیت را خداوند از وی دفع فرموده

هجدهم: مستحب است که دعاهائی را که در بعض احوال تخلی وارد شده بخواند پس وقتیکه داخل بیت الخلاء میشود یامی نشیند درعین آن بگوید بسم‌الله اللهم انی اعوذبك من‌الخبیث المخبث الرجس النجس (ونجس بکسر نون وسکون جیم است) الشیطان الرحیم وهنگامیکه بیرون می آید بگوید **بسم‌الله‌الذی عافانی من الخبیث المخبث واماط عنی الاذی** ودر حین تخلی بگوید: **الحمدلله الذی اطعمنیه طیباً فی عافیة واخرجه خبیثا فی عافیة** وموقعیکه بغائط نظرمی کند بگوید: **اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی الحرام** ووقتیکه بآب می نگرد بگوید **الحمدلله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا** ودر موقع استنجا بگوید: **اللهم حصن فرجی واعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار ووفقنی لمایقربنی منك یاذاالجلال و الاکرام** ودر موقعیکه ازاستنجا فارغ شد بگوید: **الحمدلله الذی عافانی من البلاء واماط عنی الاذی.** ووقتیکه برخواست موقعیکه دست بشکم خود میکشد بگوید **الحمدلله الذی اخرج عنی اذاه وابقی لی قوته فیالها من نعمة لایقدر القادر قدرها.**

نوزدهم: مکروه است استنجا کردن بدست راست، همچنین بادست چپی که در آن انگشتری باشد که در آن نقش محترمی باشد این در صورتیست که از رسیدن نجاست بآن مأمون باشد وگرنه حرام است

بیستم: مستحب است ابتدا کردن بشستن مخرج غائط بطوریکه نشیمن را بگذارد • بران وانثیین وآب بریزد بطوریکه بر انثیین ریخته شود ومخرج غائط رابشوید

دوم: درشستن با آب نیازی بتعدد وچندمرتبه جستن ندارد هرچند بول باشد
سوم: اگر باسنگ استنجا نمود و بسه سنگ پاك نشد واجب است آن اندازه سنگ بموضع بمالد تاپاك شود هرچند چندگوشه یك سنگ رابکشد، ومستحب است که مسح طاق باشد پس اگر باجفت پاك شد یکی دیگر برای تکمیل اضافه کند مثل کسیکه نجاستش با دو سنگ پاك میشود مستحب است سومی راهم مسح کند و کسیکه باچهار قطعه سنگ پاك شد پنجمی رانیز بمالد وهمچنین.. وشرط استنجاء باسنگ آن است که نجاست ازمخرج تجاوز نکند بطوریکه مخالف عادت باشد
چهارم حرام است بوسیله سرگین واستخوان استنجا کردن وهمچنین حرام است استعمال هرچیز محترمی از نوشته وغیر آن مانند نان مثلا، وهمچنین حرام است استعمال اعیان نجسه وبدانها پاك نمیشودچنانکه بوسیله سرگین واستخوان محل غائط پاك نمیشود
پنجم مستحب است کسیکه میخواهد بخوابدیاجماع کند یابر حیوان یاکشتی سوار شود یانماز بخواند خودرا قبلا به بیت الخلا عرضه نماید
ششم. مکروه است نگاهداشتن بول و غائط علی الخصوص برای نماز گذاردن وقاضی هنگامیکه نخواهدقضاوت کند. این درصورتی است که نگاهداری بول وغائط ضرر نداشته باشد. اما با علم یا گمان بضرر حبس بول وغائط حرام است.
هفتم: مستحب است در هنگام تخلی پنهان شدن بطوریکه کسی اورا نه بیند و واجب است سترعورت ازهر ناظرمحترمی که نگریستن آن حلال نباشد در اینحال چنانکه درسائر احوال واجب است چنانکه درمبحث ستراز کتاب صلوه خواهد آمد.
هشتم: برای کسیکه درحال تخلی است مکروه است که سرش باز باشد بلکه مستحب است پوشانیدن سر بامقنعه سر پیچیدن
نهم مستحب است که متخلی پای راست خود را بار کند در حالیکه روی پای چپ خود تکیه کرده و بنظرمیکند بدانچه ازوی خارج میشود بطوریکه کمی خمیده باشد
دهم مکروه است نشستن طولانی مگر اینکه احتیاج بنشستن باشد
یازدهم: مکروه است در غیر ضرورت سخن گفتن ومستحب است دعا خواندن وذکرخدا کردن وقرائت آیت الکرسی و بازگو کردن اذان وجواب عطسه را گفتن (یعنی دعا کردن بامثل اینکه بگوید یرحمك الله)
دوازدهم حرام است رو بقبله و پشت بقبله نشستن متخلی، چه در خانه باشد و چه در غیر آن
سیزدهم: مکروه است نشستن درجاده‌ها وراهروها وآستانه‌های بناها وبارانداز گاهها وورودگاهها وآشیانه‌های طیارات وگاراژهای اتومبیلها وجایگاه شتران وآغولهای گوسفندان وزیر درختان میوه دار، وفرج‌را بآفتاب وماه مقابل نمودن، و شاشیدن بطرفی که باد می‌آید، وشاشیدن در زمین سخت وسوراخ جانوران وایستاده شاشیدن ودر آب جاری وراکد شاشیدن خصوصاً هنگام شب ویا اینکه در مکانی که زیاد مرتفع باشد هرچند مستحب است که برای شاشیدن مکانی‌را طلب کند که کمی بلند

شوید اگراز بول یاخواب فارغ شده ودو مرتبه میشوند اگر ازغایط. وسه مرتبه اگر ازجنابت بشرطیکه نجاستی برآنها نباشد وگرنه آنرازائل کرده آنگاه میشوید سپس مسواك کرده ودندانهای خودرا ولثه آنرابا چوب اراك یاغیر آن یا بوسیله انگشت تنظیف مینماید (بزودی در آداب مطاعم نظافت کردن دندان بوسیله مخلوطی ازگرد سعدواشنان خواهد آمد) سپس مضمضه واستنشاق می کند آنگاه با سکینه ووقار درحالیکه مشغول ذکر خدااست ودعاخواندن آنچه مستحب است مشغول وضو میشود وتمام این احکام مستحب است وواجب دروضو قبل از شروع نیت است و نیت چیزی نیست جز داعی برای عمل که تقربا الی الله باشد زیرا که خدا سزاوار پرستش است. یا برای امتثال امرخدا یابرای امید ثواب او یا ایمن بودن ازعقاب او و آن دو نوع اولی عبادت آزاد واین دو نوع آخری عبادت بندگان است، وباطل می کند وضورا ریاء و سمعه ولی بعد از حصول قربت اگر عارض شود ضرر نمیرساند آنچه ازغایات اشتیاق بعبادت دست میدهد مانند خنك شدن وپاکیزه شدن ورفع چرکها وریاضت بدنی و کسب صحت ودفع مرض ورفع کسالت خواب ودفع ضرر ازبدن بوسیله مسواك زدن و مضمضه واستنشاق پس البته اینگونه فوائد بر عبادت مترتب است وقصد کردن آنها بعد از حصول قربت ضرر نمیزند بلکه قصد آن، خود کمال است. برای اینکه شناختن فوائد عبادت وحکمت های آن ونعمتهائی که خدا در آن قرار داده موجب مزید سپاسگذاری است لکن شرطش آنستکه این حکمت ها وفوائد، باعث مستقل نبوده باشد بلکه تابع باشد پس ازقصد قربت، وقصد قربت باعث مستقل بوده باشد، ودر نیت قصد وجوب یا استحباب یاغایتیکه وضورا بدان منظور انجام میدهد ازنماز یا قرائت قرآن وغیرآنها واجب نیست، وکفایت می کند قصد وضو برای تقرب بخدا وآنکه اومامور بدان است هرچند برای باطهارت بودن باشد وصحیح است بجاآوردن همه اعمالی که دروضو شرط است هرچند قصد نکند آن عمل را در وضو. پس کسیکه وضو میگیرد برای قرائت قرآن یا بدون قصد چیزی غیر ازوضوء قربتاً الی الله صحیح است که نمازهای مستحبی وواجبی را با آن وضو بجا آورد. وپس ازحصول نیت واجب است شستن صورت از رستنگاه موی تا آخر چانه طولا وآنچه مشتمل میشود بر آن انگشت ابهام ووسطی عرضاً، وواجب نیست که ابتدا ببالا نمود بلکه مستحب است وکفایت میکند شستن وارونه هرچندمکروه است وواجب نیست دست بردن میان موی صورت ونه شستن آنچه از ریش دراز وآویزان شده، ومستحب است گشودن هردوچشم تاآب بآنها برسد و مکروه است با آب سیلی بصورت زدن وپس از شستن صورت واجب است شستن دست راست وبعد آن ازمرفق است (آن جائیکه استخوانهای ذراع وبازوبا هم جمع میشوند) ومقداری ازبازو رامیشوید برای اینکه یقین حاصل شود تاسر انگشتان، سپس واجب است شستن دست چپ بهمین نحو وواجب نیست در شستن دستها ابتدا بمرفق شود بلکه مستحب است، ومکروه است ابتداء از سرانگشتان شود و کفایت می کند، وواجب است شستن هریك ازصورت ودستها رایکمرتبه وآنچه زیاده بریکمرتبه باشد بدعت و حرام است ومبطل وضوء است چنانکه شستن قصدوضو

سپس بر مخرج بول آب بریزد واحتیاج بدست کشیدن ندارد
این بود بعض از احکام خلوت وآداب آن (ودر مرحله ثانیه این کتاب باسرار عجیبه آن نظر نما)

باب سوم

در طهارت از حدث

وآن تقسیم میشود بطهارت آبی وخاکی، آبی وضو وغسل است ودراینجا سه مبحث است

مبحث اول - در وضو

مستحب است که مکلف در تمام طول حیاتش باوضو باشد واین مستحب مؤکد میشود در موقعیکه دنبال حوائجی میرود و برای قرائت قرآن وذکر خدا ودخول مساجد وموقع قضاوت برای قاضی وبرای نمازهای نافله (رواتب وغیر آن) وبرای طواف مستحب، وبدون وضو طواف ونماز باطل میشوند ومستحب است برای معتکف ولی شرط اعتکاف نیست ودر موقع خواب وپیش ازجماع بازن آبستن وپیش از جماع دوم (برای کسیکه یک مرتبه جماع کرده و هنوز غسل نکرده میخواهد دوباره جماع کند) وبرای جنب وقتیکه میخواهد غذابخورد یا آبی بنوشد یابخوابد.وبرای مسافر وقتیکه میخواهدوارد خانه اش شود وبرای کسیکه میتی راغسل داده و میخواهد اورا پیش ازاینکه خودغسل مس میت نماید کفن کند. وبرای تجدید وضو بعد ازوضو و واجب است برای نماز واجبی چه ادا باشد وچه قضا هرچند تبرعا از میتی باشد یا وجوبا درجائی که قضاء آن بر پسر بزرگتر واجب میشود که از پدرش ادا نماید. وبر کسیکه میخواهد مس نوشته قرآن کریم نماید از باب نذر یا نذر ومانند آن برای نماز میت وضو واجب نیست زیرا از بیوضو هم صحیح است. وچیزهائیکه وضورا میشکنند عبارتست، از بول وغائط وبادیکه ازمخرج معتاد خارج میشود هرچند غیر عادی باشد، وخوابیکه برچشم وگوش غالب شود بطوریکه اگر چیزی در پهلوی او بجنبد ملتفت نشود وغیر حرکت زدن (وآن عبارت ازسستی وبیحالی است که پیش ازخواب دست میدهد) وبیهوشی، ومی شکند وضورا هر چیزیکه موجب غسل شود از جنابت وحیض یا استحاضه یا نفاس. و استحاضه قلیله نیز وضو را میشکند هرچند موجب غسل نشود وغسلی که بنذر ومانند آن واجب شده باشد وضو را میشکند وغیر از آنچه ذکر شد چیزهای دیگر مثل قی کردن ومس فرج وبیرون آمدن خون وخنده کردن در صورتیکه با اماله چیزی ازغایت وغیر آن نباشد وضورا نمیشکند، و کیفیت وضو گرفتن است که شخص وضو گیرنده و بقبله می نشیند درحالیکه ظرف آب وضورا بطرف ید نهاده اگر بخواهد درظرف وضو گیرد سپس ابتدا می کند بشستن ـ مانند دست پیش ازاینکه دستهای خود را داخل ظرف کند یکمرتبه

وشك در مابعد آن دارد پس‌وی نیز مانند محدث است خواه علم بتاریخ یکی‌از آنها داشته باشد یانداشته باشد. و کسیکه یقین بطهارت وشك درحدث دارد پس اومانند کسی‌است که‌وضوء داردووضو براو واجب نیست

دومسئله

مسئله اول: کسیکه دریکی از اعضایش جبیره باشدپس اگر کندن آن ممکن است وضرری ندارد (هرچند این ضرر بز یادتی مرض یابزحمت یادیر خوب شدن باشد) آنرا برمیداردوموضعش رادر محل شستن‌میشوید ودر محل مسح کردن‌مسح می‌کند واگر ممکن نیست بهمان جبیره مسح می‌کند اگر پاك باشد، واگر نجس باشد کهنه پاکی روی آن میگذارد وبر آن مسح می‌کند واگر محل آن جبیره باز، وپاك بوده وشستن یامسح کردن آن ممکن است همین کاررا می‌کند وگرنه کهنه پاکی روی آن‌گذارده ومسح مینماید ودر اینصورت شستن اطراف آن‌بدون اینکه متعرض خود جبیره شود شستن یامسح کردن کافی است، خصوصا هرگاه دریکی از اعضاء وضو جراحت یا زخمی باشد و مکشوف باشد که در اینصورت شستن اطراف ومسح کردن آن قطعاً کافی است

مسئله دوم. درضو :شستن موضع وضو بقدر مسما کافی است هرچندبنر کردن باشد وناچار باید آب وضو جاری شود هرچند خیلی کم باشد بافرق باشد بین شستن ومسح کردن. این‌اقل کفایت است ومستحب‌است که‌وضو یك‌مدآب باشد و این منتهی چیزیست که مستحب است برای جمیع افعال وضو ومستحبات آن ،مثل‌شستن دوکف دست ومضمضه واستنشاق وواجب آن مانند شستن صورت ودو دست است (مدچهار یك صاع است وآن یکرطل‌ونیم مدنی ودو رطل چهار یك رطل عراقی است زیراصاع مدنی شش رطل وصاع عراقی نه رطل‌ومددویست و نودودودرهم‌نیم است ومیشود تقریبا یکصدو پنجاه وسه مثقال وربع مثقال وتقریباً یك چهار یك من تبریزی است وبوزن متعارف امروز. هفتصدو پنجاه گرم است یعنی سه ربع لیتر) ما این دومسئله را دراینجا مستقلا ذکر کردیم تابرای بعض ازاهل وسواس این زمان‌تنبیهی در مقابل خطا باشد زیرا موقعیکه جبیره یاجراحتی بایشان عارض میشود آنرا مشکل شمرده وجان خود را درحرج یا هلاک میاندازند و در حال صحت آنقدر آب‌بر صورت خود میریزند که بیش ازده‌ها مد است ومی‌پندارند این عمل ازدیانت‌است!و باافعال قبیحه‌خودشنوندگان وبینندگان‌راازدین بیزار می کنند،و رسول خداص بعلمی که خدا باو ازامور آینده داده بود از حال این وسواسی ها خبر داد و فرمود بنابر آنچه درکتاب من‌لا یحضره‌الفقیه‌است **الوضوء بمدوالغسل بصاع و سیأتی اقوام من‌بعدی یستقلون ذالك فاولئك علی‌خلاف‌سنتی ،والثابت‌علی سنتی معی‌فی حضیرةالقدس** وضو بایك مد آب وغسل بایك صاع آب است. زود باشد که‌گروهی ازامت‌من بیایند که‌این مقداررا کم‌بشمارند پس‌آن گروه برخلاف سنت من‌بوده وثابت برسنت من‌در حضیرةالقدس بامن خواهد بود» ودر حدیث است

کندچه نکند سپس مسح می کند جلوی سر را برطوبت وضوء دست راست وکافی است مسمای مسح ،واولی آن است که بسه انگشت باشد وکفایت می کند باروی انگشتان باشد یا پشت آن، سپس پای راست رابا دست راست مسح میکشد وپای چپرا بادست چپ از روی انگشت ابهام تاآبریز برآمدگی قدم از طرف ساق پا. وصحیح نیست مسح بآب جدید، پس اگر رطوبت دست خشك شد رطوبتی که درابرو یاریش باقی مانده میگیرد ومسح می کشد هرچند در آنها آب وضوباقی نمانده باشد مثل اینکه آب بالای ریش که در صورتست خشکیده باشد وآب آن مقدار ازریش که ازصورت جدا و آویخته است باقی مانده باشد واگر آب وضوء قطره قطره در طرفی ریخته شده باشد صحیح نیست که از آن آب برای مسح استفاده شود.واگر درریش و ابرو رطوبتی باقی نمانده باشد وضورا ازسر بگیرد. وترتیب در افعال وضوواجب است چنانکه یاد آورشدیم وترتیبی برای مسح قدمها نیست پس هر دورا میتوان باهم مسح نمودولی چپرا براست مقدم نمیتوان داشت ،وواجب است موالات باینکه بین افعال وضو فاصله نیندازد بطوریکه عضو سابق درهوای معتدل بخشکد وواجب است که صاحب وضو خود مباشر وضو شود ودر حال اختیار وضوء دیگری برای او کافی نیست وکمك گرفتن از دیگری دروضو مکروه است. وشرط است که آب وضو آب مطلق باشد پس با آب مضاف صحیح نیست هرچند گلاب باشد وباید آب مباح باشد پس با آب غصبی وضوء صحیح نیست هرچند تابع ظرف وضو باشد یا مکانی غصبی باشد که در آن وضومیگیرد مگر اینکه بغصبیت آن جاهل باشد. آب وضو باید پاك وصاف وپاکیزه باشد پس با آب متنجس وآبیکه بامتنجس ملاقات کرده وباآب چاهیکه در آن نجاست افتاده که باید آب آنرا بمقداری کشید وضو صحیح نیست هرچند این دو آب اخیر (آبیکه بامتنجس ملاقات کرده وآب چاه) خودشان پاکند ،ومکروه است وضوء بآب آلوده و آن آبیست که رنگ وطعم وبوی آن بغیر نجاست تغییر کرده بلکه بسبب رکود ومدتی انبار بودنش روی هم تغییر کرده خواه بجهت تابیدن آفتاب بوده یابسبب آلوده شدنش باجسام پاك چرکین یاغبار چرکین بطوریکه ازاطلاقیت بیرون رفته ،ومکروه است وضو گرفتن بآبیکه درظرفها بوسیله آفتاب گرم شده غیر آب غدیرهائیکه آفتاب آنرا گرم کرده ومکروه است وضو بآبیکه بکاررفته در غیر نجاست مثل اینکه حائض متهم یاولدالزنا استعمال کرده یاوزغ یامار یاعقرب درآن بوده وبآبیکه درشست وشوی حدث اکبر استعمال شده و در حال اضطرار کراهت ندارد. وهرگاه نجاست دریکی ازدو طرف یاچند طرف ازظرفهای محصوره بیفتد ومعین نباشد ازهمه آنها بایداجتناب نمود وتکلیف مبدل میشودبه تیمم وواجب نیست پیش ازوضو آن آبهارا ریخت.وکسیکه عضوی از اعضاء وضو را ترك کند اگر موالات بهم نخورده بجابیاورد وبعد مشغول عضو بعد ازآن شود واگرموالات بهم خورده وضو را ازسر بگیرد وکسیکه شك کنددر عضوی ودر حال وضوباشد نیزهمین کار را کند و اگر شك بعد ازتمام شدن وضوء وانصراف از آن است التفات نکند .وکسیکه یقین بحدث دارد وشك در طهارت بااینکه یقین درحدث داشته

نوشته‌های قرآن بغیر حاشیه و جلد آن و آنچه خارج از نوشته‌هاست از علامات آیات و اعراب و مد و تشدید، و صحیح نیست از جنب آنچه در آن طهارت شرط است، و کراهت دارد برای او جماع و چیز خوردن و نوشیدن و خوابیدن تا اینکه وضو گیرد یا غسل کند، و برای رفع کراهت خوردن و نوشیدن مضمضه و استنشاق با شستن دستها کافی است، و وضو کاملتر و بهتر است چنانکه گذشت، و حرام است بر جنب قرائت سوره‌های عزائم هرچند یک آیه از آن باشد حتی بسم الله ولکن هرگاه آیه سجده را شنید یا گوش کرد واجب است بر او سجده کردن (سور عزائم عبارت است از الم سجده و فصلت و النجم و العلق) و مکروه است برای جنب قرائت بیش از هفت آیه غیر سوره‌های عزائم، و اگر زیاده شود تا هفتاد آیه کراهت شدیده دارد پس وقتی که غسل کند تمام این حکمها از وی زائل میشود و پاک و پاکیزه میگردد و بی‌نیاز میکند او را غسل از وضوء در همه آن چیزهائیکه وضو شرط است بلکه وضو حرام میشود تا وقتی که از او حدث اصغری حادث شود و کیفیت غسل آن است که نیت قربت کند بجانب خدای تعالی چنانکه در وضو گذشت و آب بریزد بر سر و گردن خود سپس بر جانب راست آنگاه بر جانب چپ خود و لابد است از اینکه مقداری از طرف چپ و راست در موقع شستن راست و چپ خود ضمیمه کرده بشوید تا علم بشسته شدن تمام اعضا حاصل شود و عورت با یکی از دو طرف چپ و راست شسته شود و [illegible] سر و گردن [illegible] شود و ارتماسی که دفعه پس از نیت انجام گیرد کفایت از ترتیب مینماید و ترتیب افضل است و اگر در اثناء غسل حدث اصغر از او سر زد بهمان حال غسل را تمام میکند و وضو لازم ندارد و اگر از سر گرفت [illegible] و با دشواری تهیه آب یا [illegible] بهمان غسل اکتفا میکند و از سر گرفتن جائز نیست و واجب است دست و انگشت [illegible] موی صورت [illegible] هرگاه آب [illegible] و در غسل ارتماسی [illegible] که تمام بدن از آب بیرون [illegible] و اگر [illegible] آب است نیت غسل [illegible] که سر و گردن خود [illegible] غسل [illegible] و غسل را [illegible] است [illegible] و واجب است دست و انگشت [illegible] مکروه است [illegible] هزار [illegible] بوسیله آفتاب گرم شده و آب آلوده [illegible] استعمال شده و نجاست [illegible] منجس را ملاقات کرده [illegible] است موالات [illegible] بجا آوردن) و تکرار غسل [illegible] و [illegible] اگر [illegible] و رطوبتی خارج شد [illegible] حکم [illegible] غسل [illegible] و اگر [illegible] واجب است [illegible] اعاده کند، و استبراء مخصوص مردان است [illegible] ایشان استبراء از [illegible]

ان لله ملکا یکتب سرف الوضو کما یکتب ادرانه» این اسراف کنندگان در وضو مانند تجاوز کنندگانی اند که از حدود خدا در این باب تجاوز کرده‌اند جمیع آنها بر خلاف سنت رسول خدا ص بوده و از آن گذشته و بدان ثابت نمانده‌اند و بدین داخل کرده‌اند آنچه از دین نیست، خدا ایشان را هدایت فرماید و آنچه از وضوء درست ثابت است همان شستن دستها پیش از داخل کردن آنها در ظرف وضوء است و مسواك زدن و مضمضه و استنشاق کردن است چنانکه گذشت و نیت و شستن صورت و دو دست تا مرفقها هر یك یك مرتبه، و آنچه زیاده بر این باشد بدعت است. و مسح جلوی سر و مسح دو پا هر یك یك مرتبه، و اقل آنچه در تری که (چرب کنك) میگویند کافی است و اکثر آنچه آب استعمال میشود یك مد است و زیاده بر آن اسراف بوده و بر خلاف سنت رسول خدا است ص

مسئله - مستحب است که مرد در شستن ذراعین بظاهر آنها ابتدا کند و زن بباطن آنها این مسئله را هم بدین جهت مورد آوردیم که دقتهائی در آن معمول میدارند که موجب دهشت و تعجب است.

در این باره بمرحلهٔ ثانیه این کتاب مراجعه نمائید

مبحث دوم

در غسل

برای بدن عوارضی و احوالی رخ میدهد که آنرا از نیروی خود میاندازد و وضوء برای اعاده آن نیرو کافی نیست، پس شارع شستن همه بدن را در آنچه برای او لازم است واجب و آنچه در آن رجحان است مستحب فرموده و غسل بدو قسمت منقسم میشود: واجب و مستحب، و برای هر یك از آنها انواعی است.

قسم اول: غسل واجب و آن شش نوع است

نوع اول - غسل جنابت. جنابت محقق میشود با انزال منی در مرد و زن خواه بوسیله وطی یا احتلام یا [illegible] یا چیزهای دیگر. و موقعیکه منی [illegible] میشود معتبر است [illegible] شهوت [illegible] کافی است در زن شهوت و سستی. و در حکم خروج منی است [illegible] باشد یا از عقب، قدریکه حشفه در آن غائب شود [illegible] از حیوانات پس هرگاه یکی از این اسباب حاصل شود، از جمله محرمات [illegible] آنست که جایز نیست [illegible] اینکه بگذرد هرگاه آن مسجد دو در داشته باشد و چیزی در آن بگذارد. این حکم هم در غیر مسجد الحرام و مسجد پیغمبر است پس داخل شدن جنب در این دو مسجد حرام است هر چند برای عبور کردن باشد و همچنین [illegible] چنانکه در باب هر دو خواهد آمد و حرام است بر او مس

باشدوده‌روز از آن گذشته باشد برای اینکه خون حیض کمتراز سه روز وبیشتر از ده روز نمیشود واقل پاکی بین دوحیض ده‌روز است پس‌اگر سه روز خون‌دید وقطع شد پس از آن پیش ازاینکه ده‌روز بگذرد باز خون به‌بیند وکمتر ازآن قطع شده یاپس از تکمیل ده‌روز قطع شود ولی از ده‌تجاوز نکند تمام آنها حیض است حتی روزهای پاکی که‌در میان این‌دو خون ضمن‌ده روزه بوده. واگرسه روز درضمن ده روز خون‌دید ولی پی‌در پی نبوده پس آن خون حیض نیست ،وملحق باحکام استحاضه میباشد واگر مبتدئه وذات العاده وقتیه خون به‌بینند بمجرد رؤیت باید آنرا حیض دانسته و احکام حیض بر آن جاری میشود و غیر ازاین دو قسم از اقسام ششگانه تاسه روز انتظار می‌کشند پس اگر سه روز پی در پی خون دید آنرا وفی‌مابعد آنراتاده روز حیض محسوب میدارد هرچند مابعد آن متوالی‌و پی‌در پی نباشد. واگر سه روز غیرمتوالی خون دید محکوم بحیضیت نیست‌وحکم ایام خون دیدن حکم استحاضه است،واگر بکمتر ازسه روز قطع شود حیض‌است. این‌در صورتیست که صفات مذکوره حیض‌در آن نباشد. و اما اگر خون بصفات حیض باشدپس‌لازم است‌برزن که‌بمجرد رؤیت آن درجمیع اقسام، آن‌را حیض بگیرد وحکم آن‌درزمان انتظار حکم زن پاك است پس باید عمل مستحاضه راانجام‌دهد تا حیض متحقق شود ،وهرگاه خون‌در کمتر ازده روز قطع‌شود پاك استو غسل براو واجب میشود واحکام زن طاهره براو مترتب میگردد واگر احتمال دهدعود خون رادر ضمن ده روز. پس اگر عود نکرد آنچه‌را بجا آورده‌ازوی کافی است واگر عود کرد تمام ایام‌پاکی او حیض بوده اگر پیش ازتمام شدن ده روز بوده باید روزه خودرا قضا نماید. وهرخونی راکه زن‌در کمتر ازسه روزیا بعد از ده روزیا بعدازتمام شدن‌ایام‌حیض‌و نگذشتن‌ده‌روزه‌ایام‌پاکی‌به‌بیند خون حیض نیست‌این‌حالت زن حائضی است که‌وضعش روشن است و بسا باشد که امر براو مشتبه شود پس در آینده احوال آن ذکر خواهد شد.

مطلب سوم (درمشتبه شدن خون حیض بخونهای دیگرو آن‌سه قسم‌است)

اول : آنچه شبیه بخون دختری (بکارت است) واین درموقعی است‌که شوهر بازن دوشیزه خود نزدیکی کند وخون بیرون آید وخون بکارت مشتبه‌است بخون حیض‌پس‌دستورآن اینست که پنبه‌ای را در خود فرو برد پس اگر موقعیکه بیرون آورد طوق وار (حلقه مانند) است خون بکارت است واگر بیرون آورد آلوده است وخون درآن فرو رفته پس‌آن‌خون حیض است. وکیفیت بدست آوردن اسطلب آنست که‌زن بپشت بخوابد در نزدیك دیواری یامانند آن و پاهای خود را درحالیکه بلندکرده بدیوار ،پنبه را بادست‌راست‌خودداخل فرج خود کندواندکی صبر کند سپس آنرا بملایمت بیرون آورد پس‌اگرخون درآن دائره زده مانندطوق آن خون بکارت است واگر درآن فرو رفته خون حیض است

دوم: آنچه شبیه بخون جراحت وزخم است بایصورت :که مردداست بین‌آن وخون حیض‌ونمیداند که این خون کدام‌یك‌است دراین‌حال تفتیش ووارسی می کند

یا بول نیست و آنچه از آنها پس از بول و انزال خارج میشود پاك است ، ودرهیچ حال ناقض وضو نیست و مستحب است مضمضه و استنشاق پیش از غسل و اگر در بدن او نجاست یا حائلی باشد واجب است آنهارا ازاله کند تا بدنش طاهر بوده مانع وصول آب درحین غسل نگردد و مستحب است کسیکه غسل میکند موقعیکه دستش را روی آب میگذارد بگوید **اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین** ودراثناء غسل بگوید **اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتك والثناء علیك اللهم اجعله لی طهوراً وشفاء و نوراً انك علی کل شیء قدیر** ودرموقع فراغت از غسل بگوید **اللهم طهر قلبی وزك عملی واجعل ماعندك خیراً لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین**

نوع دوم : غسل حیض ودر آن مطالبی است

مطلب اول: حیض خونی است که زنان پس از سن بلوغ وقبل از سن یأس بدان عادت دارند وآن خود علامت بلوغ زن است چنانکه گذشت وغالب درزنان آنست که پیش از سن چهارده آنرا نمی بینند وبسا باشد که بعض از زنانی که در بلاد گرمسیرند درسن دوازدهم عارض شود ودر بلادی که خیلی سرد است بسا باشد که تا سال هجدهم بتأخیر افتد ویأس از حیض برای زن موقعیکه سنش به پنجاه میرسد حاصل میشود مگر زن قرشیه ونبطیه که اینان حیض را تا سن شصت سالگی می بینند. وخون حیض غالباً سیاه، گرم بودار است و باگزش وسوزش ازطرف چپ بیرون می آید(بزودی توضیح این مطلب درمرحله ثانیه خواهد آمد)

مطلب دوم؛ درعادت وتحقیق آن.

هنگامیکه زن اولین مرتبه خون دید مبتدئه نامیده میشود پس اگر دوماه پی درپی وقتاً وعدداً خون بطور مساوی دید ذات العاده وقتیه وعددیه نامیده میشود واگر در عدد مساوی ودر وقت مختلف است مثل اینکه درهر ماهی پنجروز مثلا دراوقات مختلفه خون دید یکماه دراول آن ویکماه رادر وسط آن وهکذا چنین زنی ذات عددیه نامیده میشود. واگر در وقت متفق ودر عدد مختلف باشد مثل اینکه دراول ماهی تاسه روز خون دید وبعد قطع شد ودر اول ماه دیگر تا پنجروز وهکذا، چنین زنی ذات العاده وقتیه نامیده میشود. وبسا باشد که خون دروقت معینی ازهر ماهی قطع شود ودر اول آن اختلاف باشد مثل اینکه دردهم هر ماه قطع شود ودر یکماه روزاول آن خون ببیند ودر ماه دیگر روز سوم آن و در ماه سوم روز پنجم آن وهکذا، این زن هم مانند زن سابق ذات العاده وقتیه نامیده میشود نه ذات العاده عددیه واگر برای آن عادتی استقرار نیابد مثل اینکه در هر ماهی هم وقتاً وهم عدداً مختلف خون ببیند بطوریکه دردو ماه وقت وعدد ایام خون دیدنش مستوی نباشد، چنین زنی مضطربه بمعنای اعم نامیده میشود واگر دارای عادت باشد لکن آنرا فراموش کرده باشد مضطربه بمعنای اخص نامیده میشود. پس شش قسم میشود و هریك از این قسمها حکمش آنست که زن درآن خون حیض ببیند اگر بالغ بوده وبسن یاس نرسیده باشد ، وخون نیز ازسه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد واگرسابق آن حیض بوده

روزوسطی وبیش ازآن وبعد ازآن‌را بطورمتساوی حیض گرفته ومابقی را یا بصفات گرفته ویا بطریق فوق «حکم مضطربه ومبتدئه» اختیار مینماید. واگر شماره ایام حیض هرماهه رابیاد دارد ولی وقت آنرا فراموش کرده همان عدد رامی گیرد باین معنی که در مقام رجوع بصفات یا تخییر درماهها آنچه‌را از عدد بیاد دارد مخالفت ننماید.

مطلب چهارم . در احکام حیض

حائض درحکم جنب است یعنی هرچه برجنب حرام است بحائض هم حرام است وهرچه برای او مکروه است برای این نیز چنین است، وروزه ونماز برحائض مادامیکه حائض است حرام است ، وقضاروزه براو واجب است ونمازش قضا ندارد ومستحب است که دراوقات نماز وضو بگیرد وباندازه وقت نماز درمصلای خود بنشیند وذکر خدا کند، وحرام است که شوهرش بااو وطی نماید وبروی نیز ممکین ازشوهرش حرام است پس اگر شوهرش بااو درحال حیض نزدیکی کرد بایدمرد بزن یک دینار کفاره دهد اگردر اول حیض باشد ونصف دینار دروسط وربع دیناردر آخر آن؛ وظاهر این است که این کفاره مستحب بوده وواجب نیست، وحرام است برشوهر طلاق دادن زن حائض خود اگر باو دخول کرده باشدودرسفر نباشد وزن هم حامله نبوده باشد پس اگر طلاق دهدوزن حائض باشد طلاق واقع نمیشود وجدائی صورت نمی‌پذیرد وازجمله احکام زن حائض آنست که حرام است بروی استعمال کهنه یا پنبه‌ای که چرکین و پلید باشد وانواع مرض‌های مهلک را برحم اتصال دهد ازجهت اینکه دفع ضرر واجب است پس واجب است کهنه یا پنبه نظیف وشسته واز ضرر مأمون باشد؛ وواجب است معالجه با خون حیض نباید وهمچنین واجب است استشاره ازطبیبی که درامراض رحم ماهر باشد درصورتیکه سن حیض رسیده وحیض نه‌بیند یا حیضش پس از دیدن وپیش از یأس قطع شود. برای اینکه قطع شدن خون سبب تولید امراض مهلکه‌ای برای زن میشود پس دفع آن واجب است این در صورتیست که حامله نبوده باشد اما با احتمال حامله بودن مثل اینکه زن شوهرداری درماه اول باشد که خونش قطع شده پس برای او حرام است که دوائیرا استعمال کند که حیض را بگشاید زیرا ممکن است حامله باشد [illegible] پس خود استعمل [illegible] حرام بوده وموجب [illegible] حامله در حکم قاتل خواهد آمد وموجب امراض بدی است برای زن حامله [illegible] که خون حیض قطع میشود واجب است که بطبیب ماهری برای استعمال دواها رجوع نماید زیرا که استمرار خون حیض مرضی است که منجر بهلاک خواهد شد وواجب است برزن که در نزدیک سال یأس بطبیب مراجعه کند با عوارضی که در این سن بروی عارض میشود معالجه نماید. زیراهنگامیکه سن یأس نزدیک میشود خون حیض زن کم شده وبسا باشد که ماهها قطع شود سپس یک ماه ویادو ماه بازعود کند وسپس قطع شودودراین اوقات عوارض کشنده‌ای بر آن زن حادث شود که از برای دفع ضرر معالجه آن واجب است؛ پس اگر آنرا معالجه نکند امراضی حادث میشوند که بسا باشد منجر بهلاک گردد. وچون زن از حیض خود پاک شود واجب است برای

که اگرازجانب چپ خارج میشود حکمش خون حیض است و کیفیت وارسی و تحقیق آنست که زن بپشت میخوابد ودوپای خودرا بلند کرده وانگشت میانه خودرا داخل فرج خودمی کند پس اگر دید خون از طرف چپ بیرون می آید آن حیض است وگرنه از زخم است این در صورتیست که علم بوجود زخم داشته وشك در خونیکه بیرون می آید داشته باشد اماهرگاه شك در وجود قرحه داشته باشد پس اثری در آن شك نیست وحکم آن حکم کسی است که ابتداءاً در حیض شك داشته باشد.

سوم: آنچه شبیه بخون استحاضه است وآن بدین نحو است که خونریزی ازده روز تجاوز کند. در اینحال بوضع زن مینگرند اگر ذات العاده معلومه است بهمان عادت خود عمل مینماید ومازادآنرا استحاضه می گیرد. وبراوست که هرگاه خون ازایام عادت تجاوز کند یك روز را بعنوان وجوب ترك عبادت کند ومیتواند دوروز یاسه روز تاده روز ترك عبادت نماید یعنی مخیر است پس اگر خون بکمتر ازده روز قطع شد تمام آن ایام حیض بوده و روزه خاصی را «مثل روزهٔ ماه رمضان وغیره قضا مینماید واگر ازده روز تجاوز کرد ایام عادت همبستگی او حیض بوده ومابقی استحاضه است و بایدآنچه درمدت استظهار، نماز نخوانده قضا نماید ودر وقتیکه خون مدت یکماه استمرار داشت باید استظهار نمود «یعنی با نتظار قطع مدت نشست» درهمان دفعه اولی واگر دارای عادت معلومه ای نباشد پس اگر مضطربه است باین نحو که چندین مرتبه خون دیده ولی عادت برای آن استقرار نیافته «چنین زنی بمعنی اعم مضطربه نامیده میشود» یامبتدئه باشد که هنوز هیچ خونی ندیده باشد این دو زن «مضطربه ومبتدئه» درصدد تمییز برمی آیند باینطریق که هر خونی که بصفات حیض است آنرا حیض گرفته و هر خونی که بصفات حیض نیست استحاضه می گیرند، درصورتیکه خونیکه بصفات حیض نیست کمتر از سه روز نبوده و بیشتر ازده روز نباشد. پس اگر کمتر از سه روز وبیش ازده روز باشد یا نتوان آنرا تمیز داد باین معنی که تمام خون بیك صفت واحده است رجوع می کنند بنزدیکان خود ازخویشاوندان پدری یامادری مانند خواهر وعمه وخاله، وعادت خودرا مانند عادت خویشاوندان خود قرار میدهند وآنچه زیاده بر آن است استحاضه می گیرند پس اگر خویشاوندان آنها نیستند یاهستند ولی درعادت مختلفند بحیثی که اغلبیت آنها بدست نمی آید دراینصورت مختارند که درتمام ماهها حیض خودرا شش روز یا هفت روز بگیرند ومیتوانند که یکماه سه روز حیض گرفته وماه دیگر ده روز، درباقی ایام، اعمال مستحاضه رانجا می آورند. واگر زنی دارای عادت مستقره باشد ولکن آنرا فراموش کرده باشد «چنین زنی مضطربه بمعنی اخص نامیده میشود» رجوع می کند بتمیز پس اگر نتوانست تمیز دهد همان حال زن مضطربه ومبتدئه رااختیار می کند و بزنان خویشاوند خود رجوع نمی کند. واگر فقط شماره ایام حیض را فراموش کرده ولی وقتش رابیاد دارد. پس اگر اول وقت رابیاد دارد همان روز وبعد آنرا تاسه روز حیض می گیرد. واگر آخرآنرا بیاد دارد آن روز وماقبل آنرا بطوریکه سه روز راتکمیل کند، حیض محسوب کند واگر وسط آنرا بیاد دارد همان

قسم سوم: استحاضه کثیره و آن اینست که خون از پنبه نفوذ کرده و بکهنه برسد خواه از کهنه باطراف تجاوز کند خواه نکند وحکم آن. اینست که عمل صاحب استحاضه قلیله و متوسطه را انجام دهد و علاوه دو غسل یکی برای نماز ظهر و عصر درصورتیکه جمع بخواند ودیگری برای نماز مغرب وعشاء اضافه کند پس در اینصورت غسلهای آن سه، ووضوهایش پنج میشود. وواجب است بروی که برای هر نمازی پنبه ودستمال را عوض کرده یا بشوید تا از نجاست خارجی محترز باشد وچون زن مستحاضه این عمل را انجام دهد هر کاری که برای زن پاك از روزه و نماز وجماع حلال است برای او نیز حلال است واگر در این امور اخلال کند وانجام ندهد آنچه در آن طهارت شرط است از عبادات مانند نماز و طواف وغیره از وی صحیح نیست وآنچه برای محدث جائز نیست بروی جائز نیست مانند مس نوشته قرآن. وآنچه بر حائض حرام است بروی حرام نیست مثل مکث در مساجد وطلاق وجماع، واولی آن است که با چنین زنی شوهرش وطی نکند تا غسل متوسطه و کثیره را انجام دهد. اما روزه هرچند غسل نکرده باشد از وی صحیح است و البته با غسل بهتر است خصوصاً غسل نماز صبح.

وهرگاه یك قسم از اقسام سه گانه استحاضه مبدل شود بقسم دیگر بر زن مستحاضه واجب است که بقسم اخیر عمل نماید پس اگر در اول روز، استحاضه قلیله بود و پیش از نماز ظهر وعصر متوسطه شد، غسل متوسطه بر او واجب است واگر پیش از نماز مغرب وعشا مبدل شد بکثیره غسلهای کثیره بر او واجب میشود. واگر کثیره بود برای نماز صبح غسل کرد وپیش از نماز ظهر و عصر مبدل شد بقلیله یا متوسطه همان غسل اولی کافی است واگر پیش از نماز مغرب وعشا باز عود کرد بکثیره برای نماز مغرب و عشاء غسل می نماید واگر در اثناء روز استحاضه عارض شد و پیش از صبح پاك بوده باقی اغسال بر او واجب است پس اگر کثیره بود و پیش از نماز ظهر وعصر عارض شد دو غسل بر او واجب است یکی برای نماز ظهر و عصر و دومی برای نماز مغرب وعشاء واگر متوسطه پیش از نماز ظهر وعصر عارض شد و بهمین حال باقی ماند تا پس از نماز مغرب وعشاء فقط یك غسل برای نماز ظهر و عصر بر او واجب است واگر پیش از نماز مغرب وعشاء کثیره شد برای نماز مغرب وعشا باید غسل کند واگر پیش از نماز مغرب وعشا متوسطه عارض شد و پیش از آن پاك بوده برای نماز مغرب وعشا غسل واجب است.

نوع چهارم: در نفاس واحکام آن

نفاس خونیست که در موقعیکه اولین جزء بچه درهنگام زائیدن بیرون می آید از رحم میریزد پس خونیکه پیش از اینوقت از رحم خارج میشود نفاس نیست بلکه یا حیض است یا استحاضه، بنابر تفصیلی که در احکام آنها گذشت. و برای اقل نفاس حدی نیست وممکن است لحظه ای باشد واگر زنی درموقع زائیدن خونی نه بیند نفاس ندارد. درعصر ما بعضی از اطباء طریقه ای دست یافته اند که زن بدون احساس درد و دیدن خونی

نماز و روزه غسل کند اما برای حایض وطی واجب نیست و پس از پاك شدن و پیش از غسل کردن وطی با وی جائز ومکروه است و اگر فرج خود را پیش از غسل بشوید کراهت آن هم زائل میشود. وجائز بودن طلاق آن وصحت طلاق موقف بر غسل نیست بلکه همان پاك شدن از حیض کافی است. اگر در ظاهر خون قطع شود واحتمال داده شود که در باطن خون وجوددارد که ممکن است عود کند واجب است استظهار (تحقیق) بوسیله پنبه پس اگر پنبه بیرون آمد و بر آن چیزی بود هرچند بقدر بال مگس باشد غسل را تاخیر می اندازد واگر پنبه پاك بیرون آمد غسل می کند، وکیفیت استبراء باین نحو است که شکمش را بدیوار می چسباند و پای راست خودرا بلند می کند وبا دست راست خود پنبه را در فرج خود داخل مینماید آنگاه اندکی صبر می کند وپنبه را بیرون می آورد پس اگر چیزی نداشت پاك است و غسل براو واجب است برای کارهائیکه بر آن غسل واجب است وگرنه انتظار می کشد تا یقین بپاکی پیدا کند یا ده روزه ایام حیض کامل شود

نوع سوم: در استحاضه و آنچه متعلق بآن است

خون استحاضه برعکس خون حیض است زیرا غالباً زردرنگ، سرد رقیق است و باهستگی بیرون می آید، خون استحاضه درغیر ایام حیض جاری میشود یا بعد از سن یاس است یا بعد از عادت یا بعد از تمام شدن ده روز حائض وقبل ازاینکه فاصله شود اقل ایام طهر، چنانکه تفصیلش گذشت یا پس از ایام نفاس است چنانکه بعدا این خواهد آمد. واحوال آن مختلف است

پس بسا باشد که یکساعت یا چندساعت یا یکروز یا چند روز عارض شود و بسا باشد ماهها یا سالها بلاانقطاع استمرار داشته باشد وبسا باشدکه بقدری کم باشد که از باطن پنبه ای که در فرج گذاشته شده بظاهر آن نفوذ نکند وبسا باشد که بیش از این باشد بطوریکه تمام پنبه را تا ظاهرش که بیرون از فرج است فرا گیرد ولی از آن جاری نشود وبسا باشدکه جاری شده و کهنه وران هارا آلوده نماید. باین اعتبار اقسام استحاضه واحکام آن مختلف وبسه قسم منقسم میگردد.

قسم اول: استحاضه قلیله: و آن حالتی است که خون بگوشۀ پنبه ای که در باطن فرج است برسد ولی بظاهرش نفوذ نکرده باشد، حکم آن اینست که زن مستحاضه برای هر نماری یك وضو بگیرد وبایك وضوء دو نماز نخواند بدینطریق که بعد از هر نماز موقعیکه میخواهد نماز دوم را بخواند به پنبه نظر میکند پس اگر در آن خون دید آنرا عوض کرده وظاهر فرج را اگرخونین شده مشوید وبرای نماز دوم وضو میگیرد و اگر دید پاك است همان وضوی اولی کفایت می کند و احتیاج بوضوی دوم ندارد.

قسم دوم استحاضه متوسطه و آن وقتی است که خون پنبه رافرا گیرد وبظاهر آن که بیرون از فرج است نفود کند ولی تجاوز نکند حکم آن اینست که برای نماز صبح غسل کند ودر باقی روز عمل کسی را که استحاضه قلیله دارد انجام دهد و پنبه وهمچنین کهنه را اگرخونین شده عوض کند. واگرعمل مستحاضه کثیره راانجام دهد بهتر است

هرگاه علقه «خون بسته» باشد وشصت دینار اگر مضغه «مانند گوشت کوبیده» باشد، وهشتاد دینار اگراستخوان درآن روئیده ولی تمام خلقت شده باشد، وصد دینار هرگاه تمام خلقت شده ولی روح درجنین حلول نکرده باشد همینکه روح دراو حلول کرد دیه آن کامله است که آن هزاردینار است یاصد شتر، یاچیزیکه بآن قیمت باشد ازغیر شتر بتفصیلی که در کتاب دیات خواهد آمد انشاالله

بسا باشد که برای زن حامله زائیدن دشوار شود دراینحال نیز استعمال دواهائی که دردرا آسان ولی طفل راساقط کند حرام است مگر اینکه ازضرر ایمن بوده باشاره طبیبی حاذق یا قابله ماهری انجام گیرد. بسیاری ازکسان را دیده ایم که اینگونه دواهارا برای سهولت زائیدن استعمال کرده‌اند در نتیجه با کلسیوم [illegible] هم طفل راهلاک کرده‌اند وهم مادرش را. ولیدانوم ماده‌ایست که از افیون می‌گیرند وبسا بکدانه سکاله که ماده‌است غالبا درسنبلهای گندم موقعیکه باران زیاد میبارد یافت میشود هم جنین راکشته‌اند وهم مادرش را. ازاین مواد وغیر آن مایعاتی توسط آمپول برای اینمنظور میگیرند وبسیاری راهلاک مینمایند ازاینها تحرز واجتناب شدید واجب است مثل «العاندین وسگلر گوبین وامثال اینها» بهترین چیزی که برای [illegible] استعمال میشود برگ سداب است وآن برگ گیاه معروفی است که ازآن مقدار دومثقال گرفته در [illegible] آب می ریزند وازآب جوشیده آن [illegible] حامله مینوشانند این دوا زائیدن وافتادن جفت را آسان مینماید و از هر ضرری مامون است ولکن واجب است که استعمال نکند مگر [illegible] ازوضع بالای رحم [illegible] وقسمت آن نزول کرده باشد وزن حامله [illegible] گرفته باشد و آن [illegible] معروف بقصه الفار (گازموش) است ([illegible]) [illegible] است که در موقع [illegible] عارضه زن [illegible]) حاصل شده باشد ومعذلک واجب است که قابله ماهری حاضر باشد. برای سداب تاثیری است [illegible] آن [illegible] شده [illegible] ودرمعالجه [illegible] فوائدی دارد [illegible] علم [illegible] آن در اینخصوص [illegible] تمام دواهای سمیائی که استعمال آن [illegible] معمول است برای عارض شدن [illegible] عارضه‌ها [illegible] است در اینجا [illegible] الولاده [illegible] احکام [illegible] واستعمال ادویه [illegible] شرع برای حفظ آن [illegible] رجوع [illegible] واقف شوی

[illegible] که بعضی [illegible] مهم بوده [illegible] آنها [illegible] ازآنچه [illegible] مادرش میکردند [illegible] وپاکیزگی واجتناب ازچرک [illegible] آن وکهنه‌ای که استعمال میشود [illegible] استعمال قرار میگیرد خصوصا دست قابله ولباس آن [illegible] که دواود

میزاید اگراین طریقه کامل وپیروز گردد زن از دردهای نفاس واحکام آن خلاص وراحت خواهد شد ولکن مانع شدن ازریزش خون درموقع زائیدن برای زن مضر بوده و سبب امراض عسرالعلاج گشته ومنجر بهلاکت میشود واستعمال چیزیکه مانع خروج خون در موقع زائیدن شود شرعاً جائز نیست، اما چیزیکه مانع درد باشد جائز استواگر مدت نفاس هیجده روزاست. بعضی از زنها در مدت شیر دادن حیض نمیشوند، پس هرچه می‌بینند پس ازحداکثر نفاس، استحاضه است درصورتیکه زن خود طفل خودرا سیر دهد، اما اگر دیگری اورا شیردهد یا از زنانی باشند که در موقع شیردادن هم حیض میشده پس آنچه پس ازاکثر مدت نفاس می‌بیند احکام زنانی که خونشان مستمر است بروی جاری میشودواین احکام درهمین جامی آید، بعضی از زنها هستند که پس از نفاس خونشان یکماه یادو ماه یابیشتر قطع شده سپس عود میکند در حالیکه بچه شیر می دهد برچنین زنی احکام حیض یا استحاضه بتفصیلی که سابقاً در مسائل حیض واستحاضه گذشت جاری میگردد. وهرگاه خون نفاس از هیجده روز تجاوز کرده واستمرار پیدا کند و از زنانی باشد که درموقع شیر دادن حیض میشده یا اینکه زن بچه شیرده نیست پس اگردرحیض ذات العاده عددیه است همان عادت خود را گرفته وبقیه را استحاضه قرار میدهد وبراوست که هر روزه وارسی کند و یا خود اوست که بیشتر تحقق نماید تا هیجده روز بگذرد چنانکه در احکام حیض گذشت اما اگر ذات العاده نباشد مثل مبتدئه ومضطربه، صبر میکند تا هیجده روز بگذرد وپس از آن اعمال مبتدئه ومضطربه که در حیض شرح آن گذشت انجام میدهد وحکم زن نفساء مانند حکم زن حائض است هرچه براو حرام بوده باین نیز حرام است وهرچه برحائض حلال بوده برزن نفساء نیز حلال است تا ایام نفاس بگذرد آنگاه براو غسل نفاس واجب میشودمانند غسل حائض ووضو وآن برای کارهائیکه طهارت برای آن واجب است ازنماز وطواف ومس کتاب قرآن پیش از غسل یا بعد از آن، واستثنا میشود دراینمورد طلاق پس اولی آن است که زن نفساء طلاق داده نشود و اگر طلاق داده شد صحیح است و رجعی میشود چنانکه احکام آن انشاالله درباب طلاق خواهد آمد وهمچنین دروطی آن کفاره نیست هرچند حرام است و حاصل میشود نفاس درسقط، هرچند یك روزیاده روز پس از بسته شدن نطفه باشد درصورتیکه معلوم شود که آن مبدأنشو آدمی است،وموقوف بر ولادت طفل بعد ازتمام خلقت شدن نیست. پس اگر زن حامله‌ای ساقط کند و خون ازوی جاری شود نفاس حاصل شده واحکام آن بروی مترتب است هرچند سقط بکوربار باشد مثل اینکه دواهای سقط جنین استعمال کند هرچند این عمل بحرمت شدیده حرام است بجهت آنکه بمادر طفل ضررهائی میرساندوبسا باشد موجب بهلاك آن گردد و قلت نسل ، وبهمین نظر براینعمل وعده عذاب داده شده وبرکسیکه طفلی را ساقط کند دیه واجب است ودیه آن بیست دیناراست در صورتیکه نطفه دررحم باشد چنانکه بعضی ازسفیهان در این ایام مرتکب آن شده وبزن خود پس از جماع دوائی میخورانند که نطفه رافاسد کند یادر فرج زن چیزی می نهد که آنرا تباه نماید وچهل دیناراست

آن‌ها حرام است و بزودی شرح آنچه حرام است و آنچه بخصوص مستحب است خواهد آمد.

چهارم واجب است استعمال آنچه برای اخلال امراض بدن مضر است وحرام است استعمال آنچه ببدن ضرر میرساند و آنها درمطاوی این کتاب جمع آوری شده مخصوصا مسائل طهارت وحفظ الصحه که در همین جزء است

پنجم مستحب است برای شخص تندرست تا چه رسد به مریض که بسیار یاد مرگ کرده وخودرا آماده آن نماید رسول خدا فرموده است اکیس الناس من کان اشد ذکراً للموت زیرکترین مردم کسی است که زیادتر بیاد مرگ باشد

ششم همچنانکه ذکر مرگ مستحب است طول امل مکروه است

هفتم زیارت قبور مؤمنین مستحب است

هشتم مستحب است طلب حوائج در نزد قبر پدرومادر پس از آنکه برای ایشان دعا وطلب آمرزش کند ومستحب است سلام وترحم براهل قبور ومستحب است برای زائر که دست خود را بر قبر گذارد وسوره قدررا هفت مرتبه بخواند ومستحب است دعا کردن در موقع زیارت قبر بدان طریق که در اخبار وارد شده که میگوید اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتک مایستغنی بها عن رحمة من سواک

نهم مستحب است وصیت برای تندرستان ومؤکد است برای بیماران و گاه باشد که واجب شود.

دهم هرکسیکه دارای اطفال بوده یادیوانگان وسفیهانی در تحت کفالت او هستند ومالی دارد درصورتی که نترسد اطفالش ضائع شوند یا از ضائع شدن مال نترسد واجب است که ولی مؤمن امینی تعیین کند که بحفظ آنها وبحفظ اموال ایشان قیام نماید تا وقتیکه صغیر کبیر شده ومجنون عاقبت یافته وسفیه رشید شود، اما اگر در اینجا ولی شرعی از جد یا حاکمی که بشئون آنها قیام نماید بوده باشد تعیین ولی واجب نیست بلکه با وجود حاکم مؤمن جائز نیست مگر اینکه جد نداشته و ولی نباشد. و مستحب است مقداری از مال خودرا برای خویشاوندان یامحتاجان (اگر ضرر ورثه نمیخورد) وصیت نماید وافضل آنست که ثلث مال خودرا برای ایشان وصیت کند، وآنچه میتواند از انواع قربات و خیرات و کارهای خیر پیش از اینکه مرگ در رسد بنشاند برای آخرت بفرستد.

یازدهم هرگاه برگردن موصی حق واجبی باشد وصیت بدان واجب است خواه آن حق مالی محض باشد مانند زکوه وخمس و کفارات و مانند آن ودین هرگاه بتوان آنرا پس از او ادا کرد، خواه مشوب باعمال بدنی باشد مانند حج یا بدنی محض باشد مثل روزه ونماز واجبی که ازوی فوت شده و بر پسر بزرگ قضاء آن واجب است پس لازم و واجب است که پسر بزرگ خودرا وسایر وصیت نمایان اعلام نماید

دوازدهم مستحب است که مریض بر مرض خودداری و بردباری نموده ترک گله و شکایت کند وآنرا کتمان نماید بخصوص درسه روزه اول، مگر که اظهار آن بقصد عیادت وعیادت باشد، ومستحب است که بدر مرض ورنج خود را احتساب وذخیره آخرت کند و واجب است که طبیب را برای معالجه ومداوا اعلام کند اگر معالجه ومداوای آن مرض واجب باشد.

روی آن می‌افتد و آب وطشتی که‌در آن‌لباس وفنداق وفراش وگهواره‌ایکه درآن میخوابد شسته میشود وپستان‌دایه‌او وهرچیزیرا که بدان محتاج است ازآن جهت که ثابت‌شده که‌بدترین مرض‌های مهلکه برای‌زن تازه‌زا سرزائیدن است حتی‌بعضی ازاطباء ادعا کرده‌اند که‌آن علاج‌ندارد وآن بناچار بمرگ میکشاند وهمین تب از انواع تب‌های گندزاست‌ومنشأ آن‌چرکینی وکثیف بودن لباس‌زن تازه‌زا وخوابگاه آن یا دست قابله وامثال آن میباشد وپرمعلوم است که‌طفل جدید الولاده بنیه‌اش ضعیف وعضله‌اش رقیق است که‌عفونت درآن بیش‌از دیگران تأثیر دارد پس‌وقتیکه درنظافتش مواظبت نشود کثافت بسرعت دروی تأثیر کرده‌مریض‌می‌شودحال‌یامیمیرد یاایکه امراضی باوعارض میشود که‌در تمام طول حیاتش باقی‌مانده مدت عمرش‌را بازندگی‌سخت‌و دشواری‌در میان‌امراض دائمی وزمین‌گیر‌میبرد .

زنها معمولادراین ایام این‌امر مهم‌را مهمل گرفته وکثیف‌ترین لباس‌هاوچرکین ترین رختخوابهارا در موقع زائیدن استعمال می‌کنند وقابله‌را بپلیدو کثیف بودن دست‌ولباسش اهمیت نمیدهند اینست که آنها هلاك‌شده واینها هلاك‌می‌کنند ولااقل اینست‌که مسبب انواع امراض‌میشوند. وحال‌ایکه این امری‌است که شرعاً مراعات آن‌واجب واهمال درآن حرام است برای اینکه دفع‌ضرر احتمالی‌واجب است وخودرادر مهلکه افکندن‌حرام است و وجوب حفظ نفس محترمه یکی از اصول احکام‌دین اسلام است

نوع‌پنجم:درغسل‌میت‌وآنچه ازاحکامیکه مناسب آن‌است ودر اینجامطالبی‌است مطلب اول: احکام مریض وعیادت آن و آنچه مناسب اینمقام است وآن در چند امر ذکر میشود

اول: برهر فرد انسان؛ حفظ نفس‌خود واولادش‌واجب‌است‌وهمچنین‌حفظ کسیکه برای حفظ اولاداو ازهرضرر وخطری قیام می‌کند واجب‌است وتهیه وبدست آوردن‌آنچه موجب‌حفظ‌صحت‌خودو اولادوعیال‌اوست‌وکارهائی که باعث‌حفظ صحت است مستحب‌است

دوم: فرار از وبا وطاعون جائز است وآنچه عامه (سنیان) روایت کرده‌اند از رسول خداصلی الله علیه وآله که‌فرموداالفرار من‌الطاعون کالفرارمن الزحف (فرارازطاعون مانند فرارازجنگ است) وفرمایش آنحضرت‌که فرمود الفار منه کالفار من‌الزحف «فرار کننده ازوبا همچون فرار کننده ازجنگ است» ائمه‌اهل بیت‌علیهم السلام این‌حدیث را تفسیر کرده‌اند بگروهیکه که‌مرابط ومراقب دربرابر دشمن‌باشند آنگاه وبادرمیانشان افتد ودیگران که‌طاعون درایشان واقع شود پس آن‌کسانیکه مراقب ومرابطند فرارکرده سنگرهای خودرا خالی گزارند. وامامان اهل‌بیت علیهم السلام حکم کرده اند بجائز بودن فراراز طاعون ووبا مگر برای مرابطین ومجاهدین که‌بر ایشان واجب است حفظ مراکز وسنگرهای خود هرچند وبا وطاعون درمیانشان واقع شود یاچیزیکه مضرتراز اینها باشد مگردر وقتیکه فرارموجب غلبه‌دشمن‌نگشته‌یادرنگ وفرار نکردن‌موجب هلاکت افراد شودبطوریکه مؤدی بغلبه و پیروزی دشمن گردد

سوم: آنچه مضربدن باشد ازخوردنی‌ها ونوشیدنی‌ها ومسکن و ملبس استعمال

انه لا یحب المسرفین بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد، ودر اخبار آمده که: اسراف چیزیست که مال را تلف کرده و ببدن ضرر زند ودر چیزیکه فائده و نفع داشته باشد اسراف نیست. واز همین جا معلوم میشود که اسراف در دو امر محقق می پذیرد. ضرر بدن رسانیدن یا تلف کردن مال در چیزیکه نفع نداشته باشد وروی هم غذا خوردن یعنی پیش ازاینکه غذای اولیه هضم شود دوباره غذا خوردن یا بدون اشتها چیزی خوردن کراهت شدیده دارد، ومستحب است پیش ازاینکه شکم پر شود ازخوردن غذا خودداری کند در این باره درحدیث ارشاده که فرموده **اجلس علی المائدة وانت تشتهی وقم عنها وانت تشتهی وحذرفیه الطعام قبل هضم الطعام** بنشین برسرسفره در حالیکه اشتها داری و برخیز ازآن درحالیکه هنوز اشتهایت باقی است وحذر کن ازغذا خوردن پیش از انکه غذایت هضم شود. وکراهت دارد غذاهای گوناگون را بیکدیگر مخلوط کردن و زیاد غذاهای رنگارنگ را در یك سفره چیدن، احصائیه وآمارها نشان داده که آنهائیکه عمرشان کوتاه بوده کسانی بوده‌اند که خوردنی‌ها ونوشیدنی‌ها را بیکدیگر مخلوط میکرده‌اند وآنانیکه عمرطولانی کرده‌اند کسانی بوده‌اند که درغذاهای خود یك رنگ یا دو رنگ اکتفا واقتصار داشته‌اند. پس هرگاه کسی بخواهد طعامهای رنگارنگ بخورد بهتر آن است برسر طعام دومی حاضر نشود مگر پس ازبرداشتن طعام اول چنانکه حضرت امام موسی بن جعفر (ع) درمهمانیهای خود چنین میکرد ودکر آن در باب اطعمه خواهد آمد. انشاالله ولکن سزاوار نیست که کسیکه درحال صحت است ازغذاها اجتناب کند بطوریکه مانند کسی باشد که در پرهیز است، چنانکه سزاوار است برای مریض ترك پرهیز نماید دروقتیکه ترك، پرهیز مضر باشد پرهیز نکردن حرام است ، ودر حدیث آمده است (**اثنان علیلان صحیح محتم وعلیل مخلط**) دو نفر همواره علیلند یکی شخص تندرستی که پرهیز میکند ودیگری علیلی که غذاها را باهم مخلوط می کند) و باز درحدیث است (**ان المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط بدناً ما عودته**) شکم خانه درد است وپرهیز اصل و سرآمد هر دوائی است هر بدنی راآن قدر بده که بارده) وازآن معلوم میشود که ترك عادت خالی ازضرر نیست ،وهیچ چیزی ازخوردنی های پاکیزه حرام نیست مادامیکه ضرر نداشته باشد (**قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق**) وبزودی شرح طعام وشرابهای نافع ومضر وحرام وواجب ومکروه درباب اطعمه واشربه وآنچه مربوط بلباس است درباب خود خواهد آمد، ودراحکام خلوت این کتاب حرام بودن حبس غائط وبول وآداب تخلی گذشت وباز درمطاوی این کتاب آنچه متعلق بخواب ونکاح وغیر هما است هریك درباب خود خواهد آمد انشاالله تعالی

مطلب دوم (آنچه متعلق بحال احتضار است) واجب کفائی است بر ولی میت و گر نباشد بر کسیکه بر بالین محتضر حاضر است که اورا روبقبله کند باینطور که به پشت خوابانیده و صورت وشکم هردو پای اورا بطرف قبله بگردانند بطوریکه اگرمیت بنشیند روبقبله نشسته باشد ،واگر جان کندنش طول کشد وسخت باشد

سیزدهم: مستحب است که در اول مرض اگر مامون از خطر است ترك معالجه کرده و باستعمال دوا مبادرت نورزد و با احتمال ضرر و احتمال سخت شدن مرض و بزرگی خطر، ترك معالجه واجب است هرچند مرض طولانی شود

چهاردهم: استعمال آمپول در پوست وخون محتضر جائز نیست اگر باعث اذیت مریض شود باینکه مدت احتضار وجان کندنش در الم وشدت طولانی شود اما اگر بدون درد ورنجی موجب تاخیر مرگ گردد استعمال آن واجب است وهرگاه طبیب گمان کند که بدینوسیله مریض شفا یافته یاصحتش پیشرفت می کند یامرگش بمدت طولانی تاخیر می افتد استعمال آمپول واجب است هرچند موجب اذیت بیمار شود.

پانزدهم: برای مریض راه رفتن در حال مرض و پس از رفتن مرض مکروه است و اجتناب از اعمال شاقه و آسایش وراحتی برای او مستحب است

شانزدهم - صدقه دادن برای مریض وغیر مریض مستحب است

هفدهم: مستحب است در منزل مریض صدا را باذان بلند کردن، چنانکه مستحب است برای محافظت کودکان در خانه اذان گفتن

هجدهم: برای مریض مستحب است که برادران مؤمن خود مریضی خودرا اعلام نموده واجازه دهد که بر او وارد شوند

نوزدهم - عیادت کردن از مریض مستحب مؤکد است، وعیادت کردن صبح وشام تاکید شده و مستحب است التماس دعا ازمریض برای عیادت کننده وعکس آن و اینکه هرکس دعای مریض را برای خود نگاهداری کند یا یمعنی که او را بیازرده دلتنگ نکند ومکروه است اذیت کردن و دلتنگ نمودن مریض هرگاه موجب خطری نشود وحرام است هرگاه اذیت بغیرحق باشد یا اینکه آزاردادن موجب ضرر یا خطری شده یامرض را طولانی کند هرچند آن آزار دادن بحق باشد مگر اینکه مریض آن حق را انکار کند یا خوف ضائع شدن آن باشد. ومستحب است نشستن در نزد مریض وطول ومکث در نزد او مکروه است مگر اینکه دوست داشته باشد یاخواهش کند و مستحب است برای عیادت کننده که دستهای خودرا روی یکدیگر گذارد یا بر پیشانی خود نهد یا بروی ذراع مریض بگذارد، ومستحب است که عیادت کننده هدیهٔ ای برای مریض ازمیوه یاچیزی ازبوی خوش وعطریات یابخور ومانند آن همراه خود ببرد، و مستحب است که برای برآوردن حاجت کور و بیمار سعی نمود تا آنکه برآورده شود خصوصاً هرگاه از خویشاوندان باشد.

بیستم: حرام است استعمال آنچه برای بدن ضرر داشته باشد از خوردنی و نوشیدنی ولباس وخوابگاه واسبابی که بدان بول وغائط دفع شود اگر ضرر داشته و حرکات عیفی داشته باشد خواه درریاضت بدنی باشد یاغیر آن هرگاه از آن خوف ضرری باشد وجماع پی درپی کردن نیز چنین است، وپر کردن شکم بوجهی که ضرر داشته باشد وهمچنین حرام است مصرف کردن مال در امور خوردن و نوشیدن وپوشیدن ومانند اینها البته درچیزهائیکه فائده عقلانی نداشته باشد و این همان اسرافی است که حرام است درفرمایش باریتعالی در سوره اعراف **و کلوا واشربوا و لاتسرفوا**

ارزیر لباس غسل میدهند. وجائزاست که مرد، دختری را که پیش ازسه سال ندارد برهنه غسل دهد وهمچنین زن پسربچه راوبرغیرولی، غسل میت کفایتاً واجب میشود هرگاه میت ولی نداشته باشد یاازغسل میت امتناع کند و واجب است پیش از غسل اگر نجاستی دربدن میت است آنرا ازائل کرد سپس شروع بغسل نمود. وکیفیت غسل آنستکه اولااو راباآب سدر غسل دهند سپس باآب کافور مگراینکه محرم باشد که باید کافور نزدیك او نبرند وغسل دوم وسوم او باآب خالص انجام می شود. پس از کافور باآب قراح پس غسلها سه غسل میشود

اول. باآبی که در آن کمی از گردسدر مخلوط میشود بطوریکه آبرا ازصورت آبی خارج نکند ودوم باآبی که مقداری کافوربدان مخلوط شود بقدریکه آب ازاطلاق آب بودن بیرون نرود وسومی باآب قراحی که چیزی بدان مخلوط نشود وابتدا میشود بشستن سرسپس بشستن طرف راست، سپس بشستن طرف چپ، درهر یك از سه غسل، وناف و عورت را بایکی از دوطرف راست وچپ میشویند هرطرف که باشد ولابد برای تحصیل یقین مقداری از عضوی را که قبلا شسته بعداً نیز میشوید وهمچنین باشستن طرف چپ مقداری ازطرف راست را میشوید وفرو بردن میت در آب زیاد کفایت ازترتیب می کند چنانکه درجنابت نیزچنین است واگر سدر وکافور بدست نیاید سه مرتبه باآب قراح غسل میدهند واگر یکی از آنها نبود بدل آن باآب قراح غسل داده میشود. ومستحب است وضودادن میت، وهرگاه آب بدست نیاید یااز غسل دادن آن خوف ریختن گوشت اوبرود مانند کسی که سوخته و کسیکه غسلش نداده اند تابدنش فاسد شده بجای سه غسل اورا سه تیمم میدهند.

وکیفیت تیمم آنستکه تیمم دهنده دست خود رابر زمین میزندوبا آن دو جبین میت وپیشانی اورا ازرستنگاه موبطرف دماغ بالائی وی مسح می کند سپس بدو دستش مسح می کشد چنانکه نزنده عاجزیکه نمیتواند تیمم کند تیمم میدهند، وواجب است که درحین غسل صورت میت همچون محتضر بطرف قبله باشد و مستحب است که میت را بجای بلندی بگذارندو اینکه درزیر سایبانی باشدو گریبان اورابگشایندو لباس اورا از پائین پایش بیرون بیاورند، وعورت اورا اگر ناظر محترمی نیست مستحب است پوشانیدن والاواجب است. ومستحب است پیش ازغسل فرج رابااشنان بشویند سپس آنرابا آب سدرمیشویند سپس سرمیت رابا کف سدر بشویند آنگاه شروع بغسل اول شود پس وقتیکه غسل اول تمام شد مرتبه دوم فرج اورا بااشنان میشویند سپس آنرابا آب کافور میشویند آنگاه شروع بغسل دوم مینمایند سپس فرج رابا آب قراح شسته شروع بغسل سوم می کنند ودرشستن سر درغسلهای سه گانه مستحب است که ابتداء بطرف راست سرو بعد بطرف چپ آن نمایند چنانکه مستحب است که هردو دست میت راپیش ازهرغسلی ازسه ذراع درحالیکه ابتداء ازدست راست شود بشویند، چنانکه مستحب است برای غسل دهنده که پیش ازهرسه غسل دودست خود راسه مرتبه درحالیکه ازدست راست شروع کند بشوید.

ومستحب است که درهریك ازغسلها، اعضاء غسل راهریك راسه مرتبه بشوید

مستحب است که اورا بجائیکه نماز میخوانده نقل دهند واگر مکان معینی برای نماز نداشته اورا می‌اندازند روی چیزی که نماز میخوانده همچون سجاده و مانند آن. ومستحب است که شهادتین واقرار بنبوت پیغمبرص وامامت ائمه‌علیهم السلام و کلمات فرج راتلقین وی‌نمایند وکلمات فرج این‌است(لااله الاالله الحلیم الکریم لا اله‌الا الله العلی‌العظیم سبحان‌الله رب‌السموات السبع ورب‌الارضین السبع و مافیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمدلله رب العالمین) و چشمهای اورا پوشانیده دهانش رابهم آورده ودستهایش رابطرف پهلوهایش کشیده وبا پارچه روی اورا پوشانیده‌و در نزد او قرآن‌خوانند. واگر شب‌مرده باشد چراغ‌در نزد او روشن می‌کنند، ومؤمنین‌رابموت‌اوخبرمیدهند وبتعجیل تجهیزش مینمایندمگر وقتیکه مردنش مشتبه باشد که‌در اینصورت دفنش جائزنیست تا اینکه علم بموتش حاصل شود، و مرگ‌هیچ‌علامتی ندارد جز بظاهر شدن علامات‌فساد بدن، وآشکار شدن‌امارات گندیدن دراو وآنچه‌اطباء گفته‌اند که‌علامت مرگ آن‌است که شقیقه‌های میت فرو رفته‌و پره‌های‌دماغش آویخته‌وپوست صورتش کشیده‌شود وصورت ودماغش شکسته وفك اسفلش ازفك‌اعلی جداودو کف‌دستش از آرنج منخلع شود وقدمهایش سست ونرم شود، بهیچیك از اینها اعتبارنیست. اطباء امروز برمقاومت حس‌بصر موقعیکه دست بچشم بکشند اعتمادمینمایندولی هم علامتی نیست‌که بتوان بدان‌اعتماد نمود؛ والحذر الحذر! ازاینکه‌میتی‌دفن شود پیش‌از اینکه‌بموتش یقین‌حاصل گردد خصوصاً کسانیکه بانواع سکته میمیرند وکسیکه غریق‌شده یازیر دیوار مانده و کسیکه گرما زده یاسرما زده‌شده یابرق یابخار ذغال گرفته‌باشد. وبسیار مشاهده شده که‌کسانی را که‌دفن کرده‌اندپس‌ازاینکه‌دوباره قبر آنها راگشوده‌اند دیده‌اند که‌آنها درسردابهائی که‌برای قبر ساخته‌شده نشسته یاایستاده‌اند، من خود کسی‌را دیدم که‌بعد ازغسل و تکفینش‌ازجای برخواست واز آنچه مشاهده نمود ترسیدوافتاد ومرد؛ وکسیکه‌بدفن میت‌مشتبهی عجله کند برکشتنش کمك‌کرده بدترین صورت. و کمترین مدتی که باید بر میت مشتبه صبرکرد سه روز است در صورتیکه قبل‌از انقضاء آن بدنش فاسد نشود ،وکسی راکه بدار آویخته‌اند اگر حاکم درباقی ماندنش‌بردار فائده‌ای تصور کند نبایدبیش‌ازسه‌روز بالای دار بماند. وکراهت دارد که بالای سرمحتضر جنب‌یا حائضی حاضر شود، وحرام است‌که روی شکم میت درحال احتضار آهن‌یا چیزدیگری گذاشت وپس‌ازآنکه بموتش‌یقین حاصل‌شد بازهم گذاشتن چیزی روی شکمش‌مکروه است وهرگاه این‌عمل بعنوان‌مشروعیت انجام شد حرام‌است

مطلب‌سوم (درغسل میت) برولی میت‌غسل میت‌واجب است هرگاه در نری‌و ماده‌گی مماثل ومانند آن باشدو اگرمغایر باشد مماثل اورا امرغسل دادن میکند مانندپسریکه زنی‌را امرمیکند بغسل مادر خود هرگاه مادرش شوهرنداشته باشد.و نباید جزمرد مردرابشوید وجززن زنرا ،مگرشوهر وزن که‌هریك میتواند دیگری راغسل دهد وهرگاه مماثل‌یافت نشود مردزن را اززیر لباس غسل میدهدوهمچنین زن‌مرد را ،ومحارم هم‌مانند اجانبند که اگر مماثل یافت نشود پاره‌ای پاره‌دیگر را

ر آنها را از طرف چپ میان پیراهن و چادر و دیگری را با برقوه بطرف راست که بپوست میت بچسبد و باید از درخت خرما باشد و اگر نبود از غیر آن مثل درخت سدر و درخت بید و سائر درختهای تر و بر پارچه حبره و پیراهن و لفافه و جریدتین بنویسند «فلان یشهد ان لااله الاالله ویشهد ان محمداً رسول الله» و مستحب است که کافور را با دست سایید و اگر از هفت موضع سجود زیاد آمد روی سینه میت بریزد و مستحب است که وزن آن یکدرهم باشد (و آن تقریباً چهار گرم بوزن امروز است» و افضل آن است که چهار درهم باشد و کاملتر آنکه سیزده درهم و ثلث درهم باشد «و آن تقریباً معادل پنجاه گرام است» و مکروه است با آب دهن تر کردن نخهائی که با آن کفن را می دوزند و اینکه برای کفن ها آستین هائی در موقع کفن کردن درست کنند غیر از آن آستین هائیکه دارد و کفن کردن در پارچه سیاه. و بخور دادن کفن ها بمجمر هائیکه در آن آتش می نهند و انداختن بوی خوش یا عود برروی آن تا دودش بلند شود. یا اینکه با غیر کافور و ذریره خوشبویش نمایند یا اینکه در گوش و چشم میت یا چشمهایش کافور بریزند و یا اینکه کفن را با آلت آهنی ببرند و هرگاه بعد از تکفین، کفن میت نجس شود اگر در قبر نگذارده اند کفن را میشویند و اگر در قبر گذارده شده و ممکن است درهمان قبر کفن را شست همچنان میشویند، و اگر ممکن نیست موضع نجاست را مقراض می کنند اگر مستلزم برهنه ماندن جزئی از میت نباشد، اما اگر جزئی از میت برهنه ماند کفن نجس را بهمان حال خود وامیگذارند

مطلب پنجم- در احکام نماز میت- هر مسلمانی که بمیرد پس از غسل و کفن کردن و قبل از دفن او، بروی نماز واجب است و فرقی بین زن و مرد و بزرگ و کوچك نیست هرگاه از عمر او شش سال و بالاتر گذشته باشد. اما اگر شش سال کمتر باشد، نماز بر او واجب نیست بلکه مستحب است بر طفل اگر زنده متولد شد و هنوز شش سال را تمام نکرده باشد. و این نماز بر ولی میت واجب است پس اگر ولی نبود یا بدان قیام ننمود بر هر مکلفی که در محل میت حضور دارد واجب کفائی است بحیثی که اگر بعضی بدان قیام نمایند از گردن دیگران ساقط است، پس اگر هیچکس بدان قیام ننمود هر که در آنجا بوده و نماز نکرده معاقب خواهد شد. و اگر ولی میت حاضر باشد و از اجازه دادن مضایقه نکند و کسی بدون اذن او نماز بخواند کافی نیست، و با وجود شوهر البته اولی تر است بنماز بر زن خود از خویشاوندان دیگرش. و اگر ولی میت جامع شرائط امامت نماز جماعت نباشد نباید برای دیگران در این نماز امامت کند بلکه باید خود او منفرداً نماز بخواند یا امام جامع شرائطی را نائب بگیرد و اگر نائب گرفت پس مستحب است که هاشمی را بر دیگران مقدم دارد، و اگر زن امام جماعت شود مستحب است که در وسط آنها قرار بگیرد و بارز و آشکارا نباشد همچنانکه اگر عریانی در حال برهنگی امامت کند. و عدالت امام در این نماز شرط نیست.

و کیفیت این نماز آنست که نماز گذار نزدیك میت می ایستد درحالیکه رو بقبله بوده و میت در جلوی او و در طرف قبله است و سر میت در طرف راست نماز گذار است پس پنج تکبیر میگوید و در میان تکبیرات چهار دعا میخواند. تکبیر اول را میگوید و هر دعائی میخواهد میخواند سپس تکبیر دوم را همچنین دعا میخواند آنگاه

واینکه پیش ازغسل اول و دوم دست بشکم میت بکشد مگر زن حامله

ومستحب است که غسل دهنده درطرف راست میت بایستد وبرای آب غسل چاله‌ای بکنند. و آب غسل‌را با پارچه‌ای خشك کنند ومکروه است که میت را بنشانند وناخنهای اورا بگیرند وموی او راشانه کنند، واگر درموقع چیدن ناخنهای او وشانه زدن موی وی چیزی جداشده واجب است که آنرا در کفنش افکنده باوی دفن کنند. ومکروه است که میت را میان دوپای غسل دهنده قرارداد وآب غسل رادر رخشوی‌خانه ریخت ولی در بالوعه «آبریز» عیبی ندارد

مطلب چهارم: در کفن» بعداز غسل میت کفن کردن او بسه پارچه واجب است: لنگی که مابین ناف و زانوی اورا بپوشاند و پیراهنی که سینه وپشت اورا تانصف ساق بپوشاند وچادر سرتاسری که تمام بدن رامستور نماید، و واجب است که پارچه‌ها از چیزی باشند که نمازمردها درآن جائز استمانندپنبه وکتان وپشم، وجائز نیست کفن کردن بچرم و پوست وحریر خالص برای مردان وزنان، واگر پارچه‌های سه گانه ممکن نشود آنچه ممکن شود کافی است هرچند یك پارچه‌ای باشد که تمام بدن یا بعض آنرابپوشاند یا اینکه تنهائی عورت رابپوشاند، وواجب است حنوط کردن میت در موقع کفن کردن وآن مس کردن هفت موضع سجده است که عبارتست ازپیشانی و دوکف دست ودو زانو ودو انگشت ابهام پاها بکافور، هر چند خیلی کم باشد مگراینکه میت محرم باشد که در اینصورت حنوط کردن آن حرام است وهمچنین نباید هیچ بوی خوشی نزدیك او برد حتی ذریره که نوعی ازبوی خوش است) و مستحب است که غسل دهنده پیش ازکفن کردن میت، غسل مس میت نماید یا وضوئیکه برای نماز واجب میگیرد باغسل مس میت پیش ازکفن کردن میت انجام دهد، وبرای کفن مرد حبره یمنیه عبریه اضافه میشود) حبره بکسر حاء وفتح باء پارچه‌ایست که شامل تمام بدن میشود ومنسوب بعبر بکسرعین وفتح باءاست وآن قریه‌ایست دریمن» ودر حالیکه حبره نبوده غیرآن ازپارچه‌های قیمتی کافی است، وجائز نیست که بطلا مطرز باشد ومستحب است که بر کفن خرقه‌ای اضافه‌شود که بدان ران میت رابه پیچند و اینکه طول آن سه ذرع ونیم و عرض آن یکشبر باشد که بدان رانهای میت را به پیچند تا منتهی شود

ومردرا عمامه برسرش بپیچند درحالیکه تحت الحنك داشته باشد و گوشه‌های عمامه از حنك او بیرون آمده وبر روی سینه اش بیفتد ومستحب است که پنبه مابین الیتین او بگذارند

واینکه برای زن لفافه‌ای برای بستان بند ونمطی (وآن پارچه پهن درشتی است که شامل تمام بدن میشود)پس اگر نمط نبود غیر آن ازپارچه‌های قیمتی درشت که زنان بدان معتادند اضافه میشود وبجای عمامه‌ای که برای مردان است برای زن مقنعه اضافه‌شود. وافضل آن است که کفن از پنبه سفید برای مردان و زنان باشد. و مستحب است که میت‌را با ذریره خوشبو کنند «ذریره گیاهی خوشبوئی است که در یمن و بلادهند میروود ودر دواهای طبی استعمال میشود وبا او دوجریدهٔ تر (دوقطعه چوب) میگذارند نزدیکی

را میخواند و باقی تکبیرات پس از نماز آنها خود ولاء بجا بیاورد هرچند جنازه را برداشته باشد، هرگاه نماز میت مزاحم نماز واجبی باشد خوانده میشود هرچند نماز واجب باشد که هنوز وقت دارد . اما اگر وقت نماز واجب تنگ است واجب است که نماز میت را تاخیر بیندازد، وجائز است که بر چندین جنازه یک نماز خوانند و اگر در حالیکه مشغول نماز بجنازه است جنازه دیگر آمد جائز است که نماز را قطع کرده وازسر یک نماز برهر دو آنها خواند وجائز است که نماز اولی را تمام آنگاه ابتدا بنماز دومی نماید

مطلب ششم (دردفن) واجب است بر ولی میت پس از غسل دادن و کفن کردن و نماز خواندن، دفن نمودن او، و جائز نیست دفن کردن میت بدون اذن ولی او مگر اینکه ولی نداشته باشد یا اینکه ازدفن او امتناع نماید که در اینصورت برهر کسیکه در آنجا حاضر است دفن میت واجب کفائی است، و کیفیت دفن: مخفی کردن میت در زمین است باینطریق که او را در حفره‌ای روی پهلوی راست بطوریکه صورت و جلوهای بدنش رو بقبله باشد میخوابانند، وواجب نیست چال کردن قبر مگر بآن اندازه که جسد میت از درندگان محفوظ و بوی او از زندگان مکتوم باشد واگر چاله کندن در زمین ممکن نباشد در بنائی که در روی زمین بنیاد کرده‌اند مستور میدارند بطوریکه پوشش از مردم و جثه‌اش ازدرندگان محفوظ باشد. و اگر در دریا مرده باشد وممکن نباشد که بخشکی رساند اورا سنگین کرده وبدریا می‌افکنند یا اینکه اورا در ظرفی افکنده و بدریا بیندازند ومستحب است که قبر را بقدر قامت بکنند و کمتر از آن کندن تامحاذی ترقوه است، و برای قبر لحدی بسازند «ولحد عبارت از شکافی است که در دیوار قبر کنده میشود تامیت را در آن رو بقبله گذارند» ومستحب است کسی که در قبر داخل میشود پای برهنه شود و سرش باز بوده بندهای خود را بگشاید درحالیکه درحال رفتن بقبر دعاهائیکه ماثور است بخواند، و آن قرائت آیه الکرسی وبعد از آن گفتن بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه وپس از آن برای میت زیاد استغفار نماید، ومستحب است برای کسیکه در قبر داخل میشود استعاذه کردن بخدا ازشیطان رجیم وقرائت فاتحه الکتاب ومعوذتین وسوره توحید ومکروه است که پدر در قبر فرزند خود داخل شود، گفته‌اند درباره هر خویشاوندی حزن حکم چنین است زیراشوهر در بردن زن بقبر از دیگران اولی است واگر شوهر نباشد کسیکه باو محرم است و بمنزله او است را اینکه کنار خویشاوندان بقبر برد والا زنها، وجائز نیست اجنبی در قبر زن فرود آید. ومستحب است پیش از دفن میت را در پائین پای قبر، بگذارند «یعنی محاذی مکانی که پاهای میت مرد باشد یا زن در آن قرار میگیرد» ومیت را دومرتبه برداشته باز روی زمین می‌گذارند واندکی صبر می‌کنند سپس برداشته وبقبر فرو میبرند. اگر مرد باشد سرش را پیش می اندازند و اگر زن باشد عرضاً بقبر میبرند وبندهای کفنش راپس از گذاشتن در قبر میگشایند وولی او یا کسیکه ازطرف ولی ماذون است پیش از چیدن خشت، شهادتین واقرار بائمه را بروی تلقین می‌کند باینطریق که میگوید یافلان ابن فلان اذکر العهد الذی

تکبیر سوم را ودعا میخواندآنگاه‌تکبیر چهارم‌راهمچنان دعا میخواند سپس تکبیر پنجم‌را گفته ومنصرف‌میشود، ودعای خاصی‌معین نشده‌بلکه مستحب است پس‌ازتکبیر اول.شهادتین بگوید ودر دوم صلوات برمحمد وآل محمدبفرستد وبعد ازتکبیرسوم برای‌مؤمنین ومؤمنات دعا کند ودر تکبیرچهارم برای‌میت‌دعا کندوپس‌ازتکبیر پنجم ازنماز منصرف شود درحالیکه از خدا طلب آمرزش می کند. ودر احادیث ادعیه مأثوره باالفاظ خاصی است که‌کمال نماز بدان حاصل میشود وپاك بودن‌از حدث و خبث‌در این نماز شرط‌نیست پس‌از کسیکه‌دارای حدث اصغریا اکبراست یادر بدن اونجاستی است این‌نماز صحیح است، وپوشش وسترعورت در آن واجب نیست واز شخص برهنه‌هم صحیح است‌هرچند بنفسه براوستر عورت واجب است اگر کسیکه نگاه‌کردش بر اوحرام است درآنجا باشد. وطهارت ازحدث وخبث وستر عورت‌از امور مستحبه‌است ،وشرط است که‌نماز گذار ازجنازه آنقدر دور نباشدکه منفصل ازجنازه شمرده شود. ومستحب است که امام‌موقعیکه نماز میترا بجماعت میخواند محاذی‌وسط مردو سینه زن‌بایستد. وهرگاه مردو زن مرده باشند وبخواهند برهر دو یك نماز بخوانندمردرا مقابل نماز گذار وزن رابرابر مردمیگذارند بطوریکه سینه‌زن‌محاذی کمرمردقرارنگیرد. واگر اتفاق افتد که‌زن وطفل رایك نماز بخوانند طفل‌را پس‌اززن مقابل‌قبله میگذارند وزن رامابین طفل ونماز گذار، ومستحب‌است که‌ماموم پشت‌سر امام بایستد هرچند یکنفر باشدواینکه نمازگذار پای‌برهنه باشد ودر تکبیرات پنجگانه‌دستهای خودرا بلند کند وپس ازتکبیر چهارم که‌بمؤمن دعا میکند اگرمیت منافق است‌بر اونفرین نماید واگر مستضعفی است‌که بین‌حق‌وباطل تمیز نمیدهدو بهیچیك‌معتقد نیست در باره اودعائی کند که‌در باره مستضعفین مینماید وآن‌اینست **ربنااغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم‌عذاب‌الجحیم‌ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم‌ومن‌صلح‌من آبائهم‌وازواجهم وذریاتهم انك‌انت العزیز الحکیم**.واگر میت طفل باشد پس‌از تکبیر چهارم بگوید **اللهم اجعله لابویه‌ولناسلفا وفرطا واجرا**«وفرط بفتحتین استعاره‌است ومراد ازآن مزد پیش گرفته‌شده است که‌انسان‌آنرا ازجلو میفرستد برای اینکه معنای‌حقیقی این کلمه کسی است که‌جلوتر میفرستد برای‌تهیه طناب‌ها ودلوهاوحوضها که آنهارا پراز آب کند وجمع ومفرد دراین کلمه مساوی است پس گاهی گفته میشود قوم‌فرط ورجل فرط واز همین کلمه است حدیث پیغمبر صلی‌اله علیه‌وآله که‌فرمود انافرطکم علی‌الحوض «من‌از همه‌شما جلوتر برحوض وارد میشوم».

ومستحب است که‌نماز گذار بایستد تاجنازه رابردارند وپس ازبرداشتن آن‌از نمازمنصرف‌شود،ومستحب‌است‌که برمیت درجاهائی نماز بخوانند که‌برای نمازخواندن مهیا شده باشد ، ومکروه است که دو مرتبه نمازجماعت بریك میت خوانده شود ومیتی که بدون نمازدفن شود برقبر اونماز خوانده میشود درصورتیکه جثه‌او در قبربوده ومتلاشی نشده باشد واگر کسی‌که میخواهد نمازبر میت گذارد حاضر بود ودید جماعتی نماز میخوانند وچند تکبیرهم گفته‌اند اونیز بدیشان ملحق‌شده ونماز

ومکروه است که دو میت را در یك قبر دفن کنند مگر در موقع ضرورت، وهمچنین مکروه است که میت را برای دفن نقل کنند در غیر آن بلدی که در آن مرده هرچند آن بلدیکه نقل میشود وطن ومسقط الراس او باشد مگر مشاهد مشرفه و آن عبارت از محل قبر پیغمبر و ائمه معصومین است غیر کسان دیگر از اولیاء وصلحاء پس دفن در مشاهد مکروه نبوده بلکه مرجح است هرگاه مستلزم مفسده دیگری مانند هتك حرمت میت که مستلزم نقل کردن است باشد مانند ازهم پاشیدن و بوی بد او واذیت بندگان رسانیدن بجهت بوی او، و آنچه معمول است که بعضی مردم میت را روی زمین گذارده واورا مستور می کنند تا رطوبتش رفته وخشک شد آنگاه او راپس ازمدتی نقل می کنند ونام این عمل را امانت می گذارند، از بدعت های محرمه است وباین مطلب مسائلی ملحق میشود

مسئله اول: ولی میت است که مکلف بتجهیز او میباشد مانند غسل دادن و کفن کردن ونماز خواندن براو ودفن کردن او وبرای احدی جائز نیست که بدون اذن ولی این کارها را انجام دهد مگر اینکه ولی غائب باشد یا ممتنع از قیام بدین اعمال باشد در اینصورت تکلیف بنحو وجوب کفائی متوجه کسانی میشود که در سر میت حاضر بند

مسئله دوم: اگر میت در خصوص امور بجهیز خود وصیتی کند مانند غسل دادن او در مکان معین یا غسل دهنده معین یا شخص معینی که براو نماز گذارد یا اورا در مکان خاصی دفن کنند بر ولی واجب نیست که تنفیذ وصیت میت را نماید زیرا این اعمال ازحقوق ولی است نه از حقوق میت، هرچند اولی عمل کردن بوصیت است

مسئله سوم: ولی میت کسی است که از خویشاوندان او بوی نزدیکتر بوده و علاقه اش بیشتر باشد واین معنی تحقق می پذیرد بکسیکه وارث او اولی است اگر یکی نفر باشد مانند پدر و پسر و برادر وعمو وغیر ایشان از اهل طبقات ارث، ودرصورتیکه متعدد باشند واگر اهل طبقه اول بوده باشد از اهل طبقه ثانیه اولی واهل طبقه دوم از طبقه سوم اولایند واگر منحصر بیکی باشد مانند پسر پس همان ولی خواهد بود واگر متعدد باشند مانند پدر و پسر پس پدر ولی خواهد بود، واگر دو پسر باشند یا بیشتر پس آنکه صلة تر ومهربانتر است ولی است واگر در صله و علاقه مساوی باشند پسر بزرگتر ولی است، وجد پدری در طبقه دوم در ولایت مقدم است بر برادر و جد مادری، وعمو در طبقه سوم مقدم است برخال، وشو هر ولی زن خود است، وغیر از شوهر کسان دیگر از خویشاوندان او ولی او نیست. پس اگر ورثه ای برای میت نباشد ولایت آن با معتق (آزاد کننده) است وسپس ضامن جریره اگر وجود داشته باشد و ... سر مانند پیغمبر در جمیع شئون مؤمنین از نفس خودشان بدیشان اولی است ... زن ولایتی نیست اگر در طبقات ورثه مردی وجود داشته باشد، و اگر نباشد ... اولی از دختر است ودختر از برادر وخواهر وجد وجده میباشد وهکذا

مسئله چهارم: کفن زن برشوهر است هر چند زن ثروتمند باشد ومثل اینکه کفن نیز از شئون نفقه است

مسئله پنجم: قیمت کفن ازاصل ترکه برداشته میشود پیش ازاخراج دین ووصیت وتقسیم میراث

خرجت علیه من دارالدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً عبده و رسوله و ان علیا امیرالمؤمنین والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد و موسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن علی و محمد بن الحسن ائمتك ائمة هدی ابرار؛ یاچیزهائی بگوید که مؤدی این معنی است وتلقین را سه مرتبه اعاده کند و مقداری تربت امام حسین علیه السلام با او می گذارند وخشت لحدرا چیده ازطرف پاهای میت ازقبر بیرون می آید وآنها که حاضرند با پشت کف دستهای خود، روی اوخاك میریزند درحالیکه استرجاع کرده وانا لله وانا الیه راجعون میگویند. کسی که خویشاوند میت است نباید روی اوخاك بریزد آنگاه قبر را پر کرده وتمام می کنند. واولی آنست که بر روی میت جز همان خاکی که ازقبر بیرون آمده نریزند، وبیش ازچهار انگشت باز، قبر رابلندتر نکنند و روی قبررا صاف و مساوی کنند یعنی مسطح باشد وگرده ماهی نکنند ومستحب است که آب ازسر قبر ریخته وبدور آن بگردانند پس اگر زیاد آمد باقی را بر وسط قبر بریزند ومستحب است که حاضرین دستهای خودرا در حالیکه انگشتهایش باز باشد روی قبر گذارده واز خداوند، رحمت برای میت مسئلت کنند وبگویند (اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیك روحه ولقه منك رضواناً واسکن قبره من رحمتك ماتغنیه عن رحمة من سواك) وهنگامیکه مردم برگشتند مستحب است که ولی میت عقب مانده ومیت را تلقین کند پس بگوید یافلان بن فلان انت علی العهد الذی عهدناك به من شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله وان علیا امیرالمؤمنین امامك والحسن امامك و هر کدام ازائمه رایکی بعداز دیگری اسم میبرد تا بامام دوازدهم منتهی شود ومکروه است که قبر را تخته پوش کنند مگر در موقع ضرورت وگچ کاری کردن و تجدید کردن آن پس ازمندرس شدن آن و درپیرامون آن مسجد ساختن وبنا نمودن روی آن کراهت دارد جز در قبر پیغمبر (ص) وقبور ائمه علیهم السلام، وحرام است قبری راقبله قرار دادن وسجده کردن برآن وطواف کردن بدان وحاجت خواستن ازآن نه اینکه در نزد آن کسی ازخدا حاجت بخواهد خصوصاً درنزد قبر پدرومادر وقبور پیغمبر وائمه علیهم السلام پس طلب حاجت دراین مشاهد طلب حاجت ازخداست نه از قبر یاصاحب قبر. ومستحب است زیارت قبور مؤمنین وتاکید شده دراستحباب آن درروزهای دوشنبه وپنجشنبه وشنبه ومستحب است سلام دادن براهل قبور وترحم کردن بر ایشان ونهادن زائر دست خودرا روی قبر درحالیکه رو بقبله است وخواندن سوره قدر هفت مرتبه ودعای مأثور درموقع زیارت قبور، و آن که من اوست السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط ونحن انشاءالله بکم لاحقون وفرمایش حضرت ابی جعفر «ع» که درموقعیکه بالای قبر یکی ازمؤمنین می ایستاد می فرمود اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسکن علیه من رحمتك ما یستغنی به عن رحمة من سواك والحقه بمن کان یتولاه وفرمایش حضرت صادق علیه السلام که میفرمود اللهم جاف الارض عن جنوبهم وصاعد الیك ارواحهم ولقهم منك رضوانا واسکن الیهم من رحمتك ما تصل به وحدتهم وتؤنس به وحشتهم انك علی کل شئی قدیر

مسئله‌دهم- اگر طفل جنین در شکم زن حامله بمیرد بیرون آوردن آن واجب است هرچند بقطعه‌قطعه شدن آن بوسیله عمل جراحی باشد واگر زن حامله بمیرد و طفل زنده باشد چنانکه برای بعض زنان حامله چنین اتفاق می‌افتد واجب است که آن طفل را زنده بیرون بیاورند هرچند بشکافتن شکم زن ازطرف چپ و بیرون آوردن طفل باشد آنگاه واجب است که محل شکافته شده را بدوزند اگر غسل دادن یا پاك کردن کفن موقوف بدوختن آن باشد

مسئله‌یازدهم- اگر از میت قطعه‌ای جدا شود ودر آن قطعه سینه باشد جمیع احکام میت بر وی جاری میشود مثل اینکه میت تمامی است و چیزی از او قطع نشده ، واگر سینه در آن نباشد وقطعه‌ای باشد که در آن استخوان است غسل و کفن کرده دفن مینمایند و نماز براو خوانده نمیشود ومثل اینست آنچه در اعمال جراحی از بدن زنده قطع میشود مانند دستها و پاها که غسل کردن و کفن نمودن و دفن آن واجب است ومراد از کفن کردن در اینجا آن است که آن عضو قطع شده را بسه قطعه پارچه می پیچند اگر از اعضائی است که شامل سه قطعه میشود مانند ران و حقو و شکم واگر از اعضائی است که شامل دو قطعه میشود مانند ساق پا و دستها بادو قطعه کفن می کنند واگر از اعضائی است که یك قطعه است مثل سر و گردن ودو قدم آنرا بیك قطعه پارچه کفن مینمایند واگر فقط پارچه گوشت خالی از استخوان است در کهنه‌ای پیچیده ودفنش می کنند ودر مریضخانه ها موقع اعمال جراحی بسیاری از اینگونه اتفاقات می‌افتد پس واجب است که آنچه ازگوشت جدا شده بعد از آنکه بکهنه پیچیده میشود دفن کردد

مسئله‌دوازدهم- اگر بچه‌ای که ساقط شده کمتر از چهار ماهه است در کهنه پیچیده ودفن مینمایند ولی هرگاه چهارماه را تمام کرده باشد غسل دادن و کفن کردن ودفن آن واجب است بدون اینکه نماز براو بخوانند

مطلب هفتم- در تشییع جنازه وآنچه متعلق بآن است) تشییع جنازه مستحب مؤکد است همچنین حاضر دفن آن شدن وخاك ریختن در قبر ودعا کردن بمیت ودر نماز خواندن به آن اجر عظیمی است ودر حدیث ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که کسیکه دنبال جنازه مسلمانی باشد روزقیامت باو چهار شفاعت عطا می کنند و چیزی نمیگوید مگر اینکه ملکی میگوید که برای تومانند همینکه دعا کردی باشد واز حضرت صادق علیه‌السلام وارد است که گفته‌ا داول ما یتحف به المؤمن فی قبره ان یغفر لمن تبع جنازته(اول تحفه‌ای که در قبر بمؤمن میدهند آنستکه هرکه جنازه اورا تشییع کرده می آمرزند) پس بدین جهت سزاوار است که در تشییع جنازه مؤمنینی که میدانند درقبرشان بدیشان تحفه می‌دهند سعی کنند تا بمغفرتیکه شامل حال تشییع کنندگان است فائز شود. ودر حدیثی که در عقاب الاعمال روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شده که فرمود من شیع جنازة فله بکل خطوة حتی یرجع مائة الف حسنة ویمحی عنه مائة الف سیئة ویرفع له مائة الف درجة ۰۰۰۰ الخ) کسیکه تشییع جنازه‌ای کند پس او رابهر گامی که برمیدارد تا برگردد بمحل خود صدهزار حسنه داده میشود وصد هزار سیئه از او محو میگردد وصد هزار درجه برای بلند میشود پس اگر نماز بر

مسئله‌ششم نبش قبر جائز نیست مگر اینکه شرعاً بدان احتیاج افتد یاحقی‌ازورثه یاغیر آن متوقف به‌نبش قبرباشد مثل اینکه درزمین غصبی دفن‌شده باشد یا کفن او یاپارچه غصبی باشدیا مال معتدبه‌ای درقبر افتاده‌باشد یا شهادت دادن متوقف بر رؤیت‌میت باشد مانند اینکه احتمال جعه‌شدن یا کشته شدن داده‌شود یا اینکه بدون غسل یابیکفن دفن‌شده باشد وپس ازنبش دفن و کفن اوممکن باشد

مسئله هفتم- هنگامیکه‌میت‌خاک شدو ازبدن آن اثری‌نماند‌بار کردن قبر آن‌جائز است وباین عمل‌نبش نمی‌گویند هرچند درآن استخوانهای متفرقه پوسیده ای باقی مانده‌باشد و جائز نیست اینگونه استخوانها رابیرون آورده بدون دفن‌گذاشت

مسئله‌هشتم- هرگاه علم واطلاع بجنایت، متوقف‌برتشریح‌میت باشد وجنایت چنان باشدکه بر آن قصاص‌مترتب‌است و ورثه هم مطالبه قصاص نمایند تشریح‌جائزاست ودر غیر اینصورت‌بهیچوجهی جائز نیست. پس‌آنچه اطباء در باره تشریح مردگان انجام‌میدهند درحق‌آنها مخل حمایت شده وآنرا عمل‌قانونی پزشکی‌مینامند ومرده رامثله می‌کنند جائزنیست‌.اما تشریح مردگان برای تعلیم علم‌تشریح چنانکه امروزه در بیمارستانها ودانشکده‌های‌طب معمول است‌پس آن‌جائزنیست‌اگردرباره‌میت مسلمانی باشد که‌مذهبش حرام بودن مثله‌کردن مردگان است‌و اگر میت‌کافر باشد دراین عمل‌حرمتی دیده نمیشودپس تشریح بدن‌او جائزاست. وباید دانسته‌شود که آموختن علم تشریح موقوف‌بتشریح‌بدنهای انسانی نیست و تشریح بدن‌حیوانات پستاندار که‌شیر دهنده هستند برای این منظور کافی‌است، زیرا بدن حیوانات پستانداربا بدن انسان خیلی‌اختلاف ندارد مگردر اندکی‌از احوالی که‌متعلق بدماغ ونخاع وبعض عضلات است پس‌برای‌تعلم‌علم تشریح احتیاجی‌بتشریح‌بدن انسان نیست مگر درموارد خیلی‌کمی که‌تشریح بدن انسان‌غیر مسلمان کافی‌است

مسئله‌نهم- شهیدهرگاه درمعرکه قتال‌بیفتد وجوب غسل وتکفین اوساقط میشود ونماز بدوخوانده و با همان لباس خودش دفنش میکنند واز او چیزی نمی کنند مگرجبه و کفشهایش. واگر در میدان‌جنگ نمرد بدون اینکه مجروح شده باشدمثل کسیکه‌ازشدت‌کوشش ومشقت یاازدحام مرده باشد یاازاسب‌افتاده باشدیا بخاطرت شده‌باشد یازیر دست‌وپای اسب‌مرده باشد یاغیر اینها اونیز شهیداست. وکسیکه مجروح‌شده ولی درمیدان جنگ نمرده بلکه درخارج از معرکه بمیردیا در همان معرکه ولی‌پس از انقضاءجنگ بمیرد شامل حکم‌شهیدنمیشود واگر شهید درمیدان جنگ برهنه دیده شود تکفین‌آن واجب است. وهرکسی که درجهاد یادفاع ازدین اسلام کشته‌شود خواه‌درامرامام‌باشدیانباشد شهیداست وضابطه آن تمام‌کسانیند که با ایشان جنگ شرعاًواجب است ودرآن کشته شوند ومیدان جنگ با اختلاف آلات وادوات‌حرب‌ومعدات مختلف میشود پس کسیکه درهواپیما در حالیکه بدشمن یاحمله یاهجوم میکند بمیرد شهیداست هرچند هزاو فرسخ یازیادتر از میدان جنگ دور باشد وهمچنین کسیکه برای اکتشاف حال دشمن میرودهرچنداز بلاد مسلمین دور ودر بلاد کفار بمیرد

ومستحب است که برای اهل مصیبت سه روز طعام بپزند ومکروه است که در نزدآنها چیزی خورده شود. ومستحب است برای وصیت کننده که از مال خودچیزی راوصیت کند که درعزای او صرف طعام شود. حضرت باقر علیه السلام هشتصددرهم برای عزاداری خود وصیت فرمود پس بعداز وصیت میت دیگر چیزخوردن در نزد اهل ماتم مکروه نیست. وجائز است برای زنان که ازبرای عزاداری بیرون آیند هرگاه مشتمل برمفسده‌ای نباشد وگرنه حرام است وجائز است نوحه گری وگریه کردن برمیت وگفتار نوحه گر در اینمورد. و مکروه است نوحه گری در شب و حرام است که نوحه گرهذیان وبیهوده گوئی کرده بباطل نوحه کند. وواجب است رضا وتسلیم ومستحب است صبر در مصیبت ومرگ خویشاوندان را ذخیره قیامت شمردن خصوصاً مرگ فرزند را، وتحمید کردن واسترجاع کردن گفتن **انا لله وانااليه راجعون والحمدلله رب العالمين اللهم آجرني على مصيبتي واخلف علي افضل منها** وتبسم کردن مصیبت زده واظهارمیل به طعام وچیزخوردن بارمقا و تسلی یافتن و خودرا بصبر وادار نمودن وخود رابفراموشی مصیبت زدن واظهار نکردن حزن و صبرنمودن بربلاوتأسی به پیغمبران واوصیاء وصلحاء کردن واینکه شخص مصیبت زده متذکر شود مصیبت پیغمبر(ص)راو مصیبت خودرا نسبت بآن مصیبت کوچك بشمارد. وحرام است زخم زبان زدن بمصیبت مؤمن وجزع وبیتابی کردن در مصیبت ناراضی وتسلیم نبودن وزدن دست رابران برای اظهارجزع وسزاوار است که مصیبت زدگی ولباس سیاه پوشانیدن وعلامات حزن را پیش ازسه روز اظهار نکند مگرزن که از برای شوهرتا انقضاء مدت عده که چهار ماه وده روز است بایدلباس ماتم بپوشد ومکروه است فریاد زدن وشیون کردن وآواز بواویلا وذلت وهلاکت وماتم زدگی وحزن بلند کردن وسیلی بصورت زدن وکندن موو نوحه برپا داشتن درصورتیکه منافی تسلیم ورضا نباشد پس اگر این اعمال اظهار واعلان عدم تسلیم ورضا باشد حرام است، وهمچنین پاره کردن لباس درغیر مصیبت پدروبرادر وخویشاوندان، و جائز است گریه کردن برمرده واگر مصیبت بزرگ باشد ومصیبت زده باخودداری از گریه، غصه در گلو یش گلوله میشود وحزن براو شدت میگیرد در اینصورت گریه کردن مستحب است، ومستحب است برمؤمن گریه کردن ویتیم راتسلیه دادن واز باب ترحم دست بر سراو کشیدن وساکت کردن او وقتیکه گریه میکند ودر حدیث است ازامام ابی عبدالله صادق علیه السلام که فرمود: هرگاه مؤمنی مرد و بالای جنازه او چهل نفر مرد ازمؤمنین حاضر شدند وگفتند خدایا ما ازاین شخص جز خوبی نمیدانیم وتوباحوال او ازمادانا تری خدای تبارك و تعالی میفرمایدشهادت شمارا اجازه داده نافذ شمردم وآنچه ازگناهان او که من میدانم وشما نمیدانید برای او آمرزیدم (انتهی)

اما آنچه درزمان مامعمول شده که این کلمه **اللهم لانعلم منه الا خيراو انت اعلم به منا** رابر قطعه کرباس یاکاغذی بخط چهل نفراز مؤمنین مینویسند و درکفن میگذارند هیچ اثری درشرع ندارد وآنچه که در غراخانه‌ها معمول شده که چیز

آن جنازه گذارد تشییع می کنند جنازه اورا صد هزار ملک در حالیکه تمام آنها برای او استغفار می کنند تاوی از قبر برانگیخته شود. و کسیکه بر میتی نماز گذارد برای او نماز گذارند جبرئیل و هفتاد هزار ملک و گناهان گذشته او آمرزیده شود و اگر بایستد تا موقعیکه آن جنازه دفن شود و خاک بروی آن بریزد برمیگردد از تشییع جنازه در حالیکه اورا بهر قدمی از جائیکه برای تشییع برداشته تا برگردد بمنزلش قیراطی از اجر باشد و قیراط مانند کوه احد است که از اجر در میزان اعمال او افکنده میشود» اخبار در اینمورد بسیار است، و مستحب است که تشییع کننده برنگردد تا از دفن میت فارغ شود و اینکه پشت سر جنازه یا در یکی از پهلوها بش راه برود. و مکروه است جلوی جنازه رفتن و سوار شدن بدون عذری مگر در برگشتن. و مستحب است که هر که جنازه ای را تشییع می کند در حمل جنازه شرکت نماید و چهار گوشه آنرا بگیرد. و ترتیب آن این است که اول تابوت را از جانب راست میت حمل کند و آن طرف چپ تابوت است پس جلوی تابوت را بگذارد روی دوش راست خود سپس عقب چپ تابوت را بر دوش راست خود بگیرد آنگاه عقب راست تابوت را بر دوش چپ خود گرفته در مرتبه چهارم جلوی آنرا بر دوش چپ خود حمل کند و کفایت می کند که ابتدا بجانب راست تابوت کند آنگاه عقب راست تابوت سپس عقب چپ تابوت آنگاه جلوی چپ تابوت را دور بزند بعکس ترتیب اولی و اینکه هرطور که بخواهد ترتیب عمل آورد و مستحب است که در وقت دیدن جنازه طلب آمرزش کند برای مؤمنین و مؤمنات دعا در باره آنها نماید و از جمله بگوید: **الحمدلله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم** (سواد مخترم عبارتست از مردگان و هلاک شدگان) و مکروه است که در دنبال جنازه آتش روشن کرده و مجمره برافروزند مگر اینکه شب باشد که در اینصورت چراغ روشن کردن عیب ندارد. و مستحب است کسیکه جنازه را تشییع می کند مشغول تامست را در راه دوش گذارند

مطلب هشتم «در تعزیت و آنچه بدان متعلق است» مستحب است تعزیت و تسلیت گفتن مرد و زن از اهل میت را خصوصاً زن و فرزند مرده را پیش از دفن و بعد از آن و این استحباب بعد از دفن مؤکد است و کفایت است در آن که صاحب مصیبت اورا ببیند. و عبارات تعزیت و تسلیت که از ائمه علیهم السلام وارد است بسیار است از آن جمله فرمایش حضرت صادق علیه السلام است بمردیکه پسرش مرده بود فرمود خدا بهر از ... خدا برای تو بهتر است از پسرت، و چون خبر شدن حزن و بیتابی آن مرد حضرت رسول گشت بطرف او و فرمود: رسول خدا (ص) مرد آیا نمی خواهی به او تأسی کنی آن مرد گفت پسرم جوان بود امام فرمود در مقابل تو مصیبت است ... لا اله الا الله و رحمت خدا و شفاعت رسول خدا که هیچکدام اینها از تو فوت نخواهد شد.

و وقتی حضرت بدیدن گروهی رفت که مصیبتی بایشان رسیده بود فرمود خدا این مصیبت را جبران کرده و بر شما گوارا نماید و عزای شمارا نیکو فرماید و رفتگان شما را رحمت کند آنگاه برگشت

غسل یکروز نه یکروز چنانکه خواهد آمد ودراخبار از اینگونه غسلهای مستحبی انواع زیادی بالخصوص ذکر شده که از آنهاست غسل جمعه پس آن مستحب مؤکد است حتی بعضی قائل بوجوب آن گشته‌اند و آن غسلی است که در هر جمعه روز جمعه مینمایند ومناسب است که آنرا غسل هفتگی بنامند ووقت آن از اول طلوع فجر است تا زوال وهرچه بزوال نزدیکتر باشد افضل است مگر کسیکه صبح زود بکه برجمعه کرده و بعد از فجر بمسجد برود پس البته در اینصورت جلو انداختن آن افضل است پس اگر از وی غسل فوت شد قضای آن را عصر جمعه یا روز شنبه بجا آورد و کسیکه از پیش آمد عذری یا نیافتن آب در روز جمعه بترسد مستحب است که آنرا روز پنجشنبه مقدم دارد، واز جمله اغسال مستحبه غسلهای ماه رمضان است وآن غسل کردن هر شب طاق است مثل شب اول وسوم وپنجم وهکذا ،وتاکید شده در شب اول ماه رمضان وشب نیمه وشب هفدهم ونوزدهم وبیست ویکم و بیست وسوم و مستحب است در آن دو غسل یکی قبل از غروب و دوم وقت طلوع فجر. واز جمله آنها غسل عیدین است و آن غسل شب عید فطر وروز آن وروز عید اضحی است. واز آنهاست اغسال متفرقه درظرف سال وآن غسل روز عرفه وشب نیمه رجب وروز مبعث است. وروز مبعث بیست وهفتم رجب است چنانکه در رکن اول گذشت و شب نیمه شعبان و روز عید غدیر و آنروز هیجدهم ماه ذی‌الحجه است وروز مباهله و آن روز بیست و چهارم ماه ذی‌الحجه است واز جمله اغسال مستحبه است برای بعض اعمال وآنها غسل احرام است وغسل برای زیارت پیغمبر ص وبرای قبور ائمه علیهم السلام وبرای قضاء نماز کسوف باشرطی که در کتاب نماز خواهد آمد انشاالله وبرای توبه از گناهان که پیش از توبه باید غسل کرد وبرای نماز حاجت وبرای نماز استخاره که ذکر آن خواهد آمد. و برای دخول حرم ومسجد الحرام وکعبه مشرفه ومدینه منوره و مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله،واز اغسال مستحبه است شستن مولود جدیدالولاده که برای ولیش مستحب است یا کسیکه اورا امر کند واگر ولی نداشته باشد برغیر او کفایتاً درموقع ولادت طفل مستحب است که اورا غسل دهد اگر ترک شستن برای او ضرری نداشته باشد واگر محتمل ضرر باشد بر ولی طفل یا کسیکه قائم‌مقام اوست یا سائر کسانیکه در آنجا حاضرند واجب است که برای دفع ضرر از طفل و حفظ سلامتی و حیات او اورا بشویند.

مبحث سوم ـ در تیمم و آن طهارت ترابیه است

دانستی که در بعض موارد زمین از پاک کننده هاست از نجاست ،بکیفیات مخصوص بخود ودر اینجا خواهی دانست که زمین از حدث نیز دراحوال معینه‌ای پاک کننده است وتطهیر با آنرا تیمم می‌گویند وباین اعتبار خاک نیز مانند آب مطهر است وتفصیل آن مستدعی اموری است:

اول ـ کیفیت تیمم آنست که تیمم کننده هردو دست خودرا یك مرتبه بزمین میزند وبا آنها صورت خودرا از رستنگاه مو تا طرف بینی بالا مسح میکند آنگاه پشت

میخورند مکروه است اگر میت بدان وصیت نکرده باشد* واین عاداتی که اقامه داشته واجرا مینمایند واسمش را فاتحه خوانی میگذارند وقرآن را جزو وجزو کرده وبر واردین بعزاخانه تقسیم می کنند در شرع چیزی بخصوصه در این باره وارد نشده، و آنچه در نزد زمان متعارف و مرسوم است که مجالس نوحه خوانی وتعزیه داری تشکیل میدهند وبر سینه های خود لطمة زده وصورت خودرا میخراشند وموهای خودرا می کنند حرام است وهیچیك از این اعمال برهیچ میتی جایز نیست جز بر حسین علیه السلام و فقط اظهار جزع و شدت حزن بر آنجناب ودر مصیبت آنحضرت جائزاست که تمام مصیبت ها در مقابل آن کوچك وآسان شده ومانند چنین مصیبتی از زمان آدم تا کنون حادث وواقع نشده آن هم در راه خدا ! پس جائزاست که در این مصیبت مردان وزنان سینه بزنند بشرطی که مردان بسینه زنان نظر نکنند ومستلزم اذیت و ضرر نشود وموجب نفرت غیرمسلمانان از اسلام وانکار کردن آن وطعنه زدن آنان براسلام نگردد واقامه عزا برحضرت حسین علیه السلام بشدیدترین وجهیکه ممکن است تا آنجا که مستلزم مفسده نگشته ومشتمل برحرامی نشود ازافضل مستحبات است،وآنچه دراین زمان متعارف شده که بالای قبور مردگان چراغ روشن کرده و قرآن روی آن میگذارند ودر نزد آن قرآن میخوانند وآنرا زینت میدهند اینها اموریست که مشروع نیست ونصی بدان وارد نشده. و کفاره بریدن زن موی خودرادر مصیبت کفاره افطار ماه رمضان است ودر کندن آن وخراشیدن صورت و پاره کردن مرد لباس خود را درغیر مرگ پدر وبرادرش کفاره قسم است اضافه بر آنکه عمل حرامی انجام داده ومرتکب گناه شده. وتمام احکام میت در باره مسلمانان جاری میشود وبر کفار جاری نمیگردد زیرا کفاررا نه غسل باید داد ونه کفن کرد ونه نماز برایشان خواند ونه درقبرستان مسلمین آنها رادفن کرد وکسیکه خودرا نکشد حکمش حکم کافر است

نوع ششم ـ غسل مس میت

ازاغسال واجبه غسل مس میت است پس از اینکه میت سرد شودو قبل از اینکه اورا غسل دهند اگرمسلمان باشد، واگر از کسانی است که غسل دادن او واجب نیست مانند کفار، اگر آنهارا غسل دادند غسل دادن آنها وجوب غسل مس میت را ساقط نمی کند، وفرقی بین این غسل واغسال واجبه نزد بندگان آست که این اغسال از شرائط نماز وطواف، پس اگر مکلف نماز بخواند در حالیکه غسل جنابت یا حیض یا غیر اینها رانکرده باشد نمازش صحیح نیست، اماغسل مس میت خودش واجب است و بترك آن هم نماز صحیح است هرچند تارك آن گناهکار است واگر مس کند از میت قطعه ای راکه درآن استخوان باشد غسل مس میت بر اوواجب است خواه آن قطعه از زنده جدا شده باشد خواه از مرده پس بر اطبا وجراحان واجب است که غسل مس میت کنند اگر قطعه ای را که از مریض جدا میشود ودر آن استخوان است مثل دست ویا پس از آنکه سرد شده مس کنند

قسم دوم: اراغسال مستحبه

اغسال مستحبه بسیار است. و از اخبار استحمام بدست می آید که مستحب است

پس از دخول وقت باز هم در اول وقت مشروع نیست اگر امید زوال عذر در اثناء وقت داشته باشد اما در صورت قطع داشتن بزائل نشدن عذر پس در اینصورت تیمم در اول وقت صحیح است و اگر عذر در اثناء وقت زائل شد تیمم میکند و با ضیق وقت تکلیف همان تیمم است ، و واجب است تاخیر انداختن تیمم هر گاه امید زائل شدن عذر را دارد تا وقت تنگ شود

پنجم- در آنچه میتوان بدان تیمم کرد و آن زمین است هرچند زمین نوره یا گچ یا غیر آن از معادنی باشد که اسم معدن بر آن صدق نمیکند مگر بعد از استخراج و سوزانیدن یا آب کردن ، و مکروه است تیمم کردن بزمین شوره زار و همچنین بریك ، اما بمعادنی که بوسیله سوزانیدن از اسم زمین خارج میشوند و اسم دیگر بدانها اطلاق میشود مانند سرمه و زرنیخ و گچ و نوره نمیتوان تیمم نمود و همچنین بمعدنی که خود بخود بر روی زمین آشکار شود مانند آهن و مس و ذغال سنگ و نمك ، و اما خاك سوخته ای که از سوختن ، اسم معدن بروی اطلاق نمیشود و فائده ای ندارد اورا جز بماسك و از اسم خاکی خارج نشده همچون آجر و سفال پس تیمم بدان جائز است مانند خاك خالصی که از زمین جداست. و سنگ های رخام و بلاط و برام و اقسام سنگهای مرمر (رخام و برام و بلاط نوعی از سنگ اند) پس آنها نیز مانند خاکند و اسم معدن بر آنها صدق نمیکند پس تیمم بآنها جائز است و تیمم بسائر گردها مانند آرد و اشنان و نشاره و غیر آن نمیتوان تیمم نمود. و کسیکه خاك پیدا نکند واجب است که تیمم کند بغبار لباس یا فرش یا یال حیوان چهارپا یا غیر آن و بین هر کدام مخیر است و اگر غبار هم پیدا نشد پس بگل تر و اگر ممکن باشد آنرا خشك کند و تیمم بآن واجب است و واجب نیست که گل را از دست خود پاك کند بلکه با همان صورت و دستهای خود را مسح می کند هر چند گلی شود

ششم- کسیکه آب نیابد و احتمال دهد وجود آب را در اطراف خود ، واجب است که آنرا از چهار جانب خود طلب کند در زمین هموار دو تیر پرتاب و در زمین ناهموار یك تیر پرتاب و اگر علم بنبودن آب داشته باشد جستجوی آن از وی ساقط میشود (و تیر پرتاب از صد قدم زیادتر نیست) و اگر عمداً یا جهلا تا تنگنا اخلال کند طلب نکند و با تیمم نماز گذارد پس معلوم شود که آب در آنجا بوده باید تطهیر کرده و نماز را اعاده کند چه در وقت باشد و چه در خارج وقت

هفتم- کسیکه تیمم کند و پیش از شروع نماز آب پیدا کند تیممش میشکند و باید وضو گرفته نماز بخواند و کسیکه پس از فراغ از نماز آب پیدا کند پس اعاده بر او نیست هرچند در وقت باشد، و کسیکه در اثناء نماز آب پیدا کند پس اگر پیش از رکوع است قطع کردن نماز و وضو گرفتن اولی است و اگر بعد از رکوع است نماز خود را تمام میکند و اعاده ندارد

هشتم- اگر جنب تیمم کند آنگاه حدث اصغر از وی سرزند برای نماز دوم تیمم بدل از غسل بر او واجب است نه وضو هرچند عذر او چندین روز ادامه داشته باشد

نهم- جمیع آنچه شکننده طهارت آبی است (غسل و وضو) تیمم را نیز میشکند و

کف راست خود را باشکم کف چپ خود مسح می کشد سپس پشت کف چپ خودرا بشکم راست مسح مینماید و اگر بتمام صورت عوض پیشانی وبتمام ذراعین بجای دو کف مسح بکشد اولی و اکمل است. واگر دوضربت بزنند بجای یك ضربت افضل است

وفرقی نیست بین اینکه این تیمم بدل از وضو برای محدث ازحدث اصغر باشدیا اینکه بدل از غسل برای محدث بحدث اکبر . واگر مریض ازتیمم کردن عاجز باشد کس دیگر او راتیمم میدهد باینطریق که دستهای خود را بزمین میزنند وبا آنها روی مریض ودستهای اورا مسح مینماید واگر ممکن باشد عیبی ندارد که دستهای خودمریض را بزمین زده وبصورت ودستهای او بکشد . ودر تیمم مثل وضو نیت شرط است وهمچنین استدامه نیت شرط است تاوقتیکه از آن خارج شود ودرتیمم ترتیب نیز شرط است چنانکه ذکر کردیم وآن این است که اول ابتدا کند بمسح صورت و دوم بمسح دست راست وسوم بمسح دست چپ واگر خلاف کرد تیمم باطل است

دوم تیمم مشروع نیست مگر بجهت عذری از قبیل نبودن آب اصلا یاآب هست ولی نمیتوان آنرا بدست آورد مثل اینکه در چاه است واسباب ووسیله بیرون آوردن نیست یااینکه در ملك غیراست واو مباح نکرده وپولی هم نیست که بخرد یااینکه ازاستعمال آن شرعاً ممنوع است بجهت مرضی که از استعمال آب بر آن میترسد که بهلاکت بیانجامد یاطول بکشدیا مرض را سخت تر کند یابجهت سرما که باوجود آن استعمال مشقت دارد یا اینکه درصورت ودستهای اوتغییر رنگی دهدو پوست کندیا غیراینها. یابجهت تنگی وقت مثل کسیکه صبح ازخواب بیدارشده وجنب است بحیثی که اگر بغسل بپردازد آفتاب طلوع می کند ووقت نماز فوت میشود پس واجب است که تیمم کند. واگر کسانی که دارای این عذرها هستند و تیمم بر آنها واجب است بازخود را برحمت وضو گرفتن وغسل کردن بیندازند آن وضو وغسل مؤثر در رفع حدث نیست وعباداتی که صحت آنها موقوف و مشروط بطهارت ازحدث است از ایشان صحیح نیست . امااگر مقدمه وضووغسل مشکل باشد نه خود آن مثل کسیکه نفس خودرا بمخاطره نیندازد وآب از چاه بیرون آورد یاپول گزافی دهد وآب بخرد بطوریکه دادن آن پول وبدست آوردن آب مضر بحالش باشد پس وضو وغسل آن صحیح است

سوم اگرآب یافت نشود مگربا قیمت زیاد، واجب است که آنرا بخرد مگر اینکه قیمت آب مضر بحال مشتری باشد حالاومالا ــ وهرکه باخود آبی داشته باشد که در استعمال آن درطهارت ترسناك باشد باینکه ضرر بجان خود اوبا نفس محترمه ای برسد مانندعطشی که محترم بهلاکت یا مشقت زیادشود دراینصورت واجب است تیمم ونگاهداشتن آب برای دفع ضرر واگر بااوآبی باشد که کافی نباشد مگر برای ازاله نجاست از بدنش ولباس که ساتر اوست یابرای طهارت، واجب است که با آن ازاله نجاست کند وتیمم نماید واگر بااوآبی باشد که برای تمام کردن وضو کافی نباشد مثل کسی است که اصلا آب ندارد

چهارم ــ قبل ازدخول وقت نماز تیمم مشروع نیست واگر کرد باطل است. اما

تذکر

روزیکه ماشروع بترجمه و چاپ این کتاب مبارك نمودیم تصور میکردیم که علاقمندان بحقایق عالیه اسلام که این کتاب حاوی برخی از آن است مارا در این راه کمك میکنند لذا با اینکه از اول قصد داشتیم این کتاب را باحروف ۱۲ چاپ کنیم بخواهش بعض از دوستان مصمم شدیم که باحروف ۱۸ بطبع برسانیم درضمن عمل معلوم شد که استقبال شایانی ازاینگونه کتب نمیشود ودرجامعه ماروح تشخیص خوب وبدتقریباً مرده بلکه بالعکس مطبوعات فاسد ومفسده مانندرمانهای مفسد اخلاق ومجلات اشاعه فحشاء بیش از این مطالب خریدار دارد ، وما اگر میخواستیم این کتاب را بااین حروف چاپ کنیم عدد صفحاتش از ۵۰۰ هم تجاوزمی کرد وبودجه مابرای این منظور کافی نبود وکمکی که ازمتدینین مخصوصاً جناب مؤلف دامت برکاته انتظار داشتیم تا این تاریخ نرسید لذا مجبور شدیم که مقداری از آن (باب چهارم وباب ششم) رابا حروف ۱۲ چاپ کنیم و چون بواسطه مشکلات مطبعی ناچار بودیم دوقسمت کنیم وعددصفحات را بافرض وتخمین معلوم نمائیم لذا بین این دوقسمت ازعدد ۱۸۴ تا ۲۰۹ فاصله که ناشی از تفاوت بین حروف ۱۲ و ۱۸ است اتفاق افتاد معهذا خوشوقتیم که حروف نووسالم ۱۲ جبران ریزی آن را کرده وبرای خوانندگان ما تفاوتی ازاین حیث نیست .

مترجم

اختصاص تیمم از سائر طهارتها باین است که با وجود آب و تمکن از استعمال آن یعنی برطرف شدن عذر، اثر تیمم باطل میشود پس جائز نیست با آن به نماز داخل شد پس زوال عذر نسبت به تیمم یکی از نواقض است که فقط مخصوص تیمم است

دهم- جائز بلکه مستحب است برای نماز میت تیمم کردن هرچند با بودن عذر وجود آب باشد و با چنین تیممی نماز نمیتوان خواند هرچند بعد از آن عذری پیش آید که موجب تیمم شود. ومثل این است کسیکه از او حدثی سرزده که هرگاه بخواهد بخوابد مستحب است که تیمم کند واگر آب پیدا کند و عذری هم نداشته باشد پس مخیر است که برای خوابیدن وضو بگیرد یا تیمم کند والبته وضو افضل است

یازدهم - اگر در جائی محدث بحدث اصغر، وجنب، ومیتی حاضر شوند و آبی باشد که برای یکی از آنها کافی است پس اگر آن آب ملك یکی از آنهاست مخصوص خود اوست وجائز نیست آنرا بدیگری مباح کند. واگر آب مباحی است جائز نیست که محدث بحدث اصغر بآن آب پیشدستی کند یا اولیاء میت بلکه این آب مختص جنب است وهمچنین است هرگاه شخص چهارمی آن آبرا باین سه کس مباح کند وکسی را تعیین نکند که باز مختص جنب است

دوازدهم- جائز نیست پس از دخول وقت نماز، عمداً جنب شود برای کسیکه میداند که آب پیدا نخواهد کرد یا اینکه برای او عذری پیش آمده که نمیتواند آبرا استعمال نماید تا اینکه فریضه نماز را ادا کند واگر عمداً خودرا جنب کرد گناهکار است و باید تیمم کند ونماز بخواند واعاده براو نیست. اما پیش از دخول وقت نماز واجب عمداً جنب شدن برای کسیکه میداند بعد از آن آب پیدا نمی کند یا نمیتواند آب استعمال نماید پس در این عمل او گناهی نیست وحکم آن بعد از دخول وقت فریضه، تیمم است ونماز خواندن با آن تیمم واعاده ندارد ومثل آن است عمداً جنب شدن در ماه رمضان برای کسیکه میداند آب نیست یا پس از جنابت معذور خواهد شد پس داخل روزه خود میشود به تیمم وگناهی براو نیست وروزه اش قضا ندارد

سیزدهم- کسیکه ازدحام روز جمعه مانع خارج شدن او از مسجد شود وناگهان حدثی ازاو سرزند وممکن نباشد در آنجا تطهیر نماید تیمم میکند ونماز جمعه را بجامی آورد واعاده ندارد وکسیکه عمداً درچنین حالی حدثی ازاو سرزند پس حکم او نیز چنین است هرچند در تعمد حدث گناهکار است

چهاردهم- تیمم قائم مقام وضو وغسل است ازچیزهائیکه غسل ووضو برای آنها واجب یا مستحب است. و کسیکه با تیمم خود با شرائط آن نماز گذارد از او مجزی است و قضا واعاده از وی ساقط است وکفایت میکند اورا تیمم از طهارتهای آبی (وضو وغسل) ولو ده سال یا بیشتر باشد مادامیکه عذرش باقی است درهر چیزی که طهارت آبی شرط است اعم از عبادت وغیر آن

باب چهارم

در طهارت باطنی و باقی انواع طهارتها

همچنانکه کلمه طهارت بر نظافت و پاکیزه گی از کثافات و پلیدیهای ظاهری که در لباس و بدن وغیر آن است اطلاق میشود همچنین بر پاك شدن از گناهان و پلیدیهای باطنی و زائل نمودن هر گونه زشتی و تبدیل آن بعمل نیکو اطلاق میگردد، و قرآن کریم بدین معنی تصریح نموده در آنجا که میفرماید (**انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا**) خدای متعال میخواهد از شما اهل بیت پلیدیها را زائل کرده وشما را بتمام معنی پاك و پاکیزه کند) بعد از اینکه بزبان پیغمبر میفرماید که در خانه خود نشسته و تبرج و خود آرائی ننمایند و نماز را بر پاداشته و زکوه را بدهند و اطاعت خدا و رسول نمایند، این طهارت شامل حال ایشان میشود پس معلوم شد که مراد از رجسیکه خدا زائل کردن و از بین بردن آنرا خواسته، همان پلیدی باطنی از معصیت و اخلاق ذمیمه و سوء نیت وخباثت نفس است واینکه تطهیر، همان تبرئه از این معاصی است و دفع رزائل نمودن آن بوسیله طاعت ها و متخلق شدن باخلاق حمیده وحسن نیت است و مانند این آیه راحق تعالی در سوره بقره فرموده (**ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین**) خدا دوست دارد توبه کنندگان و دوست دارد پاکیزگان را، اگر مقصود از متطهرین کسانی باشند که گناهان را بوسیله توبه ریشه کن کرده و با انجام دادن اعمال حسنه بجای اعمال بد سیئات خود را بدل بحسنات کرده باشند.

همه عادت کرده اند که در کتاب طهارت فقط بدانچه گذشت اقتصار و قناعت نمایند در صورتی که کتب فقه و ابواب آن همگی طهارت و تطهیر است، متاخرین از اسلاف رضی الله عنهم در این باره آن اداره اهمال کرده اند که آنچه را هم که بنوعی خاص و ارتباط ناگسستنی بکتاب طهارت داشته، مانند مسائل استحمام و زشت کردن و مکان و منزل وغیر آن از ارقام انداخته اند تا برسد بطهارت باطنی و نجاسات نفسانی که تطهیر از آنها واجب است، ما در اینجا انشاالله این مطلب را یاد آوری مینمائیم سپس چون مسائل خوردنی ها و نوشیدنی ها اسرار و احکامش مشابهتی تام با اسرار و احکام مسائل طهارت از نجاسات دارد و مناسب استکه آنرا در اینجا

وشرح هریك در باب مخصوص بخود خواهد آمد . ما در اینجا طهارت و پاکی از بعض گناهان ونجاساتی که در باب مستقلی از ابواب فقه ذکر نشده میآوریم .

فصل دوم

در ذکر جرائمی که تطهیر از آنها واجب است

واجب است قلب وجوارح را از تمام جرائم و گناهان چه صغیره باشد وچه کبیره تطهیر نمود، صغائر و کبائر از معاصی، دو نوع مستقل نیستند بلکه هر معصیتی نسبت بمافوق خود صغیره ونسبت بمادون خود کبیره است ودر حدیث وارد است که (لا کبیرة مع الاستغفار و لاصغیرة مع الاصرار) با استغفار هیچ گناهی کبیره نیست و با اصرار ورزیدن هیچ گناهی صغیره نیست، اخبار در شمار گناهان کبیره مختلف است واین اختلافات ناظر باعتبارات و نسبت امور است در بعض اخبار کبائر هفت است قتل نفسی که کشتن آن حرام است وعاق والدین . وخوردن ربا . وتعرب بعد الهجره (وآن ساکن شدن در بادیه ها وجاهائی که خالی از علم وایمان است پس از آنکه در شهرستانی ساکن بوده که در آنها حصول علم وثبات بر ایمان امکان داشته) وتهمت زدن ونسبت زنا دادن بزن محصنه . و خوردن مال یتیم، وفرار از جنگ، ودر حدیثی دیگر این هفت ... معصیتهای دیگر اضافه شده که آنها شرك آوردن بخدا، ومأیوسی از رحمت الهی ، وایمن بودن از مکر خدا، وسحر کردن وزنا، وقسم خوردن غموس فاجرانه (وآن گفتن لاوالله وبلی والله دروغی است وشهادت زور ودروغی دادن، وکتمان شهادت، وشرب خمر عمداً، وترك نماز یا چیزی از واجبات نمودن وشکستن پیمان . وقطع خویشاوندی ، ودر حدیث حضرت رضا (ع) آنچه برای مأمون نوشت این بود . کشتن نفسیکه خدا تعالی آنرا حرام کرده، و زنا وسرقت، و نوشیدن خمر، و عاق والدین شدن، وفرار از جنگ، ومال یتیم را بظلم خوردن، و خوردن مردار و خون و گوشت خوك و آنچه که بدون بردن اسم خدا ذبح شده بدون ضرورت، وخوردن ربا پس از آنکه بحرمت آن اطلاع حاصل کند، وخوردن رشوه ، وقمار و کم فروشی در کیل و میزان، وتهمت زنا زدن بزنان محصنه ، ولواط وشهادت دروغ ، ومایوس از رحمت الهی بودن ، وایمن بودن از مکر خدا، وناامیدی از رحمت پروردگار، و کمك کردن بستمکاران ورکون وتکیه کردن بدیشان وقسم بیهوده بخدا خوردن . وحبس حقوق مردم درحال

یاد آور شویم تادوباره مجبور نباشیم که آنرا درمحل ذکر احکام اطعمه واشربه وصید وذباحه بر ترتیبی که فقهاء در کتابهای خود آورده اند ذکر نمائیم بهمین نظر درهمین باب این کتاب آن مطالب را یادآور میشویم وآن را در فصولی چند بنظر مطالعه کنندگان خود میرسانیم .

فصل اول

در اینکه تمام ابواب فقه و کتب آن طهارت و پاکیزه گی است

آنچه در کتب فقهی از احکام شرعیه است موضوع پاکیزگی ظاهری و باطنی مال وجان انسان وفرد وجماعت وی وجمیع شؤن زندگی او میباشد وآنچه بدین موضوع دخالت دارد .

پس نماز برای پاکیزگی قلب است از وسوسه های شیطانی و تنزیه نفس از آلودگی ها وشوائب دنیا و انگیزهای نافرمانی، وتهذیب عقل ازدواعی غرور وطغیان ،وریاضت دادن بدن وروان درطاعت خدای رحمان. وزکوة پاك نمودن مال و نمو دادن آن است، وروزه تطهیر باطن از آنچه از فضولات مضره باقی مانده وتطهیر روح از آنچه بدان علاقه دارد ازمادیاتی که اگر روزه آنرا ازبین نبرد صفات روح تیره گشته و آنرا از مقام شامخ خود بحضیض مادیت ظلمانی پائین میآورد، وحج تطهیر و پاکیزه کردن انسان است ازهرچیزیکه دردنیاست تانسبت بخالق کریم خود وارسته ومخلص شود ،وجهاد : برای مجمع انسانی تطهیر ازلوث شرك وکثافات الحاد است . امر بمعروف و نهی از منکر پاك نمودن انسان است درجمیع اطوار دنیوی و اخروی وی وتهذیب جامعه بشریت است از آنچه موجب بدبختی اوست وسوق جامعه انسانی است بهرگونه صلاح وفلاح . واحکام معاملات تطهیر وپاك کردن تجارتها وکاسبی ها ازهرچیزیکه موجب اخلال آن است ،واحکام نکاح تطهیر فروج وانساب و نسل است از آنچه بحال وی مضر باشد، واحکام مواریث وقضاء تطهیر ازهرگونه خصومت ونزاع است . وحدود ،تطهیر ازدست اندازی مفسدین باموال واعراض است . و قصاص ودیات تطهیر ازمفاسد قتل وجنایات بوده وموجب حفظ حیات جامعه انسانی از دستبرد اشرار وتبه کاران میباشد . وهمچنین هرحکمی چه جزئی باشد وچه کلی برای تطهیر جهتی ازجهات انسان وارد شده یا برای دفع مفسده ای ویابرای جلب مصلحتی .

اینها آن گناهانی استکه در کبائر گفته‌اند . ودراینجا گناهان ومعصیت‌هائی است که کوچکتر ازاینهاست هرچنددر نفس خود بزرك است و آنها بدین ترتیب ذکر میشود: ترك واجبات . واحداث بدعت . ونشستن درمسجد درحال جنابت یا حیض ، وپوشیدن لباس حریروطلا برای مردان (پوشیدن لباس حریر درجنك ودرموقع ضرورت مستثنی است) وخوردن و آشامیدن درظرفهای طلا و نقره واستعمال آنها ، ساختن آلات لهو وبدعت وبازی (مانند عود وطنبور وویلن وزنجیرهائیکه درعزاداریها زنجیرزنان استعمال میکنند وبوق ودف وتیرزینی که درویشها استعمال مینمایند ورراندود وزر کوب کردن ظرفها ونگار بردن آنها وصورت سازی صاحبان روح (عکس‌های فوتوگرافی استثناء میشود) و ساختمان کردن برای اینکه بر مردم تطاول کرده برایشان مباهات نماید وسبك شمردن مردم خصوصاً فقرا مگر اینکه ازبابت سرزنش کردن ترك امربمعروف ونهی ازمنکر باشد وتراشیدن ریش . وقمار وشرطبندی مگر درمسابقه تیراندازی (بیان آنچه در کتاب جهاد وفنون حرب خواهد آمد انشاءالله تعالی)وانشاد شعری که متضمن هجو مؤمنی باشد یاوحشی بوده یاتشویق بحرامی باشد یا ذکر خط وخال وحسن جمال زن معینی باشد که ازوی پرده دری نماید (گفتگواز حسن وجمال و خط وخال زن نامعینی وغزلخواندن ونسبت نیك و بددادن و آنچه متضمن مبالغه است یادروغهای شاعرانه در شعر عیبی ندارد زیرا دروغهای شعری صورت صدق وراستی ندارد پس گفتن آن هم عیبی ندارد ومشهوراست که شیرین ترین شعرها دروغ‌ترین آن است (انتهی) و باطل نوحه کردن و گوش دادن بآن نوحه وغناء کردن (و آن آوازه خوانی اهل فسوق ولهوولعب است بدانطوریکه در نزدایشان متعارف است نه اینکه مطلقاً آوازخوب هرترجیعی که با آواز دهد گناه باشد . هرچند درنفس انبساطی ایجاد کند تاحدیکه بطرب برسد بلکه هرگاه عارض شرعی نباشد آواز خوب خواندن مستحب است،ودر احادیث وارد شده که حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام قرآن راتلاوت میفرمود بسا بود که کسیکه ازدرب آن جناب عبور میکرد ازصدای خوش آن حضرت بیهوش میشد . وهم از آن بزرگوار مردی ازخریدن کنیز خوش آوازی سؤال کرد حضرت فرمود چه ضرر دارد اگر آنرا بخری که بهشت را بیاد تو بیاورد . ودر بعض اخبار وارد شده که درقرآن باآواز خود ترجیع بده که خدا آواز خوش را دوست دارد، وجاکشی کردن . ومساحقه (بهم مالیدن) (وآن اکتفا کردن زنان است بزنان) وبا

توانائی، ودروغ گفتن، وتکبر کردن واسراف وولخرجی، وخیانت کردن و کتمان شهادت وحقیر شمردن اولیاء ودوستان خدا . واستخفاف وسبك شمردن حج. واشتغال بلهویات واصرار بر گناهان صغیره داشتن .

درخبر صحیح آمده استکه : کبائر آن گناهانیند که خدا بر آنها وعده آتش داده پس بدینقرار معاصی آتیة الذکر در کبائر داخلند و آنها عبارتند از : حلال شمردن حرام وحرام کردن حلال ، ومانع شدن ازاینکه ذکر خدا در مساجد شود، وسعی کردن در خرابی مساجد ، و کتمان حق ، ورشوه گرفتن برای کتمان حق، و توقف کردن در بلاد کفر در حالیکه تمکن از خروج آن دارد، ومشاقه واذیت کردن رسول صلی علیه و آله، وغیر راه مسلمانان رفتن، و گردنکشی ازعبادت خدا، وراه مردم را بریدن بدزدی وغیر آن، و تحریف کلمات الهی از مواضع آن، و تکذیب آیات خدا، وشکستن پیمان وقطع رحم. و نسبت داشتن دختر بخدادادن، وشرك بحضرت احدیت سبحانه و تعالی، ومرتدشدن پس ازایمان آوردن وافترا بر خدا بستن واذیت کردن رسول خدا ومؤمنین و باطل کردن آیات خدا ورو برگرداندن از آن، وفرار ازجنك مگر برای کسی که بمنظور نبرد جایگاه بهتری میجوید یا کسیکه میخواهد باردوی مسلمانان ملحق شود، وتخلف ازجهاد، ودوروئی. و گردنکشی بر کسیکه اورا امر بتقوی کرده و غرور جاهلانه اورا ازپذیرفتن حق باز دارد، ومنکر آیات خدای تعالی شدن در مقابل کسیکه آیات خدارا بر او میخواند تاحدیکه بخواهد برخواننده آن آیات بپردو، گردنکشی کردن درزمین بغیر حق ، ودر باره خدا بدون علم واطلاع گفتگو کردن واجتراح سیئات. واقتراف فواحش . ونسبت عبث بخدادادن درآفرینش واینکه آسمانها وزمین را بباطل آفریده وتهمت دروغ زدن، و گناه باینطریق که آیات الهی که براوخوانده میشود بشنود سپس مصراً گردنکشی کند مانند کسیکه آنرا نشنیده مثل اینکه گوشهایش سنگین بوده، واستهزاء ومسخره نمودن نمازوعبادات ،وترك نماز کردن و بمساکین ومحتاجان طعام ندادن . و از باب شهوات فرورفتن درشهوات، واکتساب گناه نمودن وتهمت زدن بر بیگناه، و نسبت دادن عمل زشتی بکسیکه آنرا مرتکب نگشته، وغیر اینها ازمحرماتیکه درقرآن کریم ذکر شده وخدا بدان ها وعده آتش داده وانشاءالله بزودی در آخر این کتاب ذکر محرمات قرآن کریم وواجبات آن خواهد آمد .

وسیمیا (چشم بندی) وهیمیا وریمیا ولیمیا وجفر ورمل وتسخیر جن وتسخیر ملائکه وتسخیر ارواح صالحه باشریره، و ازروی علم نجوم پیش بینی کردن حوادث، واحضار ارواح وشیاطین وملبس شدن ببدن کودك یا زنی برای کشف معیبات (چنانکه درزمانهای گذشته قبل ازاسلام معمول بوده وهمین امروزهم بطریق دیگر معمول است وباسپریتیزم وهیپنوتیزم ومانیتیزم معروف است پس معمول داشتن تمام اینها حرام است بهیادگرفتن آن زیرا آن واجب کفائی است وبزودی درمرحلهٔ ثانیه تفصیل این مسئله در موقع ذکر سرحرمت عمل کردن بآن ویاد گرفتن آن خواهد آمد. وحشمناك شدن برای غیرخدا وحمیت وعصبیت جاهلیت. وتکبر وتجبر کردن برغیر متکبر ومتجبر، وخرامان راه رفتن. ویکدیگر بخرفروختن، وخودبین وخودخواه بودن، ودوست داشتن مدح وثنا بکاری که نکرده است وادعاکردن چیزی را که ندارد، وگفتن آنچه نمیکند. وبی حیائی وفحش دادن وتزکیه نفس (خودرا خوب شمردن) واظهار حسد، وبادنی بخودنمائی وغیبت وسخن چینی وپنهان وگوش دادن بآن وشایع کردن زشتی‌ها در میان مؤمنین ودوست داشتن اشاعه فحشاء وجستجو نمودن ازعیوب مسلمانان وسوءظن بآنها که بدان وظن ترتیب اثر دهد، وبدخواهی کردن برای آنها درنزد حاکم، وتهمت زدن وسعایت زدن بکسیکه مستحق آن نیست ومکر وخدعه وبیوفائی ونفس (حیله درمعامله) وتدلیس وتمسخر بمردم وعارکردن واخت کردن مردم، وضایع نمودن حقوق مسلمانان واستهزاء وقساوت وکینه ورزی وغل (چیزی داخل چیزی کردن چونشیر که آب در آن داخل کند) وغیر اینها از آنچه حرام بودن آن در کتاب وسنت آمده وانشاءالله مفصلا آنها را در جزوهٔ این کتاب خواهی یافت. بعض ازاینها که ما آنها را در اینجا ذکر نمودیم در کتاب عزیز قرآن نص درحرام بودن آنها موجود است ولی بخصوص برآن وعده آتش داده نشده ودر شرع مکروهاتی است که کسیکه آنرا ترك کند مستحق ثواب میشود ولی فاعل آن معاقب نمیگردد. مثل اینکه چیزی ازنوشته‌های قرآن کریم را با آب دهن محو نمودن یا چیزی از آن را با آب دهن نوشتن وچیزی ازحیوانرا درحالیکه زنده باشد بآتش سوزانیدن هر چند مثل شپش بوده باشد، ودشنام دادن بخروس خصوصاً در موقعیکه میخواند وبرای نماز بیدار میکند، ودعوت فاسقان را برای طعام اجابت کردن، وباکافر ذمی دست دادن «مصافحه» وکشتن زنبور عسل، وداغ گذاشتن برحیوانات وزدن بصورت آنها، وجمع کردن

نازو کرشمه ونرمی سخن گفتن زن است باغیر شوهر خود ، وخوابیدن دوزن یادومرد زیر یك رختخواب بطوریکه در میانشان حاجبی نباشد هرچند پیراهنی باشد و همچنین خوابیدن مردی بازنی غیر زن وشوهر وکسانیکه بحکم زن وشوهرند وصحبت کردن زن درخارج بهمان کیفیتی که باشوهر خود خلوت میکند ، وزینت کردن زن برای غیر شوهر خود ، وبیرون رفتن زن ازخانه بدون اذن شوهر خود (پس اگر بدون اجازه شوهر بیرون برود لعنتش میکنند تمام فرشتگانی که در آسمانند وهر چیزیکه براومرور میکند از جن وانس تا وقتیکه بمنزلش مراجعت کند . چنانکه در حدیث شریف از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده ونظر کردن مرد ببدن زن اجنبی ونظر کردن زن ببدن مرد اجنبی (نظر کردن بصورت ودو کف دست ودو قدم از هردو (زن ومرد) مستثنی است) ونظر کردن زن بعورت زن وهمچنین مرد بعورت مردی مانند خود . (زن وشوهر وهر که در حکم آنها باشد استثنا میشود پس جائز استکه هر کدام از آنها بعورت دیگری نگاه کند ولی نگاه کردن شوهر بعورت زن خود درموقع جماع کراهت دارد) ونگاه کردن مرد بخانه همسایه خود ونشستن برسر سفره ایکه در آن شرب خمر میکنند وشراب کشی ونشاندن درخت انگور بمنظور شراب وآب دادن آن وفروختن وخریدن آن وخوردن قیمت آن وحمل وتسلیم آن وداد وستدربا ، خواه خورنده وخواه خوراننده ونوشتن آن وشهادت دادن بر آن ، ودر حرمت آن در کتاب عزیز تأکید شدیدی شده تا اینکه دادوستد آنرا بکفر مقارن نموده وبآن وعده خلود در آتش داده شده واصرار بر آنرا محاربه باخدا ورسول شمرده وهمچنین در سنت تاجائیکه وارد شده که (یکدرهم از ربا در نزد خدا بزرگتر است از هفتاد زنا به محرم خود (چون مادر وخواهر) در خانه کعبه ، وبزودی سر این تأکید وتشدید در مرحله ثانیه خواهد آمد ودهیك گرفتن (وآن خراج وگمرك مال برای ظلمه است) ودخول در ادارات گمرك وپاسبانی ایشان یا سائر ادارات آنها (واز اینها استثنا میشود دخول در اداره ظلمه برای جلب مصلحت مظلومان یادفع مفسده از ایشان هرچند تقلیل ظلم یا دفع گرفتاری وغصه ای باشد یا مانع شدن از تسلط ظالم یاکافری براموز مسلمانان غیر اینها ازمصالح بشرطیکه در دخول آن مفسده بیش ازمصلحتیکه انتظار دارد نبود باشد) وعمل سحر وجادو وقیافه شناسی وعرافه (خبر از غیب دادن) وعیافه (فال بینی

باکرده مرتکب گناهی شود برای تطهیر از آن طرقی است .

اول وازهمه‌مهمتر : امیدواری بعفوخدا ومأیوس نبودن‌ازرحمت اوست هرچند گناه عظیم وبزرگ باشد . مگر اینکه الحاد (بیدینی) یاشرك باشد، پناه میبریم بخدا از این دو گناه . زیرارحمت خدا وسیع تراز گناه بنده اوست ورحمت وی‌همان‌است که تمام اشیاء رافراگرفته والبته‌عفوخدا بزرگتر از گناه مخلوق اوست ان الله لایغفر ان یشرك به‌ویغفرمادون ذالك لمن یشاء خدا نمی آمرزد کسی‌را که بوی‌شرك آورده وغیر از این هر گناهی که‌بوده باشداز هر که بخواهد می‌آمرزد . وحضرت‌احدیت‌بمن وکرم خودبرای بندگانش مطهرات ازگناهان قرار داده برای اینکه رحمت او وسیع وعفواو بزرگ است که‌یکی از آنها امید عفو است .

دوم آنها : استغفار است یعنی طلب آمرزش از ایزدتعالی دنبال هر گناه وخود اوبندگان نیك نیکوکار خودرا بدین وصف توصیف‌فرموده درسوره آل عمران گفته والذین اذافعلوا فاحشة‌اوظلموا انفسهم ذکروا الله‌فاستغفروا الذنوبهم ومن‌یغفر الذنوب‌الاالله‌ولم یصروا علی مافعلوا وهم یعلمون وکسانیکه‌هنگامیکه‌عمل زشتی کردند یا برجان خودشان ستم نمودند خدا را یادکردندوازبرای گناهان خود استغفار نمودندآری‌چه‌کسی‌جزخدا گناهانرامی آمرزد وبدانچه کردنداصرارنورزیدند درحالیکه میدانند) واززبان نوح پیغمبرهر خیری‌رادراستغفارشمرده آنجاکه‌درسوره نوح میفرماید فقلت استغفروا ربکم انه کان‌غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم باموال وبنین‌ویجعل‌لکم جنات‌ویجعل‌لکم انهارا پس گفتم‌بدیشان که‌ازپروردگار خود طلب آمرزش کنیدکه اوبسیار آمرزنده است، از آسمان برای‌شما باران بفرستد وشما را باموال وپسران مدد دهد وبرای شما باغستانها ونهرهائی قرار دهد) ومانند این آیات بینات آیه‌های بسیاری درکتاب خدا موجوداست

سوم آنها: توبه است وآن‌بازگشت بسوی خدای تعالی وطلب‌قرب اوست بدست‌ودل کندن ازگناه‌وعزم‌نمودن برعدم‌ارتکاب‌مثل آن گناه‌وآن‌ازواجبات‌شرعیه است ووجوب آن‌فوری است و توبه کردن از جمیع گناهان واز گناه مخصوصی صحیح است واثر آن این‌است که‌رفع‌عقوبت‌میکند ازگناهیکه گناهکارازآن توبه نموده‌والبته اگرتوبه

کبوتر و پرنده برای بازی کردن و فال زدن، اما برای پاکیزگی و انس گرفتن بدان و نامه رسانی و استفاده از تخم و گوشت آن برای خوراك جائز است (وگروبندی بر پرندگان از محرمات است) و دوری کردن از مسلمان بدون داعی غضبی و موقعیکه اعراض کند کراهت آن شدیدتر میشود اما اگر برای امر بمعروف و نهی از منکر باشد این اعراض واجب است اما دوری کردن از مسلمان که از روی کینه و غضب باشد حرام است. و آب دهان انداختن درچاهیکه از آب آن مینوشند و مدح گفتن (خصوصاً هرگاه مستلزم دروغ یا خدعه یا خودنمائی یا ترویج باطل یا بازی دادن باشد و منع کردن زکوة از همسایه در صورتیکه بخواهد وسؤال کند (وحرام میشود منع نمودن هرگاه همسایه مضطر باشد بدان) ودر مطاوی این کتاب مکروهات بسیاری استکه خبر میدهد که نظر بلند شریعت اسلام تا کجای امور نگران بوده و در دقت و علاقه بدان حد بر دفع کمترین مفسده و جلب کوچکترین مصلحت همت گماشته بطوریکه هیچ مفسده‌ای نمانده جز آنکه او را دفع کرده هرچند خیلی ناچیز هم بوده، و هیچ مصلحتی را فروگذار ننموده جز اینکه آنرا جلب کرده هرچند خیلی کوچك بوده

فصل سوم

در مطهرات از گناهان

اولین پاك کننده گناه: آنست که آنرا اصلا مرتکب نشده و در پیرامون آن نگردد و این امر بدین کیفیت دست میدهد که در عظمت پروردگاریکه از آن گناه نهی کرده بیندیشد و قهاریت و سلطنت او و سوزش و عذاب و سختی عقاب وی را در هر مکان منظور و علم حضرت باری را در خصوص هر گناهی که بنده مرتکب شود هرچند در خلوتی باشد که احدی بدان اطلاع نیابد در نظر گیرد هرچند آن گناه از وساوس قلبی باشد که در زبان هم ظاهر نشود زیرا خدا بدانچه از خفایای امور که در سینه‌ها پنهان است داناست. بدینوسیله تیزی و تندی خشم ساکن شده و آتش شهوت خاموش گشته و قوای بدنی سستی میگیرد و از دستبرد بسیئات وفرورفتن در گناهان و محرمات عاجز میشود، خصوصاً هرگاه بنده بدنیا و کوتاهی مدت آن بیندیشد و بداند که لذات آن نابود شده و دنبالهٔ بدیهای آن باقی میماند این خود از بزرگترین مطهرات از گناهان و سیئات است. اما هرگاه سورت و تندی غضب بنده‌ای را فراگیرد و هیجان شهوت بروی غلبه کند و عنان تفکر را از دست وی برباید وخدای

باشد طلب آمرزش کند برای او و دعای خیر برای دنیا و آخرت وی نماید

یازدهم : تدارک و تلافی معصیت بوسیله طاعت، و بدی را بخوبی، پس گوش دادن بآواز و لهویات را بگوش دادن بقرآن و قرائت آن و تسبیح خداوذکر او جل جلاله تدارک کند . و نشستن در مجالس لهو و عصیان را باعتکاف در مساجد، وقتل نفس را بآزاد کردن بردگان، وغیبت را بمدح وثنای غیبت شده بطریقیکه دروغ در آن نباشد، وغصب ودزدی را بصدقه دادن، وربا را از کوته‌های مستحبی وصدقات، واحتکار را باطعام دادن ومهمان کردن مردم، وتکبر وخرامیدن را بتواضع بمردم کردن ونرم راه رفتن، واسراف در خوشگذرانی وتجمل را بزهد، وهمچنین هر معصیتی را تدارک کردن بطاعتیکه مقابل ومساوی و برابر آن باشد چنانکه خدای تعالی در سوره هود فرمود . **ان الحسنات یذهبن السیئات** خوبی ها بدی ها را از بین می برند، و در حدیث شریف آمده که **اتبعوا السیئة بالحسنة تمحوها** در دنبال هر کار بدی کار خوبی کنید تا آنرا محو و نابود کند

دوازدهم : حدود و تعزیرات است که آن پاک میکند از گناهیکه موجب حد و تعزیر است پس زناکار را کشتن یا سنگسار کردن یا تازیانه زدن پاک میکند و دزد را بریدن دست یا پا تطهیر مینماید، ونسبت زنا دادن بزنان محصنه یا نسبت لواط دادن بمردان تازیانه آنرا پاک مینماید، ولواط کردن را بالنسبه بلواط کننده وکسیکه با او لواط شده کشتن یا ضربت شمشیر یا از مکان بلندی پرتاب کردن، یا زنده بآتش سوزانیدن تطهیر میکند، وحاکشی را هشتاد و پنج تازیانه خوردن ونفی از بلد کردن، و دو نفریکه بر یکدیگر حلال نباشند هر گاه در زیر یک جامه اجتماع کنند تعزیر پاکشان میکند همچنین کسیکه کسی را که بروی حلال نیست از روی شهوت ببوسد یا معانقه کند (دست بگردن کردن) و کسیکه بدست خود استمناء نماید (جلق زند) و کسیکه با حیوانات جماع کند تمام اینها را حاکم بوسیله تعزیر تطهیر مینماید بطریقی که صلاح بداند بنابر اختلاف احوال و ظروف و از کسیکه با حیوانات وطی نماید قیمت آن حیوانرا برای مالک آن می گیرند و گوشت و شیر و نسل آن حیوان حرام میشود و باید آنرا ذبح کرده و سوزانید اگر از حیواناتی است که برای خوردن مناسب است مثل میش و بز واگر برای سواری و بارکشی است مانند الاغ واستر از آن بلد بیرون برده ودر بلد دیگر فروخته میشود . واگر قیمت آن در بلدی که برای فروش برده کم باشد یا

او خالصاً لوجه‌الله بوده باشد خدا که وعده داده بقبول نمودن توبه، توبه‌وی را قبول مینماید. والبته خدا هرگز وعده خودرا خلاف نمی‌کند واوارحم الراحمین است واز کمال توبه غسل و لباس نظیف پوشیدن ومبالغه درخضوع وخشوع وزیاد خواندن نماز و نهادن چهره برخاک است وخاک مالیدن صورت بطوریکه دماغ خودرا بخاک بمالد و کثرت استغفار و اینکه گوشتی که درمعصیت کسب کرده بوسیله طاعت آب کند وبنفس خود تلخی فرمانبرداری را بچشاند که حلاوت معنوی همان است همچنانکه حلاوت معصیت را بآن چشانیده که درحقیقت تلخی واقعی بوده، وچیزهای دیگری استکه توبه را تکمیل میکند و شرائط دیگری که آنها را در کتاب عبادات درجائیکه از توبه ذکر میشود یاد آوری خواهد شد انشاءالله تعالی

چهارم آن : تدارک واجبات است پس هرچه را که از نماز وروزه از او فوت شده قضا نماید

پنجم اخراج آنچه خداوند بر مال او واجب کرده از حقوق مانند زکوة وخمس و کفارات

ششم رد مظالم باهل آن پس هرچه را که از مال کسی دزدیده یاغصب کرده بمالک آن رد کند و اگر مالک آنرا معینه نمیداند کسب ازطرف او آن مال را باذن حاکم تصدق دهد پس اگر بعد از آن صاحبش را شناخت اگر بصدقه‌ای که داده صاحبش راضی شد چیزی برای نیست واگر راضی نشد مال او را بوی رد میکند واگر مال تلف شده مثل آن را رد میکند اگر مثلی باشد (مانند گندم وجو وخرما) یاقیمت آنرا رد میکند اگر قیمتی باشد (مانند لؤلؤ ویاقوت والماس)

هفتم عرضه کردن نفس خود برای قصاص دادن درجنایات نفسی، همانطوریکه قصاص دهنده مستحق آنست مثل قتل یادیه یاجنایتیکه موجب قصاص شود چنانکه در کتاب قصاص و دیات شرح آن خواهد آمد .

هشتم : طلب عفو از کسیکه جنایتی را نسبت باو مرتکب گشته

نهم : ارشاد کردن کسی را که گمراه کرده وتعلیم دادن کسی را که در جهالت افکنده است .

دهم :طلب عفو از کسیکه غیبت اورا کرده اگر غیبت باو رسیده باشد واگر نرسیده

جاویدان بماند و برای او عذابی خوار کننده است و در سوره جن ذات مقدس احدیت فرموده ومن یعص الله ورسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابداً کسانیکه عصیان و نافرمانی خدا ورسول او را کنند آتش جهنم درحالیکه در آن جاویدانند برایشان خواهد بود . پس الحذر الحذر ازهر گونه معصیت هرچند کوچك باشد و شتاب ، شتاب ، در توبه پس از ارتکاب هر معصیتی و تکمیل تطهیر از گناه بتمام آنچه مذکور داشتیم . و از جمله معاصی ترك واجبات است و تطهیر از آن بتدارك آن است بقضا نمودن آن واجب ، مانند نماز یا رد کردن آنچه از مال مردم بر گردن او ست مانند زکوة یا انجام دادن عمل واجبی مانند حج . وهریك از اینها در باب مخصوصی بخود آن مذکور است و ما آنهائی را که در باب مستقلی از ابواب فقه ذکر نشده یاد آور میشویم :

پس اول آن : سلام است اگر مسلمان بشخص معینی سلام دهد رد آن عینا واجب است و اگر بجماعتی سلام کند رد جواب آن واجب کفائی است یعنی اگر یکی از آنها جواب وی را رد کند کافی است وافضل آنستکه همه او جواب گویند ، ومستحب استکه سلام را بهتر از آنکه سلام میدهند جواب داد باینطریق که رحمت الله و برکاته واهلا و سهلا ومرحبا و غیر ذالك بدان اضافه نمود از الفاظیکه در جواب دادن بهتر از ابتداء کردن بسلام باشد . وچون انسانی را بغیر لفظ سلام تحیت گویند جواب آن واجب نیست بلکه هرگاه غیر شعار مسلمانان باشد گاه باشد که جواب آن حرام باشد و بلکه انکار آن واجب میشود بر کسیکه مورد تجلیل غیر شعار مسلمانان قرار گرفته ، در ایران استعمال لفظ (مرسی) متداول است و این یك لفظ فرانسوی است پس انکار آن بکسیکه مورد این تحیت شود واجب بوده و رد جواب آن حرام است و بدتر از آن حرمت چیزی استکه در ایران بین عده‌ای از مردم متعارف شده که بقهقری و برگشت بعهد مجوسیت دعوت مینماید و آن اینستکه کسیکه میخواهد دیگری را تحیت گوید میگوید (شاد زی!) اوهم جواب میدهد (آزاد زی)اینها دو لفظ مجوسی است و تحیت کردن بدانها که از شعار مجوسیت است ابتداء او رداً حرام است ، جواب سلام دادن واجب است هرچند درحال نماز باشد چنانکه در کتاب صلوة خواهد آمد انشاءالله واز تحیاتی که در شرع وارد است تسمیه عطسه کننده است و آن اینستکه بکسیکه عطسه کرد بگوئی

مقتضای بیع چنین باشد ازواطی آن تاوان گرفته میشود ،وکسیکه مست باشد بزدن هشتاد تازیانه پس ازاینکه هوشیارشد درحالیکه برهنه باشد تطهیر میشود . وکسیکه بازن خود درروزماه رمضان متعمداً جماع کرده باشد،ازدن بیست وپنج تازیانه ، وجمیع اصحاب حدود پاك میشوند بکشته شدن اگر بهمان معصیت درصورتیکه سه مرتبه حد خورده باشند درمرتبه چهارم عود کرده باشند، واصحاب تعزیرات را حاکم میکشد اگر ازآنها موجبات تعزیر مکرر شود هرگاه مصلحت متوقف برآن باشد وحاکم لزوم قتل آنها را اصلاح بداند والبته بیش ازدفعه پنجم آنهارا نمیکشند . و کسیکه اسلحه خودرا برهنه کند برای اینکه مردم را بترساند وراهها را بزند حاکم جنین کسانی را بکشتن یادار زدن یا بریدن دست وپای ازخلاف یانفی بلد کردن بنابرحسب مقتضای مصلحت تطهیرشان مینماید وجادوگر اگر توبه نکند وسحر را حلال بشمارد بکشته شدن پاك میشود ، ومرتد ازدین اگر پدرومادرش یایکی از آنها مسلمان باشد هرچند بانکار نمودن از ضروریات دین باشد بوسیله قتل تطهیر میشود پس از آنکه مالش بین ورثه اش تقسیم وزنش ازاوجداشود وکسیکه منکروجوب نماز یازکوة یاروزه یاحج یاجهاد یا امر بمعروف ونهی ازمنکر باشد یاملك ضروری ازضروریات دین را انکار نماید حکم اونیز حکم مرتد است یعنی باید کشته شود

وکسیکه نمازرا ترك کند یایکی ازضروریات دیگررا،دردفعه اول ودوم وسوم تعزیر میشود ودردفعه چهارم باید کشته شود اگر منکر وجوب آن نباشد و بزودی تفصیل تمام اینهادر کتاب حدود وتعزیرات خواهد آمد انشاءالله،اینها مطهراتی استکه آنرا ذکر کردیم که انجام بعضی متوقف بر بعضی دیگر نیست و برای هریك در تطهیر ازگناهان اثری است هرچند کمال تطهیر جز بتمام آنها حاصل نمیگردد وسزاوار نیستکه هیچ معصیتی خورد و کوچك شمرده شود زیرا هر معصیتی درنفس خود بزرك است خصوصاً هرگاه بدانیم که آن معصیت کبیره ای است که خدا بمرتکب آن وعده آتش داده زیرا تمام معصیتها را خداوعده آتش بآن داده است در سوره نساء میفرماید : **ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مهین** کسیکه خدا ورسول اورا معصیت کرده و ازحدود وی تجاوز نماید خدا او را داخل آتش میکند درحالیکه درآن

ار شمار اهل جاهلیت خارج گشته وحرمت آن از بین میرود بلکه میتوان گفت جواب دهنده امر مستحبی راکه مشمول فرمایش خدای تعالی است (فحیوا با حسن منها) بجا آورده وهنگامیکه مسلمان سلام دهد ودرجواب او گفته شود که السلام علیکم صبحکم الله بالخیر ودر هرحال ترك جواب سلام ازمعاصی بوده وپاك شدن از این معصیت آن استکه ازسلام دهنده عذر خواهد واورا تعظیم کرده پس از استغفار بدو اظهار محبت کند.

دوم: صله رحم است وآن ازواجبات مؤکده است وقطع رحم از گناهان کبیره است ودر اخبار وارد شده که قطع رحم موجب کوتاهی عمر در دنیا اضافه بر عذاب آخرت است وصله رحم اجل را دور وموجب طول عمر وخیر در دنیا وثواب جزیل در بهشت پر نعمت است وخویشاوند تنها آنهائی نیستند نکاحشان حرام است بلکه هر که بوسیله نسب با انسان پیوندداشته باشد هرچند خویشاوندی او دور بوده ونکاحش جائز باشد ازارحام است پس نیکوئی با خویشاوندان بجان ومال ودفع اذیت واندوه از ایشان وشرکت دادن آنها در خیرات وخوشی ها ومواسات نمودن باایشان درشدائد وسختی واجب است واگر نتواند بایشان کمکی نماید پس باید صله رحم کند هرچند باینکه شربت آبی بایشان داده وسلام بایشان کند چنانکه درحدیث آمده یا اظهار محبت ومیل بایشان نماید وافضل چیزیکه بدان باید صله رحم کرد بازداشتن اذیت از آنهاست چنانکه این معنی در حدیث صحیح وارد شده.

سوم: بر ونیکوئی بوالدین وآن ازبزرگترین طاعات است وعاق پدرومادرشدن ازبزرگترین محرمات است وخدای متعال شکر آنهارا بشکرخود مقارن فرموده آنجاکه درسوره لقمان میفرماید. **ان اشکرلی ولوالدیك** واین مرتبه ای استکه خدا بغیر والدین بهیچ مخلوقی نداده است ودرسوره اسرا میفرماید: **فلاتقل لهما اف ولاتنهرهما وقل لهماقولا کریماً واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کماربیانی صغیراً** پدرومادر اف مگو وبایشان بانك مزن وبزرگوارانه ایشان را خطاب کن وازمهربانی بالذلت بر ایشان بخوابان وبگو پروردگارا بدیشان رحم کن چنانکه مرا در کودکی تربیت کردند)

درمورد این آیه کریمه درحدیث آمده است که اگر اوقات تورا تلخ کردند بدیشان

(رحمك الله) بس جواب دادن بر آن واجب است که بتو بگوید مثل همانکه باو گفتی یا بگوید (اثابك الله وغفر الله لك) وغیر ذالك هرچند در نماز باشد، اما آنچه بین هم تعارف میکنند مثل تحیت شخص واردیکه میگوید «صبحك الله بالخیر» پس آن شبیه شعار جاهلیت است که میگفتند (انعم صباحاً) وتحیت بدان ورد آن از محرمات است مانند تحیت های معموله در این ایام که میگویند مثل (صباح الخیر وصباح النور) واز این قبیل. اگر واردی میخواهد تحیتی زیاده بر سلام بجا آورد واجب استکه الفاظ مباحی را استعمال کند که نه از شعار مجوس باشد و نه از شعار جاهلیت واولی آنستکه پیش از همه سلام را ذکر کند که آن تحیت خداست تا اهل این تحیت شامل توبیخ خدای تعالی نگردد که کسانی را که بدون تحیت اسلام که سلام است تحیت کنند سرزنش نموده چنانچه در سوره مجادله فرموده

واذا جاؤك حیوك بما لم یحیك به الله ویقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول، حسبهم جهنم یصلونها وبئس المصیر (هنگامیکه بجانب تو آمدند تحیت می کنند ترا بآنچه خدا تحیت نکرده ودر دل خود میگویند چرا خدا ما را بآنچه میگوئیم عذاب نمی کند، جهنم بس که بدان واصل میشوند برای ایشان کافی وبد جایگاهی است) وحرمت آن شدید بلکه بحد کفر میرسد وبر مرتکب آن قتل واجب میشود هرگاه غرض از اجراء این تحیت وتعارفها وامثال آن محاربه کردن با اسلام واحیاء مجوسیت باشد چنانکه از بعض بابیان وبهائیان وزردشتیان ومتجددین مرتجع در ایران بظهور میرسد وهمچنان ازاندکی ازمتعصبین قومیت درعرب مشاهده میشود که سلام را ترك کفته وبیکدیگر را بلفظ **انعم صباحا وصباح الخیر** از الفاظ جاهلیت تحیت میگویند واندیشه ناپاکشان این استکه مردم را از نور اسلام وعلم، بظلمات کفر وجهل دعوت نمایند، بناه میبریم بخدا ازاین کشمکش های شیطانی وازباریتعالی مسألت میکنیم که مسلمانان وکشورهاشان را از شراین شیاطین واتباع آنها که کوشش و سعی میکنند که اهل عالم را ازسعادت اسلام محروم کرده آنها را در شرك والحاد وسختی ها وبدبختی های آن مبتلا کنند نجات بخشد.

هرگاه سلام از لفظ صبحکم الله بالخیر جلو افتاد مثل اینکه سلام دهنده میگوید السلام علیکم وصبحکم الله بالخیر وجواب دهنده نیز همینطور جواب میدهد دراینصورت

برادر مؤمن خودسی حق دارد که او از آن حقوق بری نمیشود مگر اینکه آنرا اداکند یاعفو شود . باید لغزش برادرمؤمن خودرا ندیده بگیرد و بغربت او رحم کرده وعورت اورا ستر نماید وعثرت اورا اقاله کرده و پوزش اورا بپذیرد وغیبت اورا رد کند و بخیرخواهی او ادامه دهد و دوستی اورا حفظ کند، ذمه او را مراعات کرده در بیماری از او عیادت کند و در تشیع جنازه اش حاضر شود و دعوت اورا اجابت نماید و هدیهٔ اورا بپذیرد و صلهٔ اورا تلافی نماید و نعمت اورا شکر گوید و نصرت اورا احسان کند و خانواده اورا حفظ نماید و حاجت اورا بر آورد و نخواهش اورا شفیع شود ودرعطسه او تسمیه کند . و گمشده اورا راهنمائی نماید وسلام اورا جواب گوید وسخن اورا پاکیزه جلوه دهد وانعام اورا به نیکی جبران کند وسوگندهای وی را تصدیق نماید واورادوست داشته باوی دشمنی نکند چنین برادرمؤمنی را نصرت کند خواه ظالم باشد خواه مظلوم ، اما یاری کردنش وقتیکه ظالم باشد باین استکه نگذارد از اوظلم سر بزند، واما نصرت او در مظلومی آنستکه وی را کمك کند تاحق خودرا بستاند و اورا بخود واگذار نکند وخوار نشمارد و برای او ازخوبی آنرا بپسندد که برای نفس خود دوست دارد و برای او ازبدیها نپسندد آنچه برنفس خود نمی پسندد، ازاین حدیث شریف معلوم میشود که کسیکه در اداء حق برادران خود کوتاهی کند یاچیزی از آن فروگذار نماید برائت و تطهیرش منحصر است درعفو، وچون عفو متوقف است برطلب کردن آن پس درحقوقیکه واجب است طلب کردن عفو هم واجب است، ودرحقوقیکه مستحب است طلب کردن عفو هم مستحب است، وهرگاه مستلزم چیزی ازملاطفت کردن یاهدیه دادن شود مطلب هم چنین است و باید بداند که احسان و نیکوئی وعدالت ازچیزهائیست که خدا بدان امر فرموده هر چند درباره غیرمؤمن ومسلمان باشد از کفار، وخدا آنرا ازاینکه بهریك ازمردم دوست دارد ، حضرت اوعز اسمه درسوره ممتحنه میفرماید لاینهیٰکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین

خدا شمارا نهی نمیکند ازاینکه بکسانیکه باشما درموضوع دین نجنگیده وشما را ازشهرو دیار خود بیرون نکرده اند بدیشان نیکوئی کرده و باعدالت باایشان سلوك نمائید خدا عدالت پیشه کانرا دوست دارد) بلکه خدای سبحان احسان باحیوانات را دستور فرموده و نرسانیدن اذیت و نیکوئی کردن با نهارا خواسته چنانکه دراینکتاب درموقع

اف مگو واگر ترا زدند بانك برایشان مزن وبگو خدا شمارا بیامرزد پس این از طرف تو همان قول کریم استکه خداخواسته اینکه فرموده از روی مهربانی بال برایشان بگستران میگوید چشمان خود را ازنگاه تند کردن باشان پر مکن مگر اینکه ازروی رحمت ورقت بدیشان نظر کنی وبالای صدایشان صدا بلند مکن ونه بالای دستشان دست و نه جلوی ایشان درراه رفتن پیشی گیرو واجب است نیکوئی با پدر ومادر در زنده بودن آنها وپس ازمرگشان باینطریق که فرزند خیرات وصدقات و نمازها بجاآورده و ثواب آنرا هدیه ایشان نماید که البته بآنها خواهدرسید، ودر نصوص روایات وارداست که بسا باشدکه انسان در زمان حیات پدر و مادر خود عاق بوده وپس از وفاتشان بار ونیکو کار باشد باین وجه که انواع اعمال صالحه وحسنات بجاآورد ثواب آن برای پدر ومادرش باشد پس بدینوسیله ازعاقی خارج میشود، این درصورتیست که پدر ومادرش مؤمن باشند پس مخالفت واذیت کردن ایشان جائز نیست بلکه اطاعت ایشان واجب است مگر اینکه اورا بشرك یامعصیت امرنمایند وبرپدرو مادر استکه نذرها وقسمها و عهدهای فرزندخودرا برهم زنند هرگاه بدون اذن آنها انجام داده باشد، و برفرزند اطاعت پدرومادر دراین موارد واجب است ودراحادیث آخرالزمان وشرور آن وارد شده که مردم قطع رحم وعاق شدن پدرومادر اهمیتی نمی دهند وپیغمبر صلی الله علیه و آله موقعیکه از آنچه درآخرالزمان ازبدیها وفحشاء حادث میشود خبرمیداد چیزی فرمود که معنی آن اینستکه اگرزنی درآن زمان توله سگی را تربیت کند بهتر از آن است که فرزندی را تربیت نماید، ماخود این وضع را مشاهده کردیم پناه میبریم بخدا از این وضع و آن خود از اسباب نزول بلاء و رفتن برکات و شامل شدن عذاب الهی است، خداوند مؤمنین را از آن نجات بخشد.

چهارم آن: احسان برادران و نیکوئی کردن با ایشان و باخوشی وخوبی باایشان سلوك کردن وحفظ حقوق آنان نمودن که اینها واجب است. واقل آن آنستکه میتوان آنرا احسان ومعروف نامید وآنچه زیاد برآن باشد مستحب است وآن باقصد قربت از عبادت است ودر حدیث است که: (ماعبدالله بشیئ افضل من اداء حق المؤمنین) خدا عبادت نشده بچیزی که فاضلتر از اداء حق مؤمنین باشد و پیغمبر فرموده است: که مؤمن

دوازدهم : وفاء بعهدوقسم ونذرووعده که آن واجب است ونقض وخلاف آن حرام است وتطهیر ازاین گناهان وفاءبآنهااست بااستغفار کردن وکفاره دادن در آنچه بروی کفاره واجب شده . ولکن وعده‌های عادی که بر آن اثروضرری مترتب نمیشود وفاء بآن واجب نبوده وخلاف آن مکروه است وبر اهل مروت خلف آن وعده‌هانیزسزاوار نیست

سیزدهم سجودیکه درموقع خواندن آیات سورعزائم چهارگانه واجب است و سوره‌های چهارگانه عبارتنداز آلم سجده وحم سجده والنجم والعلق، وهمچنین بر کسیکه گوش میدهد یا میشنود سجده کردن مستحب است هرچند جنب یاحائض باشدولو بشنود یاگوش بدهد بآلات ناقله صوت مثل گرامافون ورادیو وآلات ضبط صدا وغیر آن . وترك سجود معصیت است وتطهیر از آن بجاآوردن سجده است هرچند ازمدتی که واجب شده روزها وسالها گذشته باشد بااستغفار از اینکه فوریت را ترك کرده وتفصیل آن در کتاب صلوة خواهد آمد .

پانزدهم : احیاء سنت‌ها ومیرانیدن بدعت‌ها که آن واجب وترکش حرام است و در خبر استکه **اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه ومن لم یفعل فعلیه لعنة الله** هنگامیکه بدعت‌هاظاهر شد بر عالم واجب استکه علم خود را ظاهر کند وکسیکه ظاهر نکرد لعنت خدابر اوست ، واز ترك کردن اینواجب است کتمان آنچه ازاحکام وعلم که ازطرف خدا بر پیغمبرش نازل شد ، خدای تعالی درسوره بقره میفرماید **ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا واصلحوا وبینوا اولئك اتوب علیهم وانا التواب الرحیم** (کسانیکه آنچه ما فرستاده‌ایم ازبینات وهدایت آنرا کتمان مینمایند پس ازآنکه آنرا برای مردم در کتاب بیان کرده ایم، چنین کسان راخدا ولعنت کنند گان نفرین ولعنت می کنند مگر کسانیکه توبه کرده واصلاح نموده وبیان کنند، پس این گروه توبه‌شان رامی پذیرم و من توبه پذیر مهربانم)

وپس ازچند آیه بعد از این میفرماید **ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب ویشترون به ثمنا قلیلا اولئك ما یأکلون فی بطونهم الا النار ولا یکلمهم الله یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب**

ذکر نفقات از کتاب نکاح خواهد آمد شد) وبا این که اسلام امر بنیکوئی کردن واحسان باتمام مردم مینماید دفاع ستمکاران ونگاهداری حق خودرا در قبال غاصبین ومتجاوزین واجب نموداست چنانکه هریك درمحل خودخواهد آمد

پنجم آن : نفقه دادن برزوجه وفرزندان وپدرومادر ومملوك وحیوانی که درملك اوست واداء سائر حقوق ایشان که ذکر آن خواهد آمد واجب است وهمچنین انفاق بر هر نفسی که محتاج بانفاق است بطوریکه اگر انفاق باو نشود متضرر شود ، وکسیکه درچیزی از اینها قصوروزرد تطهیرش پخش معروف وبذل طعام ولباس بفقراو محتاجان دادن است مگردرزوجه که نفقه آن دینی است که بر گردن شوهر است تاآنراادا کندهرچند بعد از مدتی باشد .

ششم آن : پیشه وری وتجارت وحرفه ها وصناعت است و بالجمله هرچیزیست که بوسیله آن روزی خودرا ازراه حلال تحصیل نماید پس طلب روزی، واجب وترك آن حرام است وتطهیر از این تقصیر آنست که استغفار کرده واز تنبلی خارج شده قدم بسوی سعی وعمل بردارد

وهشتم آن ختنه از برای مردهاست پس آن برهرفرد مکلفی واجب است وهیچ تطهیری ازترك آن وجود ندارد جزاینکه باید آنرابجا آورد وازمدتیکه سستی کرده استغفار نمود، وبرای ولی طفل مستحب استکه روزهفتم ولادت او، ویراختنه نماید .

نهم آن . زناشوئی است وآن درموقعیکه خوف وقوع درحرام یاضرر برای نفس داشته باشد واجب است ودرغیر ایندوصورت مستحب است وترك آن حرام یا مکروه است و پاك شدن این گناه آنست که آنرا واقع سازد و ازآنچه گذشته استغفار کرد .

دهم : راستی در گفتار و کردار، پس آن واجب بوده وضد آن که دروغ در گفتار و کردار باشد حرام است وپاك شدن ازاین گناه آنست کسیکه دروغ گفته اعلام نماید که دروغ گفته اگر در آن ضرر یافریبی باشد واستغفار نماید .

یازدهم :اداء امانت وآن واجب است خواه آن امانت ازمرد نیکو کردارمسلمان یا فاجری یاکافری باشد، و آن کافر اهل کتاب باشد یا مشرك یا ملحد ، پس خیانت در هرحال حرام است، هرچند ملحدومشرك مالك چیزی نمیشوند .

منکر مهمترین چیزیستکه شرع آنرا آورده پس این دو امر بزرگ منشاء هر سعادت و خیر و سبب و باعث هر گونه صلاح و هدایت برای عامه بشر است مردم در این شقاوت و بدبختی و عذاب دنیا و آخرت نیفتادند مگر بجهت اینکه مسلمانان این دو امر بزرگ را ترك گفتند.

و فرق بین این دو امر (امر بمعروف و نهی از منکر - و احیاء سنت و میرانیدن بدعت) بسی واضح است و بهمین جهت بوده که اکثر فقهاء متعرض آن نگشته‌اند ولکن مردم از آن غفلت کرده و در شبهات افتاده و هلاك و گمراه گشته خود را در معرض غضب الهی و سخط پروردگار قرار دادند، اینك بر ماست که اینموضوع را باختصار بیان نمائیم تا غفلت و بی خبری مردم در این باره بیش از این دوام نیابد و باشد که خدای متعال هر که را که خواسته بدین وسیله هدایت فرماید:

و توضیح این معنی آن استکه امر بمعروف و نهی از منکر در جائی صورت میگیرد که شخص مکلف خود مرتکب گناهی: از ترك واجب یا عمل حرامی گردد، و زنده کردن سنت و میراندن بدعت در مقامی انجام میشود که بدعتی در دین هویدا گردد بعنوان اینکه از سنت است، یا بدون این عنوان، یا ترك سنتی رواج گیرد بعنوان اینکه آن از بدعت است یا غیر این عنوان، و مانند اینگونه امور بسیار است

از جمله سنت هائیکه مرده است و زنده کردن آن واجب میباشد ترك گفتن (حی علی خیر العمل) از فصول اذان است و از بدعتهائیکه جان گرفته و میرانیدن آن واجب است گفتن (الصلوة خیر من النوم) در اذان صبح است بصورت اذان، و همچنین هر زیاده و نقیصه‌ای که در اذان است آنچنانکه خدایتعالی فصول آنرا تحدید فرموده و بدبختانه مسلمانان تمامشان از حدود الهی در این باره تجاوز کرده‌اند و فرقی نیست در اینکه آن فصلی که بر اذان افزوده شده حق باشد یا باطل مثل (الصلوه خیر من النوم) پس این کلمه هر چند حق است زیرا شکی نیست که نماز بهتر از خواب است ولکن نه هر چیزیکه حق بود فصلی از فصول اذان خواهد شد. شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه که یکی از اصول کتب شیعه و امهات آن است در همه چیزی میفرماید که نص آن از کتاب وسائل الشیعه که آن کتاب نیز مرجع احادیث امامیه است نقل میشود (مفوضه لعنهم الله اخباری وضع کرده و در اذان دو مرتبه (محمد و آل محمد خیر البریه) را افزوده‌اند و در بعض روایات

بالمغفرة فما اصبرهم على النار ذالك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد (کسانیکه کتمان میکنند آنچه را خدا از کتاب نازل فرموده و آنرا ببهای اندکی میفروشند چنین کسان در شکمهای خود جز آتش نمیخورند و خدا در روز قیامت با ایشان سخن نگفته و پاکشان نمی کند و برای ایشان عذابی است دردناك این گروه کسانیند که گمراهی را بهدایت فروخته و عذاب را بآمرزش سودا کرده‌اند پس چه چیز آنهارا بر آتش صبور و بردبار کرده این بجهت آنستکه که خدا کتاب را بحق نازل کرده است و کسانیکه در کتاب اختلاف پیدامیکنند در مشقت و زحمت دور و درازی میباشند)

وازهمین قسم است حکم بغیر ماانزل الله (قوانین موضوعه) بلکه آن خود بدعتی است وخدا آنرا در سه آیه در سوره مائده بیان فرموده و بدان شدیدترین تهدید را نموده میفرماید :

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون (ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون) (ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون)

تا آنجا که میفرماید **افحکم الجاهلیة یبغون ومن احسن من الله حکماً لقوم یوقنون** ایا دادگری زمان جاهلیت را میجویند وچه کس ازخدا بهتر حکم میکند برای کسانیکه یقین دارند)از این گناه تطهیر نمیتوان شد مگر بتوبه و استغفار و روشن کردن و بیان نمودن آنچه ازحق کتمان شده و اظهار کردن بدعت های آنچه بدعت شده و تبدیل کردن آن بسنتی که با آن مقابل است و اگر در حکم ضرری مترتب شده واجب است تدارك کردن آن خواه جانی باشد خواه مالی .

شانزدهم : امر بمعروف و نهی ازمنکر و آن واجب است برهر مکلفی تا جائیکه خود بمعروف عمل وازمنکر خودداری کند و اگر معروفی بماند که بدان عمل نشود و منکری که از آن خودداری نشده باشد پس تمام کسانیکه قدرت دارند که مکلفی را امر بمعروف و نهی از منکر نمایند معاقب خواهند شد و این معنی وجوب کفائی این دو فریضه است برای اینکه عقاب مرتفع نمیشود مگر وقتیکه کسی بدان واجب قیام کند و کفایت حاصل نمیشود مگر آن زمان که بهر معروفی عمل شود وهر منکری ترك شود وهمین دو امر بزرگند که موجب احیاء سنت ومیرانیدن بدعتند . امر بمعروف و نهی از

مسلمانان آنرا ترك کرده‌اند و از جمله بدعتهائی که شبهه‌ای رواج یافته ترك نماز جمعه است که بحلیت ترك آن فتوی داده و دیگران این بدعت را ترویج کرده‌اند. برای نسبت بدعت مثالها و نمونه‌های زیاد است که در مجالس بسیاری از مسلمانان دیده میشود که آنرا جزو عبادت میشمارند و این بدعت‌ها را در میان طبلها و مزمارها و کف زدنها و رقصها و ترجیعات ترس آور و بوقها و زنجیرها و شمشیرها و خنجرها و سر نیزه‌ها و بر روی قبرها و در اطراف قبور و در بسیاری از اعمال جمیع مسلمانانی که نصوص شریعت را مخالفت کرده و بدعت‌ها را بجای سنت‌ها برپا داشته‌اند میتوان دید، پس بدین جهت از مصالح اسلام محروم گشته و ذلیل گردیدند و در دنیا و آخرت ببدترین وجه رسوا و خوار شدند، و وقتیکه فرق بین احیاء سنت و میرانیدن بدعت و بین امر بمعروف و نهی از منکر روشن گشت آنوقت معلوم میشود که مابین اینها چقدر تفاوت موجود است، در احکام برای امر بمعروف و نهی از منکر شروطی استکه وقتی فاقد آن شروط شدند وجوب آنها ساقط میشود، و از جمله آنها احتمال تأثیر است بر کسیکه مورد امر و نهی قرار میگیرد، و از جمله آنها بودن خوف ضرر بر آمر و ناهی است. و در اینجا شروطی دیگر است که در کتاب امر بمعروف و نهی از منکر از همین کتاب مذکور خواهد شد.

اما وجوب احیاء سنت و میرانیدن بدعت مشروط باین شروط نیست زیرا این دو چیز واجبند هرچند احتمال تأثیر هم نرود و برای کسیکه میخواهد سنت را زنده کرده و بدعت را بمیراند اگر احتمال ضرر مال و جانش هم برود حتی اگر احتمال قتل و سلب جمیع اموالش هم برود نباید از این واجب خودداری کند، بهمین جهت ما از زمان سن شباب و دوران جوانی تا این هنگام بدین واجب قیام و اقدام نموده‌ایم و خدا را بر این توفیق سپاسگزار و در یادی آن را مسئلت مینمائیم که از نهب اموال و غارت [illegible] در تمام دوره زندگانی خود [illegible] که ما را شهادت روزی فرماید [illegible] که ظن نداشتن تأثیر داشته و احتمال [illegible] سنت و [illegible] که تنبیه و آگاه [illegible] و از در [illegible] بنوشتن کتاب مستقلی در سنت‌ها و بدعتها که شامل جمیع [illegible]

ایشان بعداز اشهد ان محمداً رسول‌الله، اشهدان علیاً ولی‌الله را افزوده‌اند و بعضی‌ها بجای آن دومرتبه اشهدان علیاً امیرالمؤمنین حقاً گفته‌اند، البته شکی نیست که علی ولی خدا است و اینکه آنجناب حقاً امیرالمؤمنین است و اینکه محمد و آل‌محمد(ص) بهترین جهانیانند ولکن اینها در اصل اذان نیست اینها را یاد آوری کردم تا کسانیکه بتفویض متهم بوده و خود را در ردیف ما امامیه جازده‌اند شناخته شوند) فرمایش جناب صدوق رئیس المحدثین رضی‌الله عنه در اینجا بپایان میرسد، این عبارت وسائل الشیعه است که در آن کتاب فرمایش آن جناب را پسندیده است و مانند این در کتاب (لمعه دمشقیه) شهیدثانی رحمت‌الله علیه است و علماء شیعه ازقدیم و جدید بر این معنی اتفاق کلی داشته‌اند که کسیکه کلمهٔ (اشهدان علیاً ولی‌الله) را جزء اذان قرار دهد بدعت کرده و مرتکب حرام شده و معذالك می بینم که بعضی از مردمیکـه جزو مفوضه نیستند همین کلمه را جـزو اذان قـرارداده و میگویـنـد ما این را میگوئیم ولی بعنوان جزئیت قصد نداریم می‌پندارند که تغییر عنوان دادن، آنرا ازبدعت بودن خارج میکند! و بعضی از ایشان حدیثی روایت میکنند که حاصل آن اینست که استحباب اکمال اقرار بتوحید و رسالت، اقرار کردن در بارهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، این حدیث هم قطعاً موضوع و ساختگی است زیرا اقرار بولایت مستحب نیست بلکه واجب است چنانکه در بحث امامت از رکن اول گذشت و کسیکه اقرار بدان نداشته باشد اصلی از اصول مذهب تشیع را ترك کرده و از زمره شیعه خارج میشود پس چگونه آن مستحب است؟! اما با وجود واجب بودنش ایمان آن در اذان بصورت اذان بدعت و حرام است چنانکه معتقدهم اصلی از اصول دین است و منکر آن خارج از مسلمانان است و معذالك این اصل را دراذان آوردن بدعت و حرام است، برای اینکه در اذان حدی است که تجاوز از آن حد بدعت است هرچند آن تجاوز بکلماتی باشد که در نفس خود حق باشد و اگر مقصود از این حدیث مذکور مطلق گفتن و تلفظ کردن بامیرالمؤمنینی علی است نه اقرار قلبی پس بازهم شامل صورت اذان نمیشود برای اینکه اذان شرعاً محدود است، چنانکه دانسته شد علاوه براینکه این حدیث هم از احادیث ارشاد دیلمی است که در فقه بدان اعتنا و تکیه نمی کنند.

وازجمله سنت هائیکه بواسطه شبهه‌ای مرده است نماز جمعه است که بعض از

این و آن کشیدن) باشد که در این صورت این دو معصیت موجب استحقاق عذاب و عقاب میشود و بسا باشد که ریا بمرتبه شرك رسد خدا ما و مؤمنین را از چنین گناه پناه بخشد

و در اینمورد واجباتی هست که کفائی هستند که هنگامیکه کسیکه بدو کفایت حاصل شود بدان قیام نماید از دیگران ساقط میشود و گرنه تمام مکلفین مستحق عقاب میگردند و آنها بسیارند که در مطاوی این کتاب خواهد آمد و ما بعضی از آنها را که مهم است و قبلا ذکری از آن نکرده‌ایم، در اینجا یاد آور میشویم، مهمترین آنها: تحصیل علم جمیع علوم دینیه است از عقائد یکه بروجه توسع و قدرت، بر دفع جمیع شبهات توانائی حاصل شود و علم با حکام شرعیه بروجه توسع و اجتهاد و تحصیل بلکه استنباط از کتاب و سنت، و دانا شدن بجمیع علوم رایجه ایکه حفظ کیان مسلمین بدان متوقف است مانند فلسفه و تاریخ عمومی و فیزیك و شیمی و طب و فروع آن از تشریح (کالبد شکافی) و فیز یو لوژی (وظائف الاعضاء) و صیدله و تحصیل چون علوم طبیعی و آسمان شناسی و میکانیکی و گیاه شناسی و زمین شناسی (ژئولوژی) و علم الحیوان و علم الحیات (بیولوژی) و روان شناسی و آنچه بدان علم گویند و برای بشر تعلم آن امکان داشته باشد، حتی سحر و کهانت و فروعات این دو علم، از چیزهائیکه دفع شبهه شبهه کنندگان و شعبده بازان و جادوگران بدان متوقف باشد، و تدبر در هر پدیده طبیعی و کوشش در واقف شدن بر اسرار آن و آنچه در وراء علوم و اسباب پنهان است. پس زمانیکه تمام مسلمانان بعلمی که دیگران به آن اطلاع دارند جاهل باشند جمیع مکلفین مستحق عقاب خواهند شد و ناچار است که در هر فن و علمی در میان مسلمانان دانشمندانی وجود داشته باشند که کفایت بدیشان قائم شود و مسلمانان بدیگران در آن فن و علم احتیاج نداشته باشند تا عقاب از جمیع آنها مرتفع گردد. و هر گاه مسلمانان مرتکب گناه جهل بعلوم شوند یعنی در میانشان دانشمندان لایق در هر رشته از علوم بقدر کفایت موجود نباشد هیچ چیزی آثار این گناه پاك نمی کند تا کسانی را آماده کنند که بدین کفایت قیام نمایند و آنچه بدان علم و فن میگویند تا آن حد که معارف بشری بدان دست یافته بقدر کفایت تحصیل نمایند و در علومیکه تحصیل آن بقدر کفایت واجب است فرقی نیست بین آنکه آن علوم حق باشند یا باطل و مفید باشند یا غیر مفید، پس اگر حق باشد تحصیل آن بجهت عمل کردن بآن واجب است و اگر باطل یا

افزوده شده و از آن نیست، بوده باشد و بر ما منت نهد بحفظ و عافیت که آن از همه چیز پیش ما محبوبتر است و عافیت الهی برای ما از هر چیز و سیمتر، و لکن آن عافیتی که آلوده بغضب الهی باشد ما چنین عافیتی را خواستار نیستیم، و باکی نداریم که در این راه بفقر و گرفتاری و استیصال و خواری دنیا مبتلا شویم اگر رضای خدا در آن باشد، زیرا خوشنودی حضرت او از هر چیز در نزد ما محبوبتر است و با کمال ابتهال و تضرع از درگاه ذوالجلال میخواهیم که این سعادت را روزی ما فرماید زیرا او بهترین روزی دهندگان و ارحم الراحمین است، پس از سرزنش ملامت کنندگان چه باك و اندوهی داشته باشیم.

هفدهم : یاد گرفتن علم عقائد و آن معارف پنجگانه ایستکه شرح آن گذشت پس یاد گرفتن آنها بتفصیلی که در رکن اول گذشت واجب و ترك آن حرام است هر چند بدین حقائق بدون اجتهاد، عقیده مند باشد معهذا تحصیل آن واجب است و تطهیر از آن، تحصیل علم بدانها است بااستغفار کردن .

هیجدهم یاد گرفتن احکام شرعیه از حلال و حرام و تمییز بین واجب و حرام دادن هر چند بنحو تقلید باشد که آن هم واجب و ترکش حرام است و طریق تطهیر، یاد گرفتن آن بااستغفار کردن است .

نوزدهم : شکر نعمت های باریتعالی را گفتن و صبر بربلاهای او نمودن که این هردو واجب بوده و خلافشان حرام است، تطهیر از آن، بجای آوردن آنها و استغفار از آنچه در این باره تقصیر شده .

بیستم : در جمیع امور توکل بر خدا نمودن و تفویض و واگذار نمودن تمام کارها بوی مخصوصاً روزی را که خود ضمانت فرموده هر چند کوشش کردن در طلب روزی واجب است

بیست و یکم : خوشنود بودن بتمام آنچه قضاء الهی بدان جاری شده و تسلیم امر خدا در هر چیز بودن و عدم اعتراض بدان، که این بر هر مکلفی واجب بوده و هیچ راهی برای تطهیر آن نیست جز بجا آوردن آن بااستغفار نمودن هر گاه خدای ناکرده مبادرت بامری کند که از آن عدم رضایت و تسلیم آشکار شود .

بیست و دوم : خالص نمودن عبادات را برای خدا که این از اوجب واجباتست و بدون آن هر عبادتی باطل است و علی الخصوص موقعیکه مقرون بریا و حب سمعه و (بگوش

واجبه میباشد، واز جمله واجبات سعی در تحصیل جمیع علوم وفنون و صنایع وحفظ کشورهای اسلامی است تا وقتیکه برجمیع امم تفوق و بر تری یابند وبتوانند آنانرا بسعادت اسلام ارشاد نمایند ودین درتمام روی زمین منحصر بدین خدا باشدو واجب است دراین باره کوشش قدمی وقلمی وقولی و فعلی، پس هر گاه مسلمانها در چیزی ازاین واجب قصور کنند عقاب الهی متوجه جمیع آنها گشته وراه نجاتی از این عقاب برایشان نبوده وهیچ مطهری از این گناه و تقصیر نیست جز اینکه تمامشان سعی کنند تا کلمه خدا بلند گشته وبرغیرخودشان تفوق یابند واین همان جهاد با نفس است .

واز جمله واجبات کفائیه وعظ وارشادو تعلیم علوم وقضاوت کردن وفتوادادن است وهمچنین نجات دادن کسیکه مشرف بهلاکت است ودستگیری درمانده، و سیر کردن گرسنه است دروقتیکه بیت المال وصدقات برای این منظور کافی نباشد .

وازجمله آنها : تحمل گواهی است هر گاه منحصر نباشد پس وقتیکه اداء شهادت شخصی منحصر شود اداء آن واجب عینی است نه واجب کفائی

وازجمله آنها تجهیز و تغسیل و تکفین اموات و نماز خواندن برایشان ودفن آنهاست چنانکه سبق ذکر یافت، پس تمام اینها واجبات کفائیه هستند که جمیع کسانی که قدرت بانجام آن دارند اگر آنها را ترك کنند معاقب بوده وعقاب الهی ازایشان ساقط نخواهد شدو هیچکدام ازاین گناهان بترك این اعمال پاك نمیشوند مگر بعد از اینکه کسانیکه کافی بانجام آنها باشند بدان قیام نمایند .

بدنیست که در اینجا بعضی از نوافل ومستحباتی را که در باب مسائل ذکر نشده یادآور شویم ازجمله مستحبات زیاد ذکر خدای تعالی و بسیار تلاوت قرآن نمودن و سجده کردن درموقع تلاوت آیات سجده های مندوبه است و آنها در آخر سوره اعراف و اواسط سورهای رعد ونحل و اواخر سوره اسراء واواسط سوره مریم واوائل سوره حج و آخر آن وثلث اخیر سوره فرقان واواسط سوره های نمل وص وانشقاق است ومجموع آنها یازده تاست بلکه مستحب است سجده هرجائیکه درقرآن دلالت بر سجده کند وازجمله آنها دعا والحاح درآن برای طلب حوائج ازخدای تعالی مانند دفع شدائد و گرفتاریها و بیماریها وطلب عافیت ووسعت رزق وامنیت ازهر مکروهی است وازجمله مستحبات

غیر مفید باشد تحصیل آن برای ابطال خود آن و بیان بی‌فایده بودن آن واجب است

واز جمله واجبات کفائی تحصیل جمیع صنائع است بدون استثناء، مانند بافندگی و وخیاطی و تجارت و تراشندگی ودلاکی وحجامت و بنائی وهندسه ومنجمی وهواپیمائی وساختن هواپیما و اتومبیل‌ها و توپخانه‌ها وسائر آلات حرب . حتی آلات آتشین بشرطی که برای دفاع مثل آن استعمال شود نه اینکه ابتداءاً بدان بجنگ بپردازند برای اینکه جنگ باآتش ابتداءاً حرام است . وترکیب مواد شیمیائی وتحصیل و استخدام آن واسب سواری وهر صنعتی که مردم آنرا شناخته‌اند و از چیزهائیست زندگانی مردم بدان متوقف است یا اینکه آن صنعت در جنگها یا دراداره مملکت یاتجارت واقتصاد وتنظیم امور مالی و فنون حرب مفید است و هر چیزی که موجب تقویت و نیروی مسلمانان شود حتی ورزش‌های بدنی وشنا کردن پس هر گاه مسلمانان به چیزهائیکه دیگران ازعلوم وفنون بدان دست یافته‌اند جاهل باشند و باموریکه موجب نیرومندی مسلمانان میشود اطلاع نیابند و عمل نکنند تمامشان معاقب ومعذب خواهند بود و هیچ راه نجات ازاین عقاب و هیچ پاك كننده‌ای ازاین گناه برای ایشان نیست جز اینکه کسانی راایجاد و وادار کنند که بقدر کفایت درمیان مسلمانان بجمیع این صنائع وفنون قیام نمایند بحیثی که چنان نیرومند شوند که کسی درهیچ علم یافن یا صنعتی بدیشان غالب نشود .

وازجمله واجبات کفائی : بذل مال است برای تحصیل جمیع علوم وفنون وصنائع وبنای مدارس علمی وصنعتی ومساجد بدانطریق که درشرع تأسیس یافته وبیمارستانها وآنچه راکه مسلمانان برای معاش وزندگی وبرای دفاع از بلاد اسلام بدان محتاجند تا برای مسلمانان درتمام این امور کفایت حاصل شود و قوای آنها بردیگران تفوق یابد پس هرگاه چیزی ازعلوم وفنون وصنائع وایجاد قوا برای مسلمانان [illegible] باشد و کسانیکه نیرومند و توانگرند آن مال را بذل ننمایند تمامشان معاقب بوده و [illegible] دنیا را با عذاب آخرت ضمیمه کرده‌اند و هیچ چیزی از این گناه [illegible] جز بذل مال، تا حدیکه اگر لازم باشد باید برای هیچ مسلمانی مالی باقی نماند تا [illegible] نیروی مسلمانان درجمیع علوم وفنون وصنائع بر نیروی دیگران [illegible] [illegible] همان جهاد با مال است که در این زمان واجب است و آن غیر از [illegible]

فعل حرام و طریق تطهیر و پاکی از آنها را بازنمودیم و برای انسانی ذمائمی دیگر استکه متعلق بقلب میباشد و برای آنها نیز مطهراتی است و آنها طهارت باطنیه محضه است از چرکینی ها و آلودگی های قلبی که آنهارا درهمین فصل آتی مذکور میداریم

فصل سوم

در ذمائم قلب و چرکینی ها و آلودگی های آن و طریق تطهیر آن

اعمال اختیاری که از انسان سر میزند انگیزهٔ آن نفس و خواهش دل است پس اگر نفس زکیه و قلبی پاکیزه و بی‌عیبی بود، از انسان اعمال خیر و صلاح صادرشده و ازشر ومکروه و فساد اجتناب میورزد، واگر نفس خبیث، و قلبی آلوده بود از آدمی اعمال شر و فساد بظهور میرسد و معذالك هیچ خیر و شری از انسان صادر نمیشود که فاعلش غیر خودش باشد و هرچیزیکه از شخص مکلف صادر گردد فقط باختیار خود اوست پس فاعل شر میتواند کارخیر بجا آورد هرچند نفس او آمر ببدی باشد و فاعل خیر قادر است بفعل شر، هرچند نفس او مطمئنه راضیه ومرضیه وشادمان باشد و بهمین جهت استکه فاعل شر مستحق عقاب گشته وعامل خیر درخور ثواب است. بعضی ازعلماء نفس گفته‌اند گاه باشد که انسان بالذات مجرم بوده و فاعل شر باشد بجهت خبث نفس خود هرچند آن فعل شر را قصد نکرده باشد، وگاه باشد بالطبع نیکوکار بوده فاعل خیر گردد بجهت پاکی نفسش هرچند نیت خیر نکرده باشد.) بعض ازعلماء حقوق ورؤساء دادگاهها این رأی را پیروی کرده و بر این قاعده آئین نامه‌ها و قوانین تدوین نموده و دراحکام جزائیه بدان جریان حکم کرده اند. اگر مرادشان این استکه انسان گاهی مجبول برشر بوده بطوریکه نمیتواند فعل خیر بجا آورد وگاهی مقهور برعمل خیر است بحیثی که نمیتواند عمل بدی را انجام دهد ؛ این یك قضیه ایستکه عقل و وجدان از آن اباداشته وتجارب و اختبارات معموله دراصول تربیت آنرا نفی کرده است وطب وفیزیولوژی واصول روانشناسی و آنچه علم وفن که بحث ازدماغ وعصب مینماید اینموضوع را رد میکند، واگر مقصودشان این است که انسان گاهی بخیر بیشتر ازشر متمایل میشود یابشر بیشتر از خیر، پس این مطلب حق است ولکن موجب تفاوت درعقوبات واحکام نمیگردد و آنچه اطبا گفته‌اند که درجسم غده‌هائی وجود دارد که موادهرمونی از آن افراز میشود که درتوجبه انسان

آمدوشد بمسجدها و کثرت تردد در آن واز آنها افشاء سلام و ابتدا کردن بدان است از آن جهت که فضل آن بزرك است و لفظ آن (السلام علیکم یا سلام علیکم است) وساقط میشود در حمام ودر موقع تخلی وبر کسیکه شارب الخمر است و بر کسیکه بر سفره‌ای نشسته باشد که در آن شرب خمر میکنند و بر کسیکه دارای شطرنج و نرد است بلکه هر قمار بازی و بر مخنث وشاعریکه زنان محصنه را متهم میکند و بر نماز گذار که باعث شود از نماز بجواب وسلام او بپردازد، و برخورنده ربا و بر تارك الصلوة و بر فاسقی که علنا فسق می کند و بر کسیکه متدین بدین اسلام نمیباشد . و هر گاه بر کسی سلام کند قصد کند با او دو ملکی را که مو کل بوی هستند. و اگر در جزئی جماعتی بوده باشند کافی استکه یکی از آنها از جانب دیگران سلام کند و بهمین شعار، سنت حاصل میشود و در ردیف فضیلت سلام است تسمیه عطسه کننده و گفتن او (الحمدلله) بعد از عطسه است و صلوات فرستادن بر پیغمبر در موقعیکه عطسه را شنید و تحیت گفتن بکسیکه از خواب برمیخیزد و کسیکه از حمام خارج میشود، در تسمیه عطسه کننده یکنفر از جانب جماعتی کافی است و از جمله مستحبات رفیق و دوست زیاد گرفتن است از کسانیکه اهل معصیت نبوده باشند و مواسات کردن با ایشان است و مکافات و جبران کردن کرده‌های آنان و بخشش و سخاوت وعمل کردن بدانچه مقتضای مروت است. و بذل مال غیر واجب، و وسعت دادن بر عیال و عطوفت و مهربانی کردن بر فقراء ومساکین و با ایشان در معیشت و زندگی شریك شدن و بزرگوار داشتن ریش سفیدان مسلمانان و تواضع بمؤمنین نمودن، و خوبی و کرامت صحبت وحسن جوار و نگاهداری زبان جز از خیر و خوبی، واعتراف بتقصیر کردن در تمام احوال و بجا آوردن آداب وسنن نبویه (ص) در سائر حرکات وسکنات و تأسی بپیغمبر کردن در تمام آنها .
وازجمله آزاد کردن بنده است که آن از افضل مستحبات است واجر آن عظیم است و ازجمله آنها قربانی کردن استکه اجر آن نیز عظیم است حتی بعض علماء قائل بوجوب آن گشته‌اند و مراد از قربانی نحر کردن یا ذبح نمودن است آنچه را که در عید اضحی در منی یا خارج آن ذبح یا نحر میکنند و ذکر شرائط آن خواهد آمد ان شاءالله تعالی

اینها بود نمونه‌ای از واجبات و مستحبات و مکروهاتی که متعلق بجوارح است واز آنها چیزهائی را مذکور داشتیم که چرکین و آلوده میکند جوارح را، یا بترك واجب

نمودن آن بصراط مستقیم ازافعال خیر در مورد خود وافعال شر در محل خود طرقی ذکر کرده‌اند لیکن چیز مفیدی نیافته‌اند وبهترین طرق برای توجیه انسان وجهت صحیح در نفس خود وقلب وریاضت دادن روح وهواهای او بحیثی که تابع عقل انسان بوده وبرشهوات وغضبش پیروز شود بدون اینکه مغلوب هوا ووهمش گردد همان است که شرع شریف آنرا مذکور وقرآن مجید بدان ناطق وسنت صریحه صحیحه آنرا بیان کرده است وآن این استکه انسان دائماً بیندیشد در عقاب الهی بر بدیها وثواب دادنش برخیر واطلاع حضرت وی برجمیع آنچه از انسان در آشکارا ونهان سرمیزند واینکه جناب احدیت هیچ چیز از اعمال آدمی را فروگذار نمیکنند چه صغیره باشد وچه کبیره جز اینکه آنرا باحصاء و شمار وعدد وآمار می آورد وهیچ جنبنده‌ای نیست جز اینکه خدا موی پیشانی اورا برای مکافات خواهد گرفت وعلم همه اینها درنزد خدا در کتابی است، البته پروردگار من نه گمراه میشود ونه فراموش مینماید ان ربی لایضل ولاینسی

این همان اندیشه وتفکری است که جلوی قوه غضبیه را در حد خود میگیرد وآنرا در حد شجاعت محدود میدارد ونمیگذارد که بافراط تهور یا تفریط جبن وترس، مائل گردد واین همان نیرواست که قوه شهویه را بطرف صلاح میکشاند ونمیگذارد بافراط شره وحرص وآز یا بتفریط سستی وتنبلی گراید واین همان استکه قوه عاقله را تهذیب کرده وآنرا بازمیدارد از اینکه خودرا در پرتگاه جربزه یادر حضیض بلاهت ونادانی افکند ومعذالك درشرع ،احکام وآداب واعمالی وارد شده که انسانرا برحفظ این قوا وسلامتی مزاج وسیر کردن بوسیله آن بصراط مستقیم انسانیت ومنهج قویم آدمیت یاری میکند تا مکلف بکمك آن ازدردناکی عقاب وشدت عذاب ایمن گشته وبجزیل اجر وبزرگی ثواب بهره ورومحفوظ شود وامور جامعه بشریت وافرادآن جامعه بدان انتظام گیرد

تاسعادت وکامیابی را دردنیا وآخرت درك واحراز نماید، وازاهم آنها احکام طهارت وخوردنی ها ونوشیدنی ها استکه درهمین جزء مذکور است واحکام نماز وروزه وزکوة است که ذکر آن دراین کتاب خواهد آمد ،ودراینجا احکامی استکه برحفظ قوی و استقامت مزاج وتطهیر قلب ازکثافات ونجاسات مخصوصه آن، کمك ویاری مینماید لکن در کتاب مستقلی ازکتب فقه ذکر نشده وفقط مقداری از آنهارا علامه محقق ملامحسن

وسلوک وی تأثیر مینماید، ومیگویند ما میتوانیم مردم را بر حسب مزاجشان مرتب نمائیم پس مزاج اورینالی حال شخصی استکه تندمزاج بوده ودارای حالت انفجاری است که ازدیگران بزودازجادر رفتن و گلاویز شدن ممتاز میشود ومزاج درقی حال شخصی است که صبور وزرنك ومواظب است ومزاج نخامی حال شخصی استکه هوشیار وسنگین وباوقار است واین ترتیبها ازوجود این غده ها نتیجه میشود که از جمله آنها غده های منوی است که صفات مردانگی عضوی ومزاجی بدان مترتب است و همچنین تخمدانها بالنسبه بزن ونفس افراز غدد درقیه‌ای که بدو طرف قصبه کردن است مؤدی ومنجر میشود بتعطیل نمو و کندی وخمول ذهن وهمین نمود است که جسم را بر نیروی انگیزش ومثابرت بر کوشش کمك مینماید وتوشه میدهد، وامادوغده اورینالینی که در بالای کلیتین واقعند جسم را در وقت خشم یاترس بانگیزش ناگهانی مدد میدهند وغده نخامی که در پائین مخ است در بقیه غده‌ها تأثیر کرده وانسان رادر توجیه او در سلوك خود دوجهت معین می افکند . پس از این امور ما می‌فهمیم که در زندگی خود نمیتوانیم فقط بوسیله عقل تصرف کنیم بلکه تمام جسم مادر حرکات وسکنات ماد خیلند و فی الحقیقه عقل ما همان حکم ضابط و پاسبان را نسبت باعمال وامور موردتوجه مادارد پس اعمال جسمیه بر کمی وزیادی این غده‌ها تأثیر می کند چنانکه توجیه عقلی بر آنها تأثیر مینماید پس برای تربیت ومحیط اثری است مانند اثر ریاضت وخوردنیها ونوشیدنیها وتندرستی وبیماری وراحت وتعب است در اعمال انسان آنچه اطبا در این باره گفته‌اند معنای آن این نیستکه انسان مجبور بر عمل خیر باشری است که ازغضب و شهوت ووهم تولد میشود بطوریکه نتواند آنرا مخالفت نماید و بر خلاف مقتضای خود جریان یابد بلکه معنای آن این استکه برای ترکیب جسمی در میل دادن انسان بطرف شر اثری است بیش ازخیر یابطرف خیر بیش ازشر، آن میلی که با آن اختیار را ازدست نمیدهد وقدرت مخالفت را فاقد نمیشود وهمین میل استکه ترتیب واندیشه کردن، و محیط و نفس را بر ضد آن مهیا کردن، وریاضت دادن بنفس، وخوردن و آشامیدن واعمال بدینه دیگر در آن تأثیر کرده واورا ازاعوجاج افراط وتفریط خارج کرده باستقامت اعتدال میآورد .

علماء اخلاق درزمان قدیم وعلماء روانشناسی جدیداً برای شکستن این میل ومتوجه

آن‌راشره گویندواگرصبردرغناوبی‌نیازی باشد آنراضبط نفس نامیده ضدآن‌رابطر،وخود آرائی گویند واگرصبر درجنك باشدشجاعت وضدآن‌راجبن‌دانند واگر درفرو بردن خشم باشد حلم‌نامیده ضدآن‌راغضب گویند واگردرمصائب‌باشد آنراسعهٔ صدرمینامند وضد آنرا تنگی‌سینه وضجرت وملولی‌گویند. واگر درپنهان داشتن امری باشدآن را کتمان و راز پوشی،وضد آن را دهن هرزی گویند. واگر خود داری از فضول عیش باشد زهد نامیده وضدآن را حرص گویند، و وارد شده‌که صبر سر ایمان است وفائده آن‌آسان بودن‌عبادت‌وگرفتن اجربی حساب است،وبرای صابربر مصیبت‌سیصددرجه‌نوشته‌میشودوبرصابردرطاعت‌ششصددرجه‌وبرکسیکه‌ازمعصیت صبر وخودداری کند نهصد درجه نوشته میشود وحق و شرط آن اینست که این صبرها برای خداباشد نه‌ازروی‌حمیت وعصبیت ونحو آن،واینکه نیت خودرا درطاعت‌ازآفت ریا وانجام دادن آن‌عمل‌را از آفت کسالت وثواب آنراازآفت فاش‌کردن وباین‌وآن گفتن مصون دارد ،وجزع‌وشکایت‌بغیرخدارا ترك کند اما شکایت‌کردن بخدا وازاو عافیت‌ونجات طلبیدن خوب است ،ومتالم‌شدن‌وجاری‌شدن اشك‌داخل‌درتحت اختیار نیستند ومنافی‌باصبر نمی‌باشند ،وکمال‌صبردرآن‌استکه‌ترك‌کندآنچه‌راکه‌اورا ازخدای تعالی مشغول میدارد وطریق راه‌پیدا کردن‌بصبرآنست که‌انگیزه‌دینی‌راتقویت وباعث وانگیزه هوارابمجاهدت وریاضت‌تضعیف وناتوان کند،ویاد بیاورد که‌مدت‌سختی‌وقدر آن خیلی‌کم‌وضررهای‌جزع‌وبیتابی‌بسیاراست‌پس اگربااینحال بازهم درنعمت کثیر است تصبر کند(یعنی بزحمت خودرا بصبروادارد)واگر آسان‌است!شکیباورزد، اگردارای جهد وزحمت است خوشنود شود واگر بتلذذ است شکرگوید.

باب حلم؛وآن‌صبربرفروبردن خشم است وضدآن غضب است وآن‌جوشش خون‌قلب است‌برای گرفتن‌انتقام (قول‌اطباء جدیددر غده ها وتاثیر آنها بر خون که شبیه گفتـار اطباءقدیم است گذشت) وصفت‌محموده دراین موضوع اعتدال‌است و آن خودداری‌شخص است‌درتحت فرمان عقل وشرع. پس‌تفریط مذموم است مانند افراط چنانکه در قرآن کریم‌وارد است اشداءعلی‌الکفار(سوره فتح)و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله(دردین خدا بحال زانی‌و زانیه درموقع حدخوردن دلتان نسوزد

کاشانی ملقب بفیض در کتاب خود (نخبة العلوم) جمع آوری کرده : آنچه در اینجا نقلش باختصار سزوار است با اندك تغییری (زیرا ما باعلامه مذکور در رأی موافق نیستیم) مذکور میداریم هرچند بعض از آن سبق ذکر یافت .

علامه فیض رحمه‌الله تعالی درضمن ذکر طهارت باطنیه فرموده است :

باب ذمائم قلب - و آن اخلاق سیئه ایست که ازحدوسط عدل که صراط مستقیم دین ودنیا است مائل شود یا بطرف افراط مانندشره درقوه شهویه وتهور درقوه غضبیه وجربزه درقوه عقلیه، یا بطرف تفریط مانند سستی وبیحالی وترسو بودن وابله بودن در آن‌ها واین‌ها تقسیم میشوند بامهات مهلکات مانند حب دنیا و حرص و آز فرمانروا و هوای متبع واعجاب بنفس (خودخواهی وخودپسندی) ومتشعبات آنها مانند غضب و کینه وحسد وکبروغرور وریا ونفاق وبخل واسراف وحرص واصرار بر باطل وکفران ویأس وجمودوقساوت وجهل و حماقت وخرق ، وعجله وجزع ومکر وحمیت وخلع وغیر اینها، وتطهیر ازهریك ازاین صفات بضد آن از صفات محموده حاصل میگردد مانند عفت وشجاعت وحکمتی که حدوسط قوای اولیه (قوه شهویه وغضبیه وعقلیه) است و بعدالت نامیده میشود وزهدوکرم وبصیرتی که امهات مهلکات را رفع مینماید ورضا وعفو وتسلیم وتواضع و انتباه واخلاص وسخاوت وتوکل وتوبه وشکر وخوف و رجاء و تصدیق ورأفت وعلم وفهم ورفق وبایکدیگر دوستی کردن وسلامت صدر (پاك دل بودن) وانصاف وحیائیکه درمقابل وازاء این فروع است و آن بدین طریق بدست می آید که متذکر آیات اینگونه رذائل وآنچه درمذمت آنها وارد شده بوده باشد ومدح اضداد آنهارا ازصفات محموده درنظر گیرد ونفس خودرا مکلف دارد برطرف مقابل با فعالی که آن صفات نیك را برای وی جلب نماید بطریق عادت گرفتن تا اینکه برحد وسط اعتدال متوقف شود، ورذائلی که بعض ازآنها بعض دیگررا جلب میکنند وهمچنین فضائل را در جمله از اصول مطهرات می آوریم .

باب صبر آن ثباتی استکه انگیزه دینی است درمقابل انگیزه هوا، پس اگر شکیبائی وثبات برمشقت باشد مثل عبادت وبرمکروه مانند مصیبت مطلقا بدان صبر گویند وضد آن جزع ودست پاچه گی است واگر خودداری ازشهوت باشد بدان عفت میگویند وضد،

تاکل النار الحطب حسد حسناترا میخورد چنانکه آتش هیزمرا ، و دعوت مینماید بمعصیت‌هائی مانند غیبت وشماتت وتعب در دنیا وعقاب در آخرت بدون آنکه برای وی نفعی داشته باشد بلکه در دنیا بمحسود خود نفع میرساند که دشمن او را که خودش باشد متضرر میکند. ودر آخرت برای طلب مکافات وبکوری دل وخواری وخفت خود را می کشاند بخلاف غیرت که وارد شده ازپیغمبر صلی الله علیه وآله که فرمود(آیا ازغیرت سعد تعجب می کنید وحال اینکه من ازاو غیورتر وخدا ازهمه ماغیورتر است وازغیرت خداست که فواحش را حرام کرده) و بر خلاف غبطه، زیرا وارد است وفی ذالك فلیتنا فس المتنافسون درخصوص نعمت‌های بهشت باید رشك برند رشك برندگان)وسبب حسد یا خباثت نفس است و (آن دردی است مزمن زیرا جبلی است وبهترین دوای آن ریاضت دادن نفس است برحب خیر مردم واحسان کردن بدیشان، یا میل ورغبت در نعمت غیر است مانند ریاست ، یا خوف فوت مقصود است چنانکه در ضرر مند شدن ودشمنی وخود را عزیز گرفتن دست میدهد، وعلاج هریك واداشتن نفس است بضد آن‌ها ،و تفکر کردن در زیانهای آن و آنچه درعقاب آن وارد شده ووجوب دوست داشتن مؤمن و رعایت حقوق آن و بزرگی قدر وی و تعاون و برکت جماعت

باب حب گمنامی وعدم ترفع واستعلاء برمردم، واز آن جمله خود را فراموش کردن است (نکران ذات) و آن فضیلت عظیمه ایست که درحدیث وارد شده (رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه له لو اقسم علی الله لا براه بسا ژولیده موی غبار آلوده که دارای دو جامه کهنه است که بدو اعتنائی نمی شود اگر قسم بخدا بخورد هر آینه او را انجام میدهد، اجابت می کند یا بقسم خود وفا میکند) وضد آن حب جاه است اگر ریاستی را بدون اینکه طالب باشد خود بخود پیش آید عیبی ندارد، ومذموم فقط دوست داشتن آن و کوشش نمودن برای آن است بدون اینکه استحقاق آنرا داشته باشد وهمین طلب ریاست حرام میشود اگر بارتکاب گناهی مانند دروغ گفتن وخدعه کردن باشد باینکه اظهار نماید که او دانشمند است یا پرهیز کار است یا شریف است وتظاهر بعبادت کند خدای تعالی میفرماید تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا این خانه آخرت استکه آنرا برای کسانی قرار دادیم که در روی زمین طالب برتری و فساد نیستند و اگر برای مصلحت

(سوره نور) **وليجدوا فيكم غلظه** (كفار بايد در شما شدت وغلظت احساس كنند) **واغلظ عليهم** (اى پيغمبر بر كفارت سخت بگير) سوره تحريم وتوبه) وسبب وعلت غضب عبارتست از كبر وعجب ومزاح واستهزاء واذيت كردن وحرص درچيزهاى فضول وزيادتى ها پس علاج هريك درمحل خود واجب است ، واز چيزهائيكه غضب رامعالجه مى كند وضوء وغسل است ونشستن براى كسيكه درحال ايستادن غضبناك شده وتكيه كردن ياايستادن براى كسيكه درحال نشستن خشمگين شده وخوابيدن براى كسيكه در حال تكيه يانشستن بغضب در آمده وآب دهن بزمين افكندن وپناه بردن بخدا ازشيطان وكمك خواستن ازخدا واندیشیدن درثواب حلم وبردبارى كه وارد شده كه مراد از والكاظمين الغيظ كسانيندكه خودرا بزحمت بحلم واميدارند ودر حديث است **من كف غضبه كف الله عنه عذابه وشدة غضبه تعالى وقهره وفضيحة الاخره** (كسيكه غضب خودرا نگاهدارد خدا عذاب وشدت غضب وقهر خودرا ازاو باز خواهد داشت و در آخرت اورا رسوا نخواهد كرد) وفكر كردن دراين كه شخص حليم شبيه انبياء واولياء است وآدم خشمناك مانند حيوان درنده، و در زشتى ريخت وهيبت خشمگين و انتقام كسيكه مورد غضب است وحدوث گناهان مانند گرفتارى زبان درفحش ودشنام دادن وابتلاء جوارح بزدن ومجروح كردن وكشتن و گرفتارى دل در كينه، كه خود ذميمه فاحشه ايست و وارد شده كه مؤمن حقود (كينه ورز) نيست و علاج كينه، ريشه كن كردن غضب است و ياد آورى آنچه در فضائل عفو وارد شده (مثل والعافين عن الناس) وتذكر آنچه كنيه ورز، ازمكروهات مرتكب ميشود مثل خوددارى از همراهى كردن درموقع حاجت وخوددارى از دعوت وپند وملايمت ، يا حرامهاى ديگر: مثل زخم زبان زدن وكنايه گفتن واهانت كردن وغيبت نمودن وترك صله رحم وقضاء حق ونصيحت .

باب نصيحت وآن خواستن بقاء نعمت است بر مسلمان ازچيزهائيكه در آن براى او صلاح است واگر صلاح از آن منتفى شد آنرا غيرت گويند. واگر مثل آن نعمت را براى خود بخواهد بدون اينكه زوال آنرا ازبرادر مسلمان بخواهد آنرا غبطه ومنافسه گويند وحسد حرام است زيرا آن ناپسند داشتن نعمت خداى تعالى وقضاى اوست برمسلمان وكراهت داشتن راحت بودن مسلمان است ووارد شده كه **الحسد ياكل الحسنات كما**

بر ذمائم مانند معیوب شمردن و سرزنش خلق و انکار حق و محجوب و محروم بودن از فضائل مثل تواضع و حلم و نصیحت و امر بمعروف، اما تخأس (خود را ناچیز شمردن) و حقارت مانند عقب انداختن عالم، خود را از پینه‌دوز که آن هم مذموم است و تواضع با آن اینست که وی را حقیر نشمارد و با او اظهار خوشروئی و ملایمت کند و دعوت او را اجابت کرده و در حاجتش کوشش نماید. و از جمله خست و خود را حقیر شمردن، تواضع فقیر بغنی و محکوم است بحاکم و صاحب حاجت است بکسیکه باو محتاج است و تواضع کردن بمتکبر بلکه تکبر کردن بر متکبر خود عبادت است، و از جمله خست و حقارت آنستکه ارباب مروت و بزرگان کارهای پست و حقیر را اختیار و شریفان بامور خسیسه اشتغال ورزند و بزودی ذکر آن در کتاب مکاسب از همین کتاب خواهد آمد و تکبر زشت تر از تخأس و حقیر کردن خود است و سبب آن عجب و خودپسندی است و علاج آن ریشه کن کردن عجب است (عجب بزرك شمردن نفس وخصال آن است) و تکیه بدان ننمودن و فراموش کردن اضافه بودن نفس بخدای تعالی و ایمن بودن از زوال، پس اگر کسی نعمتی را از جانب خدا بداند و شادمان شود از این جهت که این نعمت از جانب اوست و از زوال آن خائف باشد معجب نخواهد بود و آن غیر کبر است و از آفات آن هلاکت است از آن جهت که این صفت از مهلکات است، و فراموش کردن گناهان، و حقیر شمردن آنها؛ و ترك تدارك آنها، و پروریدن و نوازش کردن آفات عمل بگمان اینکه وی آمرزیده شده و ایمن بودن از مکر باریتعالی، و عار داشتن از آموختن علم، و استنکاف از پند گرفتن و نفس خود را تزکیه کردن. و از اسباب کبر، خباثت طبع و جهل بحقائق و معتقد بودن بکامل بودن نفس است. و از چیزهائیکه بر رفع تکبر کمك مینماید نظر کردن بحقارت نفس باینکه اول آن نطفه گندیده و آخر آن جیفه گندیده و او در میان این دو احوال حمال نجاسات است. و اندیشیدن در احوال و پیش آمدهای ناگهانی چون محنت‌ها و سختی‌ها و در حقارت اعمال خود که اجرت یکنفر کارگریکه در تمام طول روز مشغول کار کردن است یا از سر شب تا آخر آن کشیك میکشد مثلا دو درهم است و با دادن مال ناچیز و بسمی عنوان کارگری را مدتی دراز استخدام کرد و بکارهای خطرناکی واداشت آنگاه نظر کرد بکرم باریتعالی از توفیقی که داده و وعدهای ثواب جاویدان بر یکساعت عمل معیوب بنده مترتب فرموده، و در شناختن اینکه کمال اگر کمال دنیائی است موهوم است و اگر کمال

مشروعه‌ای باشد مباح یا مستحب است و گاهی واجب میشود . خدای تعالی از قول یوسف صدیق علیه السلام حکایت می کند که گفت (اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم مرا برخزائن زمین بگمار که من نگاهبان دانشمندم) و گاهی میشود که مستحب یا واجب میشود برای منظور وغایت دیگری، مانند استمالت قلب خدمتگذاری برای قیام بامر مستحب یاواجبی یارفیقی که کمك کند یاسلطانی که دفع شر نماید، ودرحب جاه آفاتی است مانند نفاق و اضطراب قلب بجهت اینکه برای بدست آوردن دلها دلش همواره مشغول است و بجهت حفظ مقام و رفع حاسدان . وسبب آن طول امل وخوف وضعف ناتوانی وخواهش طبع درندگی وحیوانی وشیطانی است وعلاج آن یاد آوری آفات دنیا وخست آن واینکه اینمقامهایك کمال موهومی است که بمرك زائل میشود ودرریاست شباهتی است بدرندگان ودیوان وبهائم .وعلاج قوی و نیرومند آن، قناعت کردن ودوری نمودن است . اما کناره گیری واعتزال از مردم عمل پسندیده نیست . وحب مدح نیز مانندحب جاه است ازحیث حرمت واباحت ونفع وضرر وعلاج آن همان علاج حب جاه است ودانستن اینکه اگرصفتی راکه وی را بدان میستایند فاقد است پس مسخره اش میکنند واگرواجد است پس اگر کمال دنیوی است جز کمال موهوم نیست .

باب تواضع و آن حدوسط بین تکبر و بزرك شمردن خود و تخأس وحقارت است ووارد شده ما تواضع احد الارفعه الله و انه الشرف هیچکس تواضع نمی کند مگر اینکه خدااورا رفعت میدهد وهمان شرف است) وتکبرهمان دنبال کبر افتادن است و آن اینست که انسان خودش را در صفت کمال بالاتر از دیگران شمارد وبدان یاد کند، و آثار آن بالای مجلس نشستن است ودرراه رفتن برغیرخود پیشی گرفتن و باناز وتکبر راه رفتن وبا گوشه‌های چشم و نظر حقارت بمردم نگاه کردن و گردن را کج گرفتن وسررا پائین انداختن وتکیه کردن ودوست داشتن اینکه مردم درجلوی او بایستند وباپیادگان سواره راه پیمودن بدون علت وبانوکران بیرون آمدن، وازکارهای خانه وبرداشتن اثاثیه ومتحمل اذیت شدن ولباس کم ارزش پوشیدن عار داشتن ، وخشمگین شدن برکسیکه ابتداء بسلام ننموده واهتمام باینکه درهنگام مناظره خصم او بمقصود نرسد وانکار نمودن بروی، و آفات تکبر منازعه کردن باخدا ودشمن داشتن (او نعوذ بالله) وکوری دل وخواری وانگیزش

مسلمانان است ازعلم وصنعت ونیرووثروت، آنگاه بی‌نیازی حقیقی غنای نفس است و استغناء واظهاربی‌نیازی کردن بهتر ازخودغناست زیراقناعت گنجی است که پایان ندارد وحق فقیر آنست که فقر را مکروه نشمارد بلکه قلاده منت خدای را بر گردن گیرد مانند قلاده کسیکه اورا ازچیزخطرناکی بازداشته یاقلاده اطاعت طبیب مهربانی که مریض را از خوردن چیزهای مضر ممنوع نموده است، وفقرخودرا درزیرپرده تجمل وتعفف مستوردارد وبتوانگری ازجهت توانگری او تواضع نکند بلکه خودرا ازاو رفیعتر شمارد، ودرعبادت سستی نکند وزیادتی را تصدق دهد وبقدریکه محتاج است از روی حسن ظن بخدا وبرعهده خدا استقراض نماید وحال خودرا برقرض دهنده مکشوف دارد واورا بوعدها نفریبد وسؤالی که متضمن شکایت ازباریتعالی وذلیل کردن نفس مؤمنه است درمقابل غیرو موجب اذیت کردن مسؤل است ننماید، پس بسا باشد که باوچیزی بدهد از ترس حیا، مگر وقتیکه ضرورت هلاک کننده یا بیمار کننده ای پیش آید برای کسیکه از کسب کردن عاجز است . و باید سعی درتحصیل روزی نماید آنچه را برای وی سعی وکوشش امکان دارد، ودرطلب راه اجمال پیش گیرد والحاح ننماید .

باب زهد وآن برگردانیدن قلب است ازدنیا بسوی آخرت از روی طوع و رغبت وفارغ بودن برای عبادت ونعظیم قدر آن،واین صفت حاصل نمی‌شود جز بدوام ذکروفکری که با مشغول بودن بدنیا واشتغال بعلم مخالفند ودنیا حالات قبل ازموت است،واخرت حالات بعدازموت . لکن عبادت کردن وآنچه که بناچار باید باآن باشد ازتحصیل رزق مانند کسب واجب وتحصیل ثروت وسرور برای اعلاء کلمه مسلمین واحقاق حق و ابطال باطل تمام اینها وامثال اینها ازاعمال آخرت شمرده میشود، برای اینکه اس امور برای آخرت است وخداوند درقرآن دنیارا وصف فرموده وصفات آنرا چنین بیان کرده انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد حرابن نیست که دنیا عبارت ازبازیچه ولهووزینت کردن وبیکدیگر افتخار کردن شما وباد وانمود کردن اموال واولاد خودرا بیکدیگراست) . پس این امور یکه دراین آیه مذکور است تمام آن دنیاست ومتاع دنیا آنهائیست که خدای تعالی در این آیه جمع نموده زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطره من الذهب

دینی است کمال دینی با کفر منافات دارد . وعلم نافع چیزی استکه ترس ازخدارا زیاد کند وبغیر چنین علمی اعتباری نیست وهرعملی که بدون خوف خدایتعالی انجام گیرد مقبول نیست چه خوف ازخدا شرط هرعملی است . آنگاه نظر کند که اطلاع یافتن بر گناهان باطنی خیلی مشکل است وخاتمه هر کس مستور است ومعصیتی که دردنبال آن ندامت وپشیمانی باشد بهتر ازطاعتی استکه دردنبال آن عجب وخودپسندی آید، زیراعجب آن را مضمحل میکند وشایسته نیست که برای تعلیل جرأت بر معاصی، نسب ونژادرا اهمیت دهد که خدامیفرماید (فلاانساب بینهم ولایتسائلون) نسبت ونژادی درمیان آنها باقی نمی ماند وازآن ازیکدیگر نمیپرسند) ونسبت، نازیدن بغیر است . ومتکبر بجمال نباید مغرور شود زیرا معتبر، باطن ودل است وحال اینکه اینها مملو ازپلیدیها ورذائلند و بمال وقول و پیروان نیز نبایدمغرور بود که خدا میفرماید حتی اذا فرحوا بمااوتوا اخذناهم بغتة فاذاهم مبلسون تاهنگامیکه بدانچه داشتند شادمان شدند ناگهان ایشان را گرفتیم درچنین هنگامی مایوس ومتحیر ماندند) تمام این امور برفع تکبر یاری میکنند ومهمتر ین آنها نظر کردن درمبدأ انسان است وآنچه بدان بازگشت میکند وآنچه براو از ضعف و ناتوانی موجود است .

(باب فقر) - فقرعبارتست ازنداشتن آنچه انسان بدان نیازمنداست، پس اگر آن چیز ضروری باشدفاقداورا مضطر گویندواگر بدان شادمان وزائدآن را کراهت داردواوزاهد است واگر نه ازز یادتی آن کراهت ونه بدانچه دارد راغب باشدوی راضی است، واگر زیادتی طلب کندولی بجهت عجز، سعی درباره آن را ترک کند متکاسل است واگر بود ونبودش درنزد وی مساوی باشد این حالت رااستغناء گویندوهمین است آنچه درفضل فقر وارد شده . و اما کسیکه از آن تن زند محمول براضطرار یا تکاسل است ازطلب نمودن مایحتاج بااینکه بدان نیازمند است وکسیکه ازخدا بغیر مشغول گشته ومانع از امتثال امرالهی دررعایت مصالح عامه وحوائج ایشان گردد چنین حالی خواه فقر باشد خواه غنا مذموم است، غیر ازحالیکه مشغول نکند که فقرباشدیا غنامذموم نیست، وفقر، ازخطر انس بدنیا وقدرت براجراء شهوت وطولانی بودن حساب وغروردورتر است، البته غنا موجب قدرت برعبادات مالی وبرآوردن حوائج مردم وسعی در مصالح عامه وتامین مایحتاج

مال بطمع کاران وبرای استخدام بمنظور تدبیر معاش وفارغ بودن از برای عبادت ببذل کردن آن باهل ذمه . وباقی بودن یادبود وتحصیل برکت دعاء درصرف نمودن آن بتعمیر مسجد وپل وکاروانسرا وحوض ساختن وچاه آب کندن ومدرسه ومریضخانه و کتابخانه ساختن و بآنچه عامه مردم بدان محتاجند وبشمار نمی آید مصرف کردن . و سخاوت حاصل میشود بریشه کن کردن حرص مانند دوست داشتن عین مال که آن خود مرض مزمنی است و دوستی شهوات وطول امل وخوف فقر وکم وثوق بودن برسیدن روزی ودرفکر نان وآب فرزند بودن که ولرد شده)(الولد مبخله)فرزند بخل میآورد وازجمله اسباب سخاوت میانه روی کردن درخرج نمودن بشناختن عزت قناعت وتفکر کردن درمذمت بخیل ومدح سخی وآنچه درباره این دو، وارد شده و اندیشیدن دراحوال انبیاء واولیاء واخیار وخواستن شبیه شدن بایشان، نه بمتنعمین کفار واحقمان و زیاد یادمرگ کردن و ارحال گذشتگان وزیارت قبرستان عبرت گرفتن، واصل درسخاوت . صبر وکوتاهی آرزو، وعلم داشتن بآفات مال است وهمین حب مال است که انسان را بپرتگاههای هلاکت مانند کبر ودروغ ودشمنی وحب دنیا وداخل شدن درشبهه ومحتاج مردم شدن وازطاعت بکسب پرداختن وحفظ ودفع حساب بااحتمال مشقت میکشاند . سخاوت با ایثار جداست برای اینکه ایثار، بذل مال است درحالیکه بدان احتیاج دارد والبته آن افضل ازسخاوت است وایثار یکی ازسه خصلتی استکه بدانها ایمان کامل میشود ودر قرآن وارد شده ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة وبذیر عبارتست ازبذل مال درجائیکه امساك واجب است ،وآن حرام است ودرقرآن وارد شده که ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین لکن بخل از آن زشت تراست

(باب رضا وخوشنودی)وآن عبارتست ازترك اعتراض وفرو بردن خشم ازمصائب یاالم یا شدتی که انسان آنرا ملاقات مینماید. تحصیل اسباب رفع آن مصیبت والم، منافی با رضا نیست همچنین دعا کردن برای رفع مصیبت ، وفائده راضی بودن فی الحال فارغ بودن دل است از برای عادت وراحت بودن ازهموم، وفی المآل خوشنودی خداو نجات یافتن ازغضب وی ،زیرا حضرت او سبحانه فرموده من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوای کسیکه بقضای من راضی نبوده وبر بلای من شکیبائی ننماید باید پروردگاری

والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب برای مردم حب شهوتها از زنان و پسران و قنطارهای طلا و نقره و اسبان داغ نهاده و چهارپایان و زراعت زینت داده شده، اینها متاع زندگی دنیایند و در نزد خدا بازگشت نیکو است) و مشغول شدن بدنیا و حظوظ آنرا باطناً دوست داشتن و بظاهر بتحصیل آن پرداختن است) و علاج حب دنیا شناختن پروردگار و معرفت بحال نفس و شناختن شرف آخرت و پستی وخساست دنیا و منافاتی استکه مابین دنیا و آخرت است . و بهترین زهدها میل نکردن بدنیاست و متنفر نبودن از آن است . وخارج شد از حب دنیا آنست که قصد کند از کسب کردن مهیا شدن برای عبادت، و قصد تقویت حال مسلمانان نیز از عبادات است چنانکه گذشت و در حدیث وارد شده که عبادت هفتاد جزء است که افضل آن طلب روزی حلال است، و نیز وارد شده که لیس منا من ترك الدنیا للاخرة ولیس منا من ترك الاخرة للدنیا از ما نیست کسیکه دنیای خود را برای آخرت و آخرت خود را برای دنیا ترك کند) و ذخیره کردن که بیش از قوت یکسال باشد برای کسیکه کسبی نمی کند و از بازار نمی خرد منافی زهد است و اولی مبالغه کردن در دفع حرص است از باب پرهیز نمودن از انس بدنیا و طول مکث برای حساب و محبوس و محروم بودن از بهشت و ملامت و سرزنش و حرمان از درجات عالیه که در حدیث وارد شده الدنیا ملعونة، ملعون ما فیها الا ما کان لله دنیا نفرین شده است و ملعون است آنچه در دنیاست مگر آنچیزهائیکه برای خداست) پس اعداد قوا تا بهر جا برسد و تهیه ثروت تا هر جا بکشد و افزون شود برای اصلاح حال مسلمانان از کارهائیکه برای خداست از فاضلترین عبادات است بلکه بعد از معارف پنجگانه (اصول دین) که ذکر آن در رکن اول گذشت از تمام اعمال و افضل و بالاتر است

باب سخاء ـ و آن عبارت از اینستکه انسان ببخشد آنچه را دوست دارد پیش از آنکه شرعاً از روی مروت بروی واجب است .

همین سخاوت حب خدای تعالی و ترك دنیا نمودن و ظهور مراتب عالیه در آن و کناره گیری از بخل، و متحلی شدن بشکر و نزدیکی بخدا و بهشت و دوری از آتش جهنم و استحقاق دوستی و محبت اهل آسمانها و زمین یافتن، و تحصیل اخوت و فتوت بضیافت کردن و هدیه دادن و اعانت نمودن . و رفع غیبت و عداوت و هجا نمودن بوسیله بذل

جمیع معاصی و بدترین آنها حتی شرك و بزرگتر از آن که الحاد بیدینی وانکار خداست گردیده باشد، وسزاور نیست که از رحمت پروردگار مأیوس شود بلکه براوست که از آن توبه کرده وامیدوار آمرزش خدای رحمن ورحیم باشد هرچند آن گناه را هم مرتکب گشته باشد وهمچنین خوف از خدا واجب است وسزاوار نیست که از مکر خدا وعذاب وی ایمن باشد هرچند در طاعت و فرمانبرداری بدرجه اشرف انبیاء و ملائکه هم رسیده باشد زیرا آنان از پروردگاریکه مافوق ایشان است ترسان و باوامر الهی مطیع وفاعلند، از آن سبب که هیبت خدای تعالی وجبروت او و کثرت نعمت وی بر بنده اش چندان استکه سپاس بنده، نمیتواند آنرا باحصا در آورد آنگونه نعمتهائیکه خوف دردل بندگان ایجاد مینماید، و سزاوارترین کسی از مکلفین که باید رجامند وامیدوار برحمت خدا باشد کسی استکه کارهای شایسته وصالح بجاآورده واز گناهان اجتناب کرده پس چنین کسی باید متوقع رحمت خدا و آمرزش وی باشد مانند انتظار و توقعیکه دروگر از کسیکه دانه پاکیزه ای درزمین شایسته ای که بدان آب میرسد اوکنده باشد پس اگر آب یازمین شایسته ای نباشد البته دراینحال امید ضعیف تراست چنانکه دانه ای رادرزمین شوره ای بیفکنند که بدان آب نرسد، ومعذالك سزاوار نیست که بنده از رحمت پروردگار خود مأیوس باشد بهراندازه ای که گناهانش برسد، ورجاء چیزی است که بناچار باید در بنده باشد از آنجهت که آن انسانرا رمی انگیزد وبفرمانبرداری وتوبه وریشه کن کردن گناهان، واحتمال مشقت را آسان می نماید. و نا امیدی گمراهی است) و من یقنط من رحمه ربه الا الضالون) و مایوسی خود کفر است و لاییأس من روح الله الا القوم الکافرون وراه یافتن برجاء یادآوری سوابغ فضل الهی بدون شفیع وواسطه ای و آنچه خدا وعده داده ازجزیل ثواب خود بدون هیچگونه استحقاقی از بنده و آنچه انعام فرموده از نعمتهای دو جهانی بدون هیچگونه سؤالی، وسعهٔ رحمت الهیه که برغضبش سبقت یافته (ولا تقنطوا من رحمة الله) ودرحدیث قدسی واردشده که (انا عند ظن عبدی بی) من درنزد گمان بنده خود نسبت بمن میباشم وخوف همان غمی استکه درانتظار مکروهی ازسوء خاتمه وسابقه ومعاصی است وسبب یا ازسؤال است یا ازعذاب یافوت بهشت یاترس ازخدا بجهت هیبت عظمت وجبروت کبریائی او یانحواینها. وکسیکه ازخدا بترسد همه چیز از اومیترسد (هرکه ترسید از

غیر از من جستجو کند) وطریق آن این استکه بداند آنچه راخدای تعالی برای او تقدیر فرموده بحال او اصلح است هرچند خود او باسرار آن مطلع نیست .وبداند که ناخوشنودی او وخشمگین شدن واندوهناك بودنش هم وغم اورا برطرف نکرده وسر نوشتش راعوض نمیکند پس آنچه مقدر شده خواهدشد وآنچه مقدر نشده نخواهدشد، وحسرت گذشته خوردن وتدبیر آینده کردن، برکت وقت رابدون فائده میبرند وآثار ودنباله سخط را پس ازآنکه اجر آن سرنوشت رابردند باقی میگذارند، بلکه سزاوار استکه حب خداو قضای او، اورا ازاحساس الم مدهوش کرده وعلم بجزالت ثواب درشدت ،زحمت ورنج مصیبت را بروی آسان نماید چنانکه بیمار متحمل الم حجامت واعمال جراحی بمنظور عافیت میشود ،وتاجر رنج سفررا بامید نفع حضر برخود هموار مینماید پس امرخدا را بخدا واگذار کند که تنها خدا باموربندگان بیناست .

(باب شکر) وآن شناختن نعمت ازجانب منعم وشادمان بودن بدان واستعمال کردن آن است در طاعت حضرت وی، وفائده آن اسدامه نعمت وزیاد کردن آن نعمت است وآن نعمت یادنیوی است ؛ مانند خلعت زیبا ولذتهای گوارا و خواستنی وبرگردانیدن مفاسد ومضرات، ویا دینی است مانند نعمت اسلام ومعرفت ائمه معصومین علیهم السلام وتوفیق یافتن برطاعت وخودداری ازمعصیت، واین خود بزرگترین نعمت است زیرا باعث وصول بسعادت ابدیه ونجات یافتن ازشقاوت سرمدیه است ، وکسیکه بخواهد نعمت های خداوندی را بشمارد توقع محالی کرده (وان تعدوا نعمت الله لاتحصوها) وراه یافتن بشکرالهی :معرفت وتفکردرصنائع باری تعالی است ونظر کردن بادنی قسمت اودردنیا واعلی نعمت وی دردین ،وکسیکه مصیبت رسیده باشد ازاین جهت شکر میگذارد که بمصیبت بزرگتر گرفتار نشده واینکه آن مصیبت دردین وی نبوده وعقوبت گناهان وی بوده که دردنیا بدان تعجیل گشته و برای آخرت بتاخیر نیفتاده واین مصیبت بالاخره آمدنی بود که اورا بفزع می آورد، واینکه ثواب آن بهتر است برای او، واین مصیبت حب دنیارا ازدل وی کم می کند پس درواقع وحقیقت نعمتی است زیرا بالاخره خالی ازاین نیست که کفاره گناهان بوده یانفس را ریاضت داده یا موجب رفعت درجه است .

(باب رجاء وخوف) واین هردو برهرمکلفی واجب عینی میباشند هرچندمرتکب

فریب و غرور است و سزاوار هم نیستکه بالکلیه قطع آرزو از دنیا کرده و از هر عملی خود داری کند و بانتظار مرگ بنشیند، بلکه مطلوب در شرع آن استکه نه موت را اختیار کند و نه حیات را بلکه امر هردو را بخدا واگذار نماید و دل را از غیر باریتعالی فارغ کند و بیندیشد در اینکه انسان مالك سود و زیان و مرگ و زندگی خود نیست، و اصل در این موضوع همان انتباه و مهیا بودن است و آن خلاف غرور است زیرا غرور سکون و آرامش نفس است بدانچه موافق هوا و شبهه است و بدانچه فناء آن یقینی و زوال آن حتمی است .

(باب نیت) و آن عبارتست از اراده ایکه باعث بر عملی استکه انگیزه آن معرفت و شوق و رغبت است مانند اراده خوردن طعام که از معرفت بحال طعام و تحقق آن و شوق و علاقه بدان حاصل میشود .

و عبادت متوقف بر نیت است زیرا عمل موقوف بدان است که (انما الاعمال بالنیات و لکل امرأ ما نوی - و خود نیت بهتر از عمل بی نیت است زیرا نفع عمل متوقف به نیت است ولی در عکس آن، این فایده متصور نیست، برای اینکه اصل در عمل تأثر قلب بمیل بطرف باریتعالی است از غیر) لن ینال الله لحومها ولا دماء ها ولکن یناله التقوی منکم گوشت و خون قربانی بخدا نمیرسد ولکن تقوی شما در این عمل مورد نظر خداست) آیا نمی بینید که کسیکه با زن خود بخیال زن دیگری مجامعت نماید ،چقدر گناهکار است تا وقتی که با زن دیگری بخیال اینکه زن خودش هست جماع نماید، و در حدیث وارد شده که (نیت مؤمن بهتر از عمل اوست) و هرچقدر نیت زیاد باشد بهمان شماره اجرش زیادتر است هرچند در یك عمل خوب باشد مانند داخل شدن در مسجد بچند نیت خیر: برای زیارت و انتظار نماز و اعتکاف و انزوا، و تجرد ، و ذکر ،و ترك گناهان ، یا به نیت های شر مثل اینکه در مسجد بنشیند برای حدیث باطل و نگاه کردن بزنان و مناظره کردن بمباهات و خودنمائی و از خوبی های نیت آنستکه عمل مباح را عبادت میکند مانند خوشبو نمودن خود در روز جمعه برای اقامه سنت و تعظیم مسجد و تعظیم روز جمعه و دفع اذیت بوی گند و ادخال سرور ببویاندن بوی خوش، و بستن باب غیبت ،و بدی نیت آنستکه همان عمل مباح را معصیت میکند مانند خوشبو شدن برای تفاخر بوسیله اظهار ثروت و زینت گرفتن برای زنان و نیت خوب در حرام تأثیری ندارد بدین معنی که نیت خوب مثلا شرب خمر را

حق وتقوی گزید - ترسد ازاوجن وانس وهر که دید) وترس ازخدایك چیز لا بدمنه است حتی برای پیغمبران و امامان (ع) زیرا خوف نفس را ازمعصیت منزجر کرده وعجب را نفی میکند ازطاعت، وکسیکه ازمکر خدا ایمن باشد زیانکار است (ولا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون وراه یافتن بدین صفت نظر کردن درصفات باریتعالی وافعال اوست (انما یخشی الله من عباده العلماء) فقط بندگان دانشمند خدا ازخدا میترسند) ویاد آوری گناهان وخصومت ها وشدت عذاب وضعف نفس ازتحمل آن وآنچه درباره آن رسیده وافضل آنستکه خوف خدارا بارجاء باو، معتدل دارد ویکی را بردیگری ترجیح ندهد اما انفکاك ازاین دوخصلت جائز نیست زیرا اگر یکی از آنها ازبین برود، ایمن وخاطر جمع شده یامأیوس میگردد واین هردو بداست، ورجاء افضل ازخوف است وبهر اندازه که بنده بپروردگار خود نزدیك شده ومعرفتش زیادتر شود بهمان اندازه برخوف وخشیت او افزوده وهیبت وجلال پروردگار درنظرش عظیم ترمیشود.

(باب قصر امل) وآن عبارتست از اینکه مکلف چیزی را نخواهد جز باستثناء کردن وذکر مشیت، وآن گفتن (انشاءالله) است یا اینکه قلباً بدان علم داشته باشد اگر لفظاً انشاءالله نمیگوید، پس جازم نشود بحاصل شدن چیزی برای شکی که دروقوع آن است مگر اینکه خدا بخواهد.

وهرگاه انسان نداند که آنچه را که خدا نخواسته هرگز صورت حصول نمی پذیرد چنین کسی هرگز بمراد خود نخواهد رسید ودرحدیث وارد شده که (اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسیت فلا تحدث نفسك بالصباح) هرگاه صبح کردی بنفس خود وعده شام شدن مده وهرگاه شام کردی بخود وعده بامداد مده) وامل عبارتست ازخواستن چیزی در زمان آینده ودرآن با آرزوی بقاء همیشگی یا بپیری رسیدن وبسال وفصل وماه وروز وساعت تفاوت است وظهور این صفت زشت درذخیره کردن ومهیا کردن آنچه درآتیه بدان محتاج خواهد شد میباشد، وآفات ترك قصر امل «کوتاهی آرزو» ترك فرمانبرداری خدا وکسالت وکار امروز بفردا افکندن، وحرص، وفراموش کردن آخرت وقساوت قلب است وسبب آن یکی حب دنیا ودیگری جهل بحقائق است، وعلاج آن علاج کردن این هردو است. ویاد آوری مرك ناگهانی که یاد کردن آن موجب مهیا شدن برای آن است ونیم خیز نشستن درسرای

دشمنی باخدا احتراز کند . وعمل خودوا ردو ضائع نمایدزیرا باریتعالی جزعمل خالص را نمی پذیرد وخودرادرقیامت مستحق ملامت ملائکه کند . و محروم ماندن ازاجر، و اظهار بی نیازی از ثواب باینوجه که اصلا مائل بثواب نباشد و آنرا بخواهد که در اینصورت مستحق شدیدترین عقاب گشته واین خود غایت مقت ودشمنی باخداست. اما آنچه در آن دو اراده باشد (ثواب ـ وریاء) ولی ریاغالب باشد وبدان، نزدیکتر شود آنگاه هر دوی اینها مساوی شوند پس از آن، قصد ثواب در آن عمل رجحان یابد و ریاء و آنچه ریابدان صورت میگیرد مختلف است پس بدترین ریاها باظهار اصل ایمان استکه در آن آفت خلود در آتش است ،وسپس ریاء در فرائض که موجب دشمنی باخداو عقاب است آنگاه در سنن و نوافل که در آن نصف مقت وعقاب الهی است برای اینکه رضای دیگری را بر رضای خدا ایثار واختیار نموده ودشمنی باخدارا سبکتر و کوچکتر ازدشمنی غیرخدادانسته آنگاه ریاباوصاف عبادت پرداختن مانند تعدیل ارکان نماز سپس تکمیل آن مانند طولانی کردن نماز و نیکو نمودن هیئت، آنگاه بزیادتی های شرع ریاء کردن مثل اینکه صبح زود بمسجد برود و قصد صف اول کند تمام اینها مبطل عبادت ومستوجب عقاب است . وریاء در اعمال مباح نیز صورت میگیرد مانند زناشوئی بازن شریفه (سیده) برای اینکه متمیز از عامه باشد و گاهی مخفی است مانند شادمان شدن باینکه دیگری بعبادت او اطلاع یابد بدون اینکه عبادت را باین قصد بجا آورده باشد این ریا آمرزیده میشود هر چند دلالت بر خست و ضعف نفس مینماید . و علاج آن کندن ریشه حب جاه ومدح است ورفع طمع، بشرحیکه گذشت، ومخفی کردن عمل، ویاد آوری فوائد اخلاص وتذکر آفات ریاء پس چقدر قبیح است کسیکه اکتفا بنظر کردن ودیدن خدای تعالی نمیکند دریکساعت که عمل معیوبی رابجامی آورد و آن را ببهاء ناچیز وفانی میفروشد و از فروختن آن بثواب دوجهانی اعراض می نماید **من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الاخره** و گاهی برمکلف عوارض غیر اخلاص، عارض میشود و بدو ضرری نمیرساند بلکه علو مقام و مرتبه او را زیادتر میکند و با بودن اخلاص آن عوارض پسندیده است مانند شادمانی وخوشحالی که در عبادت بظهور میرسد ازجهت اینکه توفیق او بر عبادت دلالت میکند بر نیکی لطف باریتعالی که گناهان را پوشانیده وطاعت هارا آشکارا فرموده

برای موافقت با یاران و برادران مباح نمی کند.

(باب اخلاص) - و آن عبارتست از خالی کردن نیت از شوائب، بلکه قوام دادن نیت بخلوص که بدون آن خلوص شایسته نمیشود و بالا بردن نیت که عملی را فقط برای رضای خدای تعالی انجام دهد نه از باب طمع در ثواب و یا خوف از عقاب، و وجود اخلاص بتفکر و اندیشه در صفات و افعال باریتعالی و مناجات باوی شناخته میشود، و در حقیقت آن وارد شده که (بگوئی پروردگار من خداست سپس بدان استقامت ورزی چنانکه مامور شده‌ای، برای خدا عمل کن. دوست نداشته باش که بدان عمل ستایشت کنند) و این مقام بلندی استکه بدین آسانی دست نمیدهد، وضد آن ریاء است و آن عبارتست از طلب منزلت در نزد غیر خدای تعالی بوسیله عبادت، و اختصاص بعمل ظاهری دارد و عبادت را طمع ثواب و خوف عقاب باطل نمیکند همچنین میل و علاقه داشتن بجهت حصول برکت عبادت، و آثار محموده آن، و دفع بلاهای دنیائی بسبب عبادت موجب بطلان آن نمیگردد. و اماقصد پرهیز کردن از غذا در روزه، و قصد خنك شدن در وضو، وقصد تفرج و دوری از اهل و عیال و تجارت در حج وخلاص بودن از مخارج و سوء خلق در آزاد کردن بنده، اینها ریاء نیست لکن موجب تقلیل درجه اخلاص است مگر اینکه هریك ازاین امور باعث مستقل برای عمل باشد که در اینصورت عبادت را باطل میکند. و ریاء ببدن وهیئت ولباس و گفتار و کردار و غیر آن نیز صورت میگیرد مثل اظهار شکستگی و باقی گذاشتن جای سجده در پیشانی و پوشیدن پشم وموعظه کردن و نماز را طول دادن و کثرت شاگردان که تمام اینها برای تظاهر در بین مردم باشد. وطلب چیزهائیکه برای عبادت نیست مثل کثرت مال وحفظ اشعار و غیر آن از مباحات پس اینها از ریاء خارج بوده وحرام نیست بشرطی که مؤدی بگناه کبیره مثل تکبر نشود چنانکه شرح آن درفصل جاه گذشت وهمچنین زینت کردن برای بدست آوردن دل برادران و جلوگیری از ملالت ایشان، و از ضرر ریاء است تلبیس و نشان دادن خود بغیر آنچه باطن و حقیقت اوست، چنین عملی در امور دنیوی حرام است البته حرمت آن در دین اولی است، و استهزاء کردن خدا (العیاذ بالله) باینطریق که رضای غیر خدا را بر رضای خدا ایثار کرده آنرا اختیار نماید و بخواهد خود را در دل مردم بزرگتر از خدا بنمایاند و تعظیم خودرا بر تعظیم خدا در دلهای مردم اختیار کند. و از دشمنی غیر خدا بیش از

منافی اخلاص نیست .

باب صدق و راستی - وکمترین مرتبه آن اینستکه درهمه حال در گفتار راستگو باشد وکمال اینمرتبه آنستکه ترك کند آنچه ازسخنانیکه دورودو پهلو است بدون ضرورت از ترس اینکه مبادا سخن خلاف معنای آن تفهیم شود ورعایت راستگوئی باخدای تعالی ازهمه لازمتر است .

پس کسیکه میگوید «وجهت وجهی لله »روی خودرابسوی خداگرد اینده‌م، ودردلش غیر خداست یا اینکه میگوید ایاك نعبد (ترا میپرستیم) وحال اینکه دنیا را میپرستد چنین کسی دروغگو است ،سپس درنیت خود راستگو باشد باین وجه که آنرا خالص کند برای خدای تعالی ،پس آلوده بودن نیت، مخالف راستگوئی است، سپس درعزم راست باشد وآن عبارت ازجزم نمودن قوااست برکارهای خیرمانندعزم کردن بتصدق دادن وعدالت نمودن اگربمال یاولایتی برسد، سپس راستی دروفاءکه نفس درعزم، خوش تصمیم ولی دروفاسست پیمان است (رجال صدقوا ماعاهدوالله علیه سوره احزاب) مردانی که آنچه را باخدا عهدکردند بدان راست و صادق بودند) **و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین فلما آتاهم من فضله بخلوا وتولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوالله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون** سوره توبه) وازایشان کسانیند که با خدا عهدمی کنند که اگر خدا ازفضل خود بمادادهرآینه آنرا تصدق داده و البته ازجمله صالحان خواهیم شد پس هنگامیکه خدا از فضل خود بدیشان داد بخل ورزیدند و برگردیدند درحالیکه اعراض نموده‌بودند پس نفاقی دردل ایشان آنانرادنبال کرد تاروزیکه آنرا ملاقات کنند بدانچه خدایرادر آنچه وعده‌دادند خلاف کردندو بدانچه دروغ میگفتند) پس کسیکه باهد وأوطمأنینه میرودا گردل اوازوقارخالی باشداوراستگو نیست بلکه سزاوار است که پنهان او بهتر از آشکار باشد، پس درصفت خوف علامت زردی صورت است وآشفتگی باطن وترك معاصی ولذات وبرپاداشتن اوامر و طاعات وبراین نهج است صفات حسنه دیگر، وکسیکه حقیقتاً راستگو است بجمیع این صفات متصف است

تمام شد ملخص آنچه محقق کاشانی ذکرکرده باتغییر بسیاری و دراین بیان مطالبی

(قل بفضل الله وبرحمته فبذالك فليفرحوا) بگوای محمد (ص) بفضل خداو رحمت او باید شادمان شوید (یااینکه از این توفیق دلالت کند که حضرت باریتعالی همچنانکه در دنیا باو توفیق بخشیده همچنان در آخرت اورا موفق خواهد نمود، پس آنچه را که از گناهان بنده‌اش در دنیا مستور داشته واز انظار جهانیان پنهان نموده در آخرت نیز همچنان پوشیده وپنهان خواهد داشت، یااینکه هرچه او بر عمل خیر بیفزاید خدا نیز بدو نگاه کرده بر اجر او می افزاید . یااینکه کسانیکه بر عمل او مطلع شوند بدوستی اورغبت جسته وبر او ثنا خواهند گفت ومشهور وشناخته میشود بوسیله مدحیکه اورا بامرد صالح غیر او مساوی شمارند و مانند اظهار عبادتی برای راغب کردن دیگران بدان عبادت که وارد شده (من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة (هرکه سنت حسنه‌ای را برپا دارد (یعنی سنتی که مرده) اجر آن سنت رادارد واجر کسانی را نیز دارد که بدان سنت عمل میکنند تا روز قیامت) واین کیفیت شناخته میشود باینکه اگر بناشود که مردم در این عمل بدیگری اقتداء کنند واجر پنهان وآشکار این عمل هم یکسان باشد بدان میل ورغبت ننماید یعنی فقط منظورش از این عمل مائل وراغب نمودن مردم بدان است نه ریاء وخود نمائی، پس اگر دیگری آن را انجام داد چه بهتر، ومانند کتمان معاصی نه از این جهت که معتقد شود که آن ورع است از باب ریاء بلکه برای اجتناب از هتك حرمت محارم الهی یا باین جهت که پوشانیدن معاصی یك عملی استکه خدا بدان امر فرموده برای اینکه نهی شده هم از تجاهر بمعصیت وهم از مرتکب شدن آن، واین حالت شناخته میشود بمکروه داشتن آن عمل از غیر خود یا اینکه از مذمت بدش بیاید که این صفت خوب و مباح است برای اینکه این صفت جبلی است یااینکه مردم از حالش مطلع میشوند یااینکه مذمت کننده معصیت کار میشود واین نیت شناخته میشود باینکه مذمت او وغیر او در نظرش مساوی باشد یا اینکه بترسد از بد گفتن او کسی سوء قصد درباره او نماید یااینکه از گفتن مذمتش خجالت بکشد زیرا حیا از بزرگواری طبع است (الحیاء خیر کله) (الحیاء شعبة من الایمان) یا اینکه بترسد دیگری در عمل بد باو اقتدا کند ومانند دوست داشتن محبت مردم برای خود تا از آن معلوم شود که خدا هم اورا دوست دارد زیرا کسی را که خدا دوست داشت اورا در قلوب مردم محبوب مینماید وغیر از این عوارض که اینها هیچکدام

سوم واجب است ستر عورت: در حمام(وعورت قبل ودبر است) و کافی استکه قضیب ودوخایه را بادست یابانوره ودبررا باالیتین مستوردارد، وحرام است نظر کردن بعورت مسلمان . وجائزاست نظر کردن بعورت غیر مسلمان بدون شهوت ،و این حکم مختص حمام نیست .

چهارم ـ مستحب است مابین ناف ودوز انورا پوشانیدن

پنجم ـ مستحب استکه بالنك داخل حمام شود ومکروه استکه درحمام لنك را ترك کند چنانکه مکروه استکه درزیر آسمان بدون لنك غسل نماید

ششم ـ مستحب استکه حمام راسه خانه بنا کنند خانه‌ای ازبرای کندن لباس که منتهی شود بخانه‌ای که حرارت آن بدرجه حرارت حمام سوم نیست . ومستحب استکه درخانه دوم مدتی مکث کندتابدنش نرم شده بحرارت آشنا شود آنگاه برود بحمام سوم که داغ است .

هفتم ـ همینکه داخل حمام داغ شد مستحب استکه ابتدا کند بریختن آب برسر سپس بردو پا، آنگاه جرعه‌ای بنوشد سپس شروع کند بشستن بدن

هشتم ـ مکروه است نوشیدن آب سرد در حمام وریختن آن ببدن

نهم ـ مکروه است درحمام خوابیدن و بپشت دراز کشیدن وشانه زدن ومسواك کردن و شستن سر با گل سر شوی (خصوصاً با گل مصری) ومالیدن لنك بسر وصورت ومالیدن خزف (گل پخته) بقدمها وبدن (خصوصاً خزف شام)

دهم ـ مکروه است غسل کردن با آبیکه در آن شست وشو وغسل شده ومالیدن کیسه هائی که غیر دلاك استعمال میکند درصورتیکه ضرر نداشته باشد . پس هرگاه احتمال ضرر دهد استعمال آنها حرام است .

یازدهم ـ مستحب است سلام دادن در حمام بکسیکه لنك داشته باشد، و مکروه است سلام دادن بکسیکه برهنه است چنانکه جائزاست قرآن خواندن برای کسیکه در حمام بالنك است وبر برهنه مکروه است .

دوازدهم درحمامهای خصوصی جماع بازنان جائز است .

سیزدهم مکروه است برای زنان که داخل حمامهای عمومی شوند بلکه سزاوار

هست که برتطهیر قلب وتزکیه آن کمك‌ویاری مینماید

و افضل جیزی که قلب را میتوان بدان پاك و تطهیر نمود عبارتست از نماز وروزه،وآنچه‌یاری‌می کندبرسخاوت،دادن‌زکوة‌وصدقات‌ووقوف‌وجهادبامال‌است‌وآنچه وادارمیکند برشجاعت ،جهادبانفس کردن‌است‌وذکر آن هاخواهدآمد

وآنچه‌کمك میکندبراین‌طهارت،ازغسل‌هاو وضوهای مستحبی‌وواجبی‌ونظافت ومسواك کردن است ازآنچه ذکر آن گذشت واستحمام وزینت‌کردن و بوی خوش استعمال‌کردن ازآنچه درباب آتی ذکر آن‌خواهدآمد درتمام اینهابرای تقویت قلب و تزکیه نفس تأثیری است‌درطهارت باطنیه‌، و درخوردنی ها و نوشیدنی ها نیز تأثیر عظیم‌است‌برای‌تطهیرقلب،بلکه‌برای پاك‌بودن‌نسل‌نیز، زیراطعامیکه از حلال‌باشدنسل راازخباثت وشرحفظ میکند چنانکه طعام‌وشراب‌حرام‌نسل‌رامستعدمیکندبرای‌ناپاکی سریرت وارتکاب‌اعمال‌ناپسندوماآنهارادرابواب آتیه‌این‌کتاب‌مذکورمیداریم انشاءالله

باب پنجم

در آداب استحمام‌وزینت وبوی خوش‌ولباس‌ومنزل

درشرع ترغیبات وتشویقاتی‌برای‌پاکیزه‌ونظیف‌بودن واستحمام وبوی‌خوش‌زدن وزینت کردن،وچرك‌و کثافت راازبدن‌ولباس‌ومنزل برطرف‌کردن واردشده‌واین‌امور را ازمستحبات مؤکده شمرده ؛ و دربسیاری‌ازآیات کریمه‌قرآن‌واحادیث‌شریفه‌اشعار بوجوب‌بعض آن وحرمت ترك‌آنهاگردیده وما اینهارا در پنج فصل‌ذکر میکنیم .

فصل اول

در آداب استحمام وبرای آن احکام بسیار است

اول : مستحب است استحمام‌وفراگرفتن گرمابه‌و ساختن‌آنها :

دوم : مستحب است یکروز نه یکروز بحمام رفتن ومکروه‌استکه هرروز داخل حمام شود مگر کسیکه گوشت زیاد داشته باشدکه‌برای آن‌مستحب استکه‌همه‌روزه داخل‌حمام‌شود تا گوشت او کمتر گردد اگربااین‌عمل احتیاج دارد .

بلوه بسیار است وبرای آن احکامی است .

اول ـ واجب است ختنه کردن بر شخص بالغ وآن بریدن پوست ذکر است، و طواف کردن وحج نمودن بدون ختنه صحیح نیست و آن از زینتهای باطنی است ومستحب است بر ولی که طفل را در روز هفتم ولادت او ختنه نماید .

دوم ـ مستحب است ختنه کردن زنان موقعیکه بهفت سالگی برسند و آن قطع هسته ایست که در فرج است ومکروه استکه آنرا ازبیخ ببرند بلکه همان سر آنرا قطع کنند وروایت شده که پیغمبر صلی الله علیه وآله کنیزی را نمیخرید مگر اینکه ختنه شده باشد و درحدیث استکه زن ختنه شده بزرگوار و گرامی است)

سوم ـ مستحب است نوره کشیدن برای مردان وزنان وابتدا بعانه کند پیش از سائر بدن ومکروه است نگاهداشتن موی بدن را تادراز شود

چهارم ـ مستحب است پیش از نوره کشیدن مقداری از آن بردارد، و بو کند و بر طرف دماغ گذارده بگوید اللهم ارحم سلیمان بن داود کما امرنا بالنوره) پس وقتیکه چنین کرد از سوزش آن ایمن است.

پنجم ـ حرام استکه غیر اجنبی (یعنی غیر زن و شوهر) متصدی کشیدن نوره بعورت شود و در سائر بدن نوره کشیدن غیر مستحب است .

ششم ـ مستحب استکه بین نوره کشیدنها روزهای زیادی فاصله نیندازد و تعجیل کند در آن هرچند بعد از دو روز باشد و مستحب مؤکد است بعد از پانزده روز و پس از بیست روز تأکید آن شدید میشود . ومستحب است هرچند بقرض کردن قیمت آن باشد و شدیدتر میشود تأکید آن پس از چهل روز ومستحب است در تابستان زیادتر نوره بمالد

هفتم ـ مستحب است پس از نوره کشیدن جمیع بدن را باحنا خضاب کند یا دست را را وبعد از آن حنارا روی ناخنها بگذارد وجائز است مالش دادن بنخاله و گردیکه با روغن زیت مخلوط میکنند والبته این اسراف نیست برای اینکه اسراف در چیزهائیستکه مال را تلف کند و ببدن ضرر برساند ودرهرچه منفعت باشد اسراف نیست

هشتم ـ مکروه است کسیکه مشغول نوره کشیدن است بنشیند وجائز استکه درهمان حال که ایستاده است بول کند واگر روی نوره لنگ ببندد مکروه نیست ،

استکه برای آنها حمامهای خصوصی درخانه‌ها بسازند

چهاردهم مکروه‌است سیراب و تشنه و گرسنه و باسیری داخل حمام‌شدن بلکه خوب است کسیکه میخواهد داخل حمام‌شود نه گرسنه باشدو نه‌شکمش پرباشد

پانزدهم مستحب‌است عمامه بستن یعنی سرخودرا موقع بیرون‌آمدن از حمام بپارچه‌ای بپیچد،خواه تابستان‌باشد خواه‌زمستان

شانزدهم - مکروه‌است که پسر باپدر خود داخل‌حمام‌شود ولی حرام نیست

هفدهم مکروه استکه حمام‌را برای یکنفر بجهت تطاول برمردم‌وتشخص خلوت‌نمود

هیجدهم - مستحب است موقعیکه ازحمام بیرون میآید تحیت‌گفتن واجابت آن باینطریق که بکسیکه خارج میشود (انقی الله‌غسلك) خدانجاسات باطنی تراپاك کند) پس‌درجواب بگوید (طهرکم‌الله) خداشمارا‌طاهرکند) یااینکه گفته‌شود (طاب ماطهر منك وطهرماطاب‌منك)پس‌جواب بدهد آنچه‌میخواهد یا باوبگویدطاب‌حمامك اوجواب‌دهد (انعم‌الله بالك)

نوزدهم-مستحب است‌شستن سربا خطمی یابرك سدر

بیستم-اگرحمام‌خیلی گرم‌باشدمستحب است که‌فرشی‌بیندازد وروی‌آن بنشیند

بیست‌ویکم - مستحب‌است که‌بعد ازحمام آب‌سرد‌روی‌پاهای‌خود‌بریزد

بیست‌ودوم -مستحب است بعدازحمام‌دورکعت‌نمازبرای سپاسگزاری از خدا بر نظافت بجا آورد .

فصل دوم

در آداب زینت

زینت درشرع برای زنان‌ومردان‌مستحب‌است‌واستحباب آن مؤکداست‌ودرقرآن دراین‌باره نازل شده‌درسوره‌اعراف خدا میفرماید (یابنی آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد ، ای‌فرزندان آدم درموقع‌هر سجده‌ای زینت خود رافرا گیرید) پس در موقع نمازامر بزینت کردن‌نموده‌یعنی‌در هر روزپنجمرتبه و درحدیث‌استکه‌یکدرهم که صرف خضاب‌شوداففضل‌ازهزاردوهم‌دیگراست که‌درراه‌خداصرف‌شود) واخبار‌دراین

نوزدهم مؤکد میشود استحباب خضاب در دو مورد : اول در موقع ملاقات دشمن در جنك ودوم درموقع ملاقات زنان در صلح وسلامتی .

بیستم - حرام است برای مرد زینت کردن بطلا وجائز استکه دندانرا با آن محکم نماید ودندانهائیکه معمولا از طلا میسازند اگر بطلا احتیاج داشته باشد جائز است وبا نبودن حاجت وفقط بقصد زینت جائز نیست .

بیست و یکم مستحب است سرمه کشیدن خصوصا سرمه اثمد (سرمه سنگی) ودر موقع خواب برای مردان و زنان (اثمد سنك معروفی استکه از آن سرمه میسازند) (و چشم را از جمیع عوارض محافظت میکند ودر موقعیکه عارضه ای بچشم دست دهد از درد چشم وغیر آن، استعمال این سرمه خوب نیست مگر پس از اینکه آن عارضه کاملا رفع شده باشد . ومستحب استکه سرمه کشیدن طاق باشد ووارد شده که سرمه کشیدن در شب چهار میل بچشم راست وسه میل بچشم چپ باشد ودر هر چشمی سه مرتبه سرمه بکشد وتمام اینها مستحب است ومستحب است که میل از آهن و سرمه دان از استخوان باشد .

بیست و دوم - مستحب است تراشیدن سر با تیغ و[illegible] مستحب است ریشه کن کردن مو بوسیله نوره ووارد شده که باقی گذاردن موی سر برای جوان مستحب است وتراشیدن آن مستحب نیست و آنچه مقتضای جمع بین اخبار است آنستکه مکروه است دراز گذاشتن موی سر وعیبی ندارد باقی گذاشتن آن اگر شستن وشانه کردن وموی خوش زدن وروغن مالیدن آن مواظبت کند خصوصا برای جوان ومستحب است تراشیدن آن برای کسیکه نتواند همیشه بدان رسیدگی کند [illegible] ومکروه است تراشیدن زیر گلو وباقی گذاردن [illegible] مستحب است [illegible] اگر موی سر را باقی گذاشت ودراز شد مستحب است که [illegible] اگر پیش آمدی موی بپیچیدن آن مانع از رسیدن رطوبت [illegible] است شکافتن موی سر تا محل مسح را بوسیله موهای اطراف [illegible] واز اینجا معلوم میشود که [illegible] زدن مو که در این ایام معمول شده اگر در وضو مانع مسح [illegible] میشود جائز نیست و اگر مانع نشود جائز است بشرطیکه در این عمل تشبه بغیر مسلمانان وزنان حاصل نشود اما چیدن موی سر برای زنان این زمان معمول اگر [illegible] است و آنچه را [illegible] مانند

نهم-مکروه است نوره کشیدن در روزچهارشنبه، ودرروزجمعه برای کسی که مویش بلندشده ودر سائرایام مکروه نیست وسزاوار استکه اگرحاجتی نیست درروز جمعه ازنوره کشیدن خودداری کند.

دهم - مستحب است برای مرد که برای زن خود زینت نماید چنانکه مستحب استکه زن برای مرد خودزینت کند، واینکه مراعات کند آنچه دوست دارد از زینت های حلال باشد.

یازدهم - مستحب است خضاب کردن برای مردوزن بجمیع انواع خضاب های متعارف ومستحب مؤکد استکه زن وقتیکه حیضش مرتفع شدسرخودرابحناخضاب نماید.

دوازدهم - حرام است شبیه شدن مردان بزنان چنانکه امروزدر نزد بعضی مردم متعارف شده که شاربها وریش های خودرا میتراشند، وشبیه شدن زنان بمردان چنانکه امروزه بعضی زنها در بعض شهرستانها عمل میکنند که شارب یاچیزی مانند آن بالای لبهای زبرین خود میگذارند تاشبیه مردان شوند وحرام است درزینت تشبه بیهود ونصاری در آنچه مخصوص بآنهاست ازعلامتهای مخصوصه آنان مانند گذاشتن زنار وصلیب.

سیزدهم - مکروه است تأخیرانداختن خضاب تازدوده شود ومستحب است اعاده آن موقعیکه مشرف بپریدن رنگ است یا اینکه ریشه های مو که عاری ازخضابند ظاهر نشوند درحالیکه باقی موها هنوزخضاب دارند.

چهاردهم خضاب بسیاهی افضل از سرخ است وخضاب باسرخی افضل اززرداست وکتم که گیاه سیاهی است از چیزهائیستکه در خضاب و همچنین در وسمه استعمال آن مستحب است.

پانزدهم - مستحب مؤکداست خضاب کردن ریش

شانزدهم- برای اهل مصیبت خضاب کردن مستحب نیست

هفدهم - مستحب است خضاب کردن سر وریش وپاها بحنا،

هیجدهم مستحب است برای زن که زینت کند بزیورهائی ازطلاو نقره وحلقه هاودست های خودرا باحنا خضاب نماید هرچند شوهر نداشته باشد. ومکروه است برای آن ترك زینت خصوصاً در نماز.

بیست وهشتم - مکروه است کندن موی ریش وموی زیر بغل ومستحب است مقدم داشتن نوره کردن زیر بغل رابر تراشیدن آن وتراشیدن رابر کندن، ونکندمو رامگر درموقع ضرورت وتمکن نداشتن از نوره کردن وتراشیدن و مکروه است برای مرد که چهل روز عانه خودرا ترك کرده نظافت نکند وبرای زن بیست روز

بیست ونهم - مستحب است چیدن ناخن ومکروه است واگزار نمودن آن

سی ام - مکروه است که زنها ناخن های خودوا از بیخ بگیرند ومستحب است که مقداری ازآنرا باقی بگذارند .

سی ویکم مکروه است بدندانگرفتن ناخن ها وموی ریش

سی ودوم - مستحب استکه درچیدن ناخن ها ابتدا بانگشت کوچك دست چپ کرده وبانگشت کوچك دست راست ختم نماید .

سی وسوم - مستحب است برای کسیکه ناخن ها وموهای خودرا با آلت آهنی می چیند موضع ملاقات آهن را با ناخن ها وموها بشوید البته آن موضع نجس نیست پس اگر کسی آنرا نشست و نماز خواند نمازش اعاده ندارد

سی وچهارم مستحب است انگشتری دردست کردن واینکه آن از نقره باشد و مکروه استکه از آهن یامس یافلز دیگر بوده باشدو حرام است برای مردان که انگشتری طلا دردست کنند مگر پسران هرچند برای ولی بچه مکروه است اگر ازاو تمکین کندو مستحب است برای زنان که انگشتری طلا دردست کندو جائز استکه بدون نگین باشد واگر نگین داشته باشد مستحب است آنرا گرد مدور کند ونگین آن مساه باشدو جائز است انگشتر دردست راست یاچپ یاجمع هردو کردن، ومستحب استکه راسترا برچپ مقدم دارد واینکه نگین آن ازعقیق سرخ یازرد یاسفید یا یاقوت یا آهن چینی یاسنگریزه نجف یا زمرد یافیروزه یاجزع باشد ومستحب استکه بانگشت ها انگشترها برسد یعنی دراواخر انگشتها باشد نه دراطراف آنها

سی وپنجم - مستحب است که عقیق رادرسفر ومحل خوف وموقع نمازودعا همراه داشته باشد وبرآن نقش کند : محمد نبی الله وعلی ولی الله - یا - انت ثقتی فاعصمنی من الناس - یا انت ثقتی فقنی من شر خلقك باشهادتین ویا ان الله

پس آن حرام است اگر تشبه زنان بپسران باشد چنانکه لفظ آلاگارسون ازاین معنی خبر میدهد . واگر طوری متداول ومعروف شده برای زنان بحیثی که جهت تشبه آنها بپسران ازبین رفته پس دراینصورت اشکالی ندارد

بیست وسوم - حرام است تراشیدن ریش واز بیخ چیدن آن ومستحب است سبك کردن ودائره نمودن آن واز گونه ها گرفتن وعارض را پاك کردن ومکروه است زیاد دست گذاردن برریش وبازی کردن با آن وسزاوار نیست که ریش ازقبضه زیادتر باشد ومستحب است چیدن آنچه زیادتر ازقبضه است واحادیث بوجوب آن ناطق است وبعید نیست که واجب باشد .

بیست وچهارم - مکروه است درازگذاشتن شارب تا بلب برسد و مستحب است زائل کردن موی شارب تابچسبد به رستنگاه ومستحب است گرفتن موی بینی واگر در بینی موئی باشد که نتوان آنرا چید مستحب استکه بشستن آن مواظبت نمود

بیست وپنجم - مستحب است شانه کردن موی سر برای زنان ومردان خصوصاً در وقتیکه میخواهد نماز بخواند چه نماز واجبی باشد چه مستحبی ودرموقعیکه ازنماز فارغ میشود، واینکه شانه کشیدن اززیر ریش چهل مرتبه وازبالای آن هفت مرتبه باشد وشانه ازعاج باشد ومکروه است درحال ایستادن واینکه پس ازشانه کردن سرو ریش شانه راسینه بکشد واکمل آنستکه ریش را هفتاد مرتبه شانه بکشد یکی بعد از دیگری و کمتر کمال آن چهل و پنج مرتبه است و مستحب است کسیکه میخواهد ریش خود راشانه ابتدا اززیر ریش کند پس چهل مرتبه شانه بکشد و سوره قدر را قرائت کند آنگاه هفت مرتبه ازبالای ریش شانه بکشد وسوره عادیات رابخواند آنگاه بگوید اللهم سرح عني الهموم والغموم و وحشة الصدر

بیست وششم - مستحب استکه مو دفن شود چنانکه مستحب است دفن کردن ناخن ودندان وخون وبچه دان وخون بسته شده وهرچیزی که جنبه قذارت وکثافت دارد

بیست وهفتم اگرانسان مودر بدن خود باقی گذارد مستحب است گرامی داشتن آن وگرامی داشتن مو آنستکه مواظب نظافت وشانه کردن وشستن وروغن مالیدن وعطر زدن آن باشد وگرنه بتراشد زیرا موی بدون مواظبت جزکثافت و چرکینی نیست .

و چیزهائی دیگری نیز شمرد .

چهارم ـ مستحب است بوی خوش زدن بامشك و بوئیدن آن وجائز استکه طعامرا با آن رنگین نمود و مستحب است استعمال آن تاجائیکه درخشندگی و لمعان آن دیده شود وهمچنین مستحب است بوی خوش زدن باعنبر وغالیه (و آن عطری استکه صورت را بدان می آلایند) وهمچنین با عود وزعفران وخلوق ولکن ادامه دادن بعطر اخیر برای مردمکروه است وشب خلوق استعمال کردن (خلوق نوعی ازعطر استکه مرکب است از اجزائی که در بعضی از آن تندی است) وهمچنین جمیع انواع بوی خوش لکن آنچه مشتمل بر اجزاء محرمه است مانند اعیان نجسه یا متنجسه واجب است تطهیر از آنها برای کارهائیکه تطهیر در آن واجب است

پنجم ـ مستحب است بخور دادن قسط ومرولبان وعود هندی و مستحب است استعمال گلاب ومشك بعد از بخور واین چهار چیز بکه مذکور افتاد عبارتست ازعقاقیر معروفه ای که بدان مداوا مینمایند، و آنها را موقعیکه در آتش انداختند دارای بوی خوش است ولبان (علك) است وبعضی گفته اند کندر است وظاهر این استکه غیر کندر باشد .

ششم ـ مستحب است روغن مالیدن یعنی روغن زدن بموها از روغنهائیکه برای این کار ساخته اند و پیغمبر صلی الله علیه و آله روغن بنفشه استعمال میکرد و میفرمود افضل روغنهاست و آنجناب (ص) موقعیکه روغن میزد ابتدا میکرد بابروی خود آنگاه بشارب خود میزد آنگاه مقداری از آن داخل بینی مینمود واستشمام میفرمود و در روغن زدن ابتدا بسر مبارك میکرد آنگاه بریش خود روغن میزد و میفرمود (سر پیش از ریش است) ومکروه داشت که سرش ژولیده باشد ومیفرمود روغن ژولیدگی را میبرد

هفتم ـ مستحب است در موقع روغن زدن دعا خواندن وابتدا کردن از وسط سر (یافوخ) سپس تدریجاً باقی سر را بترتیب روغن بزند و در حدیث آمده که حضرت صادق علیه السلام فرمود. موقعیکه روغن را گرفتی بر کف خود بگو **اللهم انی اسئلك الزين والزينة والمحبة واعوذ بك من الشين والشنئان والمقت** آنگاه روغن را بگذار بر وسط سر خود وازجائی شروع کن که خدا شروع کرده

بالغ امره یا الله ولیبی وعصمتی من خلقه یا صدق الله یا الله خالق کل شی یا العزة لله یا الحمد لله العلی یا حسبی الله یا الله الملك یا لااله الاالله الملك الحق المبین یا ماشاءالله لاقوة الا بالله استغفر الله یا الملك لله و جائز است که اسم خود را بر انگشترش نقش کند وصورت گل وهلال رابر آن ترسیم نماید

سی وششم - مکروه است انگشتر رابانگشت سبابه ومیانین کردن همچنانکه مکروه است انگشت کوچکرا بدون انگشتری گذاشتن

فصل سوم

در آداب عطر زدن وروغن مالیدن

استعمال بوی خوش ازمستحبات شرعیه است وهمچنین زیاد استعمال کردن هر روز وانفاق کردن بر آن وخریدن آن ولو بچهار هزار درهم باشد وچنین خرجی اسراف نیست ودر حدیث است که بوی خوش استعمال کردن ازاخلاق پیغمبران وعطر زدن ازسنت مرسلین است وآن دفع هر شر وادبتی می کند چنانکه سبزه دفع هر گونه ادبت وشری مینماید ودر آن احکامی است.

اول - مستحب استکه شارب رامخصوصا عطر زد ومستحب استکه بوی خوش در اول روز باشد وبرای نماز وبعد ازوضو وبرای دخول درمساجد.

دوم - مستحب است برای زنان که باعطری خود را خوشبو کنند که رنگش ظاهر وبویش مخفی میشود وبرای مردان عکس این یعنی باعطری خودرا خوشبو کنند که بویش ظاهر میشود ورنگش مخفی.

سوم - مکروه است رد کردن عطر وروغن هرگاه هدیه شود وهدیه کردن بوی خوش خود بوئی ازبزرگواری است وهرگاه بوی خوش یاروغنی هدیه شود مستحب است برای کسیکه بار هدیه داده اند دوباره بوی خوش زده وروغن بمالد هرچند درمرتبه اول بوی خوش استعمال کرده وامیر المؤمنین علیه السلام فرمود که کرامت را ردنمیکند مگر الاغ پس از حضرت پرسیدند که کرامت چیست حضرت فرمود بوی خوش

پوشیدن لباس که پانصد درهم یاپنجاه دینار قیمت‌داشته باشد درزمستان‌وفروختن آن وتصدق کردن قیمت آن رامستحب فرموده ولباس‌رابدان اضافه کردیم‌وبرای‌آن‌احکام بسیاری است .

اول ـ مستحب‌است تجمل درلباس ومکروه است‌اظهار فقر وبی‌چیزی کردن‌در لباس،حضرت صادق علیه السلام فرموده است ان‌الله یحب‌الجمال‌والتجمل ویبغض البئوس والتبأوس(خداودوست‌دارد زیبائی وتجمل را ودشمن دارد فقر وتظاهربفقر نمودن‌را) و امیرالمؤمنین فرموده‌ان‌الله جمیل یحب‌الجمال ویحب ان‌یری نعمته علی عبده)خداجمیل‌است‌وجمال رادوست دارد ودوست دارد که نعمت خودرا به بنده‌خود به‌بیند) وبازحضرت‌صادق(ع) فرموده: هنگامیکه خدابنده‌اش را بنعمتی‌انعام فرموددوست‌دارد که آن‌نعمت‌رابروی‌به‌بیند برای‌اینکه‌خداجمیل‌است وجمال‌رادوست دارد‌والبته‌بایدازحلال‌باشد)پیغمبرصلی‌الله علیه‌و آله مردی را دید که‌موی‌سرش‌ژولیده ولباسهایش چرکین وحالش‌بداست،فرمود: ازجمله احکام‌دین بهره‌ور شدن‌است‌یعنی استفاده کردن از نعمت‌هائی که خدا برای بندگانش خلقت‌فرموده، و حضرت صادق بمحمدبن ابی‌نصرفرمود لباس‌بپوش وتجمل‌کن که‌علی بن‌الحسین علیهما‌السلام‌جبه‌ای میپوشید که‌قیمت آن پانصد درهم بود وردای خزی بقیمت پنجاه دینار وزمستان‌رادر آن سرمیکرد وچون زمستان در آن‌تمام‌میشدآنرا میفروخت‌وقیمتش‌راتصدق‌میفرمود واین آیه راتلاوت‌میکرد قل‌من حرم‌زینة‌الله‌التی‌اخرج لعباده والطیبات‌من‌الرزق سوره‌اعراف(بگوای‌محمدکی‌حرام کرده‌است‌زینتهائیکه‌خدابرای‌بندگان‌خودبیرون آورده‌وروزیهای‌پاکیزه‌را؟)ازاین حدیث‌معلوم‌میشود که‌دائمی‌بودن لباس مستحب‌است

دوم ـ مستحب است اظهار نمودن نعمت واینکه انسان‌در بهترین‌زی،خوش پوش ترین قوم خودباشد ومکروه است کتمان‌نعمت وظاهرآیه درسوره‌نساء که‌میفرماید: ویکتمون ماآتاهم‌الله من‌فضله واعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً(وپوشیده و پنهان میدارند آنچه‌را خداوند ازفضل‌خودبدیشان داده و برای کافران‌عذابی‌خوار کننده‌مهیا کرده‌ایم) دلیل‌است بروجوب‌اظهار نعمت‌وحرام‌بودن کتمان آن‌است‌مگربرای‌ضرورتی‌و حضرت‌صادق‌علیه‌السلام بعبیدالله‌بن‌زیاد(غیراز ابن‌زیادمعروف‌است)فرموداظهار النعمة

هشتم - مستحب است تبرعاً روغن زدن بمؤمنین و همچنین بخشیدن بخور و عطر و بیکدیگر هدیه دادن آن .

نهم - مکروه است برای مرد که همیشه روغن بمالد وزیاد استعمال کند بخلاف بوی خوش پس ماهی یکمرتبه یاهفته‌ای یکمرتبه یادومرتبه استعمال کند وزیاده ازاین نکند بعکس زن که مستحب است همیشه روغن بزند چنانکه عطر میزند

دهم - بهترین روغن‌ها روغن بنفشه است آنگاه روغن خیری سپس روغن بان (فستق هندی) آنگاه روغن زئبق و آن رازقی است سپس روغن کنجد خصوصاً هرگاه از آن روغن گل بسازند همه این روغن‌ها مورد استعمال است، ودراین ایام کمتر استعمال میشود وجز دربعض بلاددورافتاده ازشهرها یافت نمیشود وحال اینکه آنها بهترین روغن‌ها هستند که ازهرگونه ضرری سالمند بخلاف روغن های معموله امروزی که آنها را از بلادغرب (اروپا) می‌آورند که ازضرر خالی نیست ودراینمورد روغن های دیگری استکه مفید وخوشبو هستندودر کتب طب مذکورند وازجمله روغنی است که شادابی ودرخشندگی صورت را زیاده کرده وکلف رارفع میکند (کلف خالهای سیاهی است که درصورت بعضی زنها یافت میشود)

یازدهم - مستحب است بوئیدن گلها ومکروه است ردکردن آن هرگاه هدیه شود ومستحب استکه گل را روی دوچشم بگذارد چنانکه مستحب است بوئیدن گل ومیوه تازه و گذاشتن آنها بردوچشم وصلوات برپیغمبر، ائمه علیهم‌السلام فرستادن و وقتیکه میوه تازه دید دعاخواندن بگفتن اللهم کما اریتنا اوله فی عافیة فارنا آخره فی عافیة) ومستحب است اختیارکردن گل آس وگل سرخ برسائر اقسام گلها

فصل چهارم

دراحکام تجمل ولباس

همچنانکه شریعت مطهره امربزینت فرموده وبرآن ترغیب کرده تجمل ولباس و زینت کردن بآن واظهار نعمت خدای تعالی کردن بوسیله بوی خوش زدن و نظافت لباس و خانه و جاروب زدن آستانه وروشن کردن چراغ پیش از غروب آفتاب وزناشوئی و

را کوتاه گرفتن و آنچه از آستین که از انگشتان تجاوز مینماید قطع نمودن و کوتاه کردن لباس از دامن اگر دراز باشد یا بالا زدن آن و پیراهن را بالای کعب گرفتن وازار را تا نصف ساق و رداء را از میان دستها تا پستانها واز پشت تا حقوین، امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: هذا اللباس ینبغی للمسلمین ان یلبسوه) اینست آن لباسی که سزاوار است مسلمانان آنرا بپوشند) وحضرت صادق علیه السلام فرمود شما امروز نمیتوانید آن لباس را بپوشید واگر بپوشید مردم خواهند گفت که دیوانه است ویا میگویند ریاکار است وحال اینکه خدا میفرماید و ثیابك فطهر لباس خودرا پاکیزه کن) میگوید که بلندی لباست را از زمین مکش پس وقتیکه قائم ما قیام نماید لباس مردم چنین خواهد بود- این حدیث دلالت می کند براینکه پوشیدن لباسی که مردم آنرا زشت میشمارند وعیب میدانند بالعرض مکروه است هرچند در اصل شرع مستحب است پس سزاوار نیست پوشیدن لباسی که مردم آنرا مکروه میدارند

پانزدهم - مکروه است برای مردان دراز کردن لباس وتجاوز کردن آن از کعبین وبرای زنان مکروه نیست وحرام است بنازو خیلاء راه رفتن، حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در آخرین خطبه‌ای که خواند فرمود. کسیکه لباسی بپوشد ودر آن بنازد وبا تکبر راه رود خدا اورا فرو میبرد در شفیر جهنم که در آن فرو میرود مادامیکه آسمانها وزمین وجود دارند وقارون حله‌ای پوشید ودر آن بتکبر خرامید پس خدا اورا بجهت این گناه بزمین فرو برد وتا روز قیامت فرو میرود

شانزدهم - مکروه است با لباس کمان کردن (بجای طارف از آن استفاده کردن) وصورت ودستها را با دامن لباس پاك کردن مگر در وضوء که دامن لباس خشك و مکروه است که چیزی را در آستین ودامن بردارد

هفدهم - مستحب است در موقع پوشیدن لباس وحمد خدا کردن و دعاء ماثور را خواندن وقرائت سوره الحمد وسوره قدر ودور کعت نماز خواندن بتفصیلی که در احادیث شریفه مذکور است ومستحب است تسمیه (بسم الله والحمد لله گفتن) در موقع کندن لباس

هیجدهم - مستحب است مواظبت کردن بلباس وپیچیدن آن ومکروه است آنرا درشب پراکنده وولو انداختن ومستحب است که گشاد وفراخ باشد ومکروه است

احب الی الله من صیانتها فایاك ان تتزیا الافی احسن زی قومك) اظهار نعمت باریتعالی کردن در نزدخدامحبوبتر است ازنگاهداری آن نعمت پس بر حذرباش که لباس بپوشی مگر اینکه در بهترین پوشاك قوم خود باشی، ومستحب است برای کسیکه مردم گمان فقر بدو میبرند غنای خود را اظاهر کند هرچند غنی نباشد واین عمل عمل دروغ نیست

سوم ـ مستحب است که مسلمان برای مسلمان وبرای بیگانه وبرای اهل ادیان وبرای رفقا زینت کندو بآینه نظر نماید برای تکمیل تجمل ولباس، واگر آینه نبود بآب نظر کند

چهارم ـ مکروه است خصوصاً برای مرد توانگر یاکسیکه درمیان قوم خود محترم است مباشر چیزها و کارهای پستی شود از پوشش ها وغیر آن، مگر اینکه اثاثیه یامتاعی را برای عیال خود حمل کند درصورتیکه بدنائت وپستی شناخته نشود

پنجم ـ مستحب است پوشیدن لباس شسته نظیف و پوشیدن لباس های فاخر گران قیمت مکروه نیست اگر مؤدی ومنجر بشهرت نشود بلکه پوشیدن آن مستحب است و مکروه است پوشیدن لباس زبر و کهنه اگر مؤدی بشهرت شود یااینکه منجر بتهمت و ریاء گردد خصوصاً وقتی که مردم آن رازشت شمارند بلکه مکروه است پوشیدن لباسی که مطلقاً موجب شهرت میشود

ششم ـ مستحب است پوشیدن لباس زبر از زیر و لباس خوب ازرو، وعکس آن مکروه است ومستحب است پوشیدن لباس درشت وکهنه درخانه، نه در میان مردم و پینه کردن لباس وکفش

هفتم ـ جائز است لباس های زیاد تهیه کردن هرچند بسی دست برسد ودر آن اسراف نیست واسراف دراین است که لباس آبروی خودرا درمورد غیرلزوم بپوشد و فرقی نگذارد بین لباسی که دروقت کارو شغل میپوشندو لباسی که درموقع تعطیلی وتفریح وزیارت برادران ورفقا باید پوشید. پس مستحب است که برای هرحالتی لباس مخصوصی باشد ولباس کار کردن غیر لباس معاشرت باشد

هشتم ـ مکروه است که انسان لباس های خودرا بدون ضرورت کنده وعریان شود مردباشد یازن، درشب باشدیا روز. این در صورتیست که ناظر محترمی نباشد اما اگر باشدو احتمال نظر کردن اوداده شود پس برهنه شدن حرام است خواه آن ناظر مماثل

که لباس تنك باشد.

نوزدهم-مستحب است پوشیدن عمامه و اینکه از پنبه سفید باشد و دو شاخه داشته باشد که یکی از آنهارا از جلو و دیگری را از پشت سر بینداز و مقدار آنها بقدر چهار انگشت باشد و طرف دیگر برای این که بر گردش دور زند و گوشه اش بر روی سینه بیفتد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود العمائم تیجان العرب اذا وضعوا العمائم وضع الله عزهم عمامه تاج عرب است موقعیکه عمامه را کنار گذاشتند خداوند عزت آنهارا میبرد)

ومکروه است دستمال و چهارقد بسر بستن برای مردان چه روز باشد و چه شب و در حدیث وارد شده که این کار موجب ریبه در شب و ذلت در روز است

بیستم - مستحب است از کلاهها سفید چند ترکی از آهن و در حال کلاهی که دو گوش داشته باشد و مستحب است پوشیدن برنس بضم باء (کلاه دراز که اهل عبادت در صدر اسلام میپوشیدند) و پوشیدن برطله بضم باء و تشدید لام یا تخفیف آن نوعی از کلاهها است وجائز است پوشیدن کلاههائیکه از خز است و آستر آن از پوست سمور است (سمور جانوری است از بلاد ترکستان که از پوست آن جبه های گرانبها میسازند)

بیست و یکم - مستحب است نعلین پوشیدن برای مرد و بهترین آنرا انتخاب نمودن ومکروه است خیلی نرم بودن و بدون پاشنه بودن و ممسوح بودن آن که سوراخ برای خنك شدن نداشته باشد.

بیست و دوم - مستحب است کندن نعلین (کفش) در موقع نشستن و موقع غذا خوردن

بیست و سوم - مکروه است پوشیدن نعلین سیاه و مستحب است پوشیدن نعلین سفید یا زرد یکه مایل سفیدی باشد یا زرد محض باشد.

بیست و چهارم - مستحب است که همیشه در زمستان و تابستان ارسی پوشیدن ومکروه است که کفش سفید روشن باشد، و همچنین کفشی که سرخ باشد مگر در سفر و مستحب است پوشیدن کفش سیاه و اینکه در پوشیدن کفش و نعلین ابتداء بپای راست نماید و در کندن آنها بپای چپ و مکروه است راه رفتن با یك کفش و یك نعلین و مستحب است پوشیدن نعلین در حال نشسته و مکروه است پوشیدن در حال ایستادن

بیست و پنجم - مستحب است تبرعاً پوشانیدن مؤمنی را در حال ضرورت خواه فقیر

باشد مثل مردیکه بمرد دیگر یازنی که بزن‌دیگر نظرمی‌کند یامغایر باشد مثل‌مرد وزن غیرزن‌وشوهر) ومستحب‌است زیرجامه واشباه‌آن‌پوشیدن ازچیزهائیکه عورت را میپوشانـد و مستحب است که شلوار را نشسته بپوشد و مکروه است ایستاده پوشیدن آن

نهم- مکروه است پوشیدن‌لباس‌شهرت و بسا باشدموقعی که‌مستلزم‌استهزاء یا حقارت گرددحرام شود،ولباس شهرت هرلباسی است که پوشیدن آن در میان مردم واهل شهر درآنعصریکه میپوشد متعارف ومعمول نباشد، هرچند درعصر دیگر یادر بلددیگر متعارف ومعمول بوده ،ودر احادیث واردشده که(ان خیر لباس کل‌زمن لباس اهله)بهترین لباسی‌هرزمان لباس‌اهل آن زمان‌است)

دهم- حرام است برمرد که‌در لباس شبیه‌زن شودو بالعکس‌ومستحب است که جوانان در لباس‌شبیه‌مردان کامل‌باشند وعکس آن مکروه است

یازدهم - مستحب است دررنگ لباس‌که سفیدباشد ومکروه است که سیاه باشدمگر دردراعه‌و آن‌لباسی‌است که‌شامل‌جمیع‌بدن میشود یااینکه حاجت وضرورتی ایجاب‌نماید،ومکروه‌است که‌سرخ سیریا زعفرانی باشد وآن رنگی‌است که بازعفران میسازند یا معصفر باشد وآن رنگـی است که با عصفر درست می کنند وعصفر گیاه معروفی‌است که‌با آن‌رنگ‌می کنند،مگر درعروسی یا وقتی که شوهر بازنش‌می‌نشیند وهیچ‌رنگی‌حرام نیست

دوازدهم مستحب است‌در جنس لباس که ازپنبه یاکتان بوده باشدو محکم بافته شده باشد و مکروه است که نازك باشد خصوصاً چیزها ئیکه‌شفاف باشد(مثل پارچه پشه‌بند وامثال‌آن-م-)

سیزدهم مکروه‌است‌پوشیدن لباس‌پشمی وموئی مگر علتی داشته باشد ودروصیتی که‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله‌بابی‌ذر غفاری (رض)کرده فرمود. درآخر الزمان‌جماعتی می‌آیند که در تابستان وزمستان خود پشم میپوشندو عقیده دارند که بااین عمل بر دیگران‌فضیلتی دارند!اینهاجماعتی‌اند که‌اهل آسمانها وزمین آنهارا لعنت می‌کنند

چهاردهم- مستحب است درلباس ،تواضع کردن واقتصار برکرباس نمودن ولباس

زیاد ازاین بلندکند مستحب استکه بر بالای ذرع هشتم دیوار خانه آیت الکرسی را بنویسد.

چهارم - مستحب است دیوار کشی و محجر کردن پشت بامها و مکروه است خوابیدن بر پشت بامی که محجر نداشته باشد و کمترین حد محجر باید بقدر یك ذراع و شبری یا دو ذراع از چهار جانب باشد و مانند بام است هر چیزیکه از سقوط از آن بترسد مثل ایوان و پنجره وغیر اینها.

پنجم - مکروه است برای انسان که در یك خانه تنهائی خلوت کند و یا اینکه در خانه تنها بخوابد و بر بامی تنها باشد و باید کسی با او همراه باشد هر چند طفلی باشد و اگر ناچار شد باید با خود قرآن کریم را ببرد و خدارا بسیار یاد کند و بسیار تلاوت کتاب عزیز را بنماید - چنانکه مکروه است در رود خانه‌ای تنها برود و در بیابانی تنها باشد و تنها غذا بخورد و بدون اینکه دست و دهان خود را از چربی پس از غذا بشوید و بخوابد، مستحب است برای کسیکه میخواهد بخوابد بر خنخواب با گوشه ازار و قبا دست بکشد و در موقع خواب بگوید **اللهم ان امسكت نفسي في منامي فاغفر لها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين**

ششم - مکروه است بدون احتیاج ساختمان کردن و جائز است با بی نیاز بوداز آن ویران کردن آن ساختمان

هفتم - مستحب است جاروب کردن اطاقها و آستانه‌ها و شستن ظرفها و نظافت کردن اثاثیه و لوازم منزل و حرام است تشبه بیهود نمودن در برداشتن کثافات و اهمال کردن در جاروب خانه‌ها و نظافت نمودن آنها.

هشتم - مکروه است که خاکروبه را شب در خانه باقی بگذارند و مستحب است بیرون بردن آن که جایگاه شیاطین است و همچنین مکروه است باقی گذاردن خاکروبه پس از جاروب کردن در پشت درب اطاق، و مکروه است دستمالی را که گوشت در آن می‌پیچند درخانه گذاردن.

نهم - مستحب است تسمیه و آن گفتن بسم الله الرحمن الرحیم یا بسم الله و بالله است در موقع داخل شدن و سلام دادن هر چند کسی درخانه نباشد و خواندن سوره توحید (قل

باشد وخواه غنی

فصل پنجم

در احکام مساکن وآنچه متعلق بآن است

شریعت اسلامی جمیع شئون انسانی واطوار واحوال اورا مورد اعتنا قرار داده وهیچ مصلحتی ازمصالح اورا فروگذار نکرده مگر اینکه آنرا ذکر کرده وامر بدان فرموده وهیچ مفسده‌ای نمانده مگر اینکه بدان تنبیه فرموده وازآن برحذر داشته و ازجمله چیزهائیکه بدان اهتمام کرده امرمسکن استکه ازضروریات معیشت وزندگی است پس برای آن احکام بسیاری ذکر فرموده:

اول ـ مستحب است مسکن وسیع گرفتن ومکروه‌است خانه تنك، ومستحب است صرفنظر کردن ازخانه تنك واسفال از آن هرچند خانه‌پدری باشد و مستحب است خدمتگزاران زیادداشتن تابرپاکیزگی خانه‌وآنچه انسان بدان‌محتاج‌است کمك کنند

دوم . مستحب‌استکه مسکن خالی ازتکلف باشد از ساختمانها ونقش ونگارها ومکروه‌است تمثالهاوصورتها وحرام‌است هرگاه ازحیوانات صاحب روح‌باشد یااینکه سایه داشته باشدبحیثی که برآن اسم‌مجسمه‌صدق کندوهمچنین تصویرملائکه‌چنانکه دربعض‌خانه‌ها ومسکن‌ها معمول‌است خصوصاً هرگاه‌تصویرفرشتگان بصورت‌دخترها باشد وهمچنین تصویرانبیاء وائمه‌علیهم‌السلام هرچند مجسمه نباشدبرای دروغهائیکه درآن‌تصویرهاست علاوه براینکه خود صورت کشیدن مکروه است همچنانکه‌نقش این چیزها در ساختمانها مکروه و حرام است همچنین مکروه یاحرام میشود حکایه‌آنهارانیمه کردن ودرعروه‌ها وغیر آن آویختن وبهراندازه که‌مسکن بسادگی وبی آلایشی نزدیکتر وازصنع وتکلف دورتر باشد بهتروفاضلتراست امااگرتمثالها درفرش‌ها باشدکه‌پامال شودیا پوشیده گردد عیبی ندارد

اینها برای‌مردان‌است امابرای زنان‌فراگرفتن تمثالهای‌غیرمجسمه هرچنداز‌صاحبان روح باشدمکروه‌نیست

سوم ـ مکروه است خانه‌را بیش از هفت یاهشت ذرع بلندکردن واگر بخواهد

بسم‌الله بگوید وسوره اخلاص را ده‌مرتبه بخواند ودعاء ما ثوررا خوانده . بگوید بسم الله امنت بالله توکلت علی الله ماشاء الله لاحول ولاقوة الابالله یابگوید بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسئلك خیر اموری کلهاو اعوذ بك من خزی الدنیا وعذاب الاخره یابگوید اللهم بك خرجت وبك اسلمت وبك آمنت وعلیك توکلت اللهم بارك لی فی یومی هذاوارزقنی فوزه وفتحه ونصره وظهوره وهداه وبرکته واصرف عنی شره وشرمافیه بسم الله وبالله والله اکبر والحمدلله رب العالمین اللهم انی قدخرجت فبارك لی فی خروجی ماانفعنی ومستحب است گفتن مثل این درموقع دخول بمنزل ودرحضر

شانزدهم ـ جائز نیست سرکشی کردن بخانه‌ها ونگاه کردن باهل آن ازجائیکه برایشان مخفی باشد .

هفدهم ـ مکروه است زیادی فرش‌ها وزیراندازها ومتکاها وپشتی‌ها ومبل‌ها وزیادتر از سه خوابگاه تهیه کردن: خوابگاهی برای مرد و خوابگاهی برای زن وخوابگاهی برای میهمان، واگرچهارمی باشدبرای شیطان است ودرموقع حاجت مستثنی است ورختخوابهائیکه زن از مال خودش یامهرش تهیه کندآن نیز مستثنی است وجائز است که ممدها (پشتی) را ازپر درست کنند .

هیجدهم حرام است ساختمان را ازروی تطاول وگردنفرازی برمردم بنانماید وآنرا ازروی ریا وسمعه محکم ومشید کند ومستحب است اقتصاد ومیانه‌روی وهرکسی باندازه‌ای که اورا کفایت کند اقتصار نماید .

نوزدهم ـ مستحب است اضافه بروسیع بودن خانه مشتمل برآب جاری و سبزه وصورت نیکو نیزباشد که درحدیث است ازحضرت ابی‌الحسن موسی‌ابن‌جعفر علیه‌السلام که‌فرمود (ثلثة یجلون البصر النظر الی الخضره والنظر الی الماء الجاری والنظر الی الوجه الحسن) سه‌چیزاست که چشم‌راجلامیدهد نگاه کردن بسبزه ونگاه کردن بآب جاری و نگاه کردن بصورت زیبا)

بیستم ـ مستحب استکه برای انسان خانه‌ای باشدکه مالك آن باشدومکروه استکه درخانه‌های اجاره‌ای بنشیندوازاین خانه بآن خانه انتقال مگربرای تفریح ویبلاقی ومکروه

هوالله) که آن در زیادتی روزی مؤثر است ودرحدیث است کسیکه داخل خانه خود میشود اگر کسی رادر آن نیافت میگوید السلام علینا من ربنا

دهم - مکروه است بدون چراغ داخل خانه تاریک شدن ومستحب است روشن کردن چراغ درخانه‌ها پیش از غروب آفتاب مگر در جائیکه ماه در آن میتابد که چراغ روشن کردن در آن مکروه است ، چنانکه مکروه است احسان کردن بکسانیکه اهلیت آن راندارند وزراعت کردن درزمین شوره زار وغذا خوردن درحال سیری

یازدهم - مستحب است نظافت کردن خانه بالخصوص ازتارهای عنکبوت ومکروه است واگذار نمودن آن .

دوازدهم - مستحب است برای کسیکه داخل خانه‌ای میشود در جائی بنشیند که صاحبخانه امر میکند

سیزدهم - مستحب است در وقت خواب بستن دربها و خاموش کردن چراغ و خاموش کردن آتش ، ومستحب است پوشانیدن ظرفها ، حضرت رسول‌الله صلی علیه و آله فرموده : درهای خانه‌های خودرا ببندید وروی ظرفهای خود ، ارچه بیفکنید و کوزه های خودرا تکیه‌داده درش راسنید بدرستیکه شیطان هیچ پوشیده‌ای را مکشوف نمیکند و هیچ بندی را نمیگشاید وچراغهای خودرا خاموش کنید که گاه باشد شعله ضعیفی خانه را براهلش آتش زند وچهارپایان واهل خودرا محافظت کنید و نگاه دارید ازموقعیکه آفتاب فرو میرود تا اینکه مقداری از شب بگذرد ، وحضرت صادق علیه‌السلام فرموده است (ظرفهای خودرا بدون روپوش نگذارید زیرا درظرفی که روپوش پوشیده نباشد شیطان در آن آب دهن می‌اندازد ومیگیرد از آن چه در آن است هرچه میخواهد ومکروه است خوابیدن درخانه‌ای که بدون در وپرده باشد .

چهاردهم مستحب است برای کسیکه دراول تابستان اراده بیرون آمدن از غرفه بصحن خانه یابام دارد موقعیکه تغییر مسکن میدهد روز بیرون آمدنش روز پنجشنبه یا جمعه یاشب آن باشد وکسیکه میخواهد داخل غرفه‌ها شود در موقع باران تابستان وظهورزمستان روز داخل شدنش روز جمعه یاشب آن باشد .

پانزدهم - مستحب است برای کسیکه اراده سفردارد درموقع خروج ازمنزل

(اسب وشتر والاغ) مکروه‌است. واز حیوانات وحشی گاوو قو چهای کوهی و گورخر وآهوها ویحامیر حلالند) و از «حیوانات صحرائی» خنزیر و تمام درندگان وآنها حیواناتیند که دارای چنگالها رنیشهائی هستند که با آن طعمه‌خود را میدرند خواه نیرومند باشد مانندشیر وپلنگ وسگ وگرگ ویوز یاضعیف باشد مانندروباه‌وشغال‌وگربه‌حرامندوخرگوش بنا برمشهورحرام‌است، بلکه‌اجماعی است چنانکه گفته‌اند حکم بحلیت آن‌با کراهت معین‌است وهمچنین‌حرام‌است‌سوسمار«وآن‌جانوری‌است‌بیابانی که‌شبیه‌حرباءوورل که‌حیوانی‌است شبیه‌بسوسمار وقورباغه‌است‌وماده‌آن‌دارای‌دوفرج‌است وتخم‌میگذاردونر آن دارای‌دوآلت‌نرینه‌گی‌است‌گفته‌اندکه آن هیچوقت آب‌نمینوشد وهوا میخورد ودر هرچهل روز یکمرتبه فقط‌یك قطره بول‌می‌کند واین حیوان‌در نزدعرب معروف است‌وجرذان ویربوع (وآن حیوانی است ازنوع موش که پاهای دراز ودستهای کوتاه‌دارد ورنگش مانندرنگ آهواست» وخار پشت ووبر «وآن ازجانوران صحرائی ومانند گربه است) وخز(و آن از جانوران دریائی است که که‌در آب زندگی می‌کند ودر بیابان میچرد ودارای چهار پا است میگویند که آن سگ آبی‌است وگفته‌اند میش دریائی است کرکی دارد که‌از آن‌لباس‌درست می‌کنند وپوستش رابرای پالتو وجبه بکارمیبرند وخز اطلاق میشود بر لباسهائی که‌از پشم وابریشم میسازند) وفنك(وآن جانوری است دربلاد شرق که‌پوست‌آنرا برای پالتو می‌گیرند وپالتو آن پاکیزه‌ترین انواع پالتوها وشریفتر وباقواره‌ترین آنهاست وبرای هر مزاجی که معتدل باشد سازگار است - وسمور « و آن حیوانی است‌صحرائی که‌شبیه گربه است واز پوست آن جبه و پالتو میسازند» و سنجاب «وآن حیوانی‌است که دربیشه‌ها مسکن گرفته وبالای درختها میخوابد و شبیه ابن‌عرس «موش‌صحرائی» است‌دمش کوتاه وموبش زیادورنگش خاکستری‌است مگر زیرشکمش که سفید است» وعظایه« مارمولك » «و آن حیوانی‌است شبیه مار و دارای دست‌وپاست دمش کوتاه وحرکتش کند است» ولکعه «وآن‌جانور کوچکی‌است که‌درمیان‌ریگ‌غوطه‌میخوردمانندأصابع‌العذاری(انگشت‌دختران‌باکره)است» بعض ازطوائف مسلمانان سیاری‌ازآنچه‌مذکور افتادحلال‌میشمارند. وهمچنین حشرات همگی حرامند مانند مارو موش و عقرب وسوسک وجیرجیرك و سوسکهای‌قرمز ونك وپشه‌ها وشپش

مطلب‌دوم- (در حیوانات دریائی)از ماهی‌ها آنچه فلس دارد حلال است‌وفلس ماهی پوسته‌های گرد گردی است درپوستی که بآن حراشف میگویند خواه آن فلس‌ها باقی بماند مانند ماهی‌بنی‌وشبو(ط شبوط‌یك نوع‌ماهی‌است که‌دارای دم نازك وجثه عریضی است» یاباقی‌نماندمانندکنعت (کنعد)وآن یکنوع ماهی‌است که‌دارای فلس طاهرنیست زیرا اوخود را میخارد پس فلس‌او میریزد وهنگامیکه بادقت بآن نظر کنی ریشه‌های فلس اورا می‌بینی واز نوع ماهی جری و مارماهی حرام‌است وطافی (وآن‌جانوری است که درآب می‌میرد وبر روی آن دور میزند» وسنگ پشت وقورباغه و خرچنگ وهر حیوانی از حیوانات آبی که بصورت ماهی نباشد

استکه از نانی که از بازار خریده بخورد ومستحب استکه مکان نان پختن درخانه داشته باشد ،ودر حدیث استکه از تلخی زندگی است ازاینخانه بآن خانه رفتن وخوردن نان خریدنی (من مر العیش النقلة من دار الی دار واکل خبز الشراء)

بیست ویکم ـ مستحب است برای کسیکه خانه‌ای میخرد یا اجاره میکند: خانه‌ای را اختیار کند که همسایگان آن از اهل صلاح بوده باشند که رسول خدا صلی الله علیه وآله درحدیثی فرموده واما الدار فشومها ضیقها وخبث جیرانها ازشومی خانه آن است تنگ باشد وهمسایه‌های او مردم ناپاکی باشند) وحرام است اذیت کردن همسایه وضایع نمودن حق آن وخودداری از کمکی که مطالبه میکند ومتاعی که بعاریه میخواهد هر گاه ضرری بصاحبش نمیزند

بیست ودوم ـ مستحب است برای کسیکه مسکن بنامیکند ولیمه‌ای بسازد و گوسفند نر جاقی ذبح کند و گوشت اورا طعام کرده بمساکین دهد ودعاء ماثوررا بخواند و بگوید :

اللهم ادحر عنی مردة الجن والانس والشیاطین وبارك فی بنائی

اینك اسرار این باب را درمرحله ثانیه نظر نما تا بدانی که شریعت اسلامیه هیچ مصلحتی نبوده جز آنکه آنرا ذکر کرده وامر بدان فرموده وهیچ مفسده‌ای نمانده مگر اینکه بدان خبر داده واز آن نهی کرده ودر آن تغییر بسیاری ازالفاظ وخواص عقاقیری که در آن مذکور است وآثار فیزیولوژی آنرا هم خواهی یافت

باب ششم

درخوردنی‌ها ونوشیدنی‌ها وصید وذباحه ودر آن فصولی است

فصل اول ـ درحیوان

ازحیوانات : مردار وخون وگوشت خنزیر وهرچه که بدان اسم خدارا نبرند وتمام درندگان وحشرات وار حیوانات دریائی آنچه بدون فلس باشد حرام است وتفصیل این مطلب در مطالب آینده مذکور میشود

مطلب اول ـ درحیوانات صحرائی :از حیوانات صحرائی چهارپایان چهارگانه «میش و بز وشتر وگاو» البته اهلی آن نه وحشی حلال است وسواریهای سه گانه

وگوشتش را تلف کرد وممکن است انتفاع دیگر غیراز خوردن وشیر دو شیدن از آن کرد مثل امورزراعتی و آبیاری وبارکشی رابا آن انجام داد

دوم- حیوانی که انسان با اووطی کرده باشد گوشت وشیر خود او وگوشت وشیر نسل اوحرام میشود وجائز نیست بدان درسائرمنافع نیز انتفاع نمود زیرا واجب است ذبح کردن وسوزانیدن آن اگر بیشتر انتفاع آن بگوشت و شیر آن بوده باشد مثل میش و بز، واگر ازحیواناتی بوده که بیشتر استفاده از آن بارکشی بوده مانند استر و الاغ باید ترك بارکشي نموده اورا ببلاد دیگری غیراز آن بلد برده فروخت واگر انتفاعات (اکل وحمل) آن مساوی است مثل شتر وگاو واجب است آن را ذبح کرده وسوزانید، واگر در رمه ای این عمل واقع شده وآن حیوان شناخته نشود باید رمه را دوقسمت کرد وبین آنها قرعه زد وهمچنین آن نیمه را باز نصف کرد وقرعه زد تا یکی باقی بماند آنگاه آن یکی را ذبح کرد وسوزانید وبقیه حلال است واین حکم شامل آنجائیکه حیوان موطوئه بیك حیوان مشتبه شده میشود دیگر اهر دو حیوان را که مورد اشتباهند ذبح کرده ومیسوزانند ومالك آن در اینجا بواطی رجوع کرده وضرر و خسارت خود را از اودریافت میدارد

سوم- حیوانی که یکشبانه روز فقط نجاست انسانی بخورد جلال نامیده میشود واگر پیش ازاین مدت گند نجاستخواری در آن حیوان ظاهر شود جلالی براو عرفاً صدق میکند وحکم آن درباره وی جاری است پس گوشت وشیرش حرام میشود تا وقتیکه استبراء کند وبعد از استبراء حلال میشود، و استبراء عبارتست از زائل شدن اثر نجاست از بدن حیوان نجاستخوار ودر ناقه استبراء حاصل میشود ببستن آن برعلف پاك مدت چهل روز با شب آن ودر گاو بیست روز یا سی روز کاملتر است وکاملتر از آن چهل روز ودر گوسفند به پنج روز وهفت روز کاملتر وکاملتر از آن ده روز است و در ماهی بیك روز و کاملتر آنکه شب آن روز نیز باشد و در مرغابی ومرغ خانگی بسه روز وکاملتر از آن پنج روز است و اگر استبراء مرغ خانگی بهفت روز باشبهای آن انجام گیرد روز هشتم عمر شب آن بدان اضافه شود افضل است و مقدار در زوال نجاستخواری و اندازه آن حالتی است که کاشف از آن باشد پس اگر زوال نجاستخواری وگند آن پیش ازاین مدت معلوم شد حلال میشود واگر علم بقاء آن بعد ازاین مدت حاصل شود حلال نمیشود مگر اینکه قائل شویم باینکه پس از تمام شدن مدت معلوم، بزوال اثر نجاست خواری علم حاصل میشود واگر علف پاکی بنجاست آلوده شود و حیوانی از آن بخورد حلالی بدان حاصل نمیشود لکن گوشت حیوانی که بدان علف مخلوط شده مکروه است چنانکه گوشت حیوانی که شراب یا بول نوشیده باشد مکروه است واگر گوسفندی را بکشند درحالی که مست باشد حرام است خوردن آنچه درشکم اوست واگر بول نوشیده باشد آنچه درشکم اوست میشویند ومیخورند.

مطلب پنجم- درتخم وشیر حیوان) تخم وشیر هرحیوانی تابع آن حیوانی است که ازآن حاصل شده پس تخم وشیر حیوان حلال گوشت حلال، واز حیوان

مانندسگ دریائی واسب آبی که آنهم داخل حیوانات دریائی است که فلس ندارند

مطلب سوم- در حیوانات هوائی» پرندگان هواهمگی حلالند مگر آنهائیکه دارای چنگال باشند خواه چنگالهای آن قوی باشد مانند بازیا ضعیف باشد مانند کرکس واینها پرندگان درنده‌اند وآنهائیکه بال نزد نشان بیشتر ازبال زدنشان باشد وهر پرنده‌ای که‌دارای قانصه باشد (قانصه برای پرنده مانندروده‌است برای غیر آن)ودارای ناخن پشت پا باشدمانند ناخن خروس وحوصله «چینه‌دان یاسنگدان» یکی ازاین سه‌چیز باشد حلال‌است ودر احادیث نام‌بعضی ازپرندگان بخصوصه وارد شده مانند کبوتر «کبوتراسم‌هر پرنده‌طوقداری‌است یاهر پرنده‌ای که درموقع آب‌خوردن آب‌راقورت قورت‌میخوردو سی‌مکد پس‌شامل‌قمری‌و آن پرنده کبودی‌است ودبسی‌وآن‌پرنده قرمزرنگ است وورشان که‌پرنده سفید رنگی‌است وفاخته است واز جمله پرندگانی که‌حلیت آن بالخصوص ذکرشده حجل است «وآن پرنده‌ایست بقدر کبوتر که‌منقار وپای آن سرخ استو بآن مرغ بیابان گویند» وفیاج (وآن پرنده‌ای کوچکتر ازدراج ومانند اوست ودر بلاد کوهستانی زیاد است چنانکه دراج درصحرا زیاد است)و دراج وقطا وتیهو(تیهو مانند حجل(کلاغ سیاه) کوچکی است جزاینکه گردن و پاهایش مانند پاهای‌حجل‌قرمز است وزیر بالهایش سیاه وسفید است) ومرغ‌خانگی وکروان(وآن پرنده‌ایست بزرگتراز گنجشک وساق پاهایش دراز است وکلنگ و گنجشك .

وحرمت بعضی ازپرندگان‌بخصوصه ذکرشده مانند طاوس وشب‌پره‌وو طواط وآن خطاف‌است که مرغ بهشتی مشهوراست واز کلاغها کلاغ ابقع‌حرام استو آن پرنده‌ایست که دارای دم‌دراز استو باو عقعق میگویند وکلاغ سیاهی که در کوهها مسکن میکند،وزاغ حلال است و آن‌زاغ‌زراعت‌است واعبر که کوچکتر از آن است و باو غداف میگویند واز پرندگان آنچه خوردنش مکروه است هدهد وقبره وصرداست(صرد پرنده‌ایست که دارای سر ضخیمی است وگنجشکها راشکار می‌کنند وصوام«صوام پرنده‌ایست که رنگ خاکی وگردن دراز دارد وبیشتر در نخلستانها سر میبرد وشقراق‌پرنده‌ایست سبز رنگ» وفاخته واز پرندگان‌دریائی حلال‌است آنچه‌مانند پرندگان‌صحرائی‌است‌از آنهائیکه چینه‌دان‌داشته وچنگال ندارند

مطلب چهارم-آنچه که ازحیوانات بالعرض‌حرام است. برای حیوانات حلال‌گوشت عوارضی دست میدهد که بدان‌جهت حرام میشوند:

اول- اگر حیوانی مانند بره‌و بزغاله وگوساله درزمان شیرخوردن شیرخنزیر داده باشند تاگوشت برآن روئیده واستخوانش محکم‌شود گوشت‌و شیر و گوشت نسل آن حیوان حرام‌میشود واگر کمی‌خورده باشد یا اینکه درزمان شیرخوارگی نخورده باشد مانند تکه‌و قوچ پس‌خوردن گوشت آن مکروه‌است ومستحب است دراینحال استبراء کند یابنوشانیدن شیرغیر خنزیر اگر کوچك باشد یا بچرانیدن وعلف دادن‌بآن‌اگر بزرگ‌باشدبه مدت‌هفت روز. درحیواناتیکه گوشت آن بخوردن شیر خنزیرروئیده و استخوانش‌محکم شده استبراء فائده ندارد پس بایداو راکشت

«نره کی» و نخاع و علبا و آنها دو پی هستند که در پشت گردن گوسفند است) و غده‌ها و زهره و مرج با آنچه در بیرون و اندرون آن است و مشیمه «و آن بچه‌دادن است» و رگهای درشت و حدقه چشم و خرزه‌ایکه در دماغ است و مکروه است گوشهای دل و رگهای ریز و کلیتین و اگر سپرز با گوشت پخته شود و سوراخ نباشد سپرز را دور انداخته و گوشت را میخورند و همچنین اگر سپرز سوراخ باشد ولی گوشت بالای آن باشد اما اگر سپرز سوراخ شد و گوشت زیر آن بوده پس جمیع آن حرام است

فصل دوم

در ذبح و نحر و آنچه بدان متعلق است و در آن مطالبی است

مطلب اول- در چیزیکه بدان تذکیه واقع میشود) هر حیوان حلال گوشتی باید ذبح بر آن واقع شود و خوردنش جز بعد از تذکیه حلال نیست. و بر آدمی و سگ و خوك تذکیهٔ واقع نمیشود و بغیر آنها از حیوانات پاك مانند درندگان وحشی و پرندگان تذکیه واقع میشود و فائده آن پاك بودن پوست آنها و حلال بودن انتفاع از آنها است که بدان مربوط میشود هرچند دباغی نشود جز اینکه نماز در آنها جائز نیست و تذکیه بذبح یا نحر حاصل میشود بشروطی که این دو نوع حیوان (درندگان و پرندگان) نسبت بحیوانات مأنوسه دارند و ذکر آن خواهد آمد و تذکیه در حیوان وحشی حاصل میشود که ضربت دیگر در هر موضعی از مواضع بدنش برسد و احکام آن در مبحث صید خواهد آمد و مثل صید است حیوان عاصی و فراری در موقع فرار هرچند مأنوس بوده و اکنون قدرت بر نگاهداری آن نباشد مثل گاو و شتری که عاصی و وحشی میشوند و همچنین حیوانی که در چاه یا دره یا رودخانه‌ای پرت شده باشد و قدرت بر ذبح و نحر آن نباشد

مطلب دوم- در کیفیت تذکیه و شرائط آن- تذکیه در غیر شتر آنست که گردن آن را جدا کنند بقطع کردن حلقوم «و آن مجرای نفس است» و روده سرخ (روده سرخ مجرای طعام است) و شاهرگها (و آنها دو رگ هستند که مجاور روده سرخ و حلقوم هستند و اگر حلقوم را به تنهائی ببرند ذبیحه حرام نمیشود و همین جهت واجب است که گردن را از زیر خرزه قطع کردن بطوریکه خرزه بطرف سر باشد و اگر خرزه در بدن باقی بماند و سر از بالاتر بریده شود آن ذبیحه حلال نیست و در شتر بجای ذبح واجب است نحر کردن و آن باین نحو است که شتر را ضربتی زنند از گودی که بین شانه و گردن شتر است پس اگر حیوانی که باید ذبح شود نحر شود و یا حیوانیکه باید نحر شود ذبح گردد حلال نمیشود ، و اگر حیوان اهلی عاصی و فراری شود در هر جا که باشد ضربت بآن میزنند و همان از ذبح یا نحر کفایت می کند و حلال میشود. و همچنین هرگاه حیوانی در چاه و نحو آن پرت شود بطوریکه بتوان بر موضع ذبح یا نحر دست یافت کافی است ضربت بهر جای از موضع بدنش برسد و بهمین وسیله حلال میشود و در ذبح و نحر در تذکیه اموری معتبر است

اول- اینکه ذبح کننده مسلمان باشد پس اگر کافر باشد ذبیحه آن حلال نیست

حرام گوشت حرام‌است ، واگر تخمی دیده شد که معلوم نشد ازچه حیوانی است پس اگر هردو طرف آن مساوی است حرام است واگر اختلاف دارد حلال است و تخم ماهی که بلغت اهل عراق (ثرب) ودرخوردنی‌ها (خاوریار) میگویند اگر معلوم نباشد که ازچیست در آن مینگرند اگر خشن است حلال است برای اینکه دلالت دارد که آن از ماهی فلس‌دار است واگر نرم است حرام‌است وهمچنین است تخمی که در شکم مردار است که اگر پوست روئی آن سخت است حلال است

مطلب ششم «درخون ومردار» خوردن خون حرام است خواه آن خونی باشد که ریخته شده باشد مانندخون ذبیحه ؛ یا خونیکه ازغیرحیوان دارای خون جهنده ریخته شده باشد و مانند ماهی و حشرات هر چند نجس نباشد و خونی که در شکم ولای گوشتهای ذبیحه باقی میماند پس از خروج خون معتادحلال است بشرطی که مانعی از خروج خون معمولی که ازحیوان درموقع ذبح میریزد وجود نداشته باشد مانندگذاشتن سر حیوان درمکان مرتفعی یاحبس خون بعداز ذبح بوسیله بستن گردن آن ومسدود کردن رگها وغیر آن و همچنانکه خون حرام است مردار هم حرام است وآن حیوانی‌است که خونش در بدنش حبس‌شده ودر موقع ذبح بیرون نیاید باینکه بمیرد یاخفه شود، وشارع برای ذبح وتذکیه شروطی معتبر داشته که بدون آن احکام‌میته برذبیحه جاری‌شده خوردنش حرام‌میشود هرچند تمام خون آن خارج شودو ذکرآن درفصل آینده‌خواهد آمد. وچنانکه میته حرام است جمیع اجزاء او نیز حرام‌است هرچنداز حیوان زنده جداشده باشد مثل اجزاء گوسفندیکه که گرگ آن‌را قطع نموده‌واز دست آن گرفته‌شده باشدیا اینکه بعض اجزاء گوسفند رابکارد وغیر آن جدا کنند. وهمچنانکه حرام‌است اجزائیکه از حیوان زنده جداشده حرام‌است خونیکه ازحیوان زنده جداشده چنانکه اعراب درمسافرتهای طولانی خودشتررا نیشتر زده‌وخون آنرا برای‌سد جوع وعطش می‌مکند مگر این کار درحال ضرورت وخوف هلاك باشد، و انتفاع بهیچ‌چیز ازمردار وخون صحیح نیست مگردر پوست میته که‌هرگاه دباغی شود پاك‌میشود وانتفاع بآن حلال است وهمچنن انتفاع ازخون برای سرمه وامثال آن حلال‌است ، وتزریق خون درابدان بوسیله‌سوزن چنانکه اطبادر پاره‌ای امراض می‌کنند حلال‌نیست مگردر حال ضرورت وخوف هلاکت ، واگر مخلوط‌شود گوشت حیوان‌ذبح شده‌باگوشت مرداروا‌جب‌است که‌از جمیع آنها اجتناب شود و فروختن آن بکسیکه میته‌را حلال میداند جائز است وقیمت آن حلال است، و اگر گوشتی باشدکه معلوم‌نیست ذبح شده یا میته است می‌اندازند روی آتش برای پختن اگر چروکیده‌و بهم‌جمع‌شد گوشت حیوان ذبح‌شده است واگر کشیده و منبسط شد مردار است واما اجزاء میته‌ای که حیوة درآن حلول نکرده مثل پشم‌و موو کرك وپوست روئی شاخ وکفشك واسنخوان وناخن انتفاع از اینها حلال است بجهت‌اینکه اینها میته نیستند برای اینکه‌باینها حیوة حلول نکرده پس‌مرگ‌نیز بدانهای عارض‌نمیشود

مطلب هفتم (آنچه‌از ذبیحه‌حرام است) حرام است ازاجزاء حیوان حلال گوشت آنچه کثیف‌و خبیث است مثل پشگل‌و سرگین وبول و از اجزاء آن‌سپرزوقضیب

خروج خون است پس خوردن آن مکروه است، و از جمله موانع بیرون آمدن خون بریدن سر ذبیحه و جدا کردن آن از جسد در موقع ذبح است و آن خود عمل حرامی است که ذبیحه را هم حرام می‌کند مگر اینکه کارد سبقت گیرد و مجال ندهد و عمداً سر را از بدن جدا نکنند که در اینصورت آن عمل حرام نیست و ذبیحه را هم حرام نمی‌کند بشرطیکه خون بیرون آید، و مستحب است در ذبح گوسفند بستن دو دست و یک پای آن و آزاد گذاشتن پای دیگر و نکندن پشم و موی آن تا سرد شود و در گاو: بستن دستهای چهارگانه او و با طناب و آزاد گذاشتن دم آن، و در شتر جمع کردن دستهای او و چسبانیدن آن‌ها بین کتف و زانو و نحر کردن آن در حال ایستاده و در پرنده رها کردن آن پس از ذبح و تمام اینها کمک می‌کند برای بیرون آمدن خون آن و مستحب است که چاقو یا کارد تیز باشد و حیوانیکه میخواهد ذبح کند آن کارد را نبیند و شتاب کند در ذبح، و ذبح کننده رو بقبله باشد و ذبیحه را حرکت ندهد و از جاییکه ذبح کرده جای دیگر نکشد بلکه واگذارد تا جان او تماما مفارقت کند و حیوان را بملامت مسلخ (کشتارگاه) بکشد و پیش از ذبح آب بر او عرضه نماید و کارد را نمایان نکنند و برای سرعت عمل جدی باشد و مکروه است کارد را نخاع (نخاع رشتهٔ سفیدی‌است که در استخوان گردن تا دم حیوان کشیده شده و آنرا رگ جان نیز میگویند) رسانیدن و دست جنبانرا کندن پس از اینکه سرد شود و پیش از این جهتی از آن قطع [illegible] و ذبح کردن درست و در روز جمعه پیش از نماز مگر که ضرورت در این دو وقت ایجاب نماید و نگه داشتن کارد در موقع ذبح آنرا داخل حلقوم کند و تمامی آنرا قطع نماید، و حیوانرا ذبح نماید در حالیکه حیوان دیگر آن نگاه می‌کند و کراهت در این دو حیوان آخر شدیدتر است حتی قائل بحرمت آن شده‌اند

مطلب سوم - (در تذکیه ماهی و ملخ) تذکیه ماهی [illegible] آن زنده بیرون آوردن آن از آب است تا در بیرون بمیرد پس اگر زنده بیرون آمد و دوباره باب برگشت و در آن مرد حرام است چنانکه اگر پس از بیرون آوردن از آب در آب بمیرد حرام است و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نیست مگر ماهی‌های کوچک از برای مداوا [illegible] [illegible] [illegible] باشد و جایز نیست قطعه‌قطعه کردن ماهی و بریان کردن [illegible] [illegible] آن پیش از مردن و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] ماهی را بیرون می‌آورد مسلمان باشد بلکه بیرون آوردن اهل کتاب [illegible] [illegible] [illegible] بیرون آوردن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنرا بیرون [illegible] مرده [illegible] مثل اینکه ماهی‌گیری [illegible] باشد در کنار [illegible] [illegible] [illegible] باشد در [illegible] نمرد پس آن نیز حلال است بشرطی [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] و اما ملخ پس بند که آن زنده گرفتن [illegible] [illegible] یا مکان محصوری [illegible] تا بمیرد پس اگر ملخ در صحراء یا در آب مرده دیده شود خوردن آن حلال نیست و اگر زنده زنده بچه شود چنانکه در نزد اعراب متعارف است خوردن آن نیز حلال نیست و خوردن آن زنده زنده جایز نیست و خوردنی ملخ حلال نیست [illegible] جوجه

مگر از اهل کتاب باشد هنگامیکه اسم خدا درموقع ذبح ازاو شنیده شود وشرطش آن نیست که ذبح کننده مؤمن باشد بلکه ذبیحه هرمسلمانی حلال است مگر اینکه از کسانی باشد که ادعای مسلمانی کند واز کسانی باشد که حکم بشرك و کفر آن شده مانند غالی و ناصب. و ذبیحه مشرکین وملحدین که منکر خدایتعالی میباشند مانند کمونیست ها وسائر اصناف مادیین که خدا ایشانرا لعن وبلاد وعباد را از شرشان راحت کند، حلال نیست

دوم- در ذبح کننده تمیز شرط است پس ذبیحه کودك غیر ممیز صحیح نیست و بلوغ وذکوری شرط آن نیست پس ذبیحه زن حلال است وحریت نیز شرط نیست پس ذبیحه بنده حلال است وعقل کامل نیز شرط نیست پس ذبیحه سفیه هرگاه خوب ذبح کند و مجنون ادواری در موقعی که بهوش است حلال است ، وفحولت «مردی داشتن» شرط نیست پس ذبیحه کسیکه خایه‌های اورا کشیده باشند حلال است وحلالزادگی شرط نیست پس ذبیحه ولدالزنا حلال است، سوم- شرط است که ذبح کننده درموقع ذبح یا نحر نام خدایتعالی را ببردو بهرلفظی که باشد مانند ذکر الله اکبر یا سبحان‌الله - یا الحمدلله یالا اله الاالله یا بسم‌الله ، بالله» واسم جلاله را منفرداً ذکر کردن بدون بسم‌الله والحمدلله یا سبحان الله ولا اله الاالله گفتن کافی نیست واگر بسم‌الله گفتن را فراموش کرد ذبیحه حرام نمیشود این شرط برای کسی است که دریادش باشد و فراموش نکرده باشد و اولی آنست هر وقت یادش آمد بگوید بسم‌الله علی اوله واخره

چهارم- شرط است که مقادیم ذبیحه روبقبله باشد واگر فقط روبقبله بودن موضع ذبح یا نحر اکتفا شود ذبیحه حرام نمیشود واگر جاهل بحکم یا جاهل بقبله باشد یافراموش کند یاحیوان درموضعی باشد که نتوان آنرا روبقبله نمود مانند حیوان فراری وپرت شده این شرط ساقط گشته و ذبیحه بدون آن حلال است پس این شرط درباره شخصی است که بداند ویادش باشدو متمکن ازرو بقبله نمودن باشد

پنجم- شرط است که آلتی که بدان ذبح یا نحر میکنند از آهن باشد پس غیرآن کفایت نمی‌کند ودر موقع ضرورت هرچیزی که رگها را ببرد ازسنگ یالیطه یا چوب یااستخوان کفایت می‌کند و اگراز این قبیل چیز ها یافت نشود دندان و ناخن کافی است

ششم- واجب است که حیوان مذبوح یا منحور قبل ازذبح و نحر زنده باشد پس اگر پیش ازاین مرده باشد حلال نیست وعلامت حیات آن اینست که پیش ازذبح حرکت داشته باشدو خونش باعتدال خارج شود پس اگرذبح شد وخون خارج نشد یابسنگینی خارج شد یاخونش خارج شد ولی حرکت نداشت پس آن میته وحرام است و کفایت می کند درحرکت که چشمش را بگرداند و دمش را بجنباند یا گوشش را حرکت دهد واگر مانعی ازخروج خون پیش آید تاوقتیکه بدن ذبیحه یخ ببندد مثل اینکه موضع ذبح یا نحر مسدود بود ومانع خروج خون گردد یا اینکه سرش دربلندی قرار گیرد بطوریکه تمام خون بیرون نیاید تارگها یخ ببندد حلال نیست و اگر در بلندی گذاشتن سرش مانع از خروج خونش نیست بلکه موجب سختی و سنگینی

اینکه دراینحال مردن ماهی مستند بسم بوده نه به بیرون افتادن از آب. واگر معلوم
شود که مردن ماهی مستند بسم است یا به بیرون آوردن از آب دراینصورت نیز
حرام است برای اینکه شك حاصل میشود در تذکیه‌ای که شرط حلیت است. وباجمیع شرائط
بازهم خوردن حیوانی که بازهر شکار شده حلال نیست مگر وقتیکه ایمن از ضرر
بوده باشد و اگر حیوانی را که سگ شکار کرده وهنوز نکشته زنده دریابد تذکیه
آن واجب است واگر حیوانی را که سگ قصد شکارش کرده پیش از اینکه آنرا
دریابد ازصدمه وخستگی بمیرد یا در چاه یا رودخانه‌ای پرت شود یا غیر اینها خوردنش
حلال نیست، واما آلت جمادی عبارتست از هر چیزی که عادت شده که بدان شکار کنند
مانند تیر و نیزه هرگاه دارای پیکان باشد و بمجروح کردن یا پاره کردن آن شکار کشته
شود پس آنچه بدینوسیله کشته شود حلال است و اگر دارای پیکان نباشد و بپاره
کردن کشته شود حیوانی که کشته شده حلال است مانند معراض (بروزن محراب
تیری است که پر نداشته باشد ودو طرفش باریك بوده ووسطش کلفت باشد و با عرض
آن ضربت توان زد نه با نوك آن) واگر تیر یا تیر انداختن بشکار بخورد و باد تیر را بیندازد
آن بهدف کمك کند بطوریکه اگر باد نبود آن تیر بشکار نمیرسید یا اینکه بسنگی
بخورد پس از آن جستن کرده بشکار بخورد بطوریکه اگر آن سنگ نبود تیر بشکار
نمیرسید درهر حال شکار حلال است ومانند آن است آنچه دراین ایام معمول شده که
گلوله ها بسبب روی آتش و باروت بشکار میخورد ومعمولا آن گلوله‌ها را از آهن و
فولاد ویا برنج میسازند پس آنچه شکار را سوراخ کند ومجروح نماید شکار آن حلال
است وآنچه از آلت جمادیه که بوسیله سنگینی خود بدون مجروح وسوراخ کردن بکشد
مانند سنگ وگلوله ومعراض اگر سوراخ نکند [illegible] حلال نیست.

مطلب سوم (در شرائط حلیت صید) هر چه در تذکیه شرط است بحدیکه ممکن
شود در صید نیز شرط است پس [illegible] کسیکه آلت صید را استعمال میکند
مانند کسیکه سگ شکاری را رها میکند یا تیر اندازی میکند مسلمان وبالغ یا
کودك ممیز یا از اهل کتاب بوده باشد [illegible] کردن سگ یا
تیر اندازی بسم الله [illegible] موقع رها
کردن سگ اسم خدا را ذکر کند

واگر بسم الله گفتن را ازرها کردن سگ وقبل از [illegible] زند
واقع شود خوردن آن حلال است واگر در موقع رها کردن سگ یا تیر اندازی
بسم الله گفتن را فراموش کند شکار حرام نمیشود [illegible] که درموقع
ذبح یا نحر بسم الله گفتن را فراموش کرده باشد [illegible]
[illegible] شرائط تذکیه است ولی انجام آن ممکن نیست ساقط میگردد. وشرط است
رها کننده سگ وتیر انداز قصد شکار حلال نماید پس اگر سگ خود بدون قصد سگ را رها
[illegible] شکاری را کشت ویا اینکه صاحبش یا غیر صاحبش اورا قصد [illegible] حرامی مانند خنزیر
رها کرد وسگ صید حلالی مانند آهو را کشت یا تیر اندازی تیر بهوا می انداخت پس
[illegible] بشکار حلالی خورد یا بخوکی تیر می انداخت اتفاقا باهوئی خورد درجمیع صور

ملخ است که میتواند پرواز کند.

مطلب چهارم: در تذکیه جنین) اگر گوسفند یا گاو یا مانند یاغیر آن را ذبح کنند ودر شکم آن بچه مرده‌ای یافت شود. پس اگر مو یا کرك درآورده تذکیه آن همان تذکیه مادرش بوده و بتذکیه مستقلی احتیاج ندارد وخوردن آن بدون اینکه ذبح شود حلال است واگر هنوز مو وکرك در نیاورده خوردن آن حلال نیست. وهرگاه شکم مادر اورا بشکافند وبچه گوسفند زنده باشد خوردن آن حلال نیست مگر بعد از آنکه مستقلا تذکیه شود واگر بعد ازشکافتن شکم مادرش وپیش از ذبح بمیرد خوردن آن حلال نیست.

فصل سوم در صید و در آن مطالبی است

مطلب اول: درمعنای شکار وبرای آن دو معنی است. یکی از آن دو، اثبات ید و تصرف حیوان ممتنعی که بدان سبق مالکیت ازبرای مالك محترمی حاصل نشده باشد مانند کسیکه تصرف واثبات ید برحیوانی کند همچون پرنده در هوا وماهی دردریا ووحوش در کوهها و آهو درصحرا و غیر آن. دومی آن) عمل صید وآن کشتن شکار است با آلتی که شرع کشتن آنرا باآن آلت مباح کرده و خوردن آنچه کشته شده بشروط آتیه حلال است وکسب کردن باصید باشروطی جائزاست

مطلب دوم. در آلات صید وآن یاحیوان است یاجماد. حیوان عبارتست ازکلب معلم (سگ تعلیم یافته) لاغیر، وکلب معلم سگی است که عادت گرفته بشکار گرفتن برای صاحبش نه برای خوردن خودش) وحد تعلیم آنست که وقتی بفرستادند برود ووقتی برگرداندند برگردد وشکار را نگهداشته منتظرصاحبش شود(و مدار آن درعرف اینست که بگویند سگ تعلیم یافته‌است، وشرطش آن نیست که معلمش مسلمان باشد وکراهت دارد که غیر مسلمان آنرا تعلیم دهد) واگر چیزی ازشکار نخورد ولی تجاوزنکند ضرری بتعلیمش نمیزند وکلب شامل درنده چهارپائی است ازحیواناتی که بوسیله آن صید می‌کنند مانند یوزو پلنگ هرگاه تعلیم آنها ممکن باشد پس اگر شکاری رابکشد آن شکارحلال است و آنچه غیرسگ از پرندگان درنده بکشد مانند بازو چرخ «قوش» حلال نیست. ولکن اگر بر شکاری پیروزشود وآنرا زنده بیابند وبا شرائط تذکیه بشرطیکه گذشت ذبح شود آنچه تذکیه شده حلال است ومانند این است آنچه بوسیله طعام مسموم صید میشود پس اگر حیوانی بوسیله سم مرد حرام است واگر زنده بدست آمد وباشرائط تذکیه ذبح شد حلال است. ودر ماهی نیزچنین است پس اگر ماهی مسموم را از آب بیرون آورد ودر خشکی انداخت ومرگ او بیرون بودنش ازآب مستند شد حلال است واگر مستند بسم بود حرام است واین کیفیت بمدت موت معلوم میشود پس زمانیکه فرض شود که ماهی مسموم پس از خوردن سم مثلا بعدازدوساعت درآب میمیرد واگر از آب بیرون آمد بعد ازیکساعت میمیرد پس اگردر خشکی مرد حلال است واگر مدت مرگ اختلاف نداشته باشد باین بیان که مردن ماهی در آب ودرخشکی ازحیث مدت یکسان باشد پس حرام است، برای

است واعیان نجسه آنهائی هستند که در فصل نجاسات از باب اول ذکر کردیم وهیچ چیز از آنها مادامی که عین آنها باقی باشد حلال نمیشود وهمچنین حرام است خوردن ونوشیدن هر متنجسی مگر اینکه طاهر شود پس اگر بطعام خشکی نجاستی برسد مانند روغن در زمستان وشیره خشك، نجاست را با آنچه روغن یاشیره بآن چسبیده دور می افکنند وباقی آن حلال است. واگر بطعام مایعی برسد مانند روغن تابستان وعرق بیدو سرکه وگلاب، خوردن و نوشیدن آن حلال نیست مگر بعد از پاك کردن آن بطرقی که برای تطهیر مایع در فصول باب اول ذکر کردیم ولی انتفاع از آن در غیر خوردن ونوشیدن در چیزهائیکه طهارت در آن شرط نیست جائز است مانند اینکه از روغن نجس برای چراغ ومالش و ساختن ضمادها استفاده کنند وشرط ریختن آن درچراغ این نیست که چراغ زیر سقف نباشد وزیر آسمان باشد. وگلاب را برای پاشیدن وخوشبو کردن مرده که بیدن زدن آن نیز جائز است هرچند باید برای نماز آنرا بشوید ومصرف کردن سرکه برای ازاله حشرات وضماد رادر نقص ورمها ودردها استعمال نمودن جائز است

مطلب سوم در مسکرات (مست کننده ها) ومشتمل بر امری چند است.

اول- هر مسکری حرام است خواه جامد باشد مانند حشیش وبنگ و افیون یا مایع باشد مانند خمر خواه از انگور گرفته باشند که شیره منکوبند یا از کشمش که آنرا نقیع میبامند یا از عسل که بآن بتع میگویند (نتع بر وزن علم و بر وزن عنب شراب مخصوص اهل یمن است) یا از جو که مزر گویند یا از خرما که بآن نبید میگویند واز جمله مزر است فقاع که آنرا در این زمان آبجو گویند ودرباره حرمت این اقسام حدیث وارد شده، یا از میوه ها وعلفها وحبوبها که از مطالبها بود این زمان مسکرات مایع می گیرند

دوم- مسکرات مایع روان خود بنفسه نجس اند وآن حرام است هرچند مست نکند یا اینکه در مایع دیگری بریزند که بدان ممزوج شود ومستهلك گردد ومسکرات جامده حکم آن دائرمدار مستی است پس آنچه ازاین مسکرات مست کند حرام است وآنچه مست نکند مانند بعضی دواها ومعجونهائیکه در آن کمی افیون یا بنگ یافت میشود بطوریکه تاثیری در مست کردن ندارد حلال است

سوم- ماءالشعیر که در طب برای تقویت وپائین آوردن درجه تب ودفع و ساکن حرارت باطنی استعمال میشود تا مادامی که مسکر نباشد یا عنوان فقاع بر آن صدق نکند نوشیدن ومداوا کردن با آن حرام نیست

چهارم- کسیکه خمر را حلال شمارد کافر است و بعضی گفته اند کشتن او واجب است

پنجم- شیره انگور که اسم شیره بدون اضافه چیز دیگر بدان اطلاق میشود اگر بجوشد و شدت گیرد دو ثلث او بر رفته است بحرام بودن ملحق بخمر است اما نجس نیست چنانکه در باب اول گذشت وکسیکه آنرا حلال شمارد کشتنش حلال نیست وهیچ چیز دیگر باین حکم ملحق نمیشود مثل شیره کشمش وخرما وسائر میوه ها که حلال اند هر چند بجوش آیند

ششم- حرام است نوشانیدن شراب باطفال وحرام است تمکین آنها در نوشیدن و واجب است بر ولی که طفل را از نوشیدن آن منع نماید ومکروه است بکراهت شدیده

آن شکار حلال نیست هرچند درموقع رها کردن سگ یاتیراندازی اسم خدارا هم برده باشد ومعتبر درقصد، نوع حلال گوشت است نامعین کردن شخص آن پس اگر سگی را رها کرد برای شکار آهوئی وسگ گورخری را کشت یا اینکه شبحی دید وگمان کرد دوج کوهی است وسگ رابااین گمان رها کرد پس معلوم شد که آهوست واورا کشت یااینکه تیرانداخت برای بکه بزکوهی وبآهو خورد یااینکه شبحی دید وگمان کرد که خروحشی است پس تیر انداخت باو بعدمعلوم شد که آن بکه بزکوهی است در جمیع این صور آن شکار حلال است امااگر شبحی رادید و گمان کرد آهوست پس تیرانداخت بعد معلوم شد که آن بز اهلی است و بهمان تیر اندازی کشته شد حلال میشود. و شرط است که مباشر شکار یکنفر باشد پس اگر شخصی سگ خودرا رها کند ودیگری بسم الله بگوید آن شکار حلال نمیشود و همچنین است اگر کسی بدون قصد سگی رارها کند ونفر دومی قصد کند وسوی گروهی سگ های بسم الله نگوید واگر یکی سگ خودرارها کند ونام خدارا ببرد ودیگری سگ خودرارها کند ولی نام خدارا نبرد وهر دو سگ در کشتن شکاری شرکت کنند حلال نمیشود وهمچنین اگر سگهای شکاری خودرا رها کنند وبسم الله بگویند ودرمیان این سگها یک سگ غیر شکاری داخل شود وهمه آنها در کشتن شکاری شرکت کنند آن شکار حلال نیست در کشتن شکار مشترك شوند آن شکار حلال نیست. واگر شکار پنهان شود درحالیکه حیات دارد آنگاه مرده او پیدا شود حلال نیست. واگر دونفر دنبال یکدیگر شکاری تیراندازی کنند وآن شکاررا کشته باشد حلال نیست واگر آلت صید، شکاری را بدوقطعه کند خوردن هردو نیمه آن حلال است. واگر عضوی ازآن قطع شود وآن حیوان زنده بماند عضو قطع شده حلال نیست وآنچه زنده است ذبح شده وخورده میشود. واگر بقطع شدن عضو، شکاری کشته شود حلال میشود با همان عضو جداشده واگر آلت شکار غصبی باشد شکار حرام نمیشود هرچند باچنین آلتی کار کردن حرام است وشکار بملکیت صاحب آلت در نمی آید بلکه ملك استعمال کننده آن آلت است وفقط اجرت آلت متعلق بصاحب آن میباشد ومکروه است که شکار رابا حربه‌ای که بزرگتر ازشکار است تیرزد وکراهت آن شدیداست حتی قائل بحرمت استعمال آن حربه وحرمت خوردن آن شکار شده‌اند وواجب است شستن جای نیش سگ را که در شکاراست هرچند در آن خونی نباشد واولی آنست که آن موضع رانخورند

فصل چهارم

در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های غیر حیوانی ودر آن مطالبی است

مطلب اول (درآنچه ازخوردنیها حلال وحرام است) هرچیز پاك وپاکیزه‌ای که خبیث ونجس نباشد ازچیزهائیکه خوردن ونوشیدنش متعارف است حلال ومباح است وهر طعام نجس یاخبیثی یامضر بحیات که موجب هلاکت شود یامضر بصحت وموجب مرض گردد یا بعقل زیان رساند ولو موقتاً حرام است

مطلب دوم (درحرمت خوردن اعیان نجسه) خوردن ونوشیدن اعیان نجسه حرام

«وان تجعلها لی شفاء من کل داء واماناً من کل خوف وحفظاً من کل سوء»
پس وقتیکه دعا تمام شد درچیز پاکیزه آنرا ببندد وسوره انا انزلناه را بر آن بخواند واین سوره ختم آن است چنانکه دعاء گذشته اذن طلبیدن بر آن است وحرام است خوردن آن بدون این دعا

هشتم- حرام است خودداری از خوردن و نوشیدن تا هلاک یا مریض شود یا ببدن ضرری برساند یا موجب ضعفی شود که منجر باین احوال شود. وکسیکه ازخوردن و نوشیدن خودداری کند تا بمیرد حکم او حکم کسی است که خود را کشته و نباید باو نماز خواند ونباید درقبرستان مسلمانان دفن شود

نهم- کسیکه بیچاره شود واحتیاج بطعام حرامی یا طعامی که مملوک دیگری است پیدا کند وچیزی نداشته باشد که آن را بخرد وگمان ضرر یا مرض یا هلاکت در نخوردن آن بخود برد واجب است بر او که از آن بقدریکه ضرر را بدان دفع کند بخورد وجائز نیست که آنقدر بخورد تا سیر شود وفرقی نیست در آن چیز که بالاصاله حرام باشد مانند مردار وگوشت خوک وسگ وغیر آن یا بالعرض حرام شده مانند حیوان نجاستخوار یا مال دیگری پس واجب است که بقدری که دفع ضرر کند از آن اخذ کند هرچند بزور وقهر باشد یا بطریق دزدی و در اینصورت حد سرقت بر آن نیست

دهم- کسیکه مالک چیزی بوده و دیگری بدان چیز محتاج و مضطر شد واجب است بر مالک که آن چیز را بر مضطر بذل نماید فعلا یا آنرا بخشیده یا دینا باو بفروشد و در موقعیکه مدیون تمکن پیدا کرد قیمت آنرا مطالبه کند

یازدهم- کسیکه ثمن وپول دارد و ناچار بخوردن مال دیگری است واجب است آنرا بخرد هرچند بچند برابر قیمت بازار باشد درصورتیکه دادن آن پول بحالش مضر نباشد اما اگر مضر باشد حکم او حکم کسی است که پول ندارد

دوازدهم- کسیکه قوت و خوراک مردم را احتکار کند بطوریکه مضر بحال مردم باشد حاکم اورا مجبور میکند به فروش آنچه احتکار کرده وقیمت آنرا طوری تسعیر می کند که مردم بتوانند آنرا بخرند.

سیزدهم - هر فقیریکه نتواند قوت خودرا بخرد و نتواند کسب وکار آنرا بدست آورد از بیت المال واجب است واگر بیت المال نبود بر هر مکلف بر سبیل وجوب کفائی واجب است بحیثی که اگر اورا واگذارند تا مریض یا ضعیف یا هلاک شود تمام کسانیکه باحوال او علم پیدا کرده و میتوانستند خرج اورا بدهند بدهند معاقب میشوند

چهاردهم- واجب است بر حاکم واگر حاکم نبود بر اهل شهر و قریه که تفقد از حال فقیریکه قادر بر تهیه قوتش نیست بنمایند و باو انفاق کنند زیرا غالبا هیچ محلی خالی از اینگونه فقراء نمیباشد وحرام است بر کسانیکه قادر بر انفاق واجراء این حکمند که اهمال کرده وفقراء ناتوان را واگذارند تا مضطر گشته یا مریض شوند بجهت نیافتن قوت ودرلباس ومسکن نیز بالنسبه بکسانیکه فاقد آنند حکم چنین است وبیان آن دراحکام لباس ومسکن گذشت

پانزدهم- احتکار خوراک بجهت انتظار گران شدن کراهت شدیده دارد

که بچهارپایان بنوشانند حتی قائل بحرمت آن شده‌اند وحکم حیوانات حلال گوشتی که شارب الخمر ند گذشت

مطلب چهارم «درچیزهائیکه استعمالش ضرردارد» وآن مشتمل بر اموری چنداست

اول- هرچیزیکه ببدن ضرر برساند خوردن ونوشیدن آن حرام است چه کم باشد چه زیاد، ودر احادیث اسراف بچیزهائی تفسیر شده که مال راتلف کرده وببدن ضرر رساند وظاهر این است که اسراف مرکب ازاین دو نیست بلکه هر چیزیکه مال را به‌تنهائی تلف کندو درآن سودوزیانی نباشد داخل در اسراف است وآنچه تنها ضرر بدنی داشته باشد و در آن تلف مالی نباشدمثل خوردن گل داخل در آن است وآنچه هردو امررا جامع باشد یعنی هم تلف مال وهم ضرر بدن داشته باشد در اسراف اولی تر ودرحرمت شدیدتر است ومراد احادیث جمع امرین نیست بلکه هریکی ازآنها دراسراف محقق است پس مثل این است که فرموده آنچه مال را تلف کند اسراف است وآنچه ببدن ضرر زنداسراف است واز جمله اسرافهای حرام خوردن است تا شکم پرشود وبر سیری افزایدو تخمه ایجاد کندهرچند ببدن زیانی نرسد برای آنکه تلف کردن مال بدون نفع است و اگر ببدن ضرر زند چنانکه تخمه احداث مرض کند حرمت آن شدیدتر است

دوم- آنچه‌را طبیب ازطعام وشراب برمریض ازجهت پرهیز نهی کند حرام است هرگاه احتمال ضرردر استعمال آن باشد

سوم- خوردن گل حرام است چه کم باشد وچه زیاد ودر حدیث است که کسیکه ازگل خوردن بمیرد نماز بر او جائز نیست واز این حدیث مفهوم میشود که نماز کردن برجنازه‌ای که خودبکشتن خود کمک کرده بهرنحوی که باشد جائز نیست وبر کسیکه خودش خودرا کشته باشد بطریق اولی جائز نیست

چهارم- خوردن گل ارمنی وگل مختوم که در طب برای مداوا استعمال میشوند پس آنهارا باهم یاتنها تنها اخذ کردن جائز است

پنجم- استعمال دوا برای شخص تندرست جائز نیست برای آنکه در آن ضرر است وبرای اینکه بیشترد واها از خبائث شمرده میشوند پس استعمال آن برای غیرمریض جائز نیست

ششم- حرام است بر مریض استعمال دوا بدون استشاره ازطبیب عارف برای اینکه در آن احتمال ضرر است

هفتم- درحرام بودن خوردن گل استثناء میشود خوردن مقدار یك نخود یا کمتر ازتربت قبرامام حسین علیه السلام برای استشفاء وتربت عبارتست ازآنچه مجاور قبراست وحدود آن هفتادذراع ازجوانب قبراست واگر هم محدود شود بچهارفرسخ ازجمیع جوانب آن عیبی ندارد وبهراندازه که بقبر شریف نزدیکتر باشد افضل است وخوردن بیش از یك نخود وبغیر استشفا از روی شهوت خوردن حرام است. ومستحب است درموقع برداشتن تربت گیرنده آن تربت رابیوسد وبروی چشمهای خود بگذارد وبگوید اللهم انی اسئلك بحق الملك الذی قبضها و اسئلك بحق النبی الذی خزنها و اسئلك بحق الوصی الذی حل فیها ان تصلی علی محمد وآل محمد

جائز میشود. وجائز است خوردن بول شتر برای مداوا هرچند دوا منحصر بآن نباشد چنانکه جائز است مداوا کردن درضماد گذاشتن ها وجراحت ها مثل شراب و پیه خوک و همچنانکه نوشیدن شراب حرام است استعمال آن هم درحقنه درصورتیکه منحصر نباشد حرام است و گذشت مسئله جائز نبودن تلقیح بخون بوسیله سوزن (آمپول) مگر که منحصر بآن باشد

مطلب هشتم- درآداب خوردنی ها و نوشیدنی ها) ودرآن اموری مستحب است) شستن دستها پیش ازطعام و پاک کردن آن با دستمال بلکه پیش از اینکه با دستمال خشک کند مشغول خوردن شود پس اگر آب نیافت یا مانعی ازشستن دستها داشت اولی آن است که با قاشق پاک و نظیفی بخورد بمنظور جلوگیری ازچرک و کثافتی که شاید دردست باشد وموجب ضرر شود (۲) اینکه دست خود را پس ازخوردن طعام بشوید ودستها را سه مرتبه بصورت خود بکشد و بگوید (**اللهم اجعلنی ممن لا یرهق وجهه قتر ولا ذلة**) یا بگوید **الحمدلله المحسن المجمل المنعم المفضل** یا بگوید **اللهم انی اسئلك المحبة والزینة واعوذبك من المقت والبغضة** و بعد از این دستهای خود را با دستمال پاکی پاک کند (۳) اینکه پس از شستن دستها ازطعام در پاک کردن صورت قصد کند پاک کردن چشمها و مخصوصاً ابروها را (٤) اینکه بسم الله را ببرد درموقع شروع بخوردن هر رنگی و بگوید **بسم الله و بالله یا بسم الله الرحمن الرحیم** واگر فراموش کرد هرموقعیکه یادش آمد بگوید. **بسم الله علی اوله وآخره** واگر درموقع شروع بگوید بسم الله علی اوله وآخره اورا بی نیاز میکند ازاینکه درهر رنگی بسم الله بگوید و اگر جماعتی بر سفره ای باشند کافی است که یکی از آنها بسم الله بگوید.

(۵) اگر درمیان غذا خوردن حرف بزند مستحب است که بسم الله را اعاده نماید

(٦) با دست راست بخورد مگر در موقع ضرورت (٨) دندانها را خلال کند که آنچه درمیان آنها ازطعام باقیمانده بیرون آید (٨) خلال از چوب انار یا ریحان یا آس یا خوس (نوعی ازخرما) وطرفا «نوعی از درختان خاردار» نبوده باشد (۹) آنچه خلال بیرون می آورد یا در میان دندانهاست بیرون بیندازد وآنچه بوسیله زبان بیرون می آورد ومقابل لثه. ودر جلوی دندانهاست بخورد (۱۰) بعد از خوردن طعام دهان را با سعد بشوید وآن را بدندانها داخل کرده دور بزند وسعد را با اشنان مخلوط کرده پس مخلوط آنرا بدندانها بمالد چنانکه مستحب است از این مخلوط محل غائط را استنجا کند (۱۱) خارج دهان را با اشنان بشوید و جائز نیست آنرا بخورد (۱۲) خدا را مکرر بر طعام حمد بگوید؛ کراهت دارد که در غذا خوردن خاموش بنشیند چنانکه سیره عجم (مجوس) است (۱۳) وقتی فارغ شد خدا را حمد کرده بگوید **الحمدلله الذی حملنا فی البر والبحر ورزقنا من الطیبات وفضلنا علی شیء ممن خلق تفضیلا** یا بگوید **الحمدلله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا وایدنا وآوانا وانعم علینا** و افضل **الحمدلله الذی یطعم ولا یطعم** یا غیر اینها از آنچه از دعاهائیکه در اینمقام وارد شده (۱٤) بعد ازفراغ از طعام بپشت بیفتد و پای راست را روی پای چپ بیندازد (۱۵) درحال تکیه کردن وانبطاح دمر (بروافتادن) چیزی نخورد (۱٦) تا طعام اولی هضم نشده طعام دیگری نخورد «۱۷» باسیری چیزی نخورد «۱۸» از

درصورتیکه مردم بدان متضرر نشوند اما اگر موجب ضرر وزیان مردم گردد حرام است چنانکه گذشت وهمچنین است احتکار لباس وپوشیدنی‌ها

شانزدهم- باغی یعنی کسیکه قصد خوردن مردار وامثال آنرا دارد وعادی یعنی کسیکه چیز حرامی‌را بیش از آنچه دفع ضرر کند میخورد بایدمعاقب شوندو کسیکه برسلطان خروج کرده وامنیت را اخلال نموده ببریدن راه بپردازد اگر ناچارشود بخوردن محرمات واجب است که آنرا بخورد ومستحق عقاب بدین عمل میشود اما در غیر اینصورت ازصور اضطرار عقابی براو نیست

مطلب پنجم «در خوردن چیزیکه خورنده مالك آن نیست،» مال هیچکس حلال نیست مگر اینکه صاحب مال ازطیب نفس خودبدهد وحرام است کسیکه چیزیرا مالك نیست بخوردمگر باذن و رضایت مالك آن در غیر صورت اضطرار. واگر بدون اذن مالك چیزیرا بخورد قیمت آنچه خورده یامثل آنرا برای مالك ضامن است و دراین مسئله دومورد مستثنی است یکی ازآن دومورد آنست که انسان بردرخت یا نخل یازرعی عبور میکند که بالفعل میوان خورد به(مانند گندم وجو ونخود وامثال آن که نمیتوان بالفعل خورد)حلال است برای او که ازمیوه وثمر وزرع آن درهمان محل بخورد بشرطیکه ثمر رافاسد نکرده و ضرری بنخل و درخت نزند وازآن چیزی برندارد که ازمحل آن بجای دیگر ببرد واز اول بپای درخت وزرع بقصد خوردن نیامده باشد بااین شرائط خوردن ازآن حلال است هرچندصاحبش راضی نبوده یامانع ازخوردن شود.

مورددوم- برای انسان هنگامیکه داخل خانه پدریا مادریا برادر یاخواهر یاعمو یاعمه یاخالو یاخاله خود یاخانه مملوك خود یابر کسیکه ولایت دارد ازاطفال صغیر ودیوانگان یادوستی که پیش از اینکه داخل خانه‌اش شودبا وی دوستی داشته مباح است که آنچه ازطعامیکه حاضر شده بیابد بخورد وباك نکند وچیزی باخودبخارج نبرد و قصدش ازدخول درخانه برای خوردن نباشد بلکه غایت دیگری منظورش بوده ازصله رحم یا اصلاح حال یتیم بشرطی که این اشخاص باواذن دخول درآن خانه داده باشند پس شخص داخل طعامی بیابدمگر مملوك یا کسیکه این شخص داخل بر او ولایت دارد که در اینمورد اذن دخول شرط نیست و پس ازاذن دخول برای خوردن اذن شرط نیست بلکه جائزاست ولو اینکه از خوردن مانع شوند

مطلب ششم- در آنچه حرام است درسفره) حرام است نشستن وخوردن برسفره ایکه درآن شرب خمر می‌کنند هرچند نوشنده خمر غیر خورنده وجالس بوده و خوراك به پیش مانده شارب الخمر ملوث نشود. و مثل شراب است هر مست کننده‌ای بلکه هر حرامی مانند گوشت خوك ومردار بلکه هرگونه معصیتی ازلهو وبازیچه یانظر کردن بزن برهنه‌ای که نظر بآن حلال نیست یاغیر اینها ودور نیست که فرق بین شراب وسائر معاصی باشد باین بیان که خوردن ازسفره ایکه برآن خمر نوشیده میشود حرام است ولکن خوردن غذا در آن مجلس حرام نیست.

مطلب هفتم- (درحرمت شفا خواستن ازحرام) جائز نیست شفاخواستن بچیزی از محرمات مانند ازنوشیدنی‌ها مانند شراب وازخوردنی‌ها مانند گوشت خوك ونه بچیزی از خبائث مانند بول مگر درحال اضطرار وانحصار پس دراینصورت شراب وغیر آن ازمحرمات

مراجعه کرد اگر طبیب اورا ازشام خوردن منع کند حرام می‌شود اگر شام خوردن منجر بضرر یاطول مرض شود «۳۸» اینکه شام خوردن پس از نماز دیگر (عشا) باشد یعنی پس از گذشتن دوساعت یابیشتر از شب «۳۹» دستمال چرب را درخانه نگذارد «۴۰» اینکه پیش ازاینکه از منزلش بیرون آید چیزی بخورد ولو نان و نمکی باشد وهمچنین قبل ازسعی در حوائج ودنبال کاری رفتن (۴۱) باسه انگشت بخورد نه باهمه انگشتها وبا دو انگشت نخورد (۴۲) تاتمام میوه راخورده دور نیندازد «۴۳» هرگاه درموقع نماز طعام حاضرشود خوردن رامقدم برنماز بگیرد خصوصاً هرگاه نفسش بخوردن بیتاب است یاکسی منتظر اوست وگرنه نماز را مقدم دارد «۴۴» هرچه ازطعام در منزل میریزد برداشته بخوردو دنبال آن بگردد هرچند مانند دانه کنجد باشد وقصد شفا یافتن بدان بنماید اما هرچه درصحرا از طعام میافتد واگذار کند هرچند ران گوسفند [illegible] «۴۵» [illegible] میوه و گوشت برای عیال خود آورده و دردادن میوه [illegible] دختران که پیش تر از پسران «۴۶» درموقع خوردن غذا دستمال یاپارچه‌ای روی لباسش بگذارد هرگاه [illegible] «۴۷» پاره نان یامیوه‌ای که پیدا کند برداشته بخورد واگر [illegible] آن را بشوید و بخورد واگر احتمال دهد یاآنکه [illegible] خوردن آن حرام است و مستحب است پنهان داشتن آن [illegible] «۴۸» [illegible] گندم وجو را گرامی دارد ونان را خوار نداشته [illegible] زیر [illegible] نکند وسفره را بابا [illegible] و آن را بجنبد و [illegible] «۴۹» برای خدا [illegible] برای خوردن غذاهای پاکیزه [illegible] [illegible] و نحو آن نماید (۵۰) [illegible] در [illegible] ایرانی [illegible] است «۵۱» همینکه نان [illegible] نان خورش [illegible] گرامی دارد شروع [illegible] (۵۲) نان را باکارد نبرد [illegible] که دراینصورت قطع کردن آن باکارد [illegible] (۵۳) [illegible] (۵۴) [illegible] نان را کوچک نگیرد (۵۵) افراط درخوردن [illegible] (۵۶) [illegible] را خام خام نخورد [illegible] (۵۷) و [illegible] دارد [illegible] بسم الله خیر الاسماء [illegible] الاسماء الرحمن الرحیم الذی [illegible] [illegible] خیر الاسماء [illegible] (۵۸) طعام خیلی گرم را نخورد [illegible] آش [illegible] (۵۹) [illegible] ونوشیدنی [illegible] (۶۰) پیش از اینکه [illegible] شود بخورد (۶۱) استخوانها راتمامی پاک نکند بلکه چیزی از گوشت [illegible] (۶۲) [illegible] ازگوشت باکارد پاره نکند (۶۳) پیش ازطعام ابتدا [illegible] کند وختم طعام را [illegible] بنمک نماید واگر نمک یافت نشد [illegible] شروع وختم [illegible] باینکه [illegible] ابتدا و [illegible] که

خوردن ملول نشود بلکه موقعی دست از خوردن بکشد که هنوز اشتها دارد (در این دو صورت اگر احتمال ضرر دهد از زدگی وزیاد خوردن وغذا خوردن روی غذا حرام است بجهت حرمت ضرر بنفس زدن وتلف کردن مال بدون فائده. وحرمت اسراف درطعام گذشت وآن عبارت است از خوردن بدون فائده خصوصاً هرگاه مضر ببدن باشد (۱۹) درحال جنابت غذا نخورد واگر بخواهد بخورد مضمضه واستنشاق کندو دستهای خود رابشوید واولی آن است که با این کیفیت صورت خود را نیز بشوید وافضل از آن اینست که پس از خوردن وضو بگیرد (۲۰) از غذائیکه موش خورده یاحیوانی که پس مانده اش مکروه است ودر فصل نجاسات مذکور داشتیم با آن دست ودهن زده نخورد (۲۱) دست خود را پیش از شستن بادستمال پاک نکند خصوصاً هرگاه چیزی ازطعام بدستش نمانده باشد (۲۲) دستهای خود را پیش از شستن بمکدیا کاسه را بلیسد (۲۳) آب زیاد ننوشد واگر آب خورد باد آنرا عارف آسمان از نها نکند (۲۴) در موقع آروغ زدن غذا را حرام نکند (۲۵) آنقدر نخورد که موجب تخمه شود (۲۶) مسرفین (اشراف واعیان اصطلاحی) وپادشاهان در خوردنیها سه نحوند خواه در کیفیت باشد یا در زمان یا مکان. خوردن در شدت خوش کردن طعام ودر کار کردن آن و بعد ظروفها و کاسه‌ها و شعاعها (۲۷) نقش خود را در موقع غذا خوردن پاک کند (۲۸) در خوراک ومحل خوردن و نشستن برای غذا تواضع کند (۲۹) در وقت خوردن چهار زانو ننشیند و پاها را روی پای دیگر نیندازد (چهارزانو نشستن آنست که زانو را بغل گذاشته زانوی راست خود را بجانب راست دراز کند وقدم راست خود را بسمت چپ بکشد ودر پای چپ عکس این عمل را بکند و ظاهر آنست که چهارزانو نشستن مطلقاً مکروه است وانداختن یکی از پاها روی دیگری فقط درموقع غذا خوردن مکروه است نه در سایر اوقات زیرا آن یکی از جلسات سه گانه پیغمبر صلی الله علیه وآله بوده ودر حدیث است که پیغمبر (ص) سه جور می نشست قرفصاء ودو زانو ویک پای خود را بروی پای دیگر می انداخت «قرفصاء یک نوع نشستن است که در نزد عرب معروف است وآن باین نحو است که کسیکه نشسته هردو ساق پایش را بلند کرده ودستهای خودرا بجلوی آنها می گیرد مانند چمباتمه نشستن» «۳۰» در راه رفتن چیزی نخورد مگر در حال ضرورت «۳۱» با عیال خود غذا بخورد (۳۲) تنهائی غذا نخورد بلکه مستحب است در موقع غذا خوردن بحال اجتماع بود (۳۳) نشستن بر سفره را طولانی کند وعجله بخوردن نکند «۳۴» برای خدمتگزاران وغلامان سفره جداگانه نیندازد بلکه همه با هم بخورند وآنها را در حال انتظار نگذارد که منتظر فارغ شدن آقای خود ازخوردن باشند مگر اینکه در نزد او شخص محتشمی باشد پس در اینموقع نوکران را بسفره دعوت کردن مستحب نیست «۳۵» درمسجد و بازار غذا نخورد «۳۶» درغذا خوردن بصبحانه وشام اکتفا کندومابین آنها غذا نخورد (۳۷) شام خوردن را ترک نکند خصوصاً سالخوردگان وپیران هرچند بلقمه‌ای یا بشربت آبی یا کسمه‌ای باشد بجهت اینکه طعام شب نافع تر از طعام روز است مگر اینکه بامراضی مبتلا باشد که خوردن شام برای آن مضر باشد یا نتواند پس از شام خوردن بخوابد وآنها امراض معینه‌ای هستند که در خصوص آن باید بطبیب

خود بنوشد(۹۳) آب باران را پیش‌از اینکه بزمین فرود آید درظرف پاکیزه‌ای جمع کند وبر آن‌سوره فاتحه واخلاص ومعودتین هریك‌را هفتاد مرتبه‌بخواند آنگاه بدان استشفا کند (۹٤) نوشیدن آب‌باران را برغیر آن اختیار کند(۹٥) تگرگ وبرفی که‌ازآسمان نازل میشود نخورد(۹٦) آب فرات‌را برغیر آن ازآبهای انهار دیگر اختیار کند وبدان استشفا کرده کام‌کودکان را پس ازولادتشان بدان بردارد (۹۷) آب گوگرد وآب تلخ وانتوشد (۹۸) بادست چپ تنوشد و ظرف را باآن نگیرد(۹۹) آب‌فرات وآب نیل‌را برآب دجله فضیلت‌نهد وآب سیحون‌و جیحون‌را ازآب نیل مصر افضل‌داند (۱۰۰) درموقع نوشیدن امام حسین علیه‌السلام را بیاد آورده برقاتلان او لعنت کند (۱۰۱) ترك‌کند نوشیدنی‌های لذیذ رابرای تواضع بخدا (۱۰۲) آب‌شیرین گوارای سردرا اختیارکند (۱۰۳) چیزی بآب ازشیرینی‌ها مانند شکرو پالوده‌اضافه کند (۱۰٤) اگرمیترسد که آب باوضرری رساندقدری خرما بدان بیفکند (۱۰٥) برای‌عروسی ولیمه درست‌کند وآن سه‌روز باشدوهمچنین درعقیقه طفل وختنه‌وبرگشتن از سفروخریدن خانه وفارغ شدن ازساختمان ومستحب است اجابت‌اینگونه دعوتها (۱۰٦) طعام دادن‌بمردم وگوسفند کشتن رازیاده کند (۱۰۷) طعامرا نیکوو پاکیزه وزیاد کند مگراینکه وسعت مالی‌نداشته باشد که دراینصورت مستحب است باندازه‌وسعت مال‌و قلت‌آن طعام‌بسازد ، زیاد طعام‌درست کردن و نیکو نمودن‌آن غیر اززیادتی رنگارنگ بودن‌آن است که کراهت آن پیش‌ازاین گفته شد «۱۰۸» طعام خوب بسازدو مردم‌را بدان دعوت کند ومکروه است دعوت‌کردن اغنیا بدون‌اینکه ازفقراء دعوت‌نماید اما دعوت‌اغنیا بافقرا کراهتی ندارد(۱۰۹) گرسنه‌را طعام‌دهد (۱۱۰) ازروی ریاو سمعه طعام‌ندهد (۱۱۱)مهمان راگرامی دارد (۱۱۲) دعوت کافر یامنافق یافاسقی را بطعام اجابت نکند(۱۱۳) دعوت مؤمن‌و مسلمان رااجابت کند هرچندپنج میل فاصله‌داشته باشد ودر نزد او غذا بخورد (۱۱٤)هنگامیکه‌مؤمنی‌براو واردشود اول طعامرابر اوعرضه کندآنگاه نوشیدنی‌واسپس آفتابه‌وهر ظرفی که‌باآن شستشومیشود(۱۱٥) اول‌صاحب‌دعوت ابتدا کندبشستن دست‌خود قبل ازمهمانها سپس ازکسانیکه درطرف راست اوهستندشروع کند ودور زند تابکسیکه در طرف چپ‌اوست (۱۱٦) صاحب‌طعام پیش ازمهمانها شروع بخوردن کند(۱۱۷) بعد ازهمه مهمانهاصاحب طعام دست‌از غذابکشد(۱۱۸) صاحب طعام شستن‌دست های خودرا از مهمانها بتاخیربیندازد وآخرین نفری باشد که‌دست خود را میشوید وابتدا کندبشستن‌دست کسیکه طرف‌چپ اونشسته یابکسیکه درطرف راست درنشسته آزادباشد خواه بنده(۱۱۹) آب‌غساله دستها را در یك‌ظرف جمع کند (۱۲۰)مؤمن رانزد برادرش خجالت‌ندهد واو را بتکلیف‌وانداردو برای وی تحفه فرستدو تحفه اورا قبول نماید(۱۲۱)صاحب منزل آنچه‌راجلوی‌مهمان می‌آورد کم نشمارد وآنرا حقیر نگیرد وهمچنین مهمان‌آنچه را صاحبخانه آورد کم نگرفته و سبك نشمارد (۱۲۲) مهمان صاحبخانه را تکلیف نکند که چیزیرا که ندارد بیاورد واگر خواست بیاورد مانع شود ولکن‌مستحب است صاحب منزل

ختم نماید این در صورتیست که در وی عارضه‌ای از عوارض معده وسینه وعصب که سرکه برای آن مضر است باشد و عیبی ندارد که ابتداء بنمك کرده آنگاه چیزی از سرکه تناول کند و بهر دو ختم نماید باین نحو که قدری از سرکه در آخر طعام میخورد آنگاه بنمك ختم میکند واگر خیلی میل بسرکه دارد مخیر است بین اینکه ابتدا بنمك کرده و بدان ختم کند یا با ابتداء بسرکه نموده بدان ختم نماید(٦٤) انگور را دودانه‌دودانه بخورد نه بیشتر ونه کمتر اما پیر و کودك دانه دانه بخورند (٦٥) هرروز ناشتا بیست و یکعدد کشمش سرخ بخورد(٦٦) دریك انار کسی را شریك نکند بلکه خودش منفرداً آنرا بخورد ودر غیرانار غیرخود راشریك کند ودانه‌های اناررا باهم جمع کرده وتمام آنرا بخورد وآنچه ازدانه بیفتدبردارد(٦٧) اناررا ناشتا بخورد و استحباب خوردن آن در شب جمعه وروز آن مؤکداست (٦٨) بر سفره سبزی وتره باشد و مکروه است که سفره‌ای خالی ازسبزی باشد (٦٩) در خانه گوسفند شیرده یاماده گاو نگهدارد(٧٠) دریك سفره میوهای گوناگون نخورد بلکه بیك میوه اقتصار نماید (٧١) ازخوردن سیب ترش و کشنیز وپنیر اجتناب کند ٧٢ صبح زود غذا بخورد(٧٣) برای نوشیدن آب رااختیار کرده وآن رابر غیرآب مقدم دارد «٧٤» نوشیدن آب اظهار لذت نماید «٧٥» درنوشیدن بمکد وقورت قورت نخورد (٨٦) زیادآب ننوشد خصوصاً بعداز خوردن چربی بلکه ننوشد مگروقتیکه عطش برری غلبه کند«٧٧» آب خوردن را پس ازخوردن غذا اختیار کند خصوصاً بعداز خوردن خرما «٧٨» روزدر حال ایستادن آب بخورد وشب درحال نشستن وشب نیز درحال ایستادن رخصت داده شده «٧٩» بایکنفس نخورد بلکه باسه نفس مگراینکه تشنه‌ای رسیده باشد که مستحب است برای احترام او یکنفس نوشیده میشود تا انتظار تشنه طولانی نشود وهنگامیکه نفس نفس مینوشد باید ظرف را کنار بگیرد ودرآب نفس نزند «٨٠» پیش از نوشیدن بسم‌الله بگوید و بعداز نوشیدن الحمدلله ودر هر نفس چنین کند ودعای ماثوره را بخواند و بگوید: **الحمدلله الذی سقانا عذباً زلالا ولم یسقنا ملحاً اجاجاً ولم یؤاخذنا بذنوبنا** (٨١) مؤمنین آب بنوشانند در هرجا که بیابد و هرجا که باشد «٨٢» درقدحهائی که از گل مصردرست می کنند ننوشد (٨٣) آب خوردن در آب خوریهائی که از سفال درست می کنند برآب خوردن ازآبخوریهای غیر آن که از معادن است مثل بلور وشیشه فضلیت دارد مگر برای کسیکه بمرض استسقاء و فالج بلغمی دچار باشد پس افضل برای چنین کسی آنست که در ظرفهای بلور وشیشه آب بخورد «٨٤» ازسوراخ ودسته وگوش ظرفها آب نخورد واز موضعی که شکسته نیز نخورد بلکه ازلب وسطی آن که شکسته ننوشد «٨٥» بادستهای خود آب بخورد که در حدیث است اشربوا بایدیکم فانها خیر آنیتکم (٨٦) بادهانش مانند حیوانات آب نخورد (٨٧) از آب زمزم استشفا کنید وازآن بنوشد (٨٨) ازآب برهوت که در حضرموت است ننوشد(٨٩) آب باران که از ناودان خانه کعبه میریزد استشفا کند (٩٠) بنوشیدن پس‌مانده مؤمن تبرك بجوید(٩١) از دهانه مشك ننوشد هرچند ظرفی از سفال باشد ٩٢) اول برویش آب بدهد و بعد

مرحله ثانیه

دراسرار احکامیکه ذکر آن گذشت

احکام شرعیه دراعتقادات وطهارت و آنچه متعلق بدان است ذکر آن گذشت بدون اینکه چیزی ازحکمت آن یامصلحت آنچه شرع بدان امرفرموده ومفسده آنچه از آن نهی کرده مذکورداریم وامر آن موکول است ببحث کنندگان وکاوندگان اسرار این احکام ومصالح آن یاحکمت هائی که اقتضادارد امرش رااطاعت وازنهیش خودداری نمود واگرچیزی ازاین حکمت ها ومصالح را دریافتیم معنای آن این نیست که بجمیع مصالح ومفاسد وحکم ها واسراراحاطه علمی پیدا کرده ایم . ماخود اذعان داریم که مصالح این احکام خیلی بیش از آن است که ماتاکنون درك کرده یاپس از این ادراك کنیم وبرای بشرهرگز احاطه علمی بجمیع اسرار آن امکان پذیرنیست واین علم ازمختصات خدای لطیف وخبیر علیم وقدیراست وبساباشد که آنچه ما فهمیده ایم کمتر از آن باشد که دیگران فهمیده اند ومسلم استکه که کشف علوم ودانش هادرمستقبل زمان ازاسرار این احکام بیشتر از این خواهدبود که درعصرمامکشوف شده پس برهرناظری لازم است که دراسرار آن بحث نماید تاشاید چیزهائی دریابد که ما ادراك نکرده ایم و بچیزهائی وقوف حاصل کند که ما واقف نگردیده ایم معذالك ماناچاریم که اشاره ای بدانچه از حکم ومصالح که واقف شده ایم نموده و بیشتر آنرا برای علوم ودانشمندان واگذاریم شاید در آینده دانش ها بربسیاری از آنها واقف شود وروشن گردد که اهل این زمان جز اندکی از آن اسراردر نیافته اند وما اکنون اندکی ازمصالح احکامیکه ذکر آن گذشت مذکور میداریم .

اسرار احکام رکن اول

خدای جهان وپروردگار عالمیان غنی بی نیاز است که طاعت هیچ بنده فرمانبردار کمترین سودی بخزاین بی پایان الوهیتش نرساند ومعصیت هیچ ناسپاسی گرد زیانی بدامن بر وبیتش ننشاند، درقلمرو سلطنت آفریننده کفر بندگان راا اثری نه ودرمزرع وجود آفرینش، ایمان مؤمنین

مهمان را تکلیف کند (۱۲۳) اینکه نیکو بخورد ودر منزل مؤمن زیاد بخورد مادامیکه ضرر بجان خود نرسد ودر نزد او منبسط و خوشحال باشد (۱۲٤) اهل هر شهری همینکه کسی از برادران مسلمانشان بسوی ایشان آمد مهمانی نمایند تا از نزدایشان کوچ کند (۱۲۵) مهمانی سه روز کمتر نباشد (۱۲٦) وارد نشود بر کسیکه نفقه وخرجی ندارد ودر نزد او مکث نماید (۱۲۷) مهمان را گرامی شمارد واو را بخدمت وا ندارد. واگر بخواهد خدمتی کند مانع شود (۱۲۸) درفرود آمدن بمهمان کمك کند ولی همینکه خواست کوچ کند اورا کمك ننماید ولکن توشه‌ای همراه آن کند وتوشه‌اش را همینکه خواست برود نیکو نماید (۱۲۹) مهمان را مکروه ندارد (۱۳۰) مهمان را گرامی شمرده اورا توقیر کند و برای او تمام لوازم ضیافت حتی خلال دندان را مهیا نماید (۱۳۱) اطعام مومنین را برغیر ایشان مقدم دارد (۱۳۲) آنچه در جلوی اوست بخورد و بآنچه جلوی دیگران است دست درازی نکند (۱۳۳) آنهائیکه غذا میخورند بیکدیگر لقمه وآب و شیرینی ندهند (۱۳٤) کسیکه روزه مستحبی گرفته اگر مؤمنی ازاو دعوت کرد آن روزه را افطار کند (۱۳۵) همسایگان برای صاحب مصیبت تا سه روز طعام مهیا کنند (۱۳٦) درموقع غذا خوردن سائلی را رد نکند.

ومناسب است که این مطلب را ختم کنیم بحدیثی که از حضرت امام حسن علیه السلام وارد شده که فرمود: درمائده دوازده خصلت است که واجب است بر هر مسلمانی که آنرا بشناسد چهارتای آن فرض است وچهار تای آن سنت است وچهار تای آن تادیب است اما آنها که فرض است معرفت ورضا وخوشنودی وبسم الله گفتن وشکر است وچهار تای سنت وضوی پیش از طعام است ونشستن بطرف چپ وخوردن با سه انگشت ولیسیدن انگشتها و آن چهار که تادیب است خوردن آنچه در جلوی تواست ولقمه کوچك گرفتن وسخت جائیدن و کمتر نگاه کردن بصورت مردم است. ومراد از معرفت دراینجا معرفت نعمتهای الهی است که شکر آن واجب است ومراد ازرضا راضی بودن بدانچه خدا ازطعام وغیر آن قسمت فرموده ومراد ازوضو شستن دستها پیش ازغذا خوردن است

این مطلب را ختم میکنیم بذکر وصیت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام بپسرش امام حسن علیه السلام در اسم طعام هنگامیکه فرمود یا حسن آیا تو چهار خصلت تعلیم کنم که بآن ازطب بی نیاز شوی عرض کرد آری فرمود منشین برسر طعامی مگر اینکه گرسنه باشی وبر مخیز از طعام مگر اینکه هنوز اشتها داشته باشی و غذا را نیکو بجای ووقتیکه بخوابی خودرا بربیت الخلا عرضه کن اگر اینها را بجا آوردی از طب بی نیاز میشوی.

تمام شد مرحله اولی از کتاب طهارت وآنچه ملحق بآن بود از احکام خوردنی‌ها ونوشیدنی‌ها و بزودی درمرحله ثانیه اسرار وحکمت‌های بعضی ازاین احکام خواهد آمد ودر مرحله ثالثه حکم واسرار مابقی احکام واز جمله احکام نشستن و راه رفتن وسوار شدن وخوابیدن وذکر بعض خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های مفیده که امراض واعراض را معالجه می‌کند و ترتیب غذای طفل شیرخوار نیز خواهد آمد والحمدلله رب العالمین

بدان اعلام هدایت اقتدا کرده بسر منزل امن وسلامت میرسد ودر آشنا شدن باحوال معاد ومعرفت بر بعث ونشور ارواح واجساد، میدان کمالی دیگر بروی انسان باز میشود که پس از معرفت مبدأ این آفرینش، کاروان خلقت چه مقصدی در پیش دارد و چگونه حیات فراخنای ابدی وزندگانی دائمی سرمدی که مشتمل بر کمالی است که در این زندگی کوتاه و ناچیز این جهان نمیتوان بدان دست یافت باید وجهه همت قرار داد، ومی فهمد که اگر نعمت حیوة با این همه تشریفات منحصر ومقصور برهمین دنیای دنی رفتنی وزائل شدنی بوده این مقصد کوچك وهدف کوتاه بعظمت قدرت خدا ناروا وبلطافت صنع باریتعالی اهانت وناسزا است، در تمام این معانی برای روح بلند بروا زانسانی بنفسه کمالی بزرك وبرای تنظیم امور معاش وکسب سعادت معاد خیری سترك است، وپر واضح است که وقتی شخص معتقد شد بقدرت الهی وعلم او وباینکه حضرت وی بر تمام سرائر مطلع بوده وهیچ چیز از زمین وآسمان بروی پوشیده ونهان نیست ودر ترازوی حساب علم عالم السر والخفیات سنگینی ذره نیز مشهود ومحسوس است وانها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله یوم القیمه (اگر چیزی بسنگینی دانه خردلی بوده ودرمیان سنگی در آسمانها یا در زمین بوده باشد خدا آنرا روز قیامت خواهد آورد) پس مطیع را برفرمان برداری پاداش وعاصی را بر نافرمانی معاقب خواهد نمود کسیکه در دنیا باندازه ذره ای نیکی کرده باشد خواهد دید وکسیکه بسنگینی ذره ای شری در این زندگانی فانی مرتکب شده باشد بکیفر آن در نشأه دائمه باقیه خواهد رسید) وقتی اینگونه اعتقاد در دل بنده ای بهم رسید بناچار از معاصی وسیئات خودداری واز شرور ومکروهات اجتناب وپرهیزگاری خواهد کرد ودر طلب زیادتی حسنات وعمل خیر برای جامعه مردم برخواهد آمد واز اذیت وشرارت بر مردم جلوگیری میکند بهمین وسیله میبینی که کره ارض که از مظالم مردم همچون جهنم است ناگهان خانهٔ امن وسلامت وخیرات خواهد گشت ومردم همه اهل محبت وفلاح وصلاح گشته ودوزخ فساد وخسران جای خود را ببهشت امن وامان خواهد سپرد اما کسیکه بدین عقائد معتقد نباشد هیچ مانعی اورا از فساد باز نداشته وهیچ راهنمائی اورا بطریق رشد ورشاد رهبری نخواهد کرد پس در اجرای مطامع وشهوات وهوای نفسانی بدون رادع ومانع هرچه خواهد کند وبدینوسیله هلاکت وبوار وخرابی ودمار افزون

را امری، نیست ذات بیزوال قدیم درسوره مبارکه ابراهیم حکایتاً از قول موسی کلیم میفرماید (ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید) اگر شما وتمام سکنه روی زمین کافر شوید خدا ازهمه بی‌نیاز وهمچنان ستوده کرداراست)وهمچنین آفریننده جن و بشر درسوره زمر میفرماید :(ان تکفروا فان الله غنی عنکم ولا یرضی لعباده الکفر وان تشکروا یرضه لکم)اگر شما جهانیان همه کافر شوید درهر حال خدا ازشما بی‌نیازاست ولی با این همه بربندگان خود کفررا نمی‌پسندد واگرشکر گذار باشید آنرا برشما پسندیده میدارد) و فقط بربندگان خود واجب نمود که اورا شناخته وسپاسگذاری کنند از آنکه این حقیقت را برایشان پسندیده داشت وکفران نعمتهای خود را بر آنان حرام کرده بربندگان خود این شیوه ناپسندرا مکروه وناسزا انگاشت، ازباب منت برایشان وتنظیم امور معاش شان دردنیا وبزرگوارداشتن ایشان برای نیل بسعادت آخرت است ازآنجهت که شکی نیست که معرفت خدا بالاترین کمال انسان است که بدان برحقیقت وقوف یابد ودرملکوت آسمانها وزمین سیر پردازد ومرغ جانش برای سیردرملااعلی بپروازدرآید واززندان ماده وقفس طبیعت بال وپر گشوده زنجیرهای علائق مادی وقیود سنگین عوایق طبیعی را بیك جانب افکنده تا کنگره عرش کمال رامطمح نظر ومورد همت قراردهد: واوامری که باطاعت آن فرمان داد ونواهئی که باجتناب ازآن دست ردنهاد تمام مصالح رابدان اوامر تضمین وجمیع مفاسدرا بدان نواهی قرین فرمود . ودرعدم شناسائی وکفران نعمای نامتناهی ازمرتبه انسانیت نازل شده در زندانهای ماده محبوس ومسجون ودرزیرقید وزنجیرهای گرانبار آن اسیر وگرفتار خواهد بود، ودرشناختن فرشتگان ومعرفت پیغمبران وعظمت باریتعالی وقدرت او ازجهت عظمت خلقت وقوفی تام ومعرفتی مالاکلام بدست خواهد آمد ومسلم میشود که لطف الهی تا چه حد شامل حال بندگان بوده که علاوه بر آنکه تمام لوازم حیات این جهانی را برای ایشان مهیا نموده آنانرا بدون مرشد ومعلم برای یافتن راه حق خودسر ومهمل نگذاشته، ودرشناختن امامان بکمال این لطف معرفت حاصل میکند که سالکان طریق را بدون مرشدی شفیق حیران وسرگردان درتیه جهالت ونادانی نگذاشته بلکه پس ازپیغمبر بزرگوار هادیان ابراری برای هدایت بندگان واداشته وباتدبر واندیشه درسیرت پیغمبر نازنین وائمه میامین تهذیب نفس حاصل کرده وبرتأسی بدیشان انگیخته میشود و

سبب که خدا تحصیل علم بعقائدرا ازروی‌اهتمام بآن‌و بزرك بودن امر آن‌واجب‌فرموده اجتهاد دراصول دین یك امرسهل و آسانی استکه برای‌هر مکلفی تحصیلش‌امکان‌دارد اما تحصیل اجتهاد درفروع دین امرسهلی‌نیست بلکه کاریست که احتیاج دارد باینکه شخص فارغ‌البال بوده دارای وسعت‌وقت وطول اشتغال باشد پس اگر بهر مکلفی‌اجتهاد در فروع واجب میشد امورمعاش یکسره‌مختل‌میگشت ومکلفین‌ازتحصیل‌قوت‌روزانه منصرف و بتحصیل‌معاش‌اشتغال‌پیدا کرده‌از کسب‌وزراعت‌و تجارت‌ومعاملات باز میماندند و بدینوسیله امورمعاش رو باختلال‌میگذاشت بهمین‌جهت وجوب‌اجتهادبرهرمکلفی‌ساقط شدو بوجوب کفائی آن‌اکتفا گردید یعنی‌درمیان مردم کسانی‌ازمجتهدین‌بوده‌باشند تا آن اندازه که برای بیان‌احکام وتمیز حلال‌ازحرام‌کافی‌باشد و باقی‌مردم‌دراین‌موضوع بوی رجوع نمایند زیرا اگرچنین نبودصالح بفاسد آمیخته گشته بین‌حلال و حرام تمیزی نمی‌ماند آنگاه‌مصالح ازبین‌رفته ومفاسد عمومیت میبافت هرعملی‌بدون‌اجتهاد یا تقلید باطل است برای اینکه مکلف مامون نیست از وقوع در هلاکت واتیان عمل سیئه بجای حسنه پس‌برهرمکلفی واجب شده که دراعمال‌خود درمعرفت‌احکام شرعیه وتمیزحلال ازحرام یا مجتهد باشد یا مقلد کسیکه عارف‌بآن احکام باشد و هرگاه کسی‌دراعمال‌دینی‌برأی‌خودعمل‌کندبدون‌اینکه‌احکام‌خودرااز کتاب‌خداو سنت پیغمبر اویا از کسیکه‌آنهارا از این‌دوچیز عزیز اخذکرده بگیرد در ضلالت هلاکت خواهد افتاد وازصلاح محروم شده‌مشمول فسادخواهدگشت چنانکه کسانیکه عمل میکنند باحکام وضعیه‌وقوانین موضوعه‌ایکه اسم آن‌را علم حقوق گذاشته‌اند بدین هلاکت افتاده‌اند وحال‌اینکه خود آن‌علم‌ضائع کننده‌حقوق‌وهلاك‌نماینده‌نوع‌بشر است زیرا مصالح ومفاسد بندگان راکسی جز آفریننده ایشان نمیداند پس‌دیگری‌حق‌ندارد که تشریع شریعت یاتقنین قانونی کند زیرا بمصالح‌ومفاسد بشر کسی جزخدا احاطه‌ندارد‌چگونه برای بشر امکان پذیراستکه‌برمصالح ومفاسداحاطه‌یابد درحال اینکه‌افراد آن‌محکوم مؤثرات شهوات وتاثیرات محیط ووضعیتی‌هستند که‌در آن زندگانی‌میکنند و احوالی که‌بر آن‌محیط حکمفرماست که‌نمیدانندماوراء آن‌چیست و بعد از آن چه‌حادث‌خواهد گشت ؟ بهمین جهت است که‌می‌بینی قوانین‌وضعیه‌باختلاف کشورها وازمنه‌مختلفه‌در

گشته فجور فجار وشر اشرار زیاده شده وهرج ومرج کثرت یافته نظام دنیا مختل میشود تاجائیکه زمین اهل خودرا هلاك کندو درروی زمین دمنده آتشی نماند مگر اینکه بشامت اینوضع گرفتار وبیدیها ومکروهات آن دچار شود، دراینموقع استکه هلاکت و اضمحلال ودمار و استیصال سراسر جهان را فرا گیرد ! این است آنچه راکه بیدینان و ملحدین برای اهل زمین تهیه می بینند وشاید آنچه بدست اینان برسر جهانیان خواهد آمد بزرگترین فتنه‌ای باشد که در آخر الزمان حادث خواهد شد. خدای مبین، ماو جمیع اهل زمین را ازشر ملحدین ومشرکین ومنکرین حتی منکر یکنفر از انبیاء صادقین وبالخصوص منکرین نبوت خاتم النبیین (ص) پناه دهد ومارا بردین مبین وشریعت رزین پیغمبر نازنین خود حضرت سید المرسلین وشناختن ذات احدیتش ازطریق اهل بیت معصومین علیهم صلوات الله وسلامه اجمعین ثابت وبرقرار ودائم وپایدار بدارد

ازآنچه مذکور داشتیم حکمت وجوب قتل ملحدین ومشرکین نیز معلوم شد زیرا بقاء آنها موجب فساد مردم روی زمین خواهد گشت ودفع فساد واجب است وحکمت اینکه باید از اهل کتاب جزیه گرفت نیز روشن میگردد زیرا منظور از جزیه آنستکه کسیکه متدین بدین اسلام نیست بنظام وقوانین او مطیع و خاضع بوده بدان اخلال نورزد و از دعوت مردم باین عین الحیوة حقیقت یعنی دین اسلام جلوگیری نکند پس احکام آسمانی آن بدون معارضی شامل اهل زمین شود وباقیماندن اهل کتاب مخل قوانین اسلامی نباشد زیرا هرچه باشد آنها بوجود خدا وبنبوت بعض انبیاء معتقدند ودر دل وجانشان روادع وزواجری وجود دارد که آنهارا از ارتکاب اعمال شر و ناپسند جلوگیری نماید.

اسرار اینکه چرا دراصول دین اجتهاد واجب بوده ودرفروع دین میتوان بتقلید اکتفا نمود؟!

اصول دین همان عقائد قلبیه واعتقادات جازمه‌ای هستند که برای مکلف جزبیقین وعلم دست نمیدهدو باکمند نارسای تقلید بکنگره رفیع آن نتوان رسید وفقط باید از طریق استدلال بادله قاطعه که همان معنی اجتهاد است بدان دست یافت . بلی هرگاه برای شخص مکلف ازروی تقلید اعتقاد جازم باصول دین حاصل گشت برای خروج او از کفر و دخول وی دراسلام کافی است لکن بر ترك طریقه برهان واستدلال معاقب خواهد شد از آن

چیزهائی از مخالف عاداتی که در شریعت اسلام وجود دارد و در زمان بعثت آن عادات جریان داشت و اسلام پای روی همه آن‌ها گذاشت و قواعدی مقرر نمود که طب امروزه آنرا معمول داشته و علم جدید از مقداری از مصالح احکام شرعیه و ضرر عادات قدیمه پرده برداشته و خطاء طب آن زمان را آشکار نموده که همین قضیه کافی است که دلالت کند بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ استنادی در احکام خود بعادات و علومیکه در عصر وی رایج بوده نداشته و فقط آنرا از سرچشمه جوشان وحی آلهی نوشیده و بپروردگار خود واثق بوده از مخالفت اهل زمان هیچ باکی نداشته، و چون قوانین طهارت وصحت بسیار است واجب استکه آنرا در فصولی توضیح دهیم .

فصل اول

در چیزهائیکه بدان تطهیر حاصل میشود

و آنها عبارتنداز آب و خاک و آتش و آفتاب و باینها ملحق میشود استحاله و انقلاب و مادر اینجا آنچه متعلق بآب است مذکور میداریم زیرا آب مهمترین چیزیست که شرع تطهیر با آن را مقرر داشته .

احتیاج بشر بآب امر طبیعی است و تمام دیانات استعمال آنرا ذکر کرده‌اند و بسیاری از دیانت های قدیمه مانند برهمندی و مجوسی آنرا مقدس شمرده‌اند و طب قدیم استعمال آنرا در امراض بنحو کم کم بیدن پاشیدن یا اماله کردن خصوصاً در تبهای تند دستور داده واستعمال آنرا بطریق شستن پاها امر کرده و در طب فارسی آنرا پاشویه گویند و در معالجه جراحات معمول میدارند . در هیچ دینی از ادیان و در هیچ کتابی از کتب اطباء احکام و قوانین در خصوص آب که معتد به باشد مذکور نیست . تا وقتیکه نور اسلام ظاهر گشت و احکام و قوانین بسیاری راجع بآب آورده استعمال آنرا بنحو وجوب بطریق مختلفه امر فرمود مانند شستشو از ناپاکی ها و شستن اطراف بدن که آنرا وضو نامید و شستن تمام بدن که آنرا غسل گویند و استعمال آنرا در تبها و بسیاری از امراض مضر داشت حتی ترك استعمال آنرا بیش از چند ساعت حرام نمود و فوائدی برای نوشیدن آن ذکر کرده که پیش از وی معهود نبود و اطبا آنرا نمیشناختند و این احکام پیش از این مذکور شد و بزودی حکمت‌ها و اسرار آن خواهد آمد

بشر پیش از این سر این احکام و مصالح آنرا نمیدانست تا قرن گذشته یعنی بعد از

تغییر دائم میباشند وعلم آن مختص ذات علام الغیوب استکه تغییر ازمنه واوقات بدان دگرگونی ندهد واختلاف امکنه واوضاع درآن تأثیری ننماید ومحیط واحوال رابدان راه نباشد چنین کسی میتواند تشریع شرائع وتقنین قوانین کند وحده لاشریك له **ومن لم یحکم بماانزل الله فاولئك هم الکافرون**

اسرار آنچه از احکام طهارت وملحقات بآن که قبلا مذکورشد وحفظ الصحه اصحاب شریعت وبعض حکمت های آن

مقدمه

نظافت وطهارت ازحدثها وخبث ها وجمیع ناپاکی ها ازمهمترین چیزیست که شریعت اسلام دراحکام آن اهتمام داشته وازهمان روزاول بعثت ونزول وحی بدان امر فرموده زیرا موضوع پاکیزگی سومین حکمی است که بنابرمشهور بپیغمبروحی شده درآنجا که خدای تعالی میفرماید و **وثیابك فطهر والرجز فاهجر** لباس خودرا پاکیزه کن واز ناپاکی هادوری گزین) ودرسنت، نظافت را نصف ایمان قرارداد وآنرا نابود کننده هم وفقرشمرد وکثافت و قذارت را خوابگاه شیطان دانست . گذشته از وجدان، طب جدید ثابت کرده که صحت بدن و درستی اندیشه ورفتن هواجس ووسواس و بلندی فکروانبساط نفس تمام اینها موقوف برطهارت وپاکیزگی است بهمین جهت شارع آنرا درجمیع احوال مراعات کرده وبدانچه موجب آن شود امرفرموده وازتلوث وآلودگی بکثافت ونجاست وباقی بودن برحدث وجنابت نهی فرموده چنانکه هر چیزی را که موجب حفظ صحت برای تندرستان ودفع مرض از ایشان ورفع وازالهٔ آن ازبیماران بوده بتفصیلی که هیچ حکیمی درحکمت وهیچ طبیبی درطبابت خود بدان نخواهدرسید رعایت کرده اینها ازچیزهائی است که خودبخود دلالت دارد براینکه آنها وحی است که ازجانب خدایتعالی برپیغمبرش نازل گشته زیرا برای بشر ممکن نیست که بدانچه ازاحکام طهارت وصحت درشرع واردشده احاطه یابد مادامیکه ازوحی الهی مدد نگیرد خصوصاً

که از آن ترکیب شده پس هرگاه ترکیبات جسم ومواد آن از بین رفت ضررش نیز منتفی است .

مسئله سوم ـ هنگامیکه اوصاف نجاست بر آب غلبه کند ورنگ یا طعم یا بوی آن را تغییر دهد دراینصورت آب نجس میشود برای اینکه این کیفیت کاشف از این استکه آن بنجاست اشباع شده نمیتواند برگردد وآنرا حل کرده بگذارد و ترکیبات آنرا تغییر دهد پس ضررش بحال خود باقی است .

مسئله چهارم ـ اگر آب کم باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود هرچند اوصاف سه گانه آن تغییر نکند برای اینکه آب قلیل نیروی تغییر دادن ترکیبات اجسامی که بآن اتصال پیدا کرده ندارد وعمل حشرات و میکروبات چند برابر میشود پس استعمال چنین آبی ضرر دارد واندازه آب قلیل را پیش از این دانستی .

مسئله پنجم ـ هرگاه نجاست ازجسمی بوسیله خاراندن یا مالش یاخشک شدن یا بوسیله دیگر زائل شود بطوریکه اثری ازنجاسات در آن نماند آب قلیل بملاقات آن نجس نمیشود زیرا نجاست بآن متصل نشده هرچند تطهیر آن محلی که بنجاست ملوث شده واجب است .

مسئله ششم ـ حکم آب باران درموقع باریدن حکم آب زیاد است هرچند خود باران کم باشد پس وقتیکه باران قطع شد وچیزی از آن درروی زمین باقی ماند ملحق میشود بحکم آب راکد اگر ازکر کمتر است بملاقات نجاست نجس میشود واگر بقدر کر یا از آن زیادتر است نجس نمیشود مگر وقتیکه اوصاف سه گانه بر آن آب غلبه کند وطعم نجاست یا رنگ یا بوی آن بآب انتقال یابد درصورتیکه آب خود بخود دارای هیچ رنگ وطعم وبوئی نباشد . برای اینکه بهر اندازه که آب از اجسام خارجی سالمتر و صافتر باشد بهمان اندازه برازاله نجاست وحل وذوب کردن آن نیرومند تر است و آب باران پاکیزه ترین آبها وسالمترین آبها از آلودگی باجسام خارجی است بجهت اینکه آبهائی که درروی زمین هستند پاك وخالص نیستند بلکه بمواد عضویه ونمکها و گازها باختلاف آنچه که در آن رسوب یافته یابرروی زمین روان شده آلوده است جز آب باران که در موقع نزولش از این مواد سالم است و از آنها دروی یافت نمیشود مگر اثری از مواد

آنکه بیش از هزار و دویست سال از ظهور دین اسلام گذشته، برای دانشمندان بعض از خواص آب و فوائد آن ظاهر گشت و دانستند که آب مرکب از دو عنصر است که عبارتست از اوکسیژن و هیدروژن با نسبت معینه در صورتیکه قدما میپنداشتند که آب بسیط است و اطبا آنرا در معالجه بسیاری از امراض استعمال میکردند . در سنه ۱۲۵۵ میلادی در بلاد (نمسه) کشاورزی که او را (بریسنت) می‌گفتند ظهور کرد وی جمیع امراض را با آب معالجه مینمود و در تمام معالجات خود توفیق یافت و شهرت و آوازه‌اش در تمام بلاد اروپا منتشر شد و بامریکا سرایت کرد تا جائیکه بسیاری از مشاهیر اطباء طریقه معالجه او را پیروی کرده و هر مرض را با آب معالجه مینمودند و میدیدند که برای امراض صعب العلاج و دشوار آنگونه اثرها دارد که هیچ دوائی جز او این اثر نیست بهمین جهت مذهب (ادروتیراپیا) یعنی معالجه با آب پیدا شد و این طریقه تا امروز در بلاد اروپا و آمریکا شایع است و بهمین سبب حمرهائی از اسرار احکام شرعیه و مصالح آن شناخته شد تا اینکه قطع حاصل شده است که اینگونه احکام از وحی خداوند علیم و حکیم است و ما بعض آنهارا که علم بمدارک آن حاصل کردیم ضمن افاده در احکام یادآور میشویم (و بزودی در مرحله ثانیه مزید توضیح فوائد آب خواهد آمد پس بدانجا رجوع فرما

فصل دوم

در احکام آب و در آن مسائلی است

مسئله اول ـ آب خودش نجس نمیشود پاک بوده و پاک کننده غیر خود نیز هست برای اینکه آب قوی‌ترین محلولات است برای حل و گداخته کردن اجسام که در هر مکانی وجود دارد و تمام اجسام [illegible] مواد چربی را دور میکند و همه چیز را از محل خود نقل میدهد و همچنین [illegible] را [illegible] صاف [illegible] از جائی بجای دیگر نقل داده آنرا پاک میکند و آنچه [illegible] نجاسات و مواد ضرری که با آب [illegible] میشوید .

مسئله دوم ـ آب بملاقات نجاست نجس نمیشود برای اینکه آب نجاست را مستهلک کرده و آنرا میگدازد و کیفیت و ترکیب آنرا تغییر میدهد پس آن نجاست زائل میشود بجهت اینکه نجاست تابع شخصیت اجسام و ترکیبات آن است نه تابع مواد اصلیه‌ای

حدث ناتوان میشود واستعمال آن برای نوشیدن حرام است اگر احتمال ضرر داده شود وواجب نیست بهرچه که ریخته شده آنرا تطهیر نمود زیرا چنین آبی خودش پاك است ولی ازپاك کردن غیر خود عاجز است

مسئله یازدهم - هرگاه آب با اجسام خارجی مثل شکر و نفط وسرکه و گل مخلوط شد یا ازاجسامی که در آنها آب است شیره گرفته شد مثل لیمو و انار وخیار، اطلاقیت از آن سلب گشته و آنرا آب مضاف مینامند وچنین آبی هرچند خودش پاك است ولی غیر خودرا پاك نمی کند زیرا او نیروی حل نجاست وازاله آنرا ندارد بجهت اینکه اجسام آلوده شده ،آن نیروی آنرا ازچنین عملی ضعیف کرده

مسئله دوازدهم - آب مضاف بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود هرچند زیاد باشد برای اینکه توانائی بر استهلاك آن ندارد پس نجاست بآن غلبه کرده نجسش میکند

مسئله سیزدهم - هرگاه آب مطلق در تطهیر متنجسی استعمال شود وعین نجاست را ملاقات نکرده باشد استعمال آن برای تطهیر متنجس دیگر جائز است زیرا مادامیکه با نجاست مخلوط نشود بنیروی خود باقی است .

مسئله چهاردهم - آبی که در استنجا استعمال میشود پاك است هرگاه نجاست از مخرج تعدی نکرده باشد باینمعنی که تخلی بحال متعارف باشد زیرا بول وغایط پیش ازاینکه از بدن بیرون آیند پاکند وپس ازخروج آنها یعنی اتصال یافتن بهوا نجس میشوند بجهت اینکه هوا کیفیت آنها را تغییر میدهد ودر بول وغایط مواد زیان داری بواسطه تغییر ترکیبات آنها ایجاد میکند که پیش ازخروج در آنها نبود وبهر اندازه که زمان برخورد هوا بآنها طولانی ترشود ضرر آن موادشدیدتر میگردد پس اگر در حالیکه آنها درمخرج هستند پیش از آنکه منفصل شوند یا بتعدی فاحش تعدی کنند آب بآنها برسد نجاست آنها ضعیف است بجهت قلت موادمضره در آنها پس نمیتوانند برآب غالب شوند بلکه آب بدانها غلبه پیدا میکند و برای هوا تأثیری در آنها باقی نمی گذارد وآب بحال طهارت وپاکی خودباقی میماند .

دراینجا یك بحث طبی فیزیولوژی شریفی است که کشف مینماید ازدقت و عظمت شریعت اسلامی واعجاز آن واین مختصر مناسب شرح آن نیست پس بآن یك اشاره

نشادری واملاح فلزی واسید کاربونیك که اینمواد خود چیزهائی هستند که بر سرعت تغییر دادن ترکیبات اجسام نجاست وذوب کردن وازاله آن کمك میکنند ونیروی پاك کردن آب را تقویت کرده وترکیبات نجاست را حل میکنند.

مسئله هفتم - آب چاه موقعیکه بانجاست ملاقات کرد برای استعمال وطهارت صالح نیست زیرا ضعیف ترین آبها درمرابر مقاومت نجاست است بجهت اینکه ازهوا دور است . برای اینکه مواد کاربونی که درچاهها رسوب دارد مانع وصول اکسیژن هوا بآب است وبهمین جهت آبهائی که با هوا تلاقی نمیکنند هضم آنها دشوار بوده وسنگین اند . و اجسامی که بجهت هوا در آب پیدا میشوند بزرگتر نداز اجسامی که درهوای خالص است پس اکسیژن بیشتر ازآنت درآب ذوب میشود ومقدار آن در هوای آب بیش ازهوای جو خالص است مثلا در صد قسمت حجم هوای آب تقریباً ثلث آن ازاکسیژن است یعنی سی وچهار ونه دهم واحد آن ،درحالیکه همین حجم درهوای جو بیش از بیست ویك درصد ازاکسیژن را محتوی نیست وهمین اثر وخاصیت ازچیزهائی استکه آبهای مجرد از هوا را تضعیف میکند وبهمین جهت از تطهیر عاجز میشوند وشرب آنها بمجرد ملاقات نجاست مضر میشود هرچند زیاد باشد .

مسئله هشتم - طریق تطهیر آب چاه اینست که مقداری ازآن کشیده شود تا اگر تغییر کرده تغییرش زائل شود واگر تغییر نکرده آن اندازه ایکه معین شده بتفصیلی که سابقاً مذکور شد ازآن کشیده شود برای اینکه آب کشیدن ازچاه موجب زوال نجاست آن وملاقات هوا با آب آن میگردد وبهمین جهت استکه اگر بخواهند با آلت دیگری مثل تلمبه غیر آلت نزح آب آنرا خارج کنند پاك نمیشود بجهت اینکه بادها وسمم بآن نمیوزد وازاین جهت مقتصر ومنحصر است برمورد نص که آن همین نزح است .

مسئله نهم - آب قلیل هرگاه نجس شود تطهیر آن باتصال بآب جاری یاکر است یا ریزش باران درموقع باریدن بآن است برای اینکه این کیفیت آنچه نجاست در آن است زائل کرده مستهلك مینماید .

مسئله دهم - آب قلیل یاکثیر هرگاه متغیر شود بغیر نجاست استعمال آن برای تطهیر ووضو مکروه است زیرا بواسطه مواد خارجه ایکه درآن است از ازاله نجاست ورفع

ضخیمی را اقتضا میکرد، آنگاه کوچکترین برخورد هوا در برگرداندن آب چاه بحال خود وصالح نمودن آن برای استعمال تأثیر میکند زیرا همین برخورد کم برای طرد مواد کربونی که آب چاه را پوشانیده و آلوده کرده و برای رسانیدن اوکسیژن بآب کافی است و اگر بیشتر باشد البته اولی واصح است وبهمین جهت اخبار در مقدار نرخ (آب چاه کشیدن) مختلف است ومنافاتی بین آنها نیست بلکه عمل کردن بجمیع آنها صحیح است ودر آنچه مادر مرحله اولی ازمقادیریکه برای آب چاه ذکر کردیم کفایت است

مسئله شانزدهم ـ هرگاه آب در ظرفی درمقابل آفتاب گرم شود استعمال آن موجب تهییج در پوست و پرده های کسیکه خود را میشوید میشود پس او را برای قبول عوارض جلدی وزخمین شدن مستعد کرده و پوست را ضعیف میکند تاجائیکه پوست بیندازد و بردفع رطوبات بواسطه عروق شعریه (رگهای مومی) که زیر پوست درمیان خون است توانا نباشد پس زیر آن رطوبت باقی مانده وروی آن را قشر سفید یازردی پوشاند واین همان مرض برص است پناه بخدا ازاین مرض . وچون این مرض مکروبی یاجرثومی است پس پوست تهییج شده مستعد برای قبول این میکروب واین جرثومه هاست وبسا باشد که در آبیکه در آفتاب گرم شده مکروب برص وجود داشته باشد پس موقعیکه آنرا درمقابل آفتاب گرم کنند موجب نمو این میکروب شود چنانکه همین آبیکه بوسیله اشعه بنفش گرم شده موجب حدت وضعیف شدن و نازك شدن پوست میشود وبهمین جهت شارع ازشست وشو وغسل بابیکه درظرفی درمقابل آفتاب گرم شده نهی فرموده وفقها حکم بکراهت اینعمل کرده اند واصل این حکم آنست که پیغمبر (ص) بزنیکه قمقمه اش را در آفتاب گذاشته بود وبدان غسل میکرد فرمود :لاتعودی الی ذالك فانه یؤثر البرص دیگر چنین کاری نکنی که موجب مرض برص است)ودراین باب اخبار دیگر نیز هست وکراهت آن خیلی شدید است . ولی این حکم شامل آب غدیرهائیکه آفتاب آنهارا گرم میکند نیست زیرا بجهت مواد عقیم کننده ایکه درخاك وزمین است مانع ازضرر رسانیدن آب گرم شده ببدن شست وشو کننده میباشد .

مسئله هفدهم غسل دادن اموات با آبیکه بوسیله آتش گرم شده باشد مکروه است زیرا چنین آبی کمك میکند بسرعت پاشیدگی میت درقبر وغالب شدن مواد آن برخاك و

اجمالی مینمائیم : هنگامیکه بول در مجاورت هوا قرار گیرد و بحال خود باقی بماند رنگش بتیره گی تغییر میکند واین تیره گی بسبب جذب نمودن اکسیژن و تأثیر ماده رنگ آور بدان رخ میدهد و هرچه مجاورت بول درهوا طولانی تر شود این حالت بیشتر میشود تا وقتیکه بیش از بیست وچهار ساعت بر آن بگذرد در اینحال بول قلوی وشورمزه شده و در نتیجه انقلابی که در آن از تبدل الیوری (اوریك) بنشادر حاصل میشود بوی آمونیاك در آن ظاهر میگردد پس هوا ترکیبات بول را تدریجاً تغییر میدهد ودر اولین خروج او از این صورت تغییر محسوسی در آن حادث نمیشود وغائط از لابلای مرده هائیکه در بدن انسان است منفصل میشود واز مواد (آبی تلیمیه) که تدریجاً تحلیل میرود بوجود می آید نه از فضولات غذائی، برای اینکه آن بدست می آید ولو با استعمال موادیکه تمام آن هضم گشته باشد وبا او اجزائیکه از غذاهای هضم نشدنی وجذب نشدنی ترکیب می شود مثل نسوج تمددیه وقرنیه وخشبیه (سلولوزی) واملاحی که حل نمیشوند مانند نوره ومنیزی و ماده رنك آور صفراوی و کلیترین و اسید لاکتیك و غیر آن و این مواد بمجاورت هوا منفعل ومتأثر میگردد و بهر اندازه که مجاورت آن در هوا بیشتر باشد تغییر ترکیبات آن بیشتر است ودر اولین خروج آن تغییری حاصل نمیشود و همینکه از مخرج جدا شد شروع بتغییر کردن میکند واز آن برای انسان زیانها حاصل میشود وبا این کیفیت معلوم میشود که آب قلیل بول وغائط را در ابتدای خروجشان مقهور میکند وبرای هوا اثری در ترکیبات بول وغائط نمیگذارد اما وقتیکه هوا در آنها نفوذ کرد پس از آنکه در ترکیبات آنها تغییر رخ داد دیگر آب بآنها مسلط نیست و آنها آب را مقهور میکنند اینها حقایقی استکه علم فیزیولوژی پس از گذشتن بیش از هزار سال از زمانیکه پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله احکام این دو (بول وغائط) را بیان فرموده معلوم شده، آیا امکان دارد که آنچه را که پیغمبر فرموده جز وحی از جانب پروردگار جلیل باشد؟!

مسئله پانزدهم - آب چاه که باهوا تماس نداشته باشد فقط بنجاسات معینه ای منفعل میگردد و آنها عبارت از نجاساتی اند که در روایات بر آنها نص وارد گشته وما پیش از این آنها را یاد آور شدیم وبنجاسات دیگر که از طرف شارع نص بر آن وارد نگشته منفعل نمیگردد، وما اگر میخواستیم آنرا از جهت طبی وفیزیولوژی شرح دهیم کتاب

فصل سوم
در آنچه از آن تطهیر میشود

البته ازهرچیز نجس تطهیر میشود، وفقط تطهیر از آن بدین جهت واجب شده که استعمال چیز نجس برای انسان مضر است پس اجتناب وتطهیر از آن واجب است نجاسات نه چیزند اول بول ـ و آن چیزیست که کلیتین آنرا بمثانه افرازمیکند آنگاه انسان آنراغالباً باراده خود خارج میکند ومشتمل است برمواد واملاح بسیاری که از آنها ماده فوسفات اسید سودیوم ، واسیدلاکتیك، ومواد عطریه، وعناصر جامده ؛ واکزانتین، وکرانتین، واسیدایبوریك، واسیدهای چرب، ومواد رنك‌زا، ونمك طعام ، وفوسفات‌قلوه‌ای وفوسفات نوره. وفوسفات منیزی؛ وسولفاتهای‌قلوه‌ای؛ وترشی سالیك وامونیاك، وغیرها وماده‌اوره است وغالباً دربول بنسبت سی‌تا ۱۴۰۰ از مجموع بول است وماده ایستکه اسیداوریك مینامند ونسبت آن بمجموع بول کمتر ازیك بهزاراست جزاینکه آن‌خیلی زهرناك‌بوده ودارای تاثیر قوی است بطوریکه پوست‌رازخم کرده وبدانچه اتصال داشته‌باشد آنرا میخراشد. مواد‌بولی باترکیبات زهرناك ومضرخود مادامیکه‌دربدن‌انسان‌است‌ضرری‌نمیرساند زیراتاثیر آن‌ضعیف یاهیچ‌است اماهنگامیکه ازمجری بیرون‌آمد وهوارامس وملاقات کرد ضرر آن شدید میشود چنانکه درباب استنجا گذشت وبهراندازه که‌اتصال‌آن درهوا طولانی‌تر شود ضررش زیادتراست واز ازوجت خالی‌نیست بهمین‌جهت‌درابتداء خروج آن‌ازمجری تاثیرش کم‌است وهمینکه باآب‌شسته شد اثرش منحل وزائل میشود وآب‌را نجس نمیکند اما همینکه ازمجری جداشد وبلباس یابدن اتصال‌یافت ضررش زیادمیشود وآنوقت‌خبیث‌ترین نجاسات‌می‌-گردد،بهمین جهت شارع بشستن آن‌یکمرتبه بآب‌قلیل اکتفا نکرده و واجب فرمود که‌دومرتبه شسته‌شود بخلاف نجاسات دیگر. تمام این خصوصیات ازبول است وهر حیوانی‌که گوشش مأکول‌نبوده وخودگوشتخوار است‌میباشد، امامأکول اللحم و آن حیوانی‌است که باگیاهها تغذیه‌میکند بول آن مشتمل برمؤثری ازاین‌ماده‌نیست. زیرا خوردن گوشت‌است که‌ترشی اوریك‌را دربول زیادمیکند وچون‌این اسید(ترشی)در

بجهت اینکه جرثومه‌هائی که موجب جمود نعشی هستند هلاکتشان در آب گرم بکندی صورت میگیرد درصورتیکه آب سرد ریشه کنشان میکند و توضیح این مطلب در بحث اموات موقع ذکر کفن و غسل خواهد آمد

مسئله هیجدهم - آبی را که جسد کافر یا سك یا خنزیری مس کرده باشد استعمال آن حرام است بتفصیلی که در مرحلهٔ اولی مذکور شد بجهت زیانهائی که این سه چیز در آب بوجود می آورند که توضیح آن قریباً در موقع ذکر نجاسات و ذکر چیزهائیکه پیش مانده شان مکروه بوده و خالی از ضرر نیست خواهد و همچنین شرح ضررهای آن در موقع بحث از اطعمه در مرحله ثالثه خواهد آمد .

مسئله نوزدهم - هنگامیکه بداند آب متنجس است استعمال آن در نوشیدن و سائر استعمالات شرعیه حرام است بجهت ضررهائیکه نجاسات دارند و شرح آن در فصل آینده خواهد آمد .

بیستم - هنگامیکه آب نجس با آب طاهر مشتبه شود واجب است که از هر دو صرفنظر کرد . برای اینکه صحت انسان و طهارت واقعی او بنظر شارع از نظافت صوری مهمتر است پس هرگاه ناچار شد بنوشیدن چنین آبی بقدریکه از هلاکت مأمون شود جائز است اما هرگاه در استعمال آن برای رفع نجاست بجهت نماز خواندن یا وضو گرفتن یا غسل ناچار شد جائز نیست و باید وضو و غسل را ترك گفته برای حفظ سلامتی خود تیمم کند .



تذکر

چون بمنظور سرعت طبع کتاب مجبور شدیم آنرا بدو مطبعه بدهیم ناچار شماره‌های صفحات را حدساً تعیین کردیم اینك بعلت عدم تطابق پیش بینی شماره ۳۰۱ و ۳۱۲ مکرر شد

از پیغمبر صلی اله علیه و آله روایت شده که فرمود : **بول الغلام ینضح و بول الجاریة یغسل** بول پسر بچه را پاك میكنند و بول دختر بچه را میشویند) ودر خبر دیگر است که حضرت حسن ابن علی (ع) در دامن جدش پیغمبر بود و آب بول کرد یکنفر از صحابه عرض کرد که قبای خودرا بدهید تا می شویم حضرت فرمود: فقط از بول دختر باید شسته شود واخبار دراین باره بسیار است ، فقهاء اتفاق دارند بر اینکه بول دختر بچه پیش از غذاخواری شسته نمیشود هرچند قلیلی در بول دختر بچه اختلاف کرده آنرا نیز بپسر بچه ملحق کرده‌اند ولی دلیل برخلاف قائم است

اینجا لازم است که از اطباء و فیزیولوریست‌ها و کسانیکه کمترین انصاف را دارند بپرسیم و بگوئیم : چه کسی بپیغمبری را که در جزیرة العرب در بلاد امی و بیسواد وعصر جاهلیت متولد شده اینگونه دفتر را در علوم فیزیولوری خبرداد باینکه احکام شرعیه‌ای بیاورد که منطبق باشد بر آخرین چیز یکه زدنت بدان توان رسید آیا این دلیل بر صدق رسالت او کافی نیست واینکه آن بیماب فقط از جانب خدای عالم بغیب و سرائر و آفریننده تمام ازواج آفرینش سخن میگفت ، ایا همین دلالت بر توحید نمی کند چنانکه دلالت بر صدق رسالت مینماید ، کسی که بعد از مشاهده امثال اینگونه احکام در امر رسالت تردید نماید مکابری است که یقین خود انکار و بر کفر خود اصرار دارد

وبزودی مزید توضیح احکام متعلقه ببول در مبحث آداب خارت خواهد آمد چنانکه شرح بعض احکام آن در موضوع آب استنجاء گذشت

دوم فضله و غائط حیوانات که گوشت آنها خوردنی نیست برای اینکه در ان مواد مختلفه ای هستکه همینکه هوا آن را مس نماید بالد میشود و حکم غائط در داخل بدن انسان و در خارج آن همان حکم بول است جز اینکه نجاست آن کمتر از بول است بجهت مشتمل نبودن بر اسیدهائیکه از بول است و فاقد بودن مشتر املاح بول ، چون چنین است پس در تطهیر آن یکمرتبه شستن کافی است هر چند با آب قلیل باشد و آب استنجاء آن مانند آب استنجاء از بول است

برای غائط و بول و کیفیت تخلی و تطهیر احکام بسیار و اسرار عجیبه بیشمار است و چون چنین است مناسب است که برای آن فصلی جداگانه بعد از این فصل ترتیب دهیم

حیوانات گیاهخوار خیلی کم است وهمان است که انحلال املاح موجوده در بول میشود مانند نمك طعام وسلفاتهای قلوه‌ای وفسفاتهای قلوی و خاکی پس آنچه ازاین قبیل املاح در بول یافت شود از نوره ومنیزی در بول حیواناتی که گیاهخوارند حل نمیگردد زیرا آن فاقد اسیداوریك است ودر آن راکد میماند پس رنك آنرا تیره میکند بجهت اینکه تغذیه بانباتات بول را قلوی میکند وتغذیه باگوشت اسیدها (ترشی‌ها) رازیاد میکند. بهمین جهت درشرع حکم شده بپاکی بول حیواناتی که گوشت آن خوراکی است برای وجود نداشتن ترشی در آن ونهی شده ازنوشیدن آن زیرا ازضرر خالی نیست هرچند ضررش کم باشد. آنگاه بول زن وبول مرد دررنك ووزن متفاوتند: بول زن از حیث وزن سبك‌تر است وازحیث رنك ضعیفتر و مقدار بولی که اززن افرازمیشود کمتر است ازمقدار بولی که ازمرد افرازمیشود واسیداوریك درزن بیش ازمرداست وهمچنین سایر اسیدها واملاح دراین دو جنس مختلف است. وبول بچه شیرخواریکه هنوزغذاخوار نشده با بول جوانان واطفالیکه غذاخوارند اختلاف دارد. پس بول کودك درروزهای اوایه ولادتش تیرهٔ بی رنك است برای مخلوط بودنش (بسفایژاپی تلومی) واثرشیمیائی آن بی اثر بودن آن است ودر آن ترشی خیلی کمی یافت میشود ووزن نوعی آن تدریجاً نقصان میپذیرد تاروزدهم ولادتش وتدریجاً مشابهت ببول جوانان پیدامیکند تاماه دوم ولادتش آنگاه شفاف گشته وازپیش صافتر میشود وبوزن ومقدارش اضافه میگردد ولکن دراثر شیمیائی بهمان حال عدیم الفاعلیه خود باقی میماند مادامیکه غذاخوار نشده پس همینکه غذاخوردن طفل برشیر خوردنش غلبه کرد در بول او اثر شیمیائی که اراسید هائیکه دربول مردان است حاصل میشود. اینهاچیزهائی است که علم فزیولوژی وطب آنرا معلوم ومذکور داشته وهمینکه رجوع کنیم باحکام شرعیه امر عجیبی را خواهیم دید چنانکه درمرحله اولی دانستی: شارع درمورد پسربچه پیش ازاینکه غذارخوارشود هرگاه بولش بجامه‌ای برسد حکم بواجب بودن شستن آن نکرده بلکه اکتفا بپاشیدن و ریختن آب بروی بول اکتفا نموده وانفصال آب را ازجامه یافشار دادن آن رالازم ندانسته ولی در بول دختر بچه بهمین اکتفانکرده بلکه هرگاه بول دختربچه پیش ازاینکه غذاخوار شود بجامه‌ای برسد قائل بوجوب شستن آن گردیده

میفهماند پس منی برای آن نجس استکه مشتمل است بر حیوانات ریزی که اتصال انها با انسان مضر است و فرقی بین منی ماکول اللحم وغیر ماکول اللحم نیست زیرا ضرر حیوانی که در منی غیر ماکول است مانند ضرر خود این حیوانات است و ضرر حیوانات منی حیواناتی که گوشتشان خوردنی است مثل ضرر مردار است زیرا او حیوان مرده است. منی ناقض یعنی شکننده طهارت وموجب غسل است بجهت خلالها و شکافهائی که در مجموع عصبی ایجاد مینماید آنچنانیکه جز بآب اصلاح نمیشود بجهت آن که در طب جدید مقرر شده که آب جمیع مرض ها را معالجه مینماید خصوصا مرض های عصبی را اما ودی ومذی چون این دو از غدها و غشائیکه فوق محل تکون حیوانات منوی است خارج میشوند

لذا از حیوانات اسپرماتوزوئیدی خالیند بهمین جهت در شرع طاهر بوده و ناقض طهارت وموجب غسل نیستند و از همین جا مقداری از اسرار واجب بودن ختنه وحرام بودن استمناء بادست ولواط دانسته میشود چنانکه در فصول کتاب نکاح خواهد آمد، و بوسیله این احکام وامثال آن بصدق رسالت حضرت ختمی مرتبت ص یقین حاصل میشود واین خودیکی از معجزات رسالت است و با دقت در ترکیب و ترتیب نسوجها و غشاءها و غده های منوی و تخمدان و تخمك (اویل) ورحم از اعمال فیزیولوژی وخواص آن آثار قدرت و تدبیر وقصد و آیات توحید ظاهر و آشکار میگردد پس وای بر کسیکه آنرا انکار نماید وقائل بصدفه و اتفاق شود چنانکه برماديون جاهل ومعاندین لجوج بر باطل دست داده و توضیح این معنی در فصول رکن اول گذشت

چهارم-خون- عبارت است از سیالی رنك شفافی که در آن عدد بسیاری از گویچه های (گلوبول) قرمز رنك شناور ند و بگویچه های قرمز نامیده میشوند این گویچه ها از ماده زلالی وماده رنك آور تشکیل شده و درمیان خون گویچه های سفیدی نیز هست و از خواص آنها اینست که هر صدمه وضربت یا کوفتگی یا جراحت یاده ل یا زخم یا غیر آن بر بدن طاری میشود این گویچه ها بدفاع بر می خیزند واز آن رنج وصدمه جلوگیری ودفاع می کنند تا بمیرند و آنها را بشکل مجموعه ای از حرك یا قشر غشائی سفید در دمل و کورك ها میتوان یافت چنانکه از خصائص فیزیولژی گویچه های قرمز جلب اوکسیژن هواو وارد کردن آن بقلب و ثانیا رفع اکسید کربون بواسطه تنفس بخارج است بهمین جهت است که

سوم.منی. عبارت اوچیزروانی است که از افرازخصیتین ولوله که از آن منی عبور میکند وحجرات وچینه دانهای کوچك وبرستانه و غدهای کوبرو افرازمخاطی ازغشاءمجرای بول حاصل میشودومشتمل است بر حیواناتیکه (اسپر ماتوزوئید) میناممند که طول هریك بیست وهزارم متراست وهریك عبارتست از جانور کوچکی که درقطرات سیال منوی شناه میکندودارای سروگردن وگمرو دم ودنباله میباشد وسرش بیضی شکل بوده و دارای پوششی است وبرسر آن جزءمحدودی شبیه نوك نیزه یاکارداست که بدانوسیله این حیوان موقعیکه دست یافت بتخمکی که دررحم زن است قسمتی از آنرا پاره کرده بدان آویزان میشوددراینموقع دنباله ای که داشت وبدانوسیله بطرف تخمك درحرکت بودمیافتدزیرادیگر بدان حاجتی ندارد اینك تخمك راتیکه تیکه کرده واز آن تغذی میکندو نمومی یابد بقدرت خدایتعالی وتدبیرو حکمت اوجل شانه جنین میشودهمین حیوانات ریزه هستند که بساميشود در بعض مردان معدوم میشودلذاعقیم گشته وبی اولادی بر ایشان حاصل میگردد، وبرای منعدم گشتن اسپرماتوزوئیدهااسبابیست که بعضی از انهادر اصل تکون مرد خلقی است یعنی چنین خلق شده وعلاجی ندارد وبعضی از آنهاعارضی است واکثرعقیمی که برای مردان حاصل میشود بسبب استمناء (جلق زدن) وعزل (بیرون ریختن منی ازرحم) وبرغیرحلال ازپشت درآمدن، و وجودغلفه (پوسته ذکر) وختنه نکردن میباشدخصوصاهرگاه غلفه تنك باشد وهمچنین دائم-الخمر بودن ازاسباب عقیمی است، همینکه منی خارج میشوددربدن ارتعاشی (لرزش) احداث و درمجموع عصبی حرکتی ایجادمیکند که شامل دماغ وقلب وریه و کبد ومعده وجمیع اجزاء بدن میگردد. درمنی حیوانات اسپرماتوزوئید بسیاراست وفقط یکی یادوتا از اینها بتخمك می چسبدونادر اتفاق میافتد که در انسان بیش از یکی یادو تابجنینی توفیق یابد و آن یامتکون نمیشود یا بامنی خارج نمیگرددمگر وقتی که شهوت کامل باشد وعلامت آن جستن وارتعاش وسستی بدن است: هرگاه شهوت کامل نبوده باشد آنچه خارج میشود منحصر است بر ترشحاتیکه از برستانه ولو لهقنات وغده های کوبر بیرون میاید یا ازغشا مخاطی بوده وازحیوانات ریزه خالی میباشدو بدان (مذی) میگویند اگراز بازی کردن با زنان ناشی شود، واگر بعدازبول کردن و ازترشح دنباله مجرای بول و غشاه مخاطی بوده بدان (ودی) گویند. اینگونه مکتشفات جدیده اسرار وحکمت های احکام منی شرعی را

حرکت کردن درهوای آزاد از نور آفتاب و کمتر تنفس عمیق نمودن واکتفا کردن بتنفس سطحی که ریتین را پر نکنند:

حجامت- بیشتر و بهتر چیزیکه خون را صاف ولطیف می کند حجامت است پس کسی که بدان عادت داشته باشد همواره خونش صاف وازاکثر امراض سالم است خصوصاً ازمرض فشارخون وسکته و آن خوردنی‌ها ونوشیدنی‌ها که یاد آورشدیم بوی ضرر نمیرساند وخونش‌را کثیف نمیکند وامراضی که بدان مبتلا میشود شفامییابند بهمین جهت درشرع انقدر ترغیب بحجامت‌شده تا جائیکه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله فرمود : هیچوقت جبرئیل بسوی‌من نیامده‌مگر اینکه مرا امر کرد که امت‌خودرا وصیت کنم بحجامت کردن وبسا میشد که حضرت صادق علیه‌السلام شبانه میفرستاد به سراغ حجامتگر و باو امر میفرمود که اسباب حجامت خودرا بشوید وحجامت کند وقتیکه‌ازعلت ازاینعمل آنجناب سئوال‌میکردند میفرمود : بسا باشد که خون طغیان کندو صاحب خودرا بکشد ! ودرحدیث رسول خدا (ص) است که فرمود :علیکم بالحجامة لا یتبیغ باحدکم الدم فیقتله (برشماباد بحجامت‌مبادا خون بریکی‌از شماها طغیان کند واورا بکشد) احادیث دراین باره‌از پیغمبر (ص) واهل‌بیت او بسیار است‌که بحدتواتر میرسد. اطباء این‌زمان‌درخصوص‌حجامت‌ازحدود‌مبانی‌طبی‌تجاوز کرده‌اند که‌مردم راازحجامت منع کرده وبرترك این حکم شرعی که موجب سلامت است تحریض نموده‌اند وبدین‌جهت آنانرا بامراضی دچار کرده‌اند که اززمانی که‌نور اسلام تابیدن گرفت ، تااین‌زمان آن‌مرضهارا نمی‌شناختند زیرامردم بامرشرع برحجامت مواظبت داشتند وسالم بودند وچون آنرا ترك‌نمودند‌این بیماریهادرمیان‌ایشان آشکارشد پس‌بهلاکت افتادند واز مهمترین آنها مرض فشار خون است وقند بول وازدیاد ماده اوره در آن ، اینگونه امراضی که طب‌جدید ازمعالجه ودفع آن عاجز است وبهترین دواهاپس‌از عارض‌شدن این‌مرض حجامت‌است که‌اگربدان‌مواظبت میکردندهرگز بدان‌مبتلا نمی‌شدند . من‌خودم مدت‌پانزده‌سال‌درقریه‌ای ازقراء همدان دربندو گرفتار بودم ودراین‌قریه برای معالجه امراض نه‌دوائی‌بود ونه‌طبیب‌حاذقی یافت‌میشدو بیماران درمعرض هلاکت‌بودند من‌مجبورشدم که‌بمعالجه‌بیماران پردازم‌پس آنهارا باستفراغات

خون در ریه بسیار بوده و بدو برابر مجموع آنچه در بدن است بالغ میشود. جسم سیالی که در میان آن این گویچه ها شناورند از آب گداخته زلال و مواد چرب و انیدرید کربونیک و اکسیژن و آزوت و کلورور سودیوم و فسفات سودیوم وغیر آن تکوین و تشکیل شده و از خصائص این ماده سیال آنست که بسهولت بوسیله آب از لباس و بدن برغم آنچه از مواد لزج و سکر آور در است رفع میشود خون اگر سالم و معتدل باشد صحت کامل را ضامن بوده و صاحب خود را همواره شادمان و باهوش و سبکروح و سریع الحرکه و با نشاط و صبور در مکاره و در برابر شدائد صاحب تحمل و بردبار نگاه میدارد پس بدنش سالم بوده و در زندگانی سعادتمند است بالعکس خون کثیف همواره صاحبش را محزون و مهموم و غمناک و کسل و کند فهم و در دمند و پر وسوسه داشته و بسا باشد که بر صاحب خود غلبه کرده او را با سکته ریوی یا سکته دماغی بکشد، و مرض فشار خون که انسان را با اینکه مدت طولانی زنده است همچون مرده میکند تا او را هلاك نماید منشاش جز کثافت خون نیست خون زیاد شبیه به آب کندیده ایست که در چاله ها در چرکینی ها باقی مانده باشد جریان آن در بدن بطئ و در دماغ و کبد و قلب و ریه و معده و اورده و شرائین ثقیل بوده موجب تصلب آنها و ضخامت قلب میگردد و خون در بدن سهل الجریان است هنگامیکه هوا او را ملاقات کند بجهت فایرینی که در آن است بسته میشود: پس اگر خون با هوا ملاقات کند آنگاه با انسان برسد و از مسامات پوست بدن که عروق شعریه که در پوست است نزدیك آن است داخل بدن شود خونی را که در داخل بدن است فاسد میکند و موجب فساد در آن گشته و متعاقب آن امراض مهلکه می آید: بهمین جهت در شرع تطهیر از آن واجب و خوردنش حرام است، مگر خونهائیکه بعد از ذبح در ذبیحه باقی میماند که آن در واقع خون نیست زیرا ترکیبات موجوده خون حقیقی را فاقد است. برای تصفیه خون طرق طبی بسیار است که از آن جمله است خودداری از خوردن کباب ها و چیزهای مهیج مانند فلفل و پیاز و سیر و کراث و گشنیز و تره تیزك (سبزی شاهی) وسائر تره ها و از جمله اجراء حرکات جسمانی در هوای آزاد پاکیزه و سکونت در اطاقهای نورانی آفتاب گیر، و تنفس عمیق که در ورزشهای بدنی مقرر است و خوابیدن در اطاقهائی که درها و پنجره های آن باز باشد و نوشیدن آبهای پاکیزه گوارا و شیرین و خودداری از خوردن غذاهای صعب الهضم و مهیج و گوشت و شراب و قهوه و چای و زیاد مصرف نکردن ادویه و عقاقیر و کمتر

(اماله)وسعوط و حجامت وحمام است ورسول خداصلی الله علیه و آله از هیچ دردی شکایت نکرد جز اینکه پناهگاهش حجامت بود، وحجامت عقل را زیاد کرده و برای حافظ حافظه را زیاد می کند و نفع حجامت در ماه حزیران بیشتر است، و حضرت ابوالحسن موسی ابن جعفر علیه السلام فرمود حجامت را در هفتم حزیران از دست مده پس اگر فوت شد در چهاردهم و بعد از آن در ماه آذار (و حضرت صادق علیه السلام فرمود حجامت در اولین سه شنبه ماه آذار رومی که داخل میشود سلامتی یکسال را بر عهده دارد باذن خدای تعالی و در هفدهم ماه بفرمایش حضرت صادق(ع). حجامت هفدهم ماه از اول هلال سلامتی یکسال است و بهترین روزها برای آن روز یکشنبه و دوشنبه است) و روز سه شنبه و چهار شنبه و پنجشنبه و شنبه منع وارد شده پس اولی آنست که در این ایام ترك کند و اخباری در جواز آنها نیز وارد شده که حمل شده بر صورت اضطرار و در اینکه هر گاه خون بصاحب خود طغیان کند و بر او طاغی شود حجامت میکند هر روزی که باشد، واما روز جمعه حجامت کردن کراهت شدید دارد و در این روز منع مؤکد وارد شده بسا باشد که کسیکه در این روزها حجامت کرده هلاك میشود برای حجامت کردن مواضعی در بدن است از رسول خداصلی الله علیه و آله وارد شده که آن جناب سه موضع را حجامت میفرمود یکی از آنها سر بوده که آنرا متقدمه مینامید ویکی دیگر بین دو کتف بوده که آنرا نافضه مینامید و یکی دیگر مابین دو ورك بالای ران بوده که آنرا مغیثه مینامید، و وارد شده که حجامت سر شفاء از هر دردی است مگر مرك و حجامت فریادرس است و حجامت سر شفاء از هفت مرض است. جنون، وجذام و برص و نعاس و درد دندان و تاریکی چشم و دردسر، و در خبر دیگر از جمله چیزهائیکه حجامت از بین میبرد آکله را شمرد (وازجمله آنها مرض سرطان است) و از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که (حجامت سر بیك شبر از طرف بینی و فاصله مابین دو ابرو است ورسول خداصلی الله علیه و آله این حجامت را منقذه مینامید واز آنجناب علیه السلام است که رسول خداصلی الله علیه و آله در اخد عین خود حجامت میفرمود پس جبرئیل از جانب خدای تبارك و تعالی با دستور حجامت کاهل داد اخدعین دو رگند که در دو جانب گردن میباشند و دو شعبه از وریدین هستند وکاهل مابین دو کتف است)

و اینکه پیغمبر باطن های خود را از رنجی که بدان رسیده بود حجامت کرد.

مانند دادن مسهلهای مناسب وچیزهای عرق آوروقی و رگ زدن وحجامت معالجه میکردم وبیشتر چیزیکه استعمال می کردم حجامت بود وبیشترمرضهائی که آنهارا بوسیله حجامت معالجه کردم کم خونی بود که بطریق خاص انجام میدادم و کمتر چیزی که استعمال مینمودم رگ زدن بودزیرا استفراغ خون از وریدخیلی مضراست مگردر حالات نادره ومشکل مانند سکته های دموی وبلغمی وحرارت مطبقه (تیفوئید) وامثال آن . وخود ازاثر حجامت نتایج گرانبهای باهری برای جمیع امراض مشاهده کردم درحالی که اطباء عصر ، حاضر نیستند که بدان اعتراف کنند اگر اینان تجارب خودرادراین باره ادامه میدادند هر اینه فوائدبزرگی استفاده می کردند واز دادن این دواهائی که مرض را زائل نمیکند تامرض دیگر ایجاد ننماید بی نیاز میشدند وبالجمله حجامت لازمه حیات انسانی است وهیچ ضرری در آن احتمال نمیرود بجهت اینکه انسان در آن مختار است پس وقتی که حجامت کردوخون بیرون آمد اگردید خونش صاف قرمز وروشن است ودر آن بوی بدی نیست جلوبش رامیگیرد واگر دید فاسد آلوده سیاه رنگ بدبو است حجامت راتکرار می کند تاخونش صاف شده رنگش نیکوو بوی بدش برود وچه خوب گفته جالینوس ، (خون تو بنده تست وبسا باشد که بنده ای آقایش را بکشد پس اورا آزاد کن آنگاه اگر دیدی صالح وخوب است نگهدار)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درقصه معراج فرمود.(سپس بآسمان هفتم صعود کردم پس بهیچ فرشته ای از فرشتگان مرور ننمودم مگر اینکه گفت: یا محمد! حجامت کن وامت خودرا امر بحجامت نما) و آنجناب (ص) فرمود. چه خوب عادتی است حجامت که چشم را جلا داده دردرا میبرد : دردسه تادواهم سه تاست درد. صفراو بلغم وخون است پس دوای خون حجامت است ودوای صفرا راه رفتن ودواء بلغم حمام است. امیرالمومنین علیه السلام فرمود. حجامت بدن را صحیح وعقل راشدید میکند. واز حضرت صادق علیه السلام وارداست که حجامت دوران رانافع است و آن اینست که اگر مردی را مرض دوران (سر گیجه) گرفت باید حجامت کندو بهترین چیزیکه بدان مداوامی کنید حجامت است وسعوط (گرد مهیجی است که بدماغ می کنند) ودوا چهارچیزاست حجامت و مالش از روی پوست وقی و حقنه. واز حضرت باقر علیه السلام وارد است که بهترین چیزیکه بدان مداوا میکنید حقنه

فقر است آنجا که میفرماید و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء
و در موضع دیگر بمعنی دخول در زناست آنجا که میفرماید کذالك لنصرف عنه السوء و
الفحشاء و در موضع سوم بمعنی برص است در آنجا که میفرماید ادخل یدك فی جیبك
تخرج بیضاء من غیر سوء و در رساله ذهبیه ای که حضرت امام رضا(ع) برای مامون در موضوع
حفظ الصحه و طب نوشت فصلی در حجامت و فصد است که بدنیست ملخص آنرا نقل کنیم امام
علیه السلام در ضمن این رساله فرمود هر گاه خواستی حجامت کنی باید در دوازدهم ماه هلالی
تا پانزدهمین شب باشد که آن برای بدن تو صحت بخش تر است پس همین که ماه تمام شد
حجامت مکن مگر اینکه ناچار باین کار شوی و این برای آنست که وقتی که هلال ناقص است
خون نیز نقصان می یابد و وقتی که زائد النور است خون نیز زیاد میشود تا آنجا که فرمود
ای امیر المومنین بدان که خون حجامت از رگهای ریزیکه در میان گوشت پراکنده است گرفته
میشود (رگهای موئی) و مصداق این آنست که یاد آور میشوم که حجامت نیرو را ضعیف میکند
چنانکه در رگ زدن ضعیف نمیشود و حجامت از نقره برای سنگینی سر نافع است و حجامت
اخدعین در رگهای دو طرف گردن سر و صورت و چشمها را سبك میکند و برای درد دندان
نافع است و بسا باشد که رگ زدن از جمیع آنها نیابت کند و بسا باشد که زیر زنخ را برای خون
ریزی دهن و فساد لثه و غیر آن از دردهای دهان حجامت کنند همچنین حجامت کردن میان دو
کتف از خفقانی که از امتلاء و حرارت باشد نافع است و حجامتی که از سر ساق پاهی کنند
امتلاء را بوضع فاحشی کم میکند و از دردهای مزمنه در کلیه و مثانه و بچه دان نافع بوده
و حیض را میگشاید جز اینکه بدن را کهنه و چروکیده می کند ولی برای بوکها و دملها
مفید است و چیزی که درد حجامت را تخفیف میدهد مبالغه کردن شاخ حجامت است در
اولین مرتبه که شاخ را میگذارد آنگاه کم کم بتدریج می مکد در هر مرتبه درم بیش از اول و
در مرتبه سوم بیش از دوم و همچنین هر چه بالاتر رود و از خون گرفتن خودداری می کند
تا موضع حجامت مکرر از شاخ گذاشتن خوب سرخ شود و جای تیغ زدن نرم گردد پیش
از این که تیغ زند محل را روغن میمالد همچنین در رگ زدن و موضعی را که فصدمی کند
با روغن چرب کند بجهت آنکه آن درد را کم می کند . همچنین چاقو و تیغ حجامت
را موقع حجامت کردن با روغن نرم کند ، و موقعی که فارغ شد موضع حجامت را روغن

مردی بحضرت صادق شکایت کرد حضرت فرمود بیکی از پاشنه‌های پاهای خود سه‌مرتبه حجامت کن. مرد دیگری با نحضرت از خارش بدن شکایت کرد حضرت فرمود جمعاً سه‌مرتبه ازدو پایت بین عرقوب و کعب حجامت کن (عرقوب رگ درشتی است بالای پاشنه و کعب برآمدگی قدم است) آنمرد چنین کرد مرضش رفت وحجامت کردن از نقره قفا مخصوصا مکروه است بجهت اینکه وارد شده که آن مورث نسیان است ولکن وارد شده که هر گاه کودك بچهار ماهگی رسد درهر ماهی یکمرتبه اوراز نقره (پائین پشت گردن-م) حجامت کنید که آن لعاب اورا حفظ کرده حرارت را ازسر و تنش پائین می آورد ومستحب است پیش از حجامت کردن چیزی بخورد که معده را مشغول دارد بجهت اینکه امام علیه السلام فرمود (برحذر باش که ناشتا حجامت کنی وحجامت مکن تا چیزی نخوری که چیز خوردن عرق را روان وسهل الخروج کرده برای بدن نیز مقوی است) وهمچنین فرمود (بعداز چیز خوردن حجامت باید کرد زیرا همینکه مرد سیر شد وحجامت کرد خون جمع شده و درد را بیرون میکند و هر گاه پیش از خوردن حجامت کرد خون بیرون می آید و درد باقی میماند) و همچنین مستحب است بعد از حجامت خوردن سه قطعه شکر یا انار شیرین یا کاسنی و سر که برای آنکه وارد شده که امام علیه السلام بعد از حجامت سه قطعه شکر میل مینمود و میفرمود (که بعد از حجامت شکر خوردن خون را صاف و حرارت را قطع میکند و در روایت دیگر (خون را صاف و قوت را زیاده میکند) و آنجناب بابن علت بعد از حجامت امر بخوردن انار شیرین کرد که آن خون را در اندرون ساکن نموده حرارت را قطع می کند و انجناب اناری پیش از حجامت و اناری بعداز آن میل میفرمود و باز فرمود (که خوردن کاسنی و سر که بعداز حجامت عیبی ندارد) ومستحب است برای کسی که حجامت می کند نظر کردن باولین محجمه . برای اینکه روایت شده که کسی که باولین محجمه خون خود نظر کند از واهنه یعنی درد گردن تا حجامت دیگر ایمن است چنانکه در خبری است از درد چشم تا حجامت دیگر ایمن است و مستحب است قبل از فراغت و قطع خون بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الکریم فی حجامتی من العین فی الدم ومن کل سوء واعلال وامراض واسقام واوجاع واسئلك العافیة والمعافات والشفاء من کل داء) و در خبر است که همینکه استعاذه از سوء کرده همه چیز را خواسته برای اینکه کلمه سوء در یك موضع از قرآن بمعنی

طب قدیم معروفندو فائده‌شان از شرابی که حضرت امام رضا علیه السلام اختراع کرده کمتر است) پس اگر چیزی از اینها نیافتی آنرا تناول کن پس از آن که خوب آنرا زیر دندان های خود جویده و نرم کرده‌ای وروی آن جرعه‌ای آب ملایم بنوش واگر در فصل زمستان وسرما است روی آن سکنجبین پیاز کوهی عسلی بنوش پس چون چنین کنی از لقوه (مرضی است که گردن را اینطرف و آنطرف میبرد) و برص و بهق وخوره باذن خدای تعالی ایمن خواهی بود ، وانار ترش وشیرین بمك که آن نفس را تقویت کرده وخون را زنده میکندو بعداز آن تاسه ساعت غذای شور بانمك مخور که خوف اینست که بمرض جرب (خارش بدن) مبتلا شوی واگر فصل زمستان است همینکه حجامت کردی مقداری گوشت تیهو بخور وروی آن شرابی که مذکور شد بنوش (همان شرابی که قبلا بدان اشاره کردیم) و باروغن خیری (که در طب قدیم معروف است) روغن مالی کن یا چیزی که در آن مشك باشد هرگاه حجامت کردی بحمام مرو زیرا موجب تب همیشگی میشود (در این جا در عبادت تشویش است که از ترجمه آن خودداری شد)

مزید توضیح حجامت در مرحله ثالثه خواهد آمد چنانکه تفسیر الفاظ ولغات متقدمه و بیان فائده کافور و بنفشه نیز خواهد آمد انشاالله

خوردن خون وتلقیح آن ـ دانستی که خون عبارتست از حجره‌های کوچك واملاح ومایعات دیگر ومزید توضیح ترکیبات آن درمرحله ثالثه خواهد آمد ازهمین جا سر حرمت خوردن آن منکشف میشود زیرا خون مایهٔ حیات بدن است بجهت اینکه خداوند اورا از غذاهائی آفریده که بااعمال فیزیولوژی جهاز هاضمه که آنهارا درمرحلهٔ ثالثه خواهی شناخت مستحیل بخون شده . اما همینکه خون پس ازپیدایشش وارد معده شد وبجهاز هاضمه انتقال یافت دراینحال جزضرر وهلاکت برای بدن تاثیر دیگر ندارد زیرا جهاز هاضمه را فاسد میکند واجزاء آن بخون متحول نمیشود بجهت اینکه آن خود خونست ودیگر مرتبه دوم خون نمیشود ؛ وهمین که وارد خونی که در بدنست گشت آنرا فاسد می کند وآنچه فائده که دراخراج خون بوسیله حجامت بمنظور اصلاح آن ذکر شد درخوردن خون معکوس است برای این که آنخود فاسد کننده خون اصلی بوده و بترکیبات اصلی آن اخلال واردمیکند وبدنرا برای نابودی مهیا میدارد همچنانکه

بمالد و باید هرگاه بخواهد رگهارا فصد کند قطره‌ای از روغن بر آن بچکانـد تا حاجب نشود و مضر بمقصود نگردد و باید رگ زن متوجه باشد که از جاهائی فصد کند که گوشتش کم باشد زیرا هر جای بالای رگها که گوشتش کمتر باشد دردش کمتر است و رگهائی که بیشتر درد می‌آید موقعی است که از حبل الزراع و قیفال (دو رگند در دست) فصد کنند زیرا این دو رگ بعضله و صلابت پوست متصلند و اما رگ باسلیق و اکحل که در بازو هستند دردشان کم است زیرا بالای آنها گوشت نیست و واجب است که موضع رگ را با آب گرم یا دستمال گرم کنند تا خون آشکار شود مخصوصاً در زمستان که این عمل پوست را نرم و درد را کم و رگ زدن را آسان می کند. در آنچه ما از بیرون آوردن خون ذکر کردیم واجب است که زنها دوازده ساعت پیش از آن اجتناب کنند. و در روزی حجامت کنند که روشن و صاف باشد و ابر و باد تند نباشد و بقدری خون بیاید که تغییرش دیده شود و در چنین روزی داخل حمام مشو این حجامت است پس کهنه‌ای از خز بردار و روی حجامت‌گاه خود بگذار یا پیراهن نرمی از ابریشم و غیر آن برگیر و بقدر یک نخود تریاق اکبر بگیر و آنـرا بـا شراب مفرح آمیخته کن شرابی را که مفرح هست ولی مست نمی کند و بهترین چیزی است، که ما برای صحت بدن دیده‌ایم، هرگاه پس از غـذا صرف شود (چنانکه حضرت رضا علیه السلام برای مأمون از کشمش ساخت و وصف فرمود و در صدر رساله شرح آنرا مذکور داشتیم که هر منفعتی که در خمر هست در این شراب نیز هست بلکه بدرجات نفعش از آن بیشتر است. و آن ضرری که در خمر است از مستی و مریضی در این نیست و آن موافق قواعد شرعیه است که در آن شیره کشمش بجوش نمی آید و فقط روی آتش بغلیان می‌افتد و دو ثلثش میرود و بهمین وسیله حرام بودنش از بین میرود و نوشیدنش حلال میشود وغرض حضرت از این عبارت اشاره بآن شراب است: ما درمیان ادویه و عقاقیر و خوردنیها و نوشیدنی‌ها هیچ چیزی را لذیذتر و نافع‌تر از آن ندیدیم. من خود در تویسرکان این مشروب را در باره مردی ضعیف البنیه تجربه کردم این مرد هیچ فرزندی جز دختر نداشت و از این وضع شکایت مینمود و بعد از آن که از این شراب نوشید و استعمال کرد بدنش قوی شد و چند پسر آورد و دیگر دختر نیاورد و این مرد الان در تویسرکان است) معتدل و آنرا تناول کن یا شراب میوه و اگر از آن معذوری بشراب اترج (شراب میوه و شراب اترج در

ندارد پس خالی از ضرر خواهد بود

اعمال جراحی- گاهی از حیوان زنده یا مرده جزوی میگیرند و بانسان زنده دیگر الصاق میکنند پس بوسیله عمل جراحی این جزء بدن او میشود. این جزء مردار است خواه از زنده گرفته باشند یا از مرده زیرا جزوی که از زنده منفصل شود درحکم مرده است. پس اگر این جزء از چیزهائیست که حیات در آن حلول نکرده مانند استخوان اشکالی ندارد مگر اینکه از نجس العین باشد مانند سگ و خوک برای اینکه هر چیز از این دو حیوان هر چند حیات در آن حلول نکرده باشد نجس و مضر است چنانکه شرح آن خواهد آمد. و اگر از چیزهائیست که حیات در آن حلول کرده مانند پوست و قرنیه و عنبیه دو پرده چشم و امثال آن پس وقتیکه جزء بدن انسان زنده شد در حکم آنست و حیوة بآن عود خواهد کرد و در اصل عمل اشکالی نیست هرگاه سلامتی انسان زنده بر آن متوقف باشد یا این عمل فائده برای او داشته باشد

شرائط ذبیحه- شارع برای حلیت خوردن حیوان و پاکی گوشت آن اموری را معتبر شمرده که از جمله آنها چیزهائی است که برای رفع ضرر آن معتبر دانسته و چیزهائی است که از نقطه نظر ارفاق بحیوان مذبوح حکم بدان کرده و از جمله آنها چیزهائی است که برای حفظ شعار دینی و نظام اجرای احکام معتبر است

امّا اول: آنست که حیوان را بوسیله آهن ذبح کنند و کیفیت ذبح قطع اوداج (دو رگ بزرگ) گردن است تا تمام خون بیرون آمد چیزی از آن باقی نماند مگر شتر که چون بگلو گاه آن که ما بین کتف و گردن است ضربت میزنند برای اینکه شتر را ذبح کنند جمیع خون او بیرون نمی آید بخلاف وقتی که نحر کردند و در ماهی و ملخ ذبح و بیرون آمدن خون معتبر نیست زیرا خون آنها بجهت قلت و سبکی و اختلاف ترکیبات آن از ترکیبات خون سائر حیوانات مضر نیست و اگر سر حیوان در موقع ذبح جدا شود خوردن ش حرام میشود برای اینکه در این حال خون او بر میگردد به بدنش و در آنجا منجمد میشود و برای اینکه تمام خون بسرعت خارج شود مستحب است که سر حیوان ذبیحه کمی سرازیر باشد و مکروه است که سر بلندتر از بدن باشد مگر این که بلندی بقدری باشد که مانع از خروج تمام خون شود که در اینصورت حرام میشود و مستحب است که هر دو دست گوسفند را با یک پای او ببندند و پشم و موی او را

خوردن خون مضر است همچنین تلقیح آن از خون بدن خود شخص یا کس دیگر حیوان باشد یا انسان مضر است. بجهت اینکه وارد شدن خون خارجی بخون انسان ومخلوط شدن بآن خون اصلی را فاسد کرده ومانع از گردش خون است که در بدن جریان دارد وهلاك کننده آن است چنانکه حال کسی که خون میخورد چنین است.و همینکه خون اصلی از مقاومت در مقابل آلام وامراض ضعیف شد وقوای طبیعی از تحمل دردها عاجز گشت وخونی از خارج وارد بدن شد خون اصلی از تحمل خون خارجی عاجز میشود وبهر اندازه ضعف زیاد شود عجز خون از تحمل واردات خون خارجی زیادتر میشود وطریقه‌ای را که اطباء امروزه دنبال کرده‌اند که خون خارجی را بخون اصلی تلقیح می کنند جداً مضر است حتی در منتهای حال ضعف ، برای اینکه وقتی که معلوم شد که خون اصلی از تحمل خون خارجی عاجزتر میشود پس چنین عملی قطعا حرام است چنانکه خوردن آن حرام است مگر اینکه بنظر طبیب حاذق ، حیات مریض موقوف بر تلقیح خون باشد واین البته در حالات خاصه‌ای است که شرح آن خارج از ما نحن فیه است میشود واین مطلب در کتب طب مذکور است ودر این صورت تزریق خون جائز میشود چنانکه شرب خمر در حالات مخصوصی نیز جائز است وچنانکه مردار درحال اضطرار حلال میشود ودلیل این تماماً در شرع است و آن عبارت از حرام بودن خوردن خون است ودر حرام بودن خوردن خون فرقی ندارد که بوسیله جهاز هاضمه باشد یا بواسطه آلات تلقیح وبزودی مباحث شریفه دیگری در احوال خون وترکیبات آن در مرحله ثالثه خواهد آمد که بفهمیدن مسائل شرعیه که از پیش گذشت کمك کند وحکمت‌ها واسرار آن را روشن سازد انشاالله تعالی

پنجم میته (مردار) و آن عرفا عبارتست از حیوانی که بمیرد بدون این که خونش خارج شود پس اگر خون او بوسیله چاقو یا نیزه ، خارج شود دیگر عرفا بر او اسم میته صدق نمی کند بلکه مذبوح یا مقتول یا منحور گفته میشود و آن نجس است که تطهیر آنچه او را با رطوبت مس کند واجب است و باید با آب شسته شود وخوردن آن نیز حرام است بجهت ضرر هائیکه خون دارد چنانکه دانستی. میته گوشتی است که خون در آن منجمد شود وضرر آن شدیدتر است مگر بچیزهائیکه حیات در آن حلول نکرده باشد مانند پشم و استخوان وغیر اینها که در مرحله اولی مذکور شد زیرا چیزیکه حیات بدان حلول نکرده باشد خون

ها وغیراینها زیرا ضرر خوردن حیوانی که مردار میخورد مانند خوردن خود مردار است و در حرام بودن آن کافی است که در قرآن عزیزان را حرام کرده بعد از نص احادیث بر حرمت خوردن مردار حیوان خبیث آن حیوانی است که دارای نفس نبوده و خونش بذبح وغیر آن خارج نمیشود پس گوشتش پاکیزه نمیشود و برای انسان مضر است هرچند ترکیبات خونش باخون حیوان صاحب خون جهنده اختلاف دارد چنانکه شرح آن انشاالله قریباً خواهد آمد

حرام بودن خبائث در کتاب عزیز مذکور است و آنچه از حیوانات حرامی که در مرحله اولی ذکر شد خارج از این دو قسم نیستند. یعنی یا مردارخوارند و یا خود خبیث اند و علاماتی که در آنجا مذکور شد از بال زدن و نداشتن حوصله وسنگدان و وجود نیش و چنگال کاشف از خوردن و نخوردن حیوانات است و ماهی فلس دار هم گیاه میخورد و هم گوشت و بهمین جهت هم حلال شده، و ماهی بدون فلس جز گوشت چیز دیگر نمیخورد و بهمین جهت هم حرام شده و در ماهی فلس دار خصوصیتی در جذب اکسیژن از آب است که در غیر آن نیست و همچنین موقعیکه از آب بیرون آمد و در خارج از آب مرد پس ماهی فلس دار وقتیکه مجری تنفسش از استنشاق واکسیژن هوا در خارج از آب عاجز شد بوسیله فلسهای خود اکسیژن هوا را می گیرد و اثرات شیمیائی کاربون اندرون خود را از کار می اندازد بخلاف ماهی بیفلس که همینکه در خارج از آب مرد اسید کربونیك آن در شدت قوت خود باقی مانده بکار می پردازد تا گوشت آن را فاسد کند و در ماهی فلس دار یك خاصیت دیگر هم هست و آن اینست که فلس های آن ماده مخاطی را که همیشه در گوشت ماهی موجود است افراز کرده و بواسطه آن پوست ماهی را ملمه میکند و بدن آن را میپوشاند و این قوی ترین سلاحی است که مانع از قبض ماهی است پس همینکه زنده از آب بیرون آورده شد آنچه که از این ماده در بدن ماهی موجود است در مدتیکه ماهی در خارج از آب می طپد فلس ها آنرا بیرون میریزند و گوشت خالص آن باقی میماند اما هرگاه در آب بمیرد این ماده در بدن آن باقی میماند ولی ماهی بدون فلس ماده مخاطی را خارج نمی کند و در بدنش باقی می ماند چه در آب بمیرد و چه در خارج از آب و این ماده برای بدن انسان مضر بوده بواسطه آنچه از این ماده باخون مخلوط میشود موجب سستی معده و ریه شده و بر الیاف اسفنجی تأثیر کرده بواسطه آن مرض سل حادث میشود. و در احادیث شریفه وارد شده که مداومت بخوردن ماهی موجب مرض سل میشود و این بجهت همان اثر ماده مخاطیه است که در او باقی میماند

نچینند تا وقتیکه بدنش سرد شود و غیر از گوسفند و گاو و آهو و استر و الاغ و گاومیش و غیر آن یکدست و دو پای آنرا بسته و دمش را آزاد بگذارند و کفهای شتر را بوسط دست و پاهای آن ببندند و پرنده را بعد از ذبحش رها کنند تا بال بزند و بیشتر از حلقوم و مری (روده سرخ) و دورك و دجین نبرند تا کار د بنخاع متصل نشود و خروج خون را بطئی کند و آلت ذبح را نگرداند که همین گردانیدن آلت سبب کندی بیرون آمدن خون میشود و شبانه ذبح نکنند زیرا نبودن شعاع و نور مانع از سرعت خروج خون است تمام آنها را مادر احکام صید و ذباحه در مرحله اولی ذکر کردیم، مؤمنین این احکام را بدون اینکه بر اسرارش واقف شوند تعبداً تلقی کرده و پذیرفته بودند بعد علم فیزیك و فیزیولوژی و طب و تشریح و مکتشفات جدیده از بعضی اسرار آن پرده برداشتند و ثابت کردند که ضررهای آن مستند بخون است و این احکام تمامی کمك کند بر بیرون آمدن خون و باقی نماندن آن در بدن و شاید در آینده بیش از این کشف نمایند (امادوم) : ازجمله حرام بودن پوست کندن ذبیحه است پیش از آنکه سرد شود و کراهت ذبح کردن در حالیکه حیوان دیگر بآن نظر میکند برای احتمال این که شاید آنحیوان از آنمنظره رنج برد

واماسوم: این که ذبح کننده در موقع ذبح بگوید (بسم الله، بالله والله اکبر) رکافی است بگوید (الله اکبر) و هر لفظی که مودی بذکر خدا شود و این که ذبح کننده مسلمان یا اهل کتاب بوده باشد بشرط اینکه در موقع ذبح ذکر خدا ازاو شنیده شود و مشرك و یا ناصب عداوت با اهل بیت علیهم السلام نبوده باشد و ذبیحه را رو بقبله کند تمام این شرائط درحال اختیار است امادرحال اضطرار از باب رعایت اقتصاد و دفع تبذیر و اسراف ساقط میشود . در ذکر خدا علاوه بر حفظ نظام ذبح ، تخفیف الم از مذبوح و دفع ضرر زدن گوشت برخورنده آن است دانستن این سر دیگر از وظایف طب نیست وفقط از اسرار عالم غیب است که بشر آنرا جز از طریق وحی از جانب دانای غیب و نهانی‌ها ادراك ننموده

حیواناتی که گوشتخوار و لاشخوارند.ـچون خوردن مردار برای انسان مضر است و بهمین جهت شارع آنرا حرام فرموده بهمین جهت هم خوردن هرحیوانی را که گوشتخوار و لاشخوار است حرام کرده مانند پرندگان درنده و حیوانات درنده وحشی و هرحیوان پلیدی که خون جهنده نداشته باشد مانند حشرات وسوسکها و کرمها و زنبورها

زنده قطعه قطعه کردنش حلال دانسته اند چنانکه زنده زنده خوردن آن را حلال شمرده اند! وبا آنچه ما مذکور داشتیم سر حرام بودن ماهی بی فلس وحرمت ماهی بافلس که در آب بمیرد روشن میشود اما ملخ را زنده زنده خوردن جائز نیست ونه پختن آن در حالیکه زنده است بجهت آنچه ما بیان نمودیم پس معنای عبارت (ذکاة الجراد قبضه) ذبح ملخ گرفتن اوست) عبارتست از اینکه ملخ بوسیله گرفتن بمیرد نه بپختن یا بچیز دیگر پس واجب است آنرا در کیسه انباشت تا بمیرد آنگاه خوردنش حلال میشود.

تخم پرندگان درنده هر دو طرف آن مساوی است وتخم پرندگان گیاهخوار طرفین آن مختلف است بهمین جهت مدار حلال وحرام بودن آنها در موقع اشتباه تساوی واختلاف طرفین آن مقرر شده.

محرمات ذبیحه: هر چیزیکه در آن خون نباشد یا خونش کم باشد بحیثی که بوسیله ذبح پاکیزه نشود یا اجزاء ذبیحه که در مرحلهٔ اولی ذکر شد مشتمل بر ضررهای دیگری باشد مانند قضیب (ذکر) وانثیین (بیضگی) وسپرز وغیر آن یا خوردنش حرام است یا مکروه بنابر تفصیلی که مذکور شد بجهت ضرر داشتن آن است چنانکه در شرح ضرر خون ومردار اشکار شد وبزودی در مرحلهٔ ثالثه ذکر اجزاء محرمه ذبیحه وحکمت تحریم آن خواهد آمد پس بدانجا مراجعه کن. وچون سر نجاست بول وغایط وخون ومیته بواسطه خون است پس چیزیکه خون جهنده حیوانی ندارد بول وغایط وخون مردارش نجس نیست وحرمت خوردنش فقط بجهت خباثت خود اوست وهر چیز خبیثی شرعاً خوردنش حرام است برای ضرریکه دارد وتوضیح این مطالب در مرحله ثالثه خواهد آمد، وخوردن فضلهٔ پرندگان حرام گوشت حرام است وهمچنین بول آنها بجهت خباثت آن ونجس نیست برای اینکه بملاقات با آن ضررش بجائی سرایت نمی کند زیرا نرکیبات خون حیوانات روئنده اختلاف دارد وهمین اختلاف بر فضله آن نیز مترتب میشود پس حال فضله آن چون حال فضولات پرندگان حلال گوشت است چنانکه توضیح آن خواهد آمد

مراتب حرمت خوردنیها - مراتب حرمت خوردنیها ازحیث سنگینی وسبکی مختلف است آنکه غلظتش درحرمت شدیدتر است چهار چیز است که در کتاب عزیز (قرآن) نص بر آن وارد است وعبارتست ازمردار وخون وگوشت خوك برای شدت

واگر فلس دار باشد ودر بیرون از آب بمیرد وماده مخاطیه خودرا افراز کند، از همه آن افراز نمیشود و کمی در آن باقی میماند که بگوشت آلوده میشود پس اگر بخوردن آن مداومت شود خون انسان را فاسد وریه را برای قبول سل آماده میکند وچیزی آنرا اصلاح نمی کند مگر عسل، عسل است که تمام این ماده را تحلیل برده واثر آنرا ازبین میبرد و بهمین جهت در احادیث شریفه امر بخوردن عسل بعداز خوردن ماهی وارد شده واگر عسل نباشد خرما، زیرا اثر خرما برماده مخاطیه قریب بهمان اثر عسل است واگر ماده مخاطیه بر انسان دست یابد مورث فلج شقی (ناقص) یا فلج عام یا لقوه میگردد وخوردن عسل پس ازخوردن ماهی این ضرر را منفی میکند همچنین خرما ودر هرحال خوردن ماهی مکروه است و کمترین ضرر آن اینست که موجب هزال (لاغری) میشود. پس پاک و منزه است حکیم لطیف وخبیری که بر ما منت نهاده باین شریعت سهله سمحه اینکه هیچ مصلحتی نمانده مگر اینکه آنرا جلب کرده و هیچ مفسده ای نمانده مگر اینکه آنرا دفع فرموده والحمدالله رب العالمین. بهمین جهت است که خوردن ماهی فلس دار حرام شده مگر اینکه خودش خارج از آب بمیرد اما هرگاه پیش از اینکه بمیرد ذبح یا قطعه شود نمیتواند از او کسیژن هوا استفاده کند و ناچار گوشت او بحال خباثت و فاسد باقی میماند بجهت اینکه آنچه از ماده مخاطیه که بآن آلوده است و همچنین کاربون نمیتواند از آن خارج شود لذا خوردن آن حلال نمیشود ونصوص شرعیه بر این معنی دلالت دارند پس معنای احادیث که (ذبح ماهی بیرون آوردن او از آبست) عبارتست از اینکه مردن ماهی مستند بخارج از آب باشد برای اینکه لغت ذکاة که برای ذبح ماهی استعمال شده معنای آن بلوغ نهایت و تمام است پس واجب است که مردن آن به بیرون بودنش از آب تمام شود نه بقطعه قطعه کردن او، از همین جا حرمت خوردن ماهی های کوچک در حالیکه زنده اند معلوم میشود واین واضح احادیث است ودر بعضی احادیث شرطش بیرون آوردن ماهی است از آب درحالیکه زنده است تا اینکه بمیرد واین گونه احادیث تفسیر میشوند برای اینکه در این احادیث قیدی نیست اضافه بر اینکه قطعه قطعه کردن ماهی پیش از مردنش صدمه دیگری است بر حیوان که آنرا شارع مباح ندانسته و آن قطعاً حرام است : وازعجائب اینکه بعضی از فقهاء این نصوص را رعایت نکرده و قطعه قطعه کردن ماهی را پیش از مردنش جائز شمرده اند وخوردن آنرا پس از زنده

اسب واستررا ولی حرامی آنهامانند حرام بودن مردار وخون و گوشت خوک نیست ودر حدیث صحیح است که پرسیدم از آنحضرت ازجری ومارماهی وزمیرو ماهیهائیکه فلس ندارند که آیا حرامند پس فرموده‌ای محمد بخوان این آیه‌را که‌در سوره انعام است (قل لا اجد فیما اوحی الی محرما... الخ) گفت خواندم تافارغ شدم پس فرمود: حرام همانست که خدا و رسول اودر کتاب خدا حرام کرده‌اند ولکن مردم چیزهائی را خودداری کردند ماهم نیز خودداری کردیم ودر حدیث است که هرچیزی ازدرباکه‌در آن قشر مانند برگ است حرام نیست فقط مکروه است ودرخبر است که خوردن کلاغ حرام نیست حرام فقط آن چیزهائیست که خدادر کتاب خود آنراحرام کرده ولکن نفس از بسیاری از آنها تنزه و اجتناب داشته دوری می کند ومانند اینها اخبار دیگر است . بعدازاینکه در کتاب خدا واخبار صحاح مستفیضه حرامها منحصر بچهارچیز شده مشکل است حکم کردن بحرمت غیر آنچه در کتاب عزیز است خصوصاً کسی که بفرمایش باریتعالی بعداز آیه حصر که‌در چهارچیز است در سوره نحل تدبر نماید که میفرماید ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون ونگوئید آنچه‌را زبانتان بدروغ وصف میکند که این حلال است و این حرام است تا برخدادروغ ببافید بدرستیکه کسانیکه برخدادروغ میبافند رستگار نمیشوند) وبعدازاین فرمایش درسوره انعام درسیاق حصر محرمات درچیزهای چهارگانه ومذمت کفار بحرام کردن ماسوای آنها میفرماید قل هلم شهدائکم الذین یشهدون ان الله حرم هذافان شهدوافلا تشهد معهم بگوای محمد بیاورید گواهان خود راکه گواهی میدهند که‌خدا این چیزراحرام کرده پس اگر گواهی دادند تو باایشان گواهی مده یعنی تصدیقشان مکن) وفرمایش خدایتعالی پیش از (کلوا ممارزقکم الله) بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده تا آنجاکه میفرماید قل آالذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین نبئونی بعلم ان کنتم صادقین ام کنتم شهداءاذوصاکم الله بهذا فمن اظلم ممن افتری علی الله کذباً لیضل الناس بغیر علم ان الله لایهدی القوم الظالمین (الخ) آیاشما شاهدوحاضر بودید که‌خدا این چیزهارا حرام کرد وبدان وصیت نمود پس چه کسی ظالمتراست ازکسیکه بخدا دروغ می‌بندد تامردمرا بدون علم گمراه کند بدرستیکه خدا استمکاران راراهدایت نخواهد کرد الخ) وفرمایش خدایتعالی درسوره یونس

ضرر آن وذبیحه‌ایکه اسم خدارا درموقع ذبح وصید بر آن نبرده باشند بجهت اینکه‌در این باره تشبه بمشرکین پیدا میکنند وانصراف ازذات مقدس خداحاصل میشود وسك نیز در شدت حرمت درردیف آنها شمرده میشود ولی جمیع درندگان بیابان وپرندگان ضررشان بالنسبه بآن‌چهارتا کمتر است وسبکتر از آنها ازحیث حرمت محرمات‌غیر درنده‌اندمانند سوسمارویربوع وکلاغ‌وخارپشت وماهی‌بی‌فلس چون‌مارماهی‌وسنگ پشت ومحرمات ذبیحه حلال مانندسپرز وعصب‌واشیین وقضیب وامثال‌اینها برای اینکه ضرراینها کمتراز محرمات دیگر است

قرآن کریم محرمات حیوانات رامنحصر بچهارتا دانسته (مردار وخون و گوشت خوك و آنچه بدون‌نام خداذبح شود) درسوره بقره فرمود انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم‌الخنزیر وما‌اهل به‌لغیرالله ومانند این‌را درسوره مائده‌وسوره نحل فرمود ودرسوره انعام فرمود : قل لا اجد فی‌مااوحی الی‌محرما‌علی‌طاعم یطعمه‌الاان یکون‌میتة‌او دماًمسفوحاًاو لحم‌خنزیر فانه‌رجس او فسقااهل‌لغیرالله به (بگوای محمد درآنچه بمن‌وحی شده طعام حرامی برای طعام‌خواری نمی‌یابم مگر اینکه‌مردار یاخون ریخته‌یاگوشت خوك باشدکه نجس‌است‌یاپلیدناپاکی که‌بغیرنام‌خدا ذبح‌شده‌باشد) ودراخبارمستفیضه که‌درمیان آنها احادیث‌صحیحه‌است محرمات‌منحصر است بهمانهائیکه قرآن حرام فرموده ودرحدیث صحیح است ماحرم‌الله فی‌القرآن من‌دابة الاالخنزیر ولکنه‌التکره ودر حدیث است‌که رسولخدا (ص) نفس بعضی چیزها را ناپسند میداشت ومکروه میشمرد اماآنراحرام نمیکرد . خرگوش خدمت آن‌جناب آوردند آن‌را مکروه داشت اماحرام نکرد) ونیز درحدیث است که‌ازآن حضرت ازپرندگان درنده ووحشی‌پرسیدند حتی خارپشت‌ها وشب‌پره‌واولاغهاواسترها واسبها درنزد آنجناب مذکورشد پس‌فرمود (چیزی حرام‌نیست مگرآنچه‌راکه خدا درکتاب خودآنرا حرام فرموده) ورسولخدا صلی‌الله علیه‌وآله نهی فرمود ازخوردن گوشت الاغها و نهی نمودن ایشان مردم رافقط‌برای بارکشی‌وسواری آنها بود وگرنه الاغها حرام نیستند سپس فرمود بخوان این آیه‌را قل‌لااجد ... الخ ودر روایت دیگر است که آنجناب مکروه میداشت ازگوشت جنبدگان گوشت خرگوش و سوسمار و

اینکه مراد ازمیته که در آیات شریفه حرام شده اعم است از خود میته و هرچه از آن تغذی کند و از گوشت میته در بدنش گوشت بروید پس مثل اینکه اخباری که حکم بحرمت خوردن درندگان می کنند مفسر میته ای هستند که در قرآن است و این اخبار با قرآن معارض نیستند و ماهی بدون فلس که ماده مخاطیه در آن باقی میماند و خوردنش مضر میشود برای آنست که ماده مخاطیه در آن مانند خون در مردار است و راهی برای خروج این ماده نیست بخلاف ماهی فلس دار که فلس های آن ماده مخاطیه را افراز می کند پس همینکه از آب بیرون آمد و روی خاك افکنده شد این ماده بواسطه فلسهای آن تماما خارج میشود چنانکه خون حیوانات غیر ماهی بوسیله ذبح خارج میشود پس مردن ماهی در بیرون از اب بالنسبه بآن مانند ذبح و نحر است نسبت بحیوانی که ذبح و نحر میشود. و تعجب است از فتوای بعض از فقهاء که قطعه قطعه کردن ماهی و بریان کردن آنرا پیش از مردن جائز دانسته اند و این مثل آنست که حیوانی را پیش از ذبح بخورند بلکه بعینه خوردن میته است. بسیاری از اهل عراق از قطعه قطعه کردن ماهی پیش از مردن و بریان کردن آن لذت میبرند درحالیکه ماهی بخود می طپد! برای اینستکه ماده مخاطیه ایکه در گوشت ماهی است طعم آنرا لذیذ میکند ولکن ضرر آن خیلی زیاد است پس اینان ازطعم آن لذت میبرند و از ضرر آن غافلند و واجب است کسیکه بصحت بدن خود اهمیت بدهد از آن برحذر بشود زیرا آن برای مرض سل شدیدترین تاثیر را دارد پناه بخدا میبریم از این مرض و از هر گونه مرض و گرفتاری

وسك با این که از درندگان و گوشت خواران بوده و مشمول احادیث محرمه است قرآن کریم بر نجاست آن نص داشته ولازمه آن حرام بودن گوشت آنست بجهت تشبیه مشرك بسك که در سوره برائه حکم بنجاست آن کرده پس سك نجش تر از مشرك است و آن در سوره اعراف است که میفرماید **فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث ذلك مثل القوم الذین کذبو بآیاتنا** و نیز در قرآن کریم در همین سوره نص دارد بر حرام بودن خبائث در انجا که در وصف پیغمبر (ص) میفرماید **یحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث**

باین تقریب و بضمیمه آنچه در علم جدید از تحلیل خون و تاثیر آن و کیفیت هضم اکتشاف شده دانسته میشود که هیچ منافاتی بین کتاب عزیز و احادیث شریفه

قل ارایتم ما انزل الله من رزق فجعلتم منه حراماً و حلالا قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون بگو ای محمد ایا می پندارید که روزی که خدا برای شما فرستاده و آن را از پیش خود حرام و حلال کرده اید ایا خدا بشما چنین دستور داده یا بر خدا دروغ میبافید؟ و در سوره حجرات میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدالله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم ای کسانیکه ایمان آورده اید بر خدا و رسول او پیشی نگیرید و از خدا بترسید بدرستیکه خدا شنوا و داناست پس با ملاحظه این آیات کریمه و احادیث مستفیضه بلکه متواتره خیلی مشکل است حکم کردن بحرام بودن ماسوی این چهار چیز، و این امر بر فخر رازی مشکل شده و در تفسیرش گفته: کسیکه حکم بحرمت غیر از این چهار چ ز کند مخالف ایمان و خروج کننده بر قرآن شمرده میشود: و همچنین بر شیخ طوسی مشکل شده پس تحریم منفی در این نصوص را حمل کرده بر تحریم مغلظ شدید الخطر و آن چیزیست که ظاهر قرآن اقتضای آنرا دارد. و معذلك می بینم جمیع فرق مسلمین حکم بحرمت چیزهای دیگر غیر از این چهار چیز کرده اند و ممکن نیست که بگوئیم همه مسلمانها بقرآن خروج کرده واز حدود ایمان چنانکه فخر رازی پنداشته تجاوز نموده اند و فرمایش شیخ طوسی هم عطشی را نمی نشاند و از رنجی نمی رهاند. اخبار متواتره در حرمت اشیاء دیگر غیر از آنچه در قرآن مذکور شده موجود است و آسان نیست جمیع این اخبار را بدور افکنده و قائل بحلیت خوردن سك و درندگان و مار ماهی شد و حال اینکه اخبار در حرمت اینها متواتر است همین امر از مشکلترین چیزی است که عارض فقیه در تفقه آن شده و برای فقها طریق حل شافی از آن پیدا نشده ولکن علوم و مکتشفات این عصر برای آن راه حل پسندیده ای یافته اند و آیات و احادیثی را که موافق آن آیاتند تصدیق نموده اند همچنین احادیثی را که گمان میرفت آنها مخالفند و فتوی جمیع فقها را تصدیق کرده و روشن نمودند که منافاتی بین آنها و بین آیات حصر نیست و آن اینست که حرام بودن خون فقط برای آنست که برای انسان مضر بوده و خون خورنده خود را فاسد میکند. و میته فقط برای این حرام شده که خون در آن میماند پس گوشتش بکسیکه آنرا بخورد ضرر میرساند مانند ضرر رسانیدن خود خون بلکه بدتر و پرندگان درنده و وحشیان چون از لاشه ها و مردارها و گوشتها میخورند گوشتشان مانند همان گوشت خود مردار مضر است پس مثل

ومیمیرد . وهرگاه همین کس انسان دیگری را بگزد مرضش باو نیز سرایت می کند . و اگر بخواهند که تعجیل بر مرگش کنند تاازسرایت مرضش بدیگران جلوگیری شود از بلندی بر سرش خاکستر میریزند پس خواهد مرد . همچنین این میکروب هیچوقت از سك منفك نیست ودائماً در لعاب دهن ودماغش موجوداست وچون زیادشود سك بهداء الکلب مبتلا میشود پس فك پائینش سست شده وزبانش بیرون میافتد وسرخ میشود و چشمانش نیز سرخ میشود ودمش میان پاهایش می افتد وهرگاه سگی را ببیند فریادزده اورا میگزد پس مرضش بآن سرایت می کند همچنین باانسان چنین میکند؛ ودرطب جدید برای آن دوائی نیافته اند مگر آنچه را پاستور کاشف میکروب اختراع کرده؛ پاستور ازمیکروب هاری که در دماغ سك است گرفت و بانسانی که مبتلا بداءالکلب بود تزریق نمود شفا یافت. این عمل هم باتمام سختی هایش همیشه سودمند نیست، درطب قدیم چیزهای مؤثر که سودمندتر از این تلقیح است وجود دارد و همچنین در ادعیه وختم ها و برای بعض آنها اثر بزرگی در شفاء از هاری موجوداست. بیشتر چیزی که سك میخورد گوشتها ولاشه ها و نجاسات است ومعده او استخوانها را تحلیل میبرد هرچند در سبب آن اختلاف است که آیا معده این حیوان بجهت حرارت وقوتش دارای این اثر است یا جهت بخاری که از آن متصاعد میشود یا آب دهانش که ازغده های بصاقی سك ترشح می کند؛ ودرهرحال دندانهایش بجهت تیزی که دارد استخوانهارا آرد میکند و بجهت ماده قوی زهرناکی آنرا آب می کند ودرفضلهٔ سك جرثومه ها و میکروبات متنوعی هست که بسرعت بروی پوستش پراکنده میشوند و سك بازبانش آنهارا می لیسد، ومعاشرت انسان باسك وچیزهائی که سك درحال سلامتی بدان دست ودهان میزند موجب صدمه ها و سبب امراضی میشود که نمیتوان آنهارا تدارك نمود؛ آسانترین آنها بیماری سوء هضم ومرض عصب وزود بخشم در آمدن وسل وسرگیجه وغیر آن است و بهمین جهت شارع حکم بنجاست آن کرده و برای عقیم نمودن آنچه سك بدان دهان زده پیش از شستن دستور خاکمالی داده زیرا خاك بهترین عقیم کننده میکروبات وترکیبات زهرناکی است که در آب دهن سك است که درموقع ولوغ ترشحات آن زیادتر میشود و بهمین جهت است که واجب شده یکمرتبه ظرف را خاکمالی کنند ودومرتبه باآب بشویند و بهرچیزی که سك مس نموده بهرجزء بدنش که باشد آنرا باآب بشویند این درحالی است که سلامت باشد اما اگر

و فتاوای علماء نیست قاعده‌ای برای شناختن محرمات حیوان تاسیس شده و آن اینست که میته و آنچه میته میخورد و هرچیز مستخبثی حرام است اما حیواناتیکه میته نمی خورند و مستخبث نیستند مانند خرگوش که گیاه میخورد دلیلی بر حرمت آن بوجه من الوجو نیست و اخبار صحیحه بحلالیت آن باکراهت تصریح دارد برای حرمت آن وجهی نیست و استدلال بحرمت آن باجماع منقول است و این دلیل نیست و داخل بودن آن درحدیث مسوخ ذکری برای حرام بودن آن نیست وحدیثی که دلالت دارد برحرام بودن حیوانات مسخ شده ذکر از خرگوش در آن نیست پس آن حلال مکروه است چنانکه درحدیث صحیح وارد شده و وجود ناخن در آن موجب حرمتش نمیشود زیرا حرام آن حیوانی است که دارای ناخن‌های درنده باشد که باآن گوشت را پاره کند وحال اینکه ناخن خرگوش نازك ورقیق است که نمیتواند چیزی را بدرد و آن از پنجهٔ عقبی خروس هم رقیقتر است و دلیلی برحرمت هر دارنده ناخن نیست بلی صاحبان ناخن بر یهود حرام شد بندر کیفر ستمکاری آنها خدای متعال در سوره انعام میفرماید وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر و من البقر والغنم حرمنا عليهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوايا اوما اختلط بعظم ذالك جزيناهم ببغيهم وانا لصادقون دراین آیه ایماء بلکه دلالت است برحلال بودن مانند خرگوش دراسلام و آن مکروه است بجهت اینکه گوشتش سنگین و بطیءالهضم و کیموس آن ناباب است در معده لزوجت ایجاد کرده ودررووده اثنیءشری تصلب بوجود میآورد ودر کبد تشمع حادث میکند بهمین جهت نص درکراهت آن وارد شده

ششم سك : و آن باهمه حسن صفات وقناعت ووفایش ومحافظت کردن متاع وخانه آقایش واطاعت کردن ازاو وتیز هوشی اش مشتمل است برمیکروبات . وترکیبات زهرناکی در آب دهان وپوست ودماغش وجود دارد که همینکه انسانی را گزید این زهرها ومیکروبات بانسان منتقل گشته و باوصدمه میزند وبسا باشد که اورا بکشد خصوصاً هرگاه میکروبهای هاری بروی غلبه یافته وهاریش بانسان سرایت کند واورا هار ودیوانه کندواین کیفیت ازبول او بدست میآید که در آن تکه‌های کوچکی که هریك ازآنها شبیه سك است دیده میشود وسك هار گزیده از آب میترسد ولاغری بوی عارض میشود

پنجاگرم است سد و پنجاه عدد از ریشه‌های این کرم شمرده شده ؛ کرمهای دیگری در این حیوان وجود دارد که بآن (تریشین) میگویند این کرم نمیمیرد تاده‌ها هزار از نوع خود تولید ننماید. موقعیکه گوشت خوك بمعده انسان میرسد در آن کیسه‌هائی منفجر میشود که مشتمل بر ده‌ها هزار از این کرمها است پس بدن انسانرا برای خود مسکن میگیرند وشنیع ترین مرضها وشدید ترین بیماریها و بدعاقبت‌ترین آنها میشوند : بعضی از اطباء برای تنظیف گوشت از این کرمها طریقه‌ای اتخاذ کرده‌اند لیکن خودشان معترفند که کاملا پاك و تنقیه کردن آن ممکن نیست جز باینکه آنرا تلف کنی. و بهمین جهت از اطبائی که بصحت خود اهمیت داده‌اند از آن صرفنظر کرده‌اند و اطباء قدیم مذکور داشته‌اند که طعم گوشت خوك وطعم گوشت انسان یکسان است. بنا بر این گوشت خوك بر انسان کل میشود زیرا بتحلیل شیمیائی صحیح حل نمیشود و اگر خواهی بگو که بهضم صحی هضم نمیگردد، و یاد آور شده‌اند که خوردن گوشت خوك باعث سرعت غضب وسلب غیرت است وانواع ورمهای داخلی وخارجی و بوکها و بدبوئی را ایجاد مینماید خصوصاً در عرق زیر بغلها و باطن قدمها. و از آثار بین و آشکار آن تصلب شرائین است که مؤدی و منجر بمرض فشار خون میشود بهمین جهت شارع حکم نجاست وحرمت خوردن آن نموده ومارا از شر آن عافیت بخشیده ، مراورا بمنت وهدایتش سپاس میگوئیم: چون محقق شد که گوشت خوك غیرت را میبرد. وچون بیشتر مردم آنرا میخورند پس عجب نیست که می‌بینیم در این عصر شوهر غیرتی بر زوجه خود ندارد وقتیکه می‌بیند زنش روی باز آشکارا و برهنه با اجنبیها خلوت کرده و با آنها میرقصد وقمار بازی میکند وخمر مینوشد وهرچه بخواهد می‌کند وهرچه آنها بخواهند با او میکنند ! وچون خوك بر زوجه خود بر نمی‌جهد مگر وقتیکه به بیند عدد بسیاری پیش از وی بر زوجه‌اش می‌جهند خورنده گوشت خوك سزاوارتر است که مانند آن باشد!

هشتم خمر ومراد از آن هرمست کننده‌ای است که بالاصاله مایع باشد و آن نجس است ونوشیدنش حرام است پس آنچه از آن به لباس و بدن رسیده باشد واجب است که برای نماز و هرچه که در آن طهارت شرط است تطهیر نمود، این از مختصات شریعت مقدسه اسلامی است که از میان تمام شرائع حکم بنجاست خمر وحرمت نوشیدن آن و حرمت ساختن و

مرض داء الكلب داشته باشد واجب است والحذر الحذر كه بايد از او دوری كرده بكشندش برای اينكه از ضررش مأمون باشند: واز حيوانات بعضی هستند كه بندرت بمرض هاری مبتلا ميشوند مانند گربه و گرگ؛ وروباه؛ كه در آنها ضرر ديگری نيست چنانكه در سك است پس آنها ماداميكه بمرض هاری مبتلا نشده باشند پاكند و پرهيز از آنها واجب نيست وخوردن پيش مانده آنها در صورتيكه سالم باشند مكروه است ولی اگر احتمال ضرر دهد باين كه بهاری يامرض ديگر مبتلا شده اند در اينصورت حرام است .بزودی شرح اثراتی كه خاك در رفع نجاسات وعقيم نمودن خصوصاً لعاب سك وميكروبهای دهان آن دارد خواهد آمد: برای امام مالك در اين امر اشتباهی رخ داده وقائل بحلال بودن گوشت سك گرديده بدين نظر كه محرمات در كتاب خدا منحصر درچهار چيز است :مردار وخون وگوشت خوك وآنچه را كه بدان اسم خدا برده نشود ، وآنرا در چهار سوره ذكر فرموده وسك از آنها نيست ، امام مالك باحاديثی كه تصريح بنجاست سك وحرمت اكل آن دارند اعتنا نكرده وملتفت نشده كه نجس بودن سك در قرآن كريم مشهور است آنجا كه در سوره اعراف مشرك را بسك تشبيه كرده چنانكه گذشت ، پس سك نجس تر از مشرك است زيرا مشبه به در وجه شبه اقوی از مشبه است وخوردن هر نجسی حرام است ، پس حرمت خوردن سك مانند نجاست آن است كه سزاوار نيست فقيه در اين باره منازعه كند بنابراين كه سك داخل در گوشتخوران است حرمت خوردن آن گذشت واو در هر حال از درندگان است هرچند اهلی باشد ، گوشت سك علاوه براين كه خونرا فاسد می كند برای معده وكبد ضرر شديدی داشته وفوق العاده مضر است چنانكه اطباء قديم آنرا ياد-آور شده اند

هفتم خوك- وآن حيوان پليدی است كه دوست دارد همواره در ميان كثافات ونجاسات بچرد وحشيشهارا بخورد و بمسكن كثيف دقذر رغبت داشته از مسكن پاكيزه ابا دارد وبر يك خوك ماده چندين عدد خوك نر پشت سرهم ميجهند: و پشكل آن مشتمل است بر جرثومه ها و كرمهای بسياری كه بسرعت برروی پوست آن منتشر ميشوند ودر گوشت آن كرمهائی يافت ميشوند كه بكسيكه آنرا بخورد منتقل ميشوند وبيماری كرم كشنده است. ريشه های اين كرم در گوشت خوك پيدا هستند تاجائيكه در يك قطعه گوشت خوك كه وزن آن

یامرضی بدو عارض شود علاجش مشکل یا متعذر میشود و چاره‌ای جز مرك ندارد، احصائیه‌های بیمارستانهای دنیا دلالت میکند بر اینکه بیشتر کسانیکه بامراض مذکوره دچار شده‌اند از شاربین خمر بوده‌اند و خودشان و پرستارهایشان وطبیب هایشان سخترین مشکلات را برای معالجه ایشان تحمل کرده‌اند معهذا بیشترشان امید بشفا نداشته‌اند چنانکه احصائیه‌های محکمه هادلالت دارد بر اینکه اکثر جنایات و جرائم ومخصوصاً انتحار و کشتن بیگناهان فقط از ناحیه شاربین خمر و الکلیسیم‌ها صادر شده و اینانند که مال خودرا نتوانسته‌اند حفظ کنند تا اینکه غنای آنها منتهی بفقر شده و ضایع کنندگان اموالند و اغلب فرزندان شاربین خمر بدنها و عقلهایشان دردمند و گرفتاراست پس خمراست که حرث و نسل را هلاك و نابود کرده و اگر این ماده میشؤم نبود درحمت و مهربانی از دلهای مردم کنده نشده بود که یکدیگرا در جنگهائیکه به پیران و اطفال و زنان و قصرها و خانه‌ها ابقانمی کند هلاك کنند و از شر آن جنگها حتی پرندگان هوا و ماهیان دریا نجات نیابند، کم شراب مانند زیاد آن است هم نجس و هم حرام است و این خاصیت در اعمال تخمیر شیمیائی ثابت شده که در این ماده خبیثه کمتر چیزیکه در فقاعیکه آنرا بیره می‌نامند زیرا فقاع در هر صد قسمت آن محتوی بر دو قسمت از این ماده مهلکه است در حالیکه مسکرات غیر آن در هر صدی پانزده یا بیشتر حاوی ماده خمر است عملیات شیمی آنرا تجربه کرده و آنرا معیار برای عملیات سائر مسکرات قرار داده‌اند چنین دریافته‌اند که این ماده سائر مایعات را بخلایای خمر آور برگردانیده بانیطریق که در آن شکافی ایجاد کرده آنگاه آنرا دنبال میکند تا شکاف دیگر ایجاد کند همچنین تا آن جسمی را که با او ممزوج گشته از ریشه درآورده مبدل بخلایای خبیثه کند ازهمینجا مقداری از سر اینکه شارع حکم نجاست آن کرده و کمش را همچون زیادش حرام فرموده دانسته میشود: اگر در شریعت اسلامی جز این یك فضیلت نبود هر آینه برای معجزه پیغمبر که در میان امتی فاقد علم مبعوث گشت و با جمیع اهل عالم مخالفت کرده و ضرر آنچه بنفع آن اعتقاد داشتند کشف فرمود پس علم و مکتشفات اورا تایید نمود کافی بود و ما اسرار احکام نجاساتی را که گذشت برای وقوف بر آن مجموعاً باختصار هرچند مستلزم تکرار شود یاد آور میکردیم:

تحلیل شیمیائی ثابت کرده که نجاسات مقرره در شرع خصائص فیزیولژی دارند که بانسان

فروختن آن نموده. شرائع و ادیانی که امروزه موجودند غیر شریعت اسلامی نوشیدن خمر را مباح دانسته بلکه آنرا یك عمل مقدسی میدانند: مانند هنودی و کاتولیکی مسیحی که میپندارد شراب خون حضرت مسیح وخون خداست و هر که آنرا درعشاء ربانی (قربانی) ازدست بطریق بنوشد خون مسیح را نوشیده وخدا گشته بمرتبه الوهیت میرسد! این عمل اهل شرائع موجود امروز است ولکن از ائمه معصومین علیهم السلام احادیث صحیحه در تکذیب آنان وارد شده در حدیث است که ما ارسل نبی الا بتحریم الخمر (هیچ پیغمبری فرستاده نشد مگر اینکه بتحریم خمر مامور بوده) موقعیکه قرآن بحرام بودن خمر نازل گردید قیامت مشرکین وغیر ایشان از جمیع ملل قیام کردو گفتند این پیغمبر دو چیز پاکیزه را! که زنا و خمر باشد حرام کرده!! و این را طعن بر شریعت اسلامیه شمردند و این طعن زمانی طولانی دوام داشت تا طب جدید با اسباب و آلات شیمیائیش آمد و اثبات کرد که قول فصل و سخنی که حق را از باطل جدا میکند همانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که شراب ام الخبائث است و بطور جلی واضح نمود که هیچ چیز ضررش بر بدن وعقل و جامعه انسانی بیش از خمر نیست زیرا هیچ عضوی از اعضاء نوشنده خود را باقی نمی گذارد مگر اینکه آنرا فاسد میکند پس فساد جهاز هاضمه از حلق گرفته تا معده و تورم آن و سوراخ شدن آن و تورم کبد و تشمع آن و ورم سپرز و قلب و پر شدن آنها و تصلب امعاء و سست شدن آن و ورم زهره و کلیتین و مثانه و تولید سنك و ریك در مثانه و تشنج دماغ و تصلب غشاءهای مخاطی و شعری و مسدود شدن مسامات پوست و خلل اسفنج ریوی و غده های بصاق و غده های مذی و انثیین و مفاصل و عصب وغیر اینها از بطلان اعمال فیزیولوژی در جمیع اعضاء بدن انسان بیشتر اینها: بسبب شرب خمر حادث میشود و امراضی که ناشی از آنند بنوشنده خمر عارض شده او را مستعد قبول انواع مرض ها میکند از سوء هضم و سل و استسقاء و قولنج و تب نوبه و انواع تبها و درد دل و کبد و اسپرز و کلیتین و حبس البول و درد انثیین و حبس منی و ودی و درد مفاصل و انخلاع آن و نقرس و عرق النساء و رعشه و استرخاء و بی حسی و فالج و درد سر و جنون و سکته قلبی و سکته ریوی و دماغی و کری و شلی و دملها و کورك ها و انواع زخمهای جلدی و گاهی چاقی کاذب مفرط و مرتبه دیگر لاغری و زردی صورت بعد از سرخی؛ و کم خوابی بعد از خمار مستی و فساد عقل بطوریکه نوشنده شراب بر دختر و خواهر و عرض و مال خود امین نیست و بمجرد اینکه عارضه

کنند در کمی در دتأثیر کرده بساباشد بعض مسمومات خفیفی راکه ازگزیدن زنبورها و مس پشه‌ها حادث شده باشد شفادهد خصوصاً بصاق ناشتا پیش‌از این که صبح غذا تناول کند که آن سوختگیهای خفیف را شفاداده ترکیب خون خارج را بسهولت تغییر میدهد و لذا درخبر وارد است که بصاق خونی را که درلباس است پاك میکند و جناب صدوق (ره) بدان فتوی داده ؛ وچون تغییر ترکیبات خون سهل است شارع بمجرد زوال آن اکتفاده کرده و بطهارت آنچه پرندگان درنده ووحش ملاقات کرده باشد حکم فرموده وسائر حیوانات پس از این که موضع ملاقاتشان باخون خالی ازخون شد پاکند وتطهیر واجب نیست: این دقت‌ها وحکمت‌ها که علم فیزیولوژی بعد از سیزده قرن از زمان رسول خدا صلی‌الله علیه‌واله کشف کرده برصدق رسالت انحضرت واینکه احکام آن‌جناب ازجانب خداوندی است که بآفرینش خود دانااست دلیلی کافی است. وسك حیوان پلیدی است که عذره و ونجاست را میخوردو معده‌تندی دارد که استخوانها را آب میکند ودر بدن وپوست وفضله ولعاب زبانش خصائصی است که برای انسان مضر است. فضله آن همراه با جرثومه‌های مضری است که برجمیع جسد وپوستش درهنگام بیرون آمدن بسرعت منتشر میشود روطوبت زبانش مرکب از مواد موذی است که برای انسان مضراست برای اینکه این حیوان عرق نمی کند وعرقش فقط ازطریق زبانش هست پس آنچه از جرثومه‌ها ومواد مضریکه دربدنش میباشد ازبانش افراز میشود و آب هم آنرا ریشه کن نمی کند بهمین جهت شارع امر فرموده که بهرچه سك ولوغ کند باید باخاك خاکمالی شود غیر از آنچه را که بوسیله دهان یالیسیدن بزبان یاسائر بدنش مس میکند، خاکمالی فقط مخصوص ولوغ است وولوغ آب خوردن سك بوسیله زبانش میباشد درموقعی که سك آب میخورد زبانش منقبض میشود آنگاه غده جرثومه ها و سیالات زهرناکی که جز با آب خوردن افراز نمیشود اززبانش میریزد وبرمس باخاك خاصیتی در کشتن بعضی میکربات هست که درغیر آن نیست وشرح آن خواهد آمد. وخوك که خدای متعال بربندگانش منت نهاده و گوشت اوراحرام کرده و فرموده که آن رجس است ازپلیدترین حیوانات است که درمیان کثافت زندگی می کند و نجاست آدمی وسائر قاذورات را میخورد ودر گوشش انواع کرمها متکون میشود واز جمله آنهاچیزهائیست که بشکل کیسه‌ها

شدیدترین ضررهـارا زده واصناف امراض واعراض واختلالات بروی نازل مینمایند. از آن جمله چیزهائیست که مادامیکه در بدن است برای آن مفید است اما همینکه منفصل شدو هوابا آن ملاقات کرد یك نوع فعل وانفعال شیمیائی در آن حاصل میشود که اورا بر میگرداند بمواد مضره مانند خون و بول وغائط: پس خون در بدن دارای ترکیباتی است از گویچه های قرمز وسفید وانواع سیالات واملاح که آنهارا وسیله رسانیدن غذائیکه از طعـام و هوا گرفته ببدن قرار میدهد و بوسیله آنها اجزائیکه در بدن موجب فسادند دفع میکنند پس همینکه خون از رگها خـارج شد وهوا آنرا مس کرد ترکیباتش تغییر نموده ومضر میشود بعد از اینکه نافع ومفید بوده؛ و ترکیبات بول و غائط در داخل بدن با ترکیبات آنها در خارج بدن اختلاف دارد. پس این دو مادامیکه درداخل بدن هستند ضرر نمی رسانند اماهمینکه خارج شدند مضره میشوند و مانند آنهاست منی پس غده های منی پیش از اینکه منی افراز شود و متکون بشکل خاص خود شود عمل فیزیولوژی که مؤثر در بدن بوده و باجزائیکه مشغول تهیه منی هستند تأثیر داشته باشد ندارد وهمان بشکل منوی خود عقب شهوت پس از افراز این غده ها باقی می‌ماند اما همینکه خارج شد مضر میشود بعداز آنکه اصلش نافع بود، وضررش فقط پس از برخورد بهوا در خارج بدن است، برای این مباحث تفصیلاتی است که در فن فیزیولوژی مذکور است وحاصل آن اینست که هوا ترکیبات این مواد را تغییر میدهد و پس از آنکه نافع بود آنرا مضر می کند، بهمین جهت شارع بپاك بودن آن در داخل بدن ونجس بودن آن در خارج حکم فرمود، بمجرد یکه هوا خون ومنی را ملاقات کند آنهارا فاسد مینماید و بول وغایط هرچه زیاد باهوا مساس پیدا کند بیشتر فاسد میشوند پس ضرر این دو در اول خروجشان کمتر از بعدازمکث آنهاست بـدین بیان که دراول خروجشان اگر با آب ملاقات کردند نمیتوانند آنرا نجس کنند بهمین جهت شارع بنجس نبودن آب استنجاء ونجاست آبیکه خون ومنی را دراول خروج انها ملاقات کرده باشد حکم فرمود خون وقتی که بهوا برخورد وترکیباتش تغییر کرد دارای خاصیت دیگری نیز میشود و آن اینست که بصاق ترکیبات اورا تغییر داده واورا بتحلیل کامل شیمیائی حل می کند برای این که بصاق مشتمل برمواد قلیائی تندی است که بیشتر اشیاء را از بین میبرد ورنك ثابتی که صابون نمیتواند آنرا ازائل کند بصاق میبرد واگر موضعیکه مسموم شده باآب دهن تر

آن مقداری است که میکشد یاضرر میزند خواه آن ضرر کم باشد خواه زیاد و آنچه ضرر نمیزند حرام نیست .وافیون و کندس وسوبلمه و استرکنین وماسند اینها که درطب استعمال میشوند آنچه بکشد و ضرر بزند حرام است و آنچه نفع داشته وبدان مداوا شود حلال است وهمچنین است مسکرات جامده که برای مداوا تا آن حد که سکر نمی آورد حلال است

نهم - کافرمشرک بجهت شرکش نجس است وازپلیدترین نجاسات وپست ترین آنهاست خصوصاً هرگاه ملحد بوده ومنکر خدای ورازق ومنعم خود باشد وکمترین تحقیرش حکم بنجاست او ودوری گرفتن ازوی است وهمچنان که پیش مانده اش حرام است معاشرتش بدون ضرورت ومناکحت وهرچه موجب الفت وصداقت باا و باشد حرام است وبرحاکم واجب است که برای خلاص شدن ازشر او وی را بکشد زیرا هیچ رادع ومانعی برای جلوگیری او ازبدی ها وجنایت نیست وهیچ جلوگیری برای او از ناپسندی ها وبدکرداری وجود ندارد واودرزمین مفسدی است که برای اهل آن مضر است پس برای پاک کردن زمین ازوجوداو ودفع فساد ازمردم قتلش واجب است ،واگر اتفاق افتد که کافری دراعمال خود فساد نکند همان شرك والحاد و بیدینی بزرگترین فساد است وهیچ مشرك وملحدی ازاین فساد منفك نیست ،خدای متعال درسوره بقره فرموده والفتنة اشد من القتل ومراد بفتنه همان شرك است وشدیدتر از آن الحاد است کافر کتابی هم نجس است برای اینکه ازنجاسات پرهیز نمی کند پس نجاست او عرضی است چنانکه درمرحله اولی ذکر شد پس اگر معلوم شود که ازنجاست پرهیز می کند یااو را امر کنند بشستن محل ملاقات بانجاست پس اگر آنرا شست اشکالی درپاك بودن با آنچه دست ودهن زده نیست

اسرار مستحب بودن پرهیز کردن ازبعض چیزها

مستحب است پرهیز کردن ازعرق جنب ازحرام وعرق شتر نجاست خوار ولعاب دهن مسوخات وآنها حیواناتیند که درمرحله اولی ذکر کردیم وازرزق شب پره بلکه جمیع حشرات اینها فقط مستحب است وواجب نیست برای این که ضرر آنها آسان بوده وبسرعت قابل تدارك است .شرح ضررهای آن وکیفیت پرهیز از آنها مناسب این مختصر نیست

تکون پیدامیکند همینکه داخل معده انسان شد بادمیکند واز آنها کرم بحال جوجگی خارج گشته نمومیکند ودرمیان گوشت انسان بزرك میشود وعضلات اورا برای خود مسکن میگیرد تااینکه جمیع بدن را فراگیرد . وازجمله آنها چیزی است که بحالت تنهائی درگوشت خوك زندگی می کند همین که داخل معده انسان شد کرمی میشود که مرض کرم زیادی (ظاهراً کرم کدو باشد - م) رااحداث می کند وآن خود یکی از امراض مهلکه است . وبر بدن خوك وموی آن انواع جرثومه های زیان آور وجوددارد ولذاشارع بنجاست خود آن وحرام بودن گوشتش حکم فرمود ، معتقد نیستیم که حکمت آن منحصر است بدانچه ما ذکر کردیم بلکه خدای را دراحکامش اسرار وحکم ومصالحی است که جزخود او کسی دیگر نمیداند

ملخص آنچه ازاسرار نجاسات که گذشت

خوردن ونوشیدن تمام این نجاسات حرام است بجهت ضررهائی که آنهارا بیان کردیم . و سموم وزهرها همه حرامند برای جائز نبودن قتل نفس وضرر زدن بدان واز جمله سموم محرمه که نجس نیست کحول (اسپرت - الکل صنعتی) است که درصنایع استعمال میشود هر گاه آن رااز چوب یا غیر آن رأساً برای صنعت گرفته باشند بدون اینکه خمرشود اماچیزیکه خمر بوده آنگاه برگشته کحول شود ولوتدبیر باشد مثل خمریکه مقداری پرمنگنات برار بیفکنند تادرصنایع استعمال کنند پس آن نجس وحرام است . وآب انگور هر گاه بجوشد وشدت گیرد ولی ثلثانش نرفته باشد نوشیدنش حرام است برای این که مضراست بجهت این که دراینحال خلایای نباتی دراو یافت میشودوبه درجه تخمیر نرسیده پس آن مضر بوده نجس نیست ووقتیکه ثلثانش رفت این خلایامنحل شده و درآنها قابلیت تخمیر باقی نمی ماند پس پاك وحلال میشود ومثل اینست درحکمت و کیفیت خمر فرمانیکه منقلب بسرکه شود زیراخلایای خمری بتحلیل رفته برگشتن خمر رابحال سرکه بودن آماده می کند ومستهلك میشود وخاصیت ضرر زدنش ازبین میرود

امامسکرات جامده . پس آنها حرامندو نجس نیستند کم باشند یازیادمست بکنند ویامست نکنند همین که فائده شان منحصر بمست کردن باشد حرامند چنانکه زهرها حرامند ونجس نیستند لکن چیزهائی که زیادش می کشد وکمش نمی کشد پس حرام

نجس نیست وهمین که بثلثان رسید آن خلایا تماما منحل میشود پس نوشیدنش حلال است وغلیان واشتداد علامتی است برای وصول بدرجه حرارت تا آن حد که اینگونه خلایای نباتی تخمیر کننده در آن متکون شود، اما خوك همین که با آتش بسوزد تا خاکستر شود کرمها و میکروباتی که در آنست و ترکیبات خون آن بتحلیل میرود واثر وموجبات ضرری در آن باقی نمی ماند پس نجاستش ازبین میرود وهمچنین سك همینکه در نمك مستحیل کشته نمك میشود. وازجمله خصائص زمین آنست که هر جسمی در آن متحول میشود پس عذره (نجاست انسانی) که درزمین خاك میشود حکم آن حکم خاك است وهمان است که باطن کفش را پاك میکند بجهت شدت عقیم کردن و تحلیل مواد مضره ای که در خاك است، آفتاب در تحلیل مواد وقتل میکربات وتلطیف هوا اثر عظیمی دارد بلکه مقوم حیوان و گیاه بوده وتماسك و چسبندگی جماد بآن است بهمین جهت شارع اورا ازمطهرات شمرده و نیز آفتاب آنچه نجاساتی را که خشك شده باشد و ازعین آن باقی نباشد پاك می کند مانند بول در ساختمانها و فرشها و حصیرها و تخته های که تابند وغیر آن وبهمین جهت است که شرعا سکونت در خانه های تاریکی که در معرض تابش آفتاب نباشد مکروه است و آفتاب فوائد بسیاری برای حفظ صحت ومعالجه امراض دارد حتی گفته اند همین که آفتاب بخانه نتابد طبیب را از آن طرد می کند

تفکر بیشتری در آیات الهی و نعمتهای وی واسرار

احکام وحکمتهای وی

بوسیله این احکام وامثال آنست که ما میفهمیم که شریعت اسلامی بچه حد از حکمتها رسیده وتاکجا باسرار طبیعت دست یافته .تحلیلا ثابت شده که زمین مواد را بیکدیگر احاله کرده و آنرا بشکلی غیر از شکل اول عوض و بدل می کند مثلا شکل نجاسات ضاره را باجسام نافعه تغییر میدهد باینطریق که بدترین کثافات و نجاسات سماوی را بخواستنی ترین وشیرین ترین ونافع ترین بوهای تر و تازه واشتها آور تبدیل میکند و زمین دائما بعمل تطهیر مشغول است که اگر هرچه از کثافات ونجاسات انسان وحیوان و نباتات ومیوه های گندیده و... و سمومات که بزمین میرسد آنرا تحلیل نمیبرد و در خود مستهلك نمی کرد وترکیبات آنرا تغییر نمی داد هرآینه زمین برای سکونت انسان

مجمل احکام نجاسات

ازاله همه نجاسات بتفصیلی که در مرحله اولی ذکر شد واجب است بجهت آنچه از ضررهای آن معلوم شده وخون سبکتر بن نجاسات است و بهمین جهت از کم آن درنماز عفو شده جز خون حیض ، زیرا نجاست آن شدیدتر است پس از کم آن عفو نشده وخون زخمها وجراحتها از نقطه نظر تسهیل از آن عفو شده چنانکه از نجاستی که نماز بدان تمام نمیشود عفو شده و اما بول برای غلاظت نجاست آن چنانکه شرحش گذشت شستن آن باآب قلیل دو مرتبه واجب است.و بول پسر بچه ای که جز شیر غذای دیگر نمیخورد چون نجاستش خفیف است برای آنکه مشتمل برمواد مضره نیست چنانکه شرح آن گذشت باین جهت اکتفا شده بر یختن آب بروی آن ، وبرای پرستارزن مباح شده که درشب وروز یکمرتبه بشستن لباسش اکتفا نماید هرگاه غیر از آن لباسی نداشته باشد .وخوردن ونوشیدن نجاست حرام است مگر در موقع ضرورت :وهر نجسی که منقلب شده یامستحیل بچیز دیگر شود نجاستش ازبین میرود مانند شرابی که سرکه شود وعذره ایکه درمیان خاك خاك شود وسگی که درنمکزار نمك شود وخوکی که بسوزد تاخاکستر شود و این بجهت آنستکه نجاست وضررهای حادث از آن تابع مواداصلی وعناصر اولیه نیست بلکه فقط تابع کیفیت ترکیبات ونسبت پاره ای بپاره دیگر است پس هرگاه ترکیبات آن مختل ونسبت آن مختلف شود نجاستش ازبین میرود زیرا در اینموقع ضررش منتفی است مثال این قضیه اذارقی که میوه درخت هندی ومسمی به (کچوله) است از آن نوامیك واستر کنین میگیرند و آن قویترین زهرهاست مرکب از عین موادیکه نیلوفر از آن ترکیب شده و آن نرم کننده جلابخش وخنك است جز اینکه نسبت عناصر اولیه ببعض آن در نیلوفر از نسبت ان در آذارقی مختلف است بهمین جهت اولی نافع ودومی مضر و کشنده است،وفن شیمی این قضیه را ثابت کرده پس هروقت یکی ازاجسام منقلب گشته یا مستحیل بجسم دیگر شود حکم جسم منقلب از آن رفته وحکم جسم منقلب الیه بآن ملحق میشود وشرابی که سرکه نمیشود مگر بعدازانحلال کامل خلایای تخمیری ضرر آن منتفی میگردد. وشیره انگور همینکه جوشید وشدت یافت در آن همین خلایا بدرجه خفیف تراز خلایای خمری حادث میشود پس نوشیدنش حرام میشود ولی

این مباحث درفن شیمی وفیزیك وطب مباحثی است که ایمان شخص متفکر را بقدرت خدا وتصدیق بنبوت خاتم انبیاء(ص)زیاده میکند واگر میخواستیم آنراشرح وبسط دهیم هر آینه مجلدضخیمی را موجب میشد که مناسب این مختصر نیست و بهمین جهت باشاره باین مباحث اکتفاده کردیم پس کسیکه بیش از این بخواهد باید بکتب اینگونه علوم مراجعه کند

فصل چهارم ـ در آداب خلوت

درشرع برای تخلی آداب واحکامی است : از آنجمله چیزهائیست که متعلق بحفظ صحت انسان است واز آنجمله چیزهائی است که متعلق بروحیات ونفسانیات وی است واز آنجمله آنچه بایجاد نظام تخلی تعلق میگیرد . طریقه‌ای که درشرع معهود است همان تنظیم جمیع حالات انسان است . امااول برای شخص مکروه است که از بول و غائط هروقتی که متقضیات آن حاصل شود جلوگیری کند زیرا نگهداشتن بول برای مثانه و کلیه ودربهای مثانه که درموقع بول کردن بازمیشود مضراست وبساباشد که مورث فلج شده ومرض سلس البول عارض شود وبسا باشد که موادمضره ای که دربول است مثل اسید اوریك که هرگاه نگاهداشته شود مرضهای مضری احداث می کند انتقال یابد این ضررها تنهاضرر شیمیائی نیست بلکه ممکن است نگاهداشتن بول مرضهای میکانیکی وفیزیو- لوژی نیزایجاد نمایدپس عمل تقطیر در کلیتین وعمل تمدد درمثانه وعمل باز شدن و بسته شدن دربهای مثانه سخت ومشکل شود وگاه باشد که بکبد وزهره سرایت کند .و نگاهداشتن غائط درخون وروده مستقیم ومعده وریه اثرمیکند شبیه آنچه نگاهداری بول تأثیر مینماید وهردو اینهادر دماغ وقلب تاثیر میکنند وبهمین جهت است که اطباء بیمارانی راکه برای سکته قلبی ودماغی مستعدنـد سفارش می کنند که برسرعت تخلی مواظبت کرده وازمدافعه بول وغائط اجتناب ورزند و فقهاء رضی الله عنهم این حکم رادرنماز ذکر کرده بکراهة مدافعه بول وغائط درموقع نمازقائل گشتند جزاینکه ادله شرعیه برکراهت مطلق آن چه درنماز وچه در غیرنماز دلالت دارد خصوصاً درمـوقع خواب وبهمین جهت مستحب است که کسی که میخواهد بخوابدقبل از خوابیدن خود رابربیت الخلاء عرض کند تاباشکم خالی بخوابد زیراخوابیدن درحالی که احتیاج بخلاء دارد جداًمضر است : امیرالمؤمنین علیه السلام دروصیت خـود بحضرت امام حسن (ع)

و نمو هر جسم زنده ای ناصالح میگشت لکن هر چیزی که بزمین میرسد آنرا احاله کرده و ترکیباتش را بترکیب خود تغییر میدهد و این همان طهاریست که حضرت صادق علیه السلام در صحیحه حلبی آنرا مذکور داشته فرمود ان الارض یطهر بعضها بعضا پاره از زمین پاره دیگر را پاك میکند

واما آفتاب. حکمت تطهیر آن در نزد هر کسی محسوس است و علم در این ایام اسرار و مصالح کثیر الفوائدی برای آن کشف نموده و ثابت کرده که آفتاب هر نجاستی را پاك و هر گونه ضرری را دفع و حشرات را هلاك و میکروبات مضره را نابود و بوی گند و بدرا محو میکند واگر آفتاب نبود بر روی زمین هیچ جسم زنده‌ای از نبات و حیوان باقی نمی‌ماند، تجربه این قضیه درباره نبات ممکن است باینطریق که بین درخت کوچك شاداب تر و تازه‌ای را بوسیلهٔ با آفتاب حائل شد طولی نمیکشد که شادابی آن درخت رفته وطراوتش زائل گشته و برگهایش میپلاسد و شاخه‌هایش خشك شده و ریشه‌اش مانند شاخه‌هایش میشود و همچنین هرگاه حیوان قوی و فربهی را در خانه تاریکی حبس کنیم بسرعت لاغر شده و هلاکت دنبالش خواهد کرد: بهمین جهت است که اطباء سفارش میکنند که از سکونت و خوابیدن در خانه‌ای که آفتاب در آن نمی تابد خودداری شود و پنجره‌ها و سوراخهای اطاق محل سکنی و خواب را شب و روز باز بگذارند تا آفتاب بداخل آن برسد و فرش و رختخواب و لباسها را هر روز در آفتاب پهن کنند تا از حشرات و عفونت نظیف شود وانسان بنعمتهای باریتعالی که بدانها در وجود آفتاب بروی منت نهاده تنعم کند. واین معنای فرمایش حضرت باقر علیه السلام بابی بکر خضرمی است که فرمود یا ابا بکر ما اشرقت الشمس علیه فقد طهر ای ابوبکر هرچه آفتاب بر آن بتابد پاك است)

واما تطهیر بوسیله انقلاب واستحاله، خدای تعالی در آن سری از اسرار طبیعت بودیعت نهاده و آن اینست که مدار ضرر در اجسام ضاره فقط روی کیفیت ترکیبات است نه موادی که از آن مرکب شده پس اجسام مادی در ترکیبات مواد اولیه با هم متفق‌اند وخصائص فیزیولوژی آن منوط بکیفیت ترکیب آنست: پس گاهی میشود که دو جسم در مواد اولیه بایکدیگر متفق ولی در کیفیت ترکیب و کمیت در نفع و ضرر مختلفند باینجهت یکی از آنها مضر و دیگری نافع است برای اختلافی که در کیفیت ترکیبات این دو وجود دارد. واین سری است که پیش از علم، شرع آنرا کشف نموده و علم بوسیله مکتشفاتش آنرا تایید کرد. برای

بدو غبار و مواد مضره میگذراند بجان خود شان رحم نکرده خوب کاری نمیکنند و مستحب است استبرا. از بول و پاکیزه کردن مخرج از غائط باینکه هر گاه مستعد برای خروج هستند بقیه ای در مخرج باقی نماند زیرا ابقاء آنها مضر است چنانکه بیان شد و برای این که اگر رطوبتی بعد از بول و استبراء خارج شود دیگر نجس نکند و وضو را نشکند، و استبراء از تخلی بتنحنح کردن و آزاد بودن راه خروج حاصل میشود و استبراء از بول سه مرتبه دست کشیدن بر رگ عجان که از مقعد تا بیخ قضیب است آنگاه سه مرتبه از بیخ قضیب تا حشفه و سپس فشردن حشفه است و مستحب است که کسیکه مشغول تخلی است در موقع نشستن بر پای چپ خود تکیه کند در حالیکه پای راست خود را گشاد گذارده و بآنچه از او خارج میشود نظر کند، در اینگونه نشستن کیفیت خاصی برای اعضای اندرون از معده و روده ها حاصل میشود که برعمل تخلی کمک میکند بگشودن دربهای دو می معده و مهیا کردن روده مستقیم و سائر روده ها را برای باز شدن و خارج شدن آنچه در آنهاست و چون بر خیزد مستحب است که هفت مرتبه دست خود را دائره وار بشکم خود در اطراف ناف بکشد تا وضع معده بحالت اولی خود (وضع طبیعی) قبل از تخلی بر گردد، و مستحب است در موقع استنجاء ابتدا بمخرج غائط کند آنگاه بمخرج بول برای اینکه رسیدن آب باحلیل دفعتاً پیش از مقعد بسا باشد سبب فشار بر مثانه و احلیل گشته التهاب سریع آنرا دنبال کند اما هر گاه مقعد پیش تر شسته شود چنین نیست برای اینکه آب تدریجاً باحلیل و مثانه و انثیین میرسد و ضرر نمیرساند و چون آب در ازاله نجاست مؤثرتر است مستحب است که در استنجاء غائط آنرا بر سنگها مقدم داشت هر گاه تعدی نکرده باشد اما اگر تعدی کرده باشد همان آب معین شده برای قوی بودن نجاست غائط متعدی بجهت زیادتی برخورد آن باهوا که جز آب نمیتواند آنرا زائل کند، و رو بآفتاب و ماه بودن فرج از آن جهت مکروه شده که شعاع آفتاب در بستن سوراخ مجری تأثیر دارد و بسا باشد که بول را بمثانه بر گرداند و ضررهای بزرگی ایجاد کند همچنین شاشیدن در آب برای فشاری که بر سوراخ مجری وارد میشود اضافه براین که آب را کثیف کرده و برای صحت عمومی مضر است، و باد نیز هر گاه بمجری برسد چنین است و شاشیدن در زمینهای سخت اضافه براین که بر لباس و بدن ترشح می کند بر سوراخ مجری نیز فشار میآورد و خوردن

فرمود : آیاتو چهارخصلت نیاموزم که بوسیله آنهااز طب مستغنی شوی ؟ عرض کرد چرا!ای پدر بزرگوار: فرمودمخور مگردر حالیکه گرسنه باشی ودست ازطعام برمدار مگردر حالیکه هنوزاشتهاداری ، وغذارا خوب بجای ، وخودراهنگامی که میخواهی بخوابی برخلا عرض کن، وهکذا درموقع جماع برای اینکه جماع کردن درموقعی که مثانه ببول اشتغال دارد بساباشد که ضررهای بزرگی رابرای کلیه ومثانه وغده های قضیب ومجری دردنبال داشته باشد . وجماع کردن درموقعیکه حاجت بتخلی است بسا باشد موجب ضررها برروده مستقیم واجزاء آن وروده های دیگرومعده باشد : برای کسی که بخواهد جماع کند مستحب است که خودرا پیش از آن بربیت الخلاء عرض کرده وبعد ازجماع بول کند تاآنچه منی درمجری باقی مانده بیرون بیاید وازسرایت امراض تناسلی مأمون گردد وازهمین جادانسته میشود کهدهرگاه نگاهداشتن بول احتمال ضرر عقلائی دهدشرعاً حرام است وشستن مخرج بول وغائط بتفصیلی که درمرحله اولی مذکورشد واجب میشود برای پرهیز ازضررهای نجاست . وچون ضرر غائط کمتراز ضرر بول بوده لذابتطهیر آن بهسنگ اکتفاشده ومسح آن باستخوان حرام گشته بجهت فوسفوری کهدر استخوان است و منجر بالتهابات مخرج میشود وبسا باشد که بروده ها سرایت کند و استنجابا سرگین حرام است برای اینکه در آن مواد کربونی و آزوتی است واثراین دو برمخرج وروده مستقیم بیش ازاثر استخوان است وسنگی که استعمال شده باشدضررش کمتر ازضرر سرگین نیست برای اینکه مشتمل برموادمضره است پس استعمالش حرام است وپوشیدن سردر بیت الخلاء مستحب شده برای اینکه درحین تخلی بدماغ حرکتی میرسد پس اگر سر بازشد این حرکت زیادهشده ودماغرا ضعیف میکند وچون استعمال بوهای خوش برسرمانند گلاب وعطر خالی از سم مانند روغن گل وبنفشه ازچیزهائیست عوارض آنرا زائل کرده و دماغرا حفظ میکند وبهمین جهت طبیب بکسانی کهمستعد برای سکته وفالج هستند ودرموقع عروض بعضی امراض سر، مانند صداع و سرگیجه استعمال عطررا سفارش میکند و رسیدن بوهای بد برای سر بعکس آن سبب انواع مرضهای دماغی ودردسر میشودکه خالی از خطرنیست وبااین کیفیت معلوم میشودکه جوانانی که باسرباز راه میروند وسرهای خودرا درمعرض تابش آفتاب وهواو بوهای

ونیز این ادعیه واحکام برفوائد واسرار عجیبه مشتمل است که از بعض آنها راعلوم طب وفیزیولوژی وتشریح جدیده کشف نموده؛ واگر مسلمانان آنچه را که دراحکام شرعیه وادعیه ازاسرار وارد شده طلب می کردند هر آینه برامم دیگر بفهمیدن آن اسرار سبقت میگرفتند و بانسانیت بزرگترین خدمتهارا انجام میدادند و اززمان خیلی دور درمی یافتند آنچه را که اهل اینعصر درك کرده اند: برای من درجنك جهانگیر اولی اتفاق افتاد که طبیب حاذقی ازاهل یونان رادیدم که درسپاه عثمانی استخدام شده بود بااین شخص در پیرامون آنچه شریعت اسلامیه ازفوائد طبیه وامور صحیه مشتمل است گفتگو میکردیم من مقداری از آنرا مذکورداشتم تارسید باحکام خلوت چون آنراشنید خیلی تعجب کرد خصوصا احکام کیفیت نشستن برای تخلی ودست کشیدن بشکم پیش ازانصراف، سرش را پائین انداخت وبفکر فرورفت وبکتابهای انگلیسی وآلمانی که همراه داشت مراجعه کرد آنگاه گفت بدون شك این احکام ازجانب خدایتعالی است زیرا محال است که اینگونه خصائص را بشر درك نماید برای اینکه جلوس بدین کیفیت ازکارهائیست که بر خروج براز وبیرون آمدن بول کمك کرده ومعده وروده ها و کبد و کلیه را راحت میکند و درب پائینی معده رامیگشاید ومعده رابرای تحریك آنچه در آن باقیمانده ودفع کردن آن بسهولت بخارج آماده میکند ودست کشیدن بشکم بعدازتخلی معده را بحالت اولی خود بر میگرداند برای این که وضع معده در موقع تخلی ازوضع عادی خود تغییر می کند ولی دست کشیدن بشکم آنرا بحالت اولی برمیگرداند وتفصیلا وضع معده و کبد و کلیه وریه را آنچه ازخصائص طبی آنست بیان کرد کرد که ذکر آن مناسب کتب فقهی نیست. آنگاه گفت. علمای فرنك علمی باحکام اسلام واسرار آن ندارند واگر آنچه را پیغمبر عربی صلی الله علیه و آله آورده شما مسلمانها درعالم تبلیغ وپراکنده میکردید در روی زمین غیر مسلمانی باقی نمی ماند: عامه مردم پیرو دانشمند انند وقتیکه علماء مسلمان شوند تمام مردم بدین اسلام متدین خواهندشد ویك مرتبه اهل عالم دارای يك دین میشوند برای اینکه در شرائع وادیان غیرازاسلام چیزی ازاین تعلیمات عالیه نیست خصوصا مذهب کاتولیکی که دین پدری ومادری من است ومن ازاینساعت مسلمانم، وبرای من همین دلیل ازاحکام اسلام که برزبان مردی آمده که دربین جاهلترین امم زندگی کرده وتو آنهارا ذکر کردی کافی

ونوشیدن درموقع تخلی موجب بازشدن درب معده اولی است درحینی که درب دومی معده گشوده است واین خود ازچیزهائیست که سبب تغییر کلی وضع معده میگردد و فشار بر آن واردمیآورد وبسا باشد که تشنجاتی احداث کند اضافه براین که خوردن دراینحالت دلالت برخست وحرص زیادی میکند که مذموم اند . مسواک زدن دراین حال گندده‌ان و بوی بدرا عارض میکند وبقیه مکروهات که در مرحله اولی مذکور شد حکمت‌ها واسرار آن واضح است . و چون درموقع تخلی پندارها وخیالات مانند خیالات زندانی برای متخلی زیاد میشود پس مناسب است که خودرا مشغول ذکر خدا و دعا کند تا ازاینگونه خیالات باطله و پندار های بیهوده منصرف شود (۱) وبعض دعاها ضرر بول وغائط راکوش کش میکنند مانند دعائیکه حین اراده تخلی خوانده میشود : اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم چون بیان می کند که بول وغائط رجس نجس خبیث مخبث است واین همانچیزیست که مذکور داشتیم که در بول وغائط موادمضره‌ای هست وبیان میکند که خیالات متخلی شیطانی است پس لازم است که بدعا اعتنا کند ومانند دعای بعد ازفراغ درموقع دست کشیدن بشکم که میگوید "الحمدلله الذی رزقنا نفعه و دفع عنا اذاه یالها نعمة لا یقدر القادرون وصفها" که بیان می کند که آنچه ازغذا که بواسطه هضم تبدیل بخون میشود نافع و آنچه که بصورت بول وغائط خارج میشود اذیت است ودر آنها ضررهائیست (نجس در اینجا بکسر نون است بروزن رجس زیرا نجس هرگاه منفرداً استعمال شود بفتح نون و کسر جیم است وهرگاه با رجس استعمال شود بر وزن آنست چنانکه لغویون آنرا ذکر کرده اند

۱ـ اطباء سفارش کرده اند که در موقع تخلی صورتهای زیبا ومناظر فرح انگیزرا در خیال مجسم کنند خصوصاً کسیکه خیالاتش زیاد باشد ولکن دعا در رفع پندارها ازمجسم کردن صورتها ومناظر تاثیرش بیشتر است. بیشتر شعرا درخلاء بنظم شعر میپردازند برای اینکه شعر پندار است و پندار درموقع تخلی زیاد است تاجائیکه منتهی بجنون میشود پس بر کسی که حالش چنین باشد لازم است که از نظم شعر واندیشه باطل منصرف گشته بدعا وقرائت قرآن مشغول شود

وحکمت اشتغال بقرائت آیت‌الکرسی ودعا درحین تخلی همین فائده‌رادارد برای‌این که مشغول‌شدن بقرائت مانع‌از اضطراب دماغ بفکرهای بیهوده وجنون آوراست. و عصب انثیین خیلی حساس‌است پس هرگاه دفعتاً آب بآن برسدزیاد مضراست خصوصاًدرشدت سرما. اما بسبب ابتدا کردن بشستن مقعدحس عصب انثیین سبك‌شده دیگروصول آب بآنها ضرر نمی رسانند زیراتدریجاً انجام میگیرد. اینها اسرارینند که پیشینیان آنرا در نیافته بودند. من گفتم در اینجا اسرار بزرگتر ودقیقتر است که‌هنوز علم و مکتشفات بدان دست نیافته‌اند وبساباشدکه درآتیه بدان دست یابندزیرا علم امروز در مرحله طفولیت است وبهر اندازه نموکند معرفتش باسرار شرایع اسلام وقوانین آن بیشتر خواهدشد دکتراین معنی‌را تصدیق واذعان‌نمود و گفت : من‌هرگاه بحکمی از احکام اسلام نظرمیکنم حالتی شبیه حالت رقص وطرب ‌بمن عارض میشود وبیشتر این‌ایام‌را بمطالعه این‌احکام مأنوسم وخدایرا سپاس که مرا بدین‌اسلام هدایت فرمودآنگاه‌مدت طویلی فکر کرد وگفت : ممکن است اذعان باین که همینکه انسان بتخلی پردازد و سرش‌باز باشدعصب دماغش مضطرب میشود تاجنون عارضش شود وممکن است‌پیش ازاینکه‌بطبیب مراجعه کند این کیفیت رادرك کندچون‌برای‌متخلی و ساوس وهواجس و افکار وخیالاتی عارض میشودکه درسائر احوال عارض‌وی نمیگردد و اگرسرش پوشیده ومشغول بدعاباشد ازاین وساوس وخیالات سالم‌میماندوگرنه زیادشده‌وبمرتبه جنون میرسد پس‌من باوگفتم : برای‌من سری‌را کشف‌کردی خداترا جزای‌خیردهد گفت آن‌چیست ؟ گفتم‌من مدتها درسردیوانگی فرنگی‌ها و حرص‌وولع آنهادرخون‌ریزی باین قساوت که باآنهمه وسائل طمی که دارند موافق عقل نیست می‌اندیشیدم والآن سر آن‌را فهمیدم زیراایشان باسر برهنه بتخلی میپردازند وعلمی بدعا وذکرخدا ندارند . دکتر باصدای‌بلند خندید و گفت خمرخوردن وغناء وافراط درشهوات‌وزنای آنهارا فراموش مکن که تمام‌اینها تولید جنون میکنند وخدایرا سپاس که مرا ببرکت اسلام ازآنها عافیت بخشید

فصل پنجم در طهارت آبی

مراداز آن‌تطهیر باآبی است که درآن شرط نیت قربت‌باشد و نماز جز بدان

است و بدون شك، تنها از جانب خدا است سپس پرسید چه چیز موجب دخول در اسلام وما بعد آنست من برای او شهادتین را گفته و آنرا برایش تفسیر کردم پس او بآن تلفظ کرد و ازمن خواهش کرد که پیش از آنکه خودش باسلام خود تصریح نماید من اسمش را آشکار نکنم و همی از کتب اسلامی تفتیش کرده آنچه بر مسلمانی او کمك میکرد استفاده مینمود وجمیع آنچه از احوال هضم و کیفیت آن و اینکه جهاز هاضمه چگونه آنچه برای اجزاء بدن سازگار است بدان نقل میکند از آب و غذا و آنچه را غیر مفید و ناساز گار است از آن دفع می نماید و فضولاتی که در بدن باقی میمانند و بدینوسیله بوی بول و غائط را تغییر میدهند واگر دفع نمی شد بدن مسموم می گشت تمام اینها از دعائی که درحین تخلی خوانده میشود کشف میگردد بهمین عبارت کوتاهی که میگوید .هرچه در بدن باقی میماند نافع و پاکیزه است و آنچه از آن خارج میگردد موذی وخبیث است) اگر مسلمانان بامثال این دعاهای مامور بها در اینگونه احوال تدبر می کردند هر آینه براقی ترین مرتبه علم و حکمت رسیده بودند، روزی این طبیب نزد من آمد و گفت من از آنچه در شریعت اسلامی می بینم که هیچ حالتی ازحالات انسان را واگزار نکرده مگر اینکه برای آن حکمی تشریع فرموده مدهوش میشوم همین حکم پوشانیدن سر در موقع تخلی و ابتدا کردن بشستن مخرج غائط از دقیق ترین احکام عجیبه است :علماء اسلام درباره این دو حکم چه میگویند؟ گفتم شیخ صدوق میفرماید .پوشیدن سر و پارچه بسر بستن در موقع تخلی اعتراف بفروتنی وخضوع است و شیخ طوسی میفرماید. این کار برای محافظت دماغ است که از بوی بد متاذی نشود.و بعض علما فرموده اند. ابتدا کردن بشستن مخرج غائط برای اینست که نجاست آن بسبب رسیدن آب از غساله مخرج بول سرایت نکند و پراکنده نشود طبیب گفت. آری خوب گفته اند فرمایش صدوق آداب و اخلاق است و فرمایش شیخ طوسی علمی و حسی است ولکن دانش امروز اسراری دقیقتر از آنچه این دو دانشمند گفته اند کشف نموده .معده و روده ها اتصال مستقیم بعصب دماغ داشته ومنعکساً بقلب و معده متصلند پس همینکه معده و روده ها مشغول بدفع فضولات ومدفوعات شدند واجب است که عصب دماغ استراحت کرده و از اضطراب آرامش گیرد پوشیدن سر بدین منظور یاری میکند و همین که عصب دماغ از اضطراب سالم ماند قلب و معده و روده ها راحت میشوند و معده وظیفه فیزیولوژی خود را در دفع مدفوعات بخوبی انجام میدهد

وارد میکنم نص آنچه میگوید این است. آنچه علماء غرب گفته اند. بنام انگلیسی (در اصول شرایع) چنین گفته واین کتاب به بسیاری اززبانهای اروپا ترجمه شده و مترجم آن از فرانسه بعربی مرحوم (احمد فتحی پاشا زغلول) است که در صفحه ۱۱ از جزء هشتم در موقع گفتگو از دیوانگان گفته. که برهنند که تطهیر بدن زندانی بیش از اینکه وارد زندان شود واجب است واینکه او را بنماز یا موسیقی خشنی احاطه نمایند تا بر فکر و اندیشه اش تاثیر کند آنگاه لباس سفید و خشن باو بپوشانند تا مجبور شود که آنرا پاکیزه نگاهدارد و سرش را بتراشد یا موهایش را خوب چیند آنگاه لازم است که در اوقات معینی استحمام نماید واز کشیدن دود و هر عادتی که برای منزل نظیف لایق نیست ممنوع شود سپس لباس خود را در اوقات مخصوصه ای تغییر دهد تا آنجا که گفته بین تنعم جسمی واعتدال ملکات نفسانی ارتباط بزرگی است که بسیاری از مولفین آنرا ملاحظه کرده اند، نظافت کسالت را دور کرده و مرد را برخودداری از افعال خود و خویشتن داری بوقار در اطوار خویش تحمل میدهد ومخصوصا رابطه بین نظافت جسم و پاکی جان شدید است حتی اینکه شرائع مسلمانان بر آن یکسره تحریض کرده و آن را از واجبات اولیه شمرده است پس کسی که بدینگونه ادیان تصدیق وایمان ندارد باز هم منکر تاثیر جسمانی آن نیست. مقصود از نقل این عبارت این نیست که شریعت اسلامی را بمقاله فلان انگلیسی تایید کنم شریعت اسلامی خیلی بالاتر و شریفتر از آن است بلکه مقصود این است که: مبرزین علماء اینعصر ارتباط و وابستگی که باین طهارت ظاهری و طهارت باطنی هست بهدایت شرع اسلامی دریافته و فهمیدند که یکی دیگری را تائید مینماید پس فرمایش علماء اسلامی حق بود که میگفتند احکام شرعیه الطافی است در واجبات عقلیه واز جمله حکم ایشان تلازم بین حکم شرع و عقل بود. وچون بین طهارت باطنیه وطهارت ظاهریه اخوت صادقانه و تلازم شدیدی است نماز را مشروط و مقرر داشت که خود طهارت باطنی است بطهارت لباس و بدن از نجاست و چرکینی و بوضو و غسل که طهارت ظاهری است و وضو وغسل را بنیت قربت مشروط نمود و آن طهارت باطنی است تا فایده وضو وغسل از طهارت ظاهریه بجهت دعوت آنها از طهارت باطنی بوسیله نیت قربت کامل گردد در مقصود شرع اسلامی فقط همان بتطهیر ظاهر و باطن و تهذیب روح و بدن و محافظت بر صحت این دو بکاملترین وجه است و در اینجا مسائلی است

صحیح نیست وصحت بعض عبادات دیگر بدان متوقف است وجائز نیست اتیان بعض اعمال جز باین طهارت و آن بدو قسم منقسم میشود (وضو- وغسل) وضو شستن اطراف بدن ومسح بعض آنها ست وغسل شستن تمام بدن است چنانکه در مرحله اولی مذکور شد وفقط غسل ووضو واجب میشوند برای اینکه برمکلف عوارض بدنی یاروحی عارض میشود که واجب است آنرا ازخود زائل نماید بجهت اینکه دانستی که آب جمیع امراض راعلاج میکند ودرموقعیکه بوسیله آب این عوارض بروی عارض میشوند هیچ چیزی در علاج آن نافع تر از آب نیست و نیت از آن جهت واجب شده برای اینکه عمل هر گاه بتوجه نفسانی عامل باشد اثرش در بدن شدیدتر است وبهر اندازه که داعی قوی تر باشد تأثیرش هم زیادتر است وهیچ داعی قوی تر از تقرب بخدا جل جلاله نیست ودر نماز و بعضی عبادات نیت از آن جهت شرط شده که شارع خواسته این عبادات از مکلف درحالی صادر شود که ممکن است از حیث روح و بدن نیرومند وقوی تر بود، وتنها طهارت یا نیت قربت است که این قوه راموجب شده و با آن توجه کامل برای عبادت ووقوف در برابر خدای علی عظیم ومناجات باپروردگار قدیر و علیم حاصل میگردد پس برگرد بفصل اول ازهمین مرحله تا بدانچه در آنجا از تأثیر آب بر بدن وعقل نوشتیم مستحضر شوی وبر معرفت سر مشروط بودن صحت غسل ووضو بانیت قربت واشتراط نماز وصحت بعض اعمال بوسیله وضو وغسل آگاهی یابی. وسر آن اینست که پاکی بدن و لباس همچنانکه موجب صحت ونیرومندی بدن میشود همچنان برفکر وعقل تأثیر مینماید وانبساطی درروح ایجاد کرده دماغ را برای اندیشه صحیح ورغبت درتعمق و تدبر واسع آماده می کند و برای نظر کردن در آثار قدرت خدا و عظمت سلطنت و بدیع صنع و تدبیر وی مستعد ومهیا مینمایند و از تشریع نماز ووضو وغسل همین مقصود منظور است، هرگاه وضو وغسل بداعی قربت از انسان صادر شود اثرشان بر بدن وعقل قوی تر وشدید تر است برای اینکه بین طهارت ظاهری وطهارت باطنی ارتباط کاملی است پس بهمین جهت در نماز شرط شده و از غیر متطهر کامل الطهاره صحیح نیست. ونیت قربت درصحت طهارت ظاهری شرط است و بدون آن صحیح نیست دانشمندان این عصر که در شئون مختلفه بشر می اندیشند این معنی را دانسته اند رجوع کن بدانچه صاحب جواهر در تفسیر قرآن در تفسیر آیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در سوره بقره نقل کرده نص جمله او را در اینمقام

منجر میشود. پس طب ناچار شد که برای این کیفیت بمنظور حفظ صحت بدن بعد از طعام، خلال کردن دندان ومسواك صبح و شام را واجب کند. ولکن صاحب شریعت ما پیغمبر امی سید اولاد آدم صلی الله علیه و آله تقریباً پیش از هزار و چهارصد سال فرمود **لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواك عند وضوء کل صلوة** اگر بر امت من مشقت نبود امر میکردم ایشان را که در موقع وضوی هر نمازی مسواك کنند) و در جای دیگر فرمود در موقع هر نماز، و در جای دیگر با هر نماز، و مراد حضرت از امر در اینجا واجب کردن است و گرنه از باب استحباب که موکد آ امر فرموده و در وصیت خود بامیر المومنین علی (ع) فرمود سه چیز ند که حافظه را زیاده میکنند و بلغم را میبرند. شیر و مسواك، و قرائت قرآن، یا علی مسواك کردن از سنت است و دهان را پاك کرده و چشم را جلا میدهد و خدا را خوشنود و دندانها را سفید میکند و زردی دندان را برده لثه را محکم میکند انتهی. اینها فوائدی است که در مسواك زدن بدست میآید زیرا این ماده خبیثه (پیوره) را از بین میبرد و بهمین وسیله بلغم نیز میرود. بلغم است که تاریکی چشم و فراموشی وسوء هضم واستسقاء وسل وفساد معده و کبد و سپرز و کلیه را میآورد و با رفتن آن چشم جلا یافته وهاضمه خوب شده وحافظه بآسانی عمل کرده وجمیع این امراض از بین میرود و بدن صحیح و سالم میشود. و برای شدت اعتنای صاحب شریعت بصحت و سلامتی بوده که فرمود **ان فی صحة البدن فرح الملائکة ومرضات الرب وتثبیت السنة** و واقعاً چنین است خدا وفرشتگان او و سنت پیغمبرش برای بنده جز صحت بدن او را نمی پسندند پس کسیکه بخوشنودی خدا و فرشتگان و پیروی سنت پیغمبر آخر الزمان اهمیت دهد واجب است که صحت بدن خود را مورد توجه واعتنا نماید چنانکه پیغمبر (ص) در اینگونه احادیث و امثال آن بدان تحریض و ترغیب فرموده، آن جناب بمسواك اهتمام تام و عنایت تمام داشت تا جائی که در موقع خواب مسواك و ظرف وضوی خود را بالای سرش میگذاشت ومی‌خوابید سپس که بیدار میشد برمیخواست ومسواك می کرد و وضو میگرفت و چهار رکعت نماز میخواند دوباره میخوابید باز برمیخواست وهمان کار اولی را انجام میداد و احادیث در این باره از آنجناب وارد شده که هیچ شب و روزی و در اثناء شب بین دو خواب مسواك را ترك نفرمود وامر بمداومت آن نمود خصوصاً پیش از قرائت قرآن و بعد از خواب و

مسئله اول- دراسرار وضوء - دروضو حکمت‌ها واسراری است که‌فکر انسان بدان‌احاطه نیافته واز آن جزاندکی ادراك ننموده وهمین‌هم دراینکه دلالت کند این احکام ازجانب خدای علیم وقدیر ولطیف وخبیراست که بر بندگان خودمنت نهاده کافی‌است،واین‌خود یکی‌از نعمت‌های اواست که شکر آن برای‌مزید فضل‌و نعمت‌وی بادای آنچه ازشکر آن ممکن شودواجب است وگرنه محال‌است که‌بشر آنچه‌را از مصالح این‌احکام که‌برعقول وافهام مخفی‌است درك‌نماید

خصوصاً درزمانیکه مردم‌در ظلمات جاهلیت وبلان بودند همچون وبلانی شبکوری درشب تاریك؛نه‌ازعلم‌نصیبی داشتندو نه‌ازحکمت‌بهره‌ای‌واین‌خود واضحترین دلیل برصدق نبوت نبی‌امی عربی تهامی مکی مدنی است که دربلادی‌که در آن‌جهل وبیسوادی برمردمش غلبه‌داشت وفاقداداره ونظام‌بود زندگی می کرد

فوائدآب وتأثیر شستن صورت ودستها برتمام‌بدن فقط بمنظور ازاله چرك و کثافت نیست بلکه‌برای تقویت جمیع اعصاب بیدار وحساس وبردن عوارضی است که بردماغ ونخاع طاری‌میشود وعلم‌آنرا تااین‌ایام درنیافت مگر پس‌از گوشش‌هاوزحمتها بعداز اینکه درظرف هزارسال هزاران نفراز دانشمندان بشری بدان اشتغال داشتند وهمچنین تأثیر آنچه‌رادرشرع حدث‌میگویند یعنی‌بول‌وغایط وریح‌وخواب برتمام‌بدن واخلال آن بجمیع اعصاب‌وچیزی‌که جزشستن اطراف بدن‌بآب آنرااصلاح نمی‌کند آنهاراجزاهل اینعصرادراك نکرده بودندپس‌چه‌کسی اینگونه اسراررا درعصرجاهلیت بامی‌بیسوادی آموخت‌تاعقب‌این‌حدثها امربوضو کند جزخدای‌مطلع‌برسرائروغیوب!؟

علم‌باادوات وآلات‌خود دراین عصر مکشوف داشت‌که درمیان دندان بین‌دندان ولثه ماده‌نافعی است‌که لثه‌ودندانها راحفظ کرده وبرعمل هضم‌وعمل غده‌ها بصاق کمك میکند ودائماً احتیاج بنظافت دارد واگردر نظافت آن اهمال شود همین‌ماده منقلب بماده‌ای میشودکه (پیوره) میگویند وآن‌ماده خبیثی است‌که بدن‌را مسموم‌ودندانها ولثه‌وغده‌های بصاق‌را فاسدمیکند وبوی‌دهانرا تغییرداده‌در لوزتین‌وحلق‌ومری‌التهاب ایجادمینماید واز آن مرض سوءهضم وخلل درمعده وکبدوکلیه وروده‌ها تولیدمیشود ومرض‌سل واستسقاء وخفقان‌قلب وزردی‌رنك ودردسر ولاغری حادث‌گشته بمرگ

مانده و نظیف و ترداشتن دماغ و اینکه کشوده داشتن چشم در وضو با آب وضو چشم شسته شود و بصحت یاری میکند و شستن دستها پیش از اینکه داخل ظرف نماید برای رعایت نظافت و دفع چیز بدی که شاید بدستها چسبیده باشد و بهمین جهت امر شده کسی که بخواهد وضو بگیرد اگر بول کرده دستش را یکمرتبه پیش از وضو بشوید و اگر غائط دومرتبه و اگر جنب بوده سه مرتبه تا اینکه تطهیر از بول در آب قلیل مقتضی تعدد شستن است و در جنابت یکمرتبه شستن کفایت میکند این دستور برای آنست که این شستن برای خاطر جمع بودن است پس در چیزی که نجونت (کلفتی) و لزوجت نیست مانند بول یکمرتبه شستن کافی است و در آن چیزهائی که نجاست بوده و عاری از لزوجت است مانند غائط دومرتبه و آنچه جامع نخونت و لزوجت است مانند منی که بآسانی از دست زائل نمیشود سه مرتبه شستن را کافی دانسته و در وضوهای مستحبی حکمتها و اسراری است که پوشیده نیست و احادیث شریفه ببعضی از آن اشاره فرموده و یاد آور شده که محتلم وقتی بخواهد جماع کند خوب است وضو بگیرد و فرزندی که از این جماع بوجود میاید از جنون ایمن باشد و آن بطوری که اطباء جدید کشف کرده واقعاً چنین است زیرا جنین از حیوان ریزی که (اسپرما نوروئید) میگویند متکون میشود و این حیوان را با چشم مجرد نمیتوان دید بلکه باید با ذره بین (میکرسکوپ) دید غده های منوی ضمن این که مذی را بیرون می افکند این حیوان را نیز بیرون پرتاب می کند پس در میان مذی درحالی که متوجه رحم (بچه دان) است شنا می پردازد بجانب تخم کوچکی که خمدان زن از مبیضه برحم افکنده پس بآن چسبیده و پاره پاره اش می کند و از آن در رحم قدرت و تدبیر و بدیع صنع خدا جنین متکون میشود و همین حیوان است که در عقب شهوت دفعة بوجود می آید چنان که شرح آنرا در باب منی از پیش گفتیم و بهر اندازه که بدن قوی تر باشد این حیوان (اسپرما نوروئید) قوی تر است و بهر اندازه که ضعیفتر باشد ضعیفتر، و همین که مرد محتلم شد بدنش ضعیف میشود و ماده ای که برای این حیوان به وجود می آید ضعیف میگردد پس هرگاه بعد از احتلام جماع کند این حیوان در ضعف و ناتوان است پس جنین بجهت آن ضعیف خواهد بود و منشاء ضعف و ناتوانی در عصب و مغز تاثیر می کند پس طفلی که بوجود می آید ایمن از جنون نیست و این ضعف از بدن زائل نمیشود

کراهت داشت که سه روز آنرا ترك نماید و امر بتعدد مسواك نمود چنانکه حضرت رضا علیه السلام نیز چنین میکرد همینکه آن جناب نماز صبح را میخواند در مصلای خود می‌نشست تا وقتیکه آفتاب طلوع کند آنگاه بسته‌ای میآوردند که در آن چند دانه مسواك بود پس حضرت بهر یك از آن مسواکها بعد از دیگری مسواك مینمود آنگاه کندر میآوردند حضرت آنرا میجوید آنگاه مصحف را میآوردند حضرت بقرائت آن می‌پرداخت فوائد صحی که در تعدد مسواکها است بر کسی مخفی نیست و اول آن اینست که دندان بمسواکی تنظیف میشود که چرکی در آن نیست . و کندر از چیزهائیست که بوی دهان را پاکیزه میکند و بلغم و رطوبت سر را میبرد و بحافظه کمك می کند ؛ همچنین شیر و آن اول چیزی است که بعد از ولادت از پستان جاری میشود و خلال بعد از غذا خوردن از چیزهائیست که مرض های دندان و لثه و دهان را دفع میکند و بهمین جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدان امر کرده فرمود (یا علی بر تو باد بمسواك کردن کـه مسواك کردن موجب پاکیزگی دهان و خوشنودی پروردگار و جلای چشم است و خلال زدن ترا محبوب فرشتگان میکند زیرا فرشتگان از بوی دهان کسی که بعد از غـذا خوردن خلال نکند متأذی میشوند) شریعت مطهره اسراری کشف کرده که هنوز طب بدان دست نیافته و نشناخته و آن مافوق ماده و مادیات است که طب نمیتوانـد از آن بحث کند مثل دوست داشتن ملائکه و رابطه آنها با انسان و خوشنودی پروردگار که بـالاتر از تمام اینهاست و بدانوسیله انسان به بلندترین درجه انسانیت واصل گشته و بتقرب الی الله نائل میشود و در زمره ملائکه مقربین درمی آید : چه کسی بـه نبی امی این اسرار مادی و روحی و بالاتر و بلندتر از آنها را آموخت ؟! بدون شك اینها ز وحی بامر خدای علیم خبیر است چنانکه خود آن جناب خبر داد آنجا که فرمود (همواره جبرئیل مرا بمسواك سفارش نمود تاجائی که ترسیدم دندانهایم از بین رفته و بیفتد مازال جبرائیل یوصینی بالسواك حتی خفت ان احفی او ادرد وشکی نیست که افتادن دندان برای بدن نافعتر است تا این که بماند و پیوره هم داشته باشد ؛ طب جدید برای پیوره علاجی جز کشیدن دندان نشناخته و در آسمانی بودن این احکام کافی است آن فوائد صحی که در مضمضه و استنشاق وجود دارد از برطرف کردن مرض ها از دهان و بینی و جذب آنچه از فضولاتی که در دماغ باقی

قوی بجهت کم خونی و کلفتی پوست تکمیل شود ودرضعیف جائیکه خون زیادتر و پوست نرمتر است تااینکه آب ناگهانی بجزء ضعیف نرسد ودر آن اثرضعف باقی نگذارد به‌خلاف آنکه همینکه تدریجاً آب باو رسید اوراتقویت میکند ولی قوی فی نفسه هر گاه ناگهانی آب بجزء ضعیف بدنش برسدبرای او نافع است برقاب وریه وحس عصبی او تاثیر مینماید این معنی راطب وفیزیولوژی خوب میشناسد. کسیکه بدین دقت بدیع وعجیب نظر کند خواهد دانست که ممکن نیست این احکام زائده فکر بشر باشد طب جدیـد وفیزیولوژی چیزهائی را ازخصائص اعضاء انسان واجزاء او ادراك کرده‌اند ولکن این دوعلم بطریقهٔ استعمال آب و آنچه درشروع وانتهاء آن نسبت بمرد وزن واجب است راه نیافته‌اند وشاید اسراریکه ازاین احکام مخفی است بیش از آن باشد که آشکارشده وامید استکه روزی علوم در مراحل ترقی خودافکار بشری رابدورتر از آنچه امروز رسیده برساند اگرمیخواستیم آنچه را ازاسرار این مسئله که علوم بـدان دسترسی یافته‌انـد تفصیل دهیم مقتضی بود که کتاب ضخیمی جداگانه برای این کار اختصاص دهیم والحمد لله الذی هدانا لهذا وماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

مسئله دوم- (دراسرارغسل جنابت) جنابت بر تمام بدن ازداخل وخارج تاثیر می کند مخصوصاً بدماغ ونخاع وعصب، واثر آن زائل نمیشود جز بشستن باآب ،چنانکه درمسئله سابقه آنرا دانستی حمد مرخدایرا که بر ما منت نهاد باین شریعتی که اهلیت وشایستگی دارد برای درك مقامات سامیه ازنماز وروزه وطواف وسائر عبادات ودخول درمساجد که خداشان آنرا رفیع نموده ازجنب سلب نمود تاغسل کند ونشاط ونیروی خود را بازیابد وجماع و خواب وخوردن ونوشیدن راپیش ازغسل یاوضو یاشستن دستها ومضمضه واستنشاق بروی مکروه کرد زیرا این اعمال برای او ونسل وی مضر است چنانکه شرحش گذشت وغسل را وسیله تقرب بخدا قرارداد بجهت رابطه‌ای که بین طهارت ظاهری وباطنی است وهریك کمال آن دیگری است. چه قدر این احکام عالیقدر وبلندند !! بدون شك آنها ازجانب پروردگار حکیم وعالیمقدار عظمت آلائه وجلت نعمائه. درهمین معانی دلیل کافی است بر توحید ونبوت وعلو مقام شریعت و آنچه را اسلام ازقوانین واحکام آورده . واما ادعیه مأثوره غسل پس چون روح عمل همان تقرب بخدای تعالی است و کمال آن اینست که این عمل برای

مگر به شست شوی با آب یا شستن اطراف بدن ، ودر اینجا اسرار دیگری است که در مبحث غسل می آوریم . ازجهت همین اسرار است که شریعت غسل را برجنب واجب نموده ومستحب است که محتلم همین که میخواهد جماع کند وضو بگیرد وفرمود که اگر وضو نگیرد جنین ازجنون مأمون نخواهد بود . برای زن نیز در تکون جنین تأثیری است پس موقعیکه حامله است جماع آن شایسته نیست زیرا بعداز جماع برای بدن جنین ضعف حاصل میشود ودر دماغ واخلاق او اثر مینماید پس ایمن نیست ازاینکه کند فهم یا بخیل شود ولی وضو این اثر را زائل کرده وماده منوی مرد را قوت می بخشد پس دفع می کند آنچه را که اگر وضوی مرد نبود شهوت زن برجنین وارد مینمود وبهمین جهت است که در حدیث وارد شده که کسی که بدون وضو بازن حامله جماع کند مأمون نیست از این که جنین کند فهم و بخیل شود . ودر شستن اموات وبیرون کردن خون متخلیل و خون دماغی وحالتی که در مس فرج وقتی عارض میشود وبر بدن اثر می کند مطالبی است که بر هیچ کس مخفی نیست وشستن اطراف بدن آنرا زائل می کند ودر این مورد اعمال و احوالی است که نشاط بدن ونظافت آنرا نیکو مینماید مانند ورود مسافر بخانه خود و دخول در مساجد و نشستن زن حائض در مصلای خود و قرائت قرآن و باخود داشتن و نوشتن آن اضافه بر آن که در این عمل احترامی است بکتاب خدا ومساجد و برای زیارت بهمین جهت وضو در این احوال واعمال مستحب شده ، این مختصری است از بسیاری از آنچه بشر ازاسرار این احکام درك کرده و آنچه مخفی است خیلی بیشتر است والحمدلله الذی من علینا بهذه الشریعة علی لسان سیدرسله وشکراً لنعمائه مستحب است که مرد در وضو ابتدا بظاهر ذراعهای خود کند وزن بباطن آنها . این مسئله را بتنهائی یاد آور شدیم بجهت دقتی که موجب دهشت وتعجب است که اگرنه این است که آن ازاسرار است وشریعت اسلامی بدان رسیده ممکن نبود که بشر بدان دست یافته آنرا بفهمد چون زن اعصابش ضعیف و پوستش نرم وخونش سبك است زیرا گو بچههای قرمز در خون زن بالنسبه بخون مرد کمتر است وازمرد بعکس است پس مناسب بود که اول آب بجائی ریخته شود که سردتر وپوستش کلفت تر است وزن آب را بعضوی بریزد که حرارتش شدیدتر وپوستش نازکتر است تافائده شستشو باول رسیدن آب بجزء ضعیف در شخص

نائل میکند. جنابت واثر آن بر بدن، تنها متوقف بر انزال نیست بلکه بنعوظ شدید وشهوت کامل نیز حاصل میشود هر چند انزال نشود بلکه ضعفی که در موقع کمال شهوت دست میدهد ولی انزال نمیشود اثرش شدیدتر است و بهمین جهت است که شارع غسل را بمجرد فرو رفتن ذکر بقدر حشفه درفرج واجب کرده هرچند انزال نشود برای اینکه کمال شهوت واستعداد غده‌های منوی برای افراز بهمین فرو رفتن ذکر حاصل میشود.

مسئله سوم ـ در اسرار احکام حیض. حیض خونیست که زن پس از سن بلوغ و قبل از سن یأس غالبا هر ماهه بدان عادت پیدامیکند ومدتش ازسه روز تاده روزاست زن در بلاد گرم سیر غالبا در سن سیزده سالگی حیض میشود ودر بلاد سردسیر در چهارده سالگی الی شانزده سالگی وهر گاه در این سن حیض نشود مریض است ولازم است بمعالجه پردازد چنانکه درطب مقرر است و گرنه بامراضی مبتلا میشود که معالجه‌اش دشوار است وبسا باشد که منجر بهلاکت گردد وهمین که زن بسن پنجاه سالگی رسید اگر قریشی یانبطی نباشد وبسن شصت سالگی اگر از این دو قبیله است خونش ندریجا قطع میشود باینطریق که چندماه قطع میشود آنگاه یکماه یادوماه دوباره عود میکند تا قطع میشود یا این که دفعتاً قطع میشود ودیگر اصلا عود نمی کند در موقع قطع شدن خون عوارضی بر بدن زن عارض میشود که خطری ندارد ولکن معالجه آن چنانکه درطب مقرر است لازم میشود تا مؤدی بلاغری وضعف قوای بدنی نگردد وبسا باشد که بعلت عدم معالجه امراض عسر العلاجی آنرا تعقیب کند. زن قرشیه کسی است که از طرف پدر بقریش که عبارت از نضر بن کنانه ویکی از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله است منسوب شود وزن نبطیه کسی است که بنبط که قومی هستند که ساکن بطائح در نزدیکی عراق وخوزستان میباشند پیوند رساند وبسا باشد که خون زن در ده سال بکمتر از این سن یا بیشتر قطع شود ولکن شرعا اثری ندارد پس هر خونی را که زن در کمتر از این سن به بیند محکوم بحیضیت است وخونی را که بعد از این سن به بیند حیض نیست وهر خونی را که دختر پیش از نه سالگی به بیند حیض نبوده وبعد از شدن داخل بسن ده سالگی محکوم بحیضیت است وکمتر اتفاق میافتد که زن پیش از تمام شدن دوازده سال حیض شود خون حیض در اغلب مایل بسیاهی است وگرم و بدبواست وازطرف چپ دهان فرج بسوزش وغلظت وگرمی وجهش خارج میشود وبسا باشد

رضای حضرت کریم جل شانه العظیم انجام شود وحقاً شریعت اسلامی است که اختصاص باین مزیت دارد علاوه برشرط قربت درهرعملی دعاهائی اضافه وسنت فرموده وازاسرار احکام شرعیه باینوسیله پرده برداشته پس در آنجا که غسل کننده موقعیکه دست خود را روی آب گذاشته میگوید اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین دلالت میکند بر اینکه توبه که همان طهارت باطنیه از گناهان است ارتباط شدیدی باطهارت ظاهریه در شستن باآب داردو آن همان بود که ما دراول این فصل یاد آور شدیم وعلماء فرنك بدان اعتراف داسته‌و دانشمندان طب آنرا ثابت کرده‌اند. واینکه دراثناء غسل میگوید اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجرعلی لسانی مدحتك و الثناء علیك اللهم اجعله لی طهوراً وشفاء و نوراً انك علی کل شئی قدیر دلالت دارد بر اینکه شست وشوی با آب درقلب تاثیر کرده و آنرا از ذمائم خود پاك میکند وموجب گشادگی سینه گشته نطق رانیرو می‌بخشد وزبان رابمدح خدای تعالی وثنای بروی اهلیت میدهدو صورت پاکی از چرکینی‌هاوشفاء از امراض شده از ظلمات اوهام بقدرت خدای تعالی جلاو روشنی می بخشد. آنچه را این دعا از خصائص غسل مشتمل است چیزهائی است که اطباء عصر حاضر در آثار آب وخصائص آن ومداوا کردن بوسیله آن یاد آور شده‌اند. بعد ازملاحظه این دعا دیگر خطاست که بی اطلاعها بپندارند و بگویند که درك خصائص آب از مکتشفات این عصر است چگونه چنین میگویند وحال اینکه بیشتر از هزاروسیصد سال قبل شارع آنرا ذکر کرده‌است و درمرحله ثالثه خصائصی که در قرآن کریم برای آب است خواهد آمد که دلالت مینماید براینکه بیان این احکام ازوحی خدای داناحکیم است واگر مسلمانان ازمثل اینگونه ادعیه استفاده کرده وچنانکه بایددر آن اندیشه و تدبر نموده بودند هر آینه آن اندازه از اسرارطبیعت وطب کشف کرده بودند که برای دیگران هنوز آن اسرار منکشف نگشته همچنین در دعائیکه در مرحله اولی درموقع فراغ از غسل ذکر کردیم خصائص آب مذکور را مکشوف میدارد. پس شرع مارا بمقامی بالاتر از آنچه علم بدان رسیده وبیشتر از آنچه ممکن است تاروزقیامت برسد میرساند چقدر بی بهره و بدبخت است کسیکه ازجاده شریعت منحرف وسالك سبیل ضلالت است واحکامی را ترك کرده که انسان را باقصی درجات علم وسعادت

پیغمبر بوده و اینگونه احکام از سنت‌های حکیم علام است و گرنه زمان جاهلیت کجا و این علوم دقیقه؟! مکه و تمام جزیرة العرب کجا و این اسرار عجیبه و این دقائق غریبه؟! همین دلیل کافی است بر صدق رسالت و حقیقت توحید. اگر بخواهیم بسط کلام دهیم در وضع رحم و دقائق سازمان آن و عجائبهای ترکیبات آن و اختلافی که بین خونی است که سه روز دوام نمی‌آورد و خونی که در این مدت خارج میشود و بین خونی که بعد از قطع شدن خون اول و پیش از گذشتن ده روز عارض زن میشود و خونی که بمدارده روز از قطع شدن خون اول بیرون میآید تا سر اینکه شارع اقل حیض را سه روز گرفته و اکثر آنرا ده روز منکشف گردد و اینکه چرا اقل زمانی که فاصله بین دو حیض است ده روز بوده و آنچه پیش از انقضای ده روز دیده شود حیض نیست و اختلاف ترکیبات این خونها و خصوصیات فیزیولوژی و تأثیرات آن بر بدن و فرق بین ترکیبات و ساختمان اجسام زنانی که پیوندشان بقریش و نبط میرسد و ترکیبات اجسام دیگران تا اینکه حیض زن قرشیه و نبطیه بشصت سال میکشد و از غیر آنها به پنجاه سال و باد آوری احوال رحم موقعی که زن بپشت میخوابد و پاهای خودرا بلند کرده بر دیوار میگذارد و بیان احوال رحم موقعی که زن شکم خودرا بدیوار چسبانیده و پای راست خودرا بلند میکند از آنچه مستلزم تسریق این احکام است هر آینه اقتضای تالیف کتابهائی چند و بسط کلام می کند که مناسب وضع این مختصر نیست پس بناچار آنرا بفنون طب و فیزیولوژی و تشریح حواله می کنیم و اکتفا مینمائیم بدانچه عنقریب در اسرار احکام نفاس از مصالح احکام آن و احکام حیض و استحاضه یادآور میشویم زیرا آنها بیکدیگر مربوط و متشابهند زنهای مسلمان در صدر اسلام وقتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزهائی از اختصاصات و حالاتی که مخصوص ایشان است وجز زنان کسی از آن اطلاعی ندارد میشنیدند تعجب می کردند و دهشت بدیشان دست میداد بلکه قبل از آن اصلا ملتفت این احوال نمی نبودند و پیش از آنکه رسول خدا (ص) و اوصیای او علیهم السلام که از آنجناب اخذ علم کرده بودند متنبه‌شان نماید این چیزهارا ندانسته و نمی‌شناختند حتی موقعی که حضرت صادق علیه السلام صفات حیض را بیان میفرمود زنی بخانمش گفت آیا تصور میکنی این مرد زن بوده؟! و بهمین جهت ایمانشان تقویت میشد زیرا محال است که بمختصات زنان که حتی برخودشان مخفی است عارف باشد و برایشان شکی باقی نمیماند

یکی از این صفات یا تمام آنرا فاقد گردد و وجود حیض یکی از نعمتها و منت های باریتعالی برزن است زیرا بدون آن زن مریض میشود و منتی است بر نوع انسان زیرا دوام نسل بشر منوط بدان است زیرا بوسیله آن فرج ورحم نرم ومهیا برای تمدد و کشش درموقع حمل میشود تاجنین را پرورانیده باو غذا دهد و بعد از وضع حمل رحم را منقبض می کند وتخمك زن را از تخمدانی که در رحم است دفع کرده او را مستعد پذیرائی حیوان ریزی مینماید که از منی مرد خارج میشود و بچشم نمیتوان دید پس بتخم می چسبد واز آن دو جنین بوجود می آید پس در واقع حیض برای زن کمالی است که جمال او را محافظت مینماید زیرا نبودنش موجب لاغری بدن وچروکیدگی صورت وفرو رفتگی چشمها است ومعذلك یکی از اسباب دوام نسل بشری است. بجهت این که اگر حیض نباشد آبستنی وتکون جنین وولادت حاصل نمیشود وشیر در پستانهای مادر برای تغذیه طفل بوجود نمی آید ودر اخبار وارد شده که همان خون حیض زن است که در زمان شیرخوارگی منقلب بشیر میشود وبهمین جهت است که غالبا در زن شیرده حیض منقطع شده ومادامیکه بچه شیر میدهد آبستن نمیشود پس پاك و منزه است خدای تدبیر کننده حکیم!

حیض در بدن زن حائض اثر ضعف داشته وخون او را تغییر میدهد گویچه های قرمز وسفیدی که در آنست کم می کند واین ضعف بمجموعه عصبی (گانکلیون) سرایت کرده موجب اختلالات عصبی میشود تمام این عوارض را شستن بدن با آب اصلاح کرده وزائل مینماید، چنانکه در تاثیر آب بر بدن مذکور داشتیم پس بهمین جهت است که بعد از حیض شرعاً غسل واجب شده. چقدر این شریعت کامل است وچه اندازه نعمت باریتعالی بر بندگانش بوسیله وحی بر سرور پیغمبرانش جلیل و گرانبهاست ؟!!

احکام شریعت اسلامی وقوانین وسنن آنکه در احوال حیض مذکور شد بر دقیقترین وجهیکه ممکن است دانشمندترین انسان باحوال الرحم وتشریح آن وخصائص فیزیولوژی آن ادراك نماید بنا گشته وتنسق ونظم این احکام از چیزهائیست که محال است اندیشه بشری بدان راه یابد وبدون شك آن از وحی خداست که بر پیغمبر رسل خود نازل فرموده: وچون بزمان ومکانی که رسول خدا صل الله علیه وآله در آن نشو ونما کرده نظر کنیم علم جازم وقطع حاسم برای ما حاصل میشود که آنجناب از طرف خدای عزیز حکیم وپروردگار قدیر وعلیم

این احکام مبتنی است بر بالاترین درجه که علم از خصائص فیزیولوژی و تشریح و مصالح انسان و اصلاح نسل بشری بدان دست یافته و دلالت میکند بواضحترین دلیل بر صدق نبوت و عظمت شریعت محمدیه (ص) که مردم را از ظلمات جاهلیت بجانب نور علم بیرون آورده و دلیل است بر توحید خالص زیرا محال است که بشری باین دقائق احاطه یابد و شکی نیست که آن تعلیم یافتن از جانب خدای واحد احد توانای داناست و در اینجا به بیان مختصری از حکمتهای این احکام تا آنجاکه علم بدان دسترسی یافته و آنچه هنوز مخفی است بیشتر است اقتصار مینمائیم و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و در این مطلب بامور ی اشاره میکنیم

اول- حیض و نفاس برای زن از عوارض طبیعی است مثل اینکه جزئی از اصل خلقت وی است و مع ذالك ریزش خون او وارد کردن سستی و کسالت بر بدن زن خالی نیست و آن وضع کثیف و پلیدی است که مورد تنفر بوده و اگر دفع نشود بسا باشد که سبب امراضی در رحم شده یا آنرا برای قبول امراض آماده نماید و آب بهترین وسیله ایست که طب برای ازاله این امراض در بدن ساخته آب سستی را زائل و کسالت وضعف را مرتفع و نشاط و نیرو را که بواسطه ریزش خون از بین رفته اعاده میدهد و خللی که بر مجموعه عصبیه باین علت وارد شده رفع مینماید بسا باشد که ریزش خون موجب خلل در گردش خون گشته و سبب نقص گویچه های قرمز و سفیدی که مسمی است بمرض (خلوز) شود. آری آب بهترین چیزیست که طب برای امراض مذکوره شناخته این یکی از حکمتهای وجوب غسل بر حائض و نفساء است پس بالله و صره است حکیمی که بحکمت خود افضل پیغمبران مردرا مامور کرد که این حکم را بیشتر محتاجی که نهایت احتیاج را بآن دارد ابلاغ نماید

دوم- ریزش خون در غیر حال حیض و نفاس مرضی است از امراضیکه عارض رحم میشود و معالجه آن شرعا واجب است ، در طب طرق بسیار و دواهای شیمیائی و نباتی و غیره بیشماری برای معالجه آن ذکر کرده اند اما استعمال بسیاری از دواها از جهات دیگر موجب ضرر است ولی علاج میکانیکی و طبیعی و خوردنیها و نوشیدنیهای عادی برای این منظور خالی از این ضررها است و بهترین چیزیکه طب جدید در علاج این مرض شناخته همان استعمال

که اینگونه احکام به تنظیم مدبر علام است زیرا میدانستند که پیغمبر ازاحدی جز فرشته شدید القوی تعلیم نیافته

مسئله چهارم ـ (در اسرار احکام استحاضه) ناظر بترتیب این احکام وتنسیق آن از طرف مردی که درزمان جاهلیت وعصر بیسوادی درجزیرة العرب مدت چهل سال زندگی کرده بعلم الیقین خواهد دانست که تقنین این احکام ازافکار بشر نیست وفقط از وحی خداوند عزیز علیم وقدیر حکیم است و بسا باشد که بنظر کننده این احکام این خیال دست دهد که در این احکام دشواری ومشقت وسختی است که باروح سهولت وآسانی وسماحت که شریعت سمحه سهله بر آن بنا شده ملائم نیست خصوصا غسلهای متعدد که درهر شب و روزی سه مرتبه باید انجام کند ولکن اگر بعلم طب وآنچه بزن درموقع عارض شدن این احوال دست میدهد نظر کند و ببیند که آب چگونه در علاج آن عوارض مفید است یقین پیدا میکند که شریعت اسلامی بالاتر از آنرا که طب در این عصر بدان دست یافته برای بشر آورده است درحدیث صحیح آمده که (هیچ زنی این عمل را احتساباً بجا نمی آورد مگر اینکه از این مرض عافیت می یابد) وقتیکه این معالجه با آب را مقایسه کنیم با آنچه اطباء از دواهای گوناگون برای معالجه جلوگیری از خون رحم استعمال میکنند که مریض را مکلف بخرجهای سنگین ویراهی گزاف وسختی عمل و صرف وقت فوق العاده میکنند می بینیم که معالجه با چند غسل آسانتر وارزانتر از دواها برای این مرض است هرچند از حیث فائده کم بهاتر از آنها است بعضی از زنان ازجهت سخت شمردن تعدد غسلها آنرا ترک میکنند ومرضشان باقی میماند ناچار متحمل مشقت ها و خرجهای گزاف برای معالجه میشوند و بازهم مرض زائل نمیشود آنوقت است که زن متتبع میداند که کدام احکام است که بر دقیقترین اسرار وحکم بنیاد شده پس ایمانش زیاده میشود باین که این احکام خدای عزیز وعلیم است ودر آخر مبحث نفاس مقداری از آن چه علم طب برای معالجه این امراض در وقتیکه عارض شوند دستور داده اشاره مینمائیم

مسئله پنجم ـ (در اسرار احکام نفاس و بعض اسراریکه معلق بخونهای سه گانه است) در احکام خونهای سه گانه آن اندازه اسرار وحکمت است که بسط کلام در آنها محتاج کتاب ضخیمی است که با این مختصر مناسب نیست جمله قول آنست که دقائق

حال حیض بیان کرده و یاد آور شده که مهبل (دهانه فرج) وقصبه رحم وقاعده آن وتخم دانها واغشیه وتمام اجزاء بچه‌دان درموقع ریزش خون حالتش مخالف حالتی است که خونریزی نمیکند برای اینکه اجزائیکه مشغول بیرون ریختن خون هستند ازحالت طبیعی خود خارج شده وتشنجات والتهاباتی در آنها حادث میشود که در اینحال عارضه جسمانی یا نفسانی با آن تأثیر میکند پس هرگاه درموقع ریزش خون عارضه شهوتی برحم عارض شود وانزال منی بحائض دست دهد رحم مشغول بشغلی میشود که معاکس و مخالف ریزش خون است پس دو امر متعاکس بهم دست میدهند وجمیع اجزاء رحم را مختل میکنند وبسا باشد که اینوضعیت باختلال بلیغ ومرض شدیدی منجر شده بهلاکت مؤدی گردد. واگر زن در اینحال بجنینی حامله شود آن جنین عضلاتش ضعیف وعصب و دماغش مختل واعضایش نا متناسب خواهد گشت وبسا باشد که ناقص العقل یا مجنون یا اقلا ابله متولد شود واگر بر حائض عارضه نفسانی مانند شادمانی شدید یا حزن واندوه سخت عارض شود درغالب زنها منجر بامراض عصبی یا قلبی میشود وبسا باشد بفلج شقی یا فلج کامل یا سکته یا هلاکت بکشد واگر شوهر بازن حائض خود جماع کند حالت رحم والتهابات آن قصبه ذکر سرایت کرده وغده‌های منوی ومثانه وانثیین را فاسد مینماید وبسا باشد که منجر بخلل والتهابات کلیین شده واعمال فیزیولوژی آن را باطل کند وازپشت سر آن ورم عام وحبس البول وهلاکت آید بهمین جهت است که شریعت بحکمت بالغه خداوندی ورحمت او جل شانه جماع با حائض را حرام کرده تا زوج بزوجه و نسل صدمه وارد نیاورد مانند طلاق آنرا حرام فرموده تا زن از عوارض روحی را حفظ کند زیرا هیچ عارضه‌ای از عوارض نفسانی برای زن سخت تر از طلاق نیست بعض از علمای طب دراین باره کتاب ضخیمی در ضررهای جماع بازن حائض ووجوب اجتناب از عوارض نفسانی نوشته‌اند. چقدر بلیغ است قرآن کریم آنجاکه جمیع این ضررها را در یک کلمه مطلقه جمع کرده است وآن لفظ اذی در سوره بقره است که میفرماید یسألونك عن المحيض قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حيث امركم الله ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين نفاس نیز در تمام عوارض خود مانند حیض است پس آنهم مانند حیض است زیرا آن حیض حبس شده‌ای است چنانکه درخبر وارد شده وعلم طب وفروع آن این کیفیت را ثابت

آب است .اطباء در طریقه استعمال آن گفته‌اند کسی که باین مرض دچار است در آب ملائم خالصی که در طشت است می نشیند بطوریکه آب تمام بدنش رافرا گیرد ودستها و پاهاو سرخودرا ازطشت بیرون می گذارد و اقلا نیمساعت در آن مکث میکند آنگاه بیرون میآید وبعد از آنکه آب بدنش را باپارچه‌ای خشك کرد مالش خفیفی بآن میدهد این کار را هر روزی دو بار یا سه بار تکرار می کند.و گفته‌اند معذالك بایدبا آب برف اماله کند پس هر روزی اقلا یکمرتبه با آب برف اماله می کند .مادراینجا طرق معالجات ودواهارا ذکر نمی کنیم برای این که آن ازوظائف طب و پزشکان است ومنتهی چیزی که ما آنرا یادآوری میکنیم اینست که بهترین طرق معالجه آنست که با امورطبیعی باشدنه باعقاقیر و ادویه، و بهترین و پرفائده‌ترین وموثرترین آنها برای شفای مریض که بدین مرض گرفتار است همانست که شرع واجب فرموده که برای استحاضه قلیله هرروزی پنجمرتبه وضو بگیرد، وهمینکه خون زیادتر شدو بحد متوسطه رسید بدان اضافه کرده یك غسل درهرروز واجب نمود واگرازاین حدهم گذشت و بحد کثیره رسیددر هرروزی دوغسل دیگر براو واجب فرمود که جمعا سه غسل و پنج وضوشود بتفصیلی که گذشت .واگردر متوسطه هم مثل کثیره سه غسل بجابیاورد برای علاج نافعتر ومفیدتر است و بهمین جهت است که در متوسطه مستحب شده که سه غسل کند چنانکه در مرحله اولی مذکور داشتیم واحادیث مستفیضه بدان دلالت دارد حتی بعض ازعلماء آنرا واجب دانسته وفرقی بین استحاضه قلیله ومتوسطه نگذاشته اند،هیچ طریقه ای برای معالجه این مرض بهتر ازاین نیست،چه کسی بیسواد یتیمی راکه در بلاد بیسوادی نشوونما میکرد اینگونه حکم واحکام را آموخت ؟! آیابااین وصف شکی باقی میماند که این احکام وحی از جانب خدای عزیز و حکیم است؟ هر وقت اینطریقه‌را باطرق طبی مقایسه کنیم میدانیم که شریعت محمدیه بنیادش بر آسانترین وجه ممکنه احکام است و آن شریعت سمحه سهله است ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم و یتم نعمة علیکم لعلکم تشکرون خدادردین برای شما سختی وحرجی نخواسته بلکه خواسته است که شمارا پاکیزه کرده نعمت خودرا بر شما تمام نماید شاید سپاسگزار شوید

سوم- فنون تشریح وفیزیولوژی وطب حالت رحم‌را در موقع ریزش خون در

وا و را در خانه مخصوص که کسی بوی نزدیك نشود و با او چیزی نخورد و نیاشامد و در مدت حیض و نفاس هیچ انسانی با او معاشرت ننماید معزول و محبوس مینمودند زن بیچاره این مدت را درزندان منفرد مانند کسیکه جنایت کرده و گناه نابخشودنی مرتکب شده بسر میبرد. ولی نصاری و مادیون و مانند آنها از امم وحشیه که اصلا نظامی و قانونی نمیشناختند با زن حائض و نفساء معامله زن پاك را مینمودند هم با او میخوردند وهم می آشامیدند وهم جماع میکردند ودرهیچ چیزازوی اجتناب نداشتند تمام این امم در احکام حیض بین افراط و تفریط و مخالف حکمت و مصلحت بودند شریعت اسلامی دراحکام خود حد وسط را گرفت حکمتی نماند مگر آنکه آنرا فرا گرفت و منقصتی نماند مگر اینکه از آن اجتناب کرد، پس زن حائض را معزول وطرد کردن ازمجتمع ناقص بشمار نیاورد چرا چنین باشد درحالیکه حیض برای زن کمال است وزنی که حیض نشود ناقص است، و پیش مانده او وخوراك با او را حرام ننمود مگر زن بی مبالات وغیر مأمونی باشد که بپاك و نجس و نظیف و کثیف اهمیتی ندهد که دراین صورت هر که چنین باشد شریعت پیش مانده آنرا مکروه دانسته و حرام نفرموده درهمین موضوع آنچه از حکمت و مصلحت وصواب موجود است برای تو کافی است

مسئله ششم- (دراسرار احکام اموات و آنچه بدان متعلق است ودر آن مطالبی است) مطلب اول (در استحباب یاد آوری مرگ) امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام بمحمد بن ابی بکر واهل مصر نامه ای نوشت که در آن برای افراد ودولتها مطالب مهمی است وازجمله فرمود (واکثروا ذکر الموت...) درموقعیکه نفس شما باشما منازعه می کند بسیار یاد مرگ کنید زیرا مرك برای موعظه کافی است) ورسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خودرا وصیت کرده فرمود اکثروا ذکر الموت فانه هادم اللذات حائل بینکم و بین الشهوات بسیار یاد مرك کنید زیرا مرك ویران کننده لذات وحائل بین شما وشهوات است. ابو بصیر گفت بحضرت ابی عبدالله (ع) ازوسواس شکایت کردم فرمود یا ابامحمد بیاد بیاور گسیختن بندهای بدنت را درقبر وبرگشتن دوستان وعزیزانت هنگامیکه ترا درقبرت دفن کردند و بخاطر بسپار که قطرات آب ازمنخرین ودماغت بیرون می آید و کرمها گوشتت را میخورند اینها برای تسلی گرفتاریها ووسواس تو کافی

کرده پس حکم آن عیناً حکم این است آه! چقدر قرآن بزرك و بلیغ و چه اندازه این شریعت افضل و اشرف است !!! و الحمد الله الذی من بهما علی عباده

چهارم - بابیانی که گذشت دانستی که نظافت بدن نشاط روح و انبساط آن را آماده می کند و طهارت ظاهری از اسباب طهارت باطنی است و از آن می فهمی حکمت موقوف بودن نماز و تمام عبادات را بر این غسلها. برای اینکه عبادت طهارت باطنی است و آن با وجود کثافت و قذارت ظاهری حاصل نخواهد شد بهمین جهت شریعت اسلام از باب مقدمه ریاضت نفس و تربیت روح و سیر در ملکوت آسمانها را بتوسط عبادت و ایستادن در مقابل خدای تعالی واجب فرموده که شخص مکلف بوسیله غسل و نظافتی که برای نماز و عبادات واجبه واجب شده بدنش پاك و لباسش پاکیزه و از کسالت خالی باشد و آنچه در آن محبوبیت و پسندیدگی بوده مستحب نموده و آنشرط صحت عبادت است و سر حرمت درنك و توقف کردن در مساجد و مس نوشته های قرآن و قرائت سوره های عزائم واضح و روشن است زیرا این احوال و اعمال از کسی که کسل و کثیف بوده و معهذا طالب نشاط و نیرو و پاکیزگی بدن و روح است مناسب نیست خصوصا از سوره های عزائم که مشتمل بر آیتی است که در وقت قرائتش سجده واجب میشود و حرمت و عظمت این سوره ها باین جهت زیاد است.

اینها چیز اندکی از رازهای اندك احکامی است که مرد امی آنرا در جزیره ای فاقد علم و دانش و دور از آبادی و تمدن در عصر جاهلیت آورده! آیا ممکن است این احکام و حکمت های آن از طرف کسی غیر از آفریننده آفرینش و دانای بمصالح و مفاسد آن بوده باشد؟ و آیا با این کیفیت شکی در صدق رسالت محمدی (ص) باقی می ماند؟ تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیرا

پنجم - شریعت اسلامیه جمع بین دو فضیلت که حکمت و سهولت است و اجتناب از دو نقص که دشواری و بی مبالاتی است نموده و این معنی را در جمیع احکام آن میتوان شناخت. از جمله احکام حیض و نفاس است. ملل مجوس یهود و عرب زن حائض و نفساء را بقیود سخت و سنگین مقید کرده بودند، و در معاشرت و خوردن و نوشیدن از او اجتناب مینمودند و بنجس بودن آنچه زن بآن نزدیك میشد از لباس و اثاث و انسان حکم می کردند

طرف مرگ میروند ودرجمیع حالات بیاد آن بودند این بود که جانشان درراه خداخوار وارزان بود ودرعمل جدی بودند اذا بغایت امل و آرزوی خود میرسیدند البته کسیکه در نزدش نفسش خوار بودخودعزیز بوده وازذلت ابادار. درجهاد وغزوات ورجزهای خود درجنگها شعارشان ناچیزی مرگ بود ابن عباس ابن علی علیه السلام است که درجهادخود رجزمیخواند چه کسی ازحیث عده وعده بیشتراز آن جناب است ، میفرماید

لاارهب الموت اذالموت رقی حتی اواری فی المصالیت لقا
انی انا لعباس اغد وا با لسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی

زمرگ باك ندارم که نزدمان کمال است میان تیغ وسنان مرد در اجمال وجلال است
بچهر مرگ زنم خنده و پذیره نمایم که مرگ در بر عباس همچو آب زلال است

حضرت عباس دراین باره ببرادرش امام حسین علیه السلام اقتدا کرده که دررجزش می فرمود

الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار
مرگ بهتر زننگ دربر مرد ننگ به تا مکان بدوزخ کرد

وپیش ازاین فرموده بود :

وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل اعری بالسیف فی الله افضل
چوایجاد تن بهر مرگ و فناست خنك آنکه قربان راه خداست

این رویه درمیان شعرای وادبای مسلمانان جریان داشت یکی از ایشان گفته

واذا لم یکن من الموت بد فمن العار ان تعیش جبانا
نباشد چو از مرگ راه فرار دگر ترس از مرك ننك است وعار

وچه خوب گفته متنبی آنجا که گفته

اذا غامرت فی امر مروم فلا تقنع بما دون النجوم
فطعم الموت فی امر حقیر کطعم الموت فی امر عظیم
چو پای جهد نهی سوی کار دشواری بکوش تا همه ملك جهان بدست آری
که طعم مرگ همان است بهر امر خطیر که طعم اوست پی امر پست مقداری

آری مسلمانان صدر اول فراموشی مرگ را ضلالت ویاد آوری آنرا هدایت میشمردند چنانکه شاعرشان گفته

است ابوبصیر میگوید بخدا قسم هیچوقت نشد که هم وغم دنیا رو آورد وبا یادآوری اینها تسلی نیابم ونیز حضرت صادق (ع) مردی را دید که برمردن فرزندش فریاد جزعش شدید است فرمود : ایفلان بمصیبت کوچك جزع میکنی وازمصیبت بزرك غافلی ؟! اگر بآن راهیکه پسر رفت تومهیا بودی برای او انقدر جزع نمیکردی پس درواقع مصیبت تو بآماده نبودن سفر آخرت بزرگتر است از مصیبت برمرك فرزندت . ابوبصیر گفت که حضرت صادق بمن فرمود : آیا محزون واندوهناك ومتألم نمیشوی ؟ گفتم چرا والله فرمود : هرگاه چنین حالی بتو دست داد بیاد بیاور مرگرا ودرقبر تنها بودنت وروان گشتن چشمهایت برصورتت وگسیخته شدن بندهایت وخوردن کرمها گوشتت را و پوسیدنت وبریده شدن دستت ازدنیا اینها تورا ترغیب می کند بعمل وترا از بسیاری حرص بردنیا بازمیدارد واخبار دراستحباب یادمرك ومهیا بودن برای آن وحکمت و اسرار آن بسیاراست ما بآنچه گذشت اقتصار کردیم وسراین تحریض وترغیب شدید بر یادمرك بزرك بوده وحکمت آن بالغه است . البته کسیکه دریاد مرك بوده وخودرا برای آن مهیا کرده باشد شجاعانه زندگی میکند نه از سلطانی میترسد ونه از پست و بلندی روزگار باك دارد ونه از مبارزه وقتال خودداری میکند بزرگواری است که برمال حرص نداشته و عالی استکه ظلم نخواهد کرد ازحرص وطمع بری است وازناپاکی وآزمندی سالم است درتنگدستی وگرفتاری صابر ودرسختی وآسانی شاکر است ، شدائد اورا نمی جنبانند وپیش آمدهای بزرك عزمش را بسستی نمی کشاند ؛ عزیزی استکه رنك رسوائی وذلت نمی گیرد وعاملی استکه باکوشش خود طریق کلال وملال نمی پذیرد ، هیچ ریبه ای اورا بدودلی نیفکند وهیچ مصیبتی اورا بجزع وادار نکند نه شهوات اورا بفساد کشاند ونه توسن لذات عنان از کفوی بازستاند ونه ملیات اورا ناتوان کرده بروز سیاهش نشاند عمل امروز را بفردا نیفکند ازترس آنکه مبادا تند باد اجل مزداجر عمل را ازوی فوت کند ، همین صفات بود که درگذشته مسلمانان را بآن عزت و شوکت رسانید ونبودن آن است که امروزه بخاك مذلتشان کشانیده درگذشته مسلمانان همواره درجمیع اوقات بیادمرك بودند تاجائیکه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وضورا ترك نمی کردند ازترس این که مبادا اجل دررسد وآنها در حال حدث باشند ، چون می دانستند که بناچار به-

وستمکاریها دست یازیده بلذات مسارعت بشهوات مبادرت میکند بشر نزدیك شده وازخیر دور میشود وپرواضح است که در این امور هلاکت وبوار ونابودی ودمار است. وبنیان مجد اسلام درهنگام سطوتش بر کراهت طول آمال بنا گشت ومسلمانها سرائر خودرا اصلاح و اعمال خودرا نیکو کردند کلمه وحدتشان علیا گشته خودشان مثل اعلی شدند ودراین ایام مسلمانها ذلیل نگشتند وسلطنتشان متزلزل وارکان عزتشان لرزان وویران نگشت مگر بجهت دوری ودرازی آرزوها وفراموش کردن اجلها رسولخدا(ص) باین پیش آمد قبل از وقوع آن خبرداد واهل بیت آن جناب آن خبررا تفسیر کردند درحالیکه اسلام بهمان سرسبزی وشادابی باقی بوده پیغمبر فرمود: صلاح اول این امت بزهد ویقین بودوهلاك آخر آن بحرص وآرزواست ونیز آن جناب فرمود: که بیشتر چیزی که برامت خود میترسم هوی وطول امل است اماهوی ازراه حق بازمیدارد واماطول امل فراموشی آخرت میآورد. وامیرالمؤمنین علیه السلام نابر روایتی که ازحضرت جعفربن محمد است فرمود (من طال امله ساء عمله) کسیکه آرزویش دورو دراز باشد کردارش بداست ونیز آنجناب فرمود: کسی که فردارا ازعمر خودشمارد بامرگ بد همراهی کرده است ونیز فرمود: آگاه باشید بدترین چیزی که ازآن برشما میترسم دوخصلت است: پیروی هواودرازی آرزوها. اما پیروی هوا از حق بر میگرداند واما درازی آرزوها آخرت رافراموش میکند) کسی که آخرترا فراموش کند دردنیا ذلیل وخوار وحقیر وبیمقدار زندگی می کند مرتکب گناهان شده وباکتساب ظلم میپردازد بخیل؛ حریص، گرسنه آزمند، نیازمند است وچقدر این کلام بلیغ است که درحدیث ازقول آن جناب وارد شده که فرمود (موتوا قبل ان تموتوا) بمیرید پیش از آنکه بمیرید وچه نیکوست فرمایش سیدرضی که این حدیث رابنظم کشیده میگوید.

مت قبل موت فهو الحیاة ما اهون الموت علی من ماتوا

پیش از آن کت مرگ آید گر بمیری زندگی است؛ مرگ شیرین است ودر اینسان فنا پایندگی است

وکسیکه مرگ درنزد او خوار باشد زندگانی پاکیزه میکند وبدرجات عالیه نائل میشود این است آنچه یکنفر امی در بلاد امی درعصر جاهلیت آورده واینشر را ببلند ترین درجات بالا برده واز بدی هلکات رهانیده وبشر رابخیرات هدایت کرده وازشر نجات بخشیده! آیا اینها جز وحی ازجانب رب العزت آفریننده زمین وآسمانها است؟! وگرنه چگونه

صاح شمر ولاتزل ذکر المو ت فنسیا نـه ضـلال مبین
باش بر یاد مرگ و آگاهی کـه فراموشی است گمراهی

بهمین جهت همواره حـالشان نیکو واعمالشان شایسته بود و بدانچه میخواستند میرسیدند سلطنتشان عزیزوعزمشان قوی بود کشور هارامسخر وگردنهای جبابره و سرکشانرا خاضع کردند وچون دنیا در نظرشان شیرین شدومرك را فراموش کردند و بلذات هارو آوردند وشهوات منقاد شدند وازمرك ترسیدند ازهرصدائی بر خود لرزیدندارکان شوکتشان متزلزل وبنیان سلطنتشان لرزان گشت پس هلاك وگمراه و نگونسار وخوار گشتند پس یادمرك ، زندگی است ، ودر آن خشنودی خدای رحمن بوده و فراموشی مرك مردن حقیقی است و مور درضایت شیطان است این است بعضی از آن اسراری که بدین حکم دراخبار واردشده وآثار آنرا تائید کرده چقدر این امت بدین گونه احکام وتعلیم آن در کتابهای حلال وحرام محتاج است وازهمین جهت است که میبینیم امیرالمومنین علی علیه السلام آنرادر رساله تعلیمیه خود مالك اشتر واهل مصر یادآور میشود، من نمیدانم چرافقهای عصرما اینقدر بحکم بچه درسر وخنثای مشکل اهتمام دارند واینگونه احکامی که حیات امت ونجات ملت مربوط بآن است مهمل میگذارند تا جائیکه بعض غافلین تسویلات نفسانی دست داده برشریعت اسلامیه اعتراض میکنند که دین اسلام ترغیب وتشویق بیاد مرك میکند ومسلمانانرا ازعمل بـازداشته وبکسالت می کشاند ونداسنته‌اند که یادمرك دعوت میکند ببذل و جهدو کوشش وشتاب در عمل و نشاط وکسب جمیع فضائل وترك تمام رذائل

مطلب دوم-(درکراهت طول امل) درازی آرزو شر وبدی دعوت کرده واز خیر و خوبی بازمیدارد برای اینکه کسی که یقین ندارد که تافردا باقی میماند ومراقب است که مبادا ناگهان اجلش هم امروز دررسد گناه نکرده ومرتکب ظلمی نشده بانجام جنایتی مبادرت نمی ورزدو عمل زشتی نمی کند از لذات اجتناب کرده وازمهلکات شهوات منصرف شده باعمال صالحه شتاب گرفته وببذل اموال مبادرت میورزدو برای نیل بدرجات وپاداش آنچه خدا بر نیکوکاران درجنات مهیاداشته بفعل خیرات میپردازد پیداست که دراین امور صلاح امت ومجدوسیادت آن نهفته است اما کسی که آرزوهای دورودرازدارد مرتکب گناهان گشته

خازن نیران و رضوان زینت دهنده جنان است و در مجلس کرام الکاتبین آمارگران اعمالند وهکذا . ودر اوائل مرحله ثالثه شرح و بیان بیشتری در احوال ملائکه و دیگر مخلوقات خواهد آمد . خدایتعالی درسوره اعراف میفرماید (کما بدأکم تعودون)(۱) همچنانکه ابتدا آفریده شدید برمیگردید ودرسوره انعام میفرماید (والملائکة باسطوا .)وفرشتگان دست خودرا گشوده اند تاجان شمارا بیرون بیاورند امروز عذاب خواری را می چشید بجهت این که برخدا چیزهائی بناحق می گفتید واز آیات او گردنکشی می کردید در سوره واقعه میفرماید :فلولا اذا بلغت الحلقوم آنموقعی کـه جان بحلقوم میرسد و شمادر آنحال مینگرید ماباو از شما نزدیکتریم ولکن شما نمی بینید ودرسوره آلم سجده میفرماید :قل یتوفاکم ملك الموت بگو جان شما را ملك الموتی که بشما گماشته شده میگیرد آنگاه بسوی پروردگار خودبر گشت می کنید ودرسوره نحل میفرمایـد : الذین تتوفاهم الملائکه کسانی پاکیزه ای که جان ایشانرا ملائکه میگیرنـد بایشان میگویند سلام برشما ببهشت داخل شوید بجهت کردار نیکوئیکه داشتید درسوره ق میفرماید: وجاءت کل نفس ومعها سائق وشهید هرنفسی با راننده و گواهی میآید و درسوره مؤمن : وقال الذین فی النار کسانی که در آتشند بخازنین جهنم میگویند پروردگار خودرا بخوانید که یك روزاز عذاب ما تخفیف دهد ودرسوره زخرف و نادوا یامالك وفریاد میزنند ای مالك باش تا پروردگار ماحکم کند مالك میگوید شمادر اینجا ماندنی هستید)اینها فرمایشات پروردگار زمین و آسمان است پس این نادانان واحمقان جاهل کـه اسم خودرا فلاسفه وعرفا وحکما گذاشته اند چه میگویند آنچه جهالت ازاین بزرگتر وکدام جهل ازاین بیشتر است که کسی بعالمی که ندیده و بمسائلی که نفهمیده بدلخواه خوددرحالی که ازحقیقت محجوب است و بتسویلات اوهامی که هنوز باآن نرسیده حکم دهد که چنین وچنان است درصورتیکه حکم اینگونه امور مربوط بخالق است واو بآن داناتر است وآنرا خود بیان کرده وحقیقت امر همان است که او فرموده بعدازاین زندگی جاودانی ابدی است که درآن ارواح بسوی بدنهای خود میگردند پس اگر درد نیا صالح بودند باجسد خود

(۱) درآیات شریفه مابهمان ابتدای آیه اکتفا کردیم کسانی که تمام آیات را بخواهند بقرآن مراجعه کنند (مترجم)

یك نفر بیسواد بحال اول و آخر بزرگترین امت احاطه یافت و چه کسی جز آنکه باو وحی نمود وی را بر این غیب واقف و آگاه فرمود . شایسته نبود که مسلمانها وفقها این احکام را باسم اینکه مستحب یامکروه است ترك نمایند زیرا این امت اصلاح نمیشود مگر بعمل کردن بآنچه پیغمبر امین از جانب خدای مبین آورده واجب باشد یامستحب وخود داری از آنچه نهی فرموده حرام باشد یامکروه والله الموفق المعین

مطلب سوم-(دربیان معنای مرگ و کیفیت آن) مرك چیزی جزیك امر عادی از سنن خلقت نیست که خدا آنرا برای بندگانش تقدیر فرموده چنانکه بدو آفرینش آنها را مقدر نمود پس مرك یك امر طبیعی است همانطور که خوردن و آشامیدن از ضروریات زندگی است همچنین مرك مانند آن یك امر ضروری است.پس همانطور که کسی برای عمل خوردن و آشامیدن اندوهناك نمیشود سزاوار است که برای مردن نیز محزون نگردد بهمین جهت است که شریعت اندوهناك بودن را برای امری که لامحاله واقع شدنی است مکروه شمرده وجزع را حرام کرده چنانکه شرح آن خواهد آمد فلاسفه ومفکرین دردریای اندیشه شناختن مرك فرورفتند اما پیش از اینکه بساحل برسند باراه نجاتی بیابند غرق شدند برای این که زلال معرفت را ازسرچشمه وحی جوشان نیاشامیده وازدریاهای صافی علوم نبوت مشتی برنگرفتند نصیبشان آب عفن وتیره خرافات وگل ولای شکوك وشبهات گشت هم گمراه شدند وهم مردم را گمراه کردند تمام علم درقرآن مجیداست واین قرآن است که ما را بحقیقت مرك خبر میدهد : جانی بیرون میرود وازبدن مفارقت کرده آنرا بخاکی که از آن خلق شده وامیگذارد وخوددار قیودتن وزندان کثیف ماده خلاص گشته در عالم بی انتها آزاد وسبکبار روان میشود تاآنگاه که خدا باودستور دهد که ببدن اولی خود بازگشت نماید موقعی که خدا آنرا پس از تفرق وتشتت بقدرت خود جمع آوری کند یادر نعیم عزت وجمال و یادر جحیم نکبت ووبال قرار دهد . دراین جهان نوامیس عالیه وقوای لطیفه ای که سبکتر ولطیفتر از اجسام مادی متراکم است وجوددارد که بامر وتقدیر خدای علیم وقدیر براین تبدلات وتحولات تاثیر مینماید واین قوا درزبان شرع باسم (ملائکه) نامیده شده . پس عزرائیل (ع) فرشته مرگ وقابض ارواح است و اسرافیل (ع) فرشته فانی کردن عالم است روزی که بصور دردمد وهم فرشته حشراست ومالك

گرفتن زائرین قبور اشاره است و اخبار [illegible] از محمد بن مسلم روایت است که بحضرت ابیعبدالله (ع) عرض کردم که ما مردگانرا زیارت کنیم فرمو آری گفتم آیا وقتی که ما بزیارتشان میرویم آنها میدانند فرمود آری بخدا قسم که آنها رفتن شمارا میدانند و بوجود شما شاد میشوند و [illegible] میگیرند در این حدیث و امثال آن از ذکر احوال روح و خصائص آن [illegible] گذشته بدان دست نیافته اند پس مدار در معرفت روح و احوال آن [illegible] آفریننده روح است ودر آنچه متقدمین و متاخرین در احوال روح [illegible] آن گفته اند چون استنادی بوحی ندارد هیچ فایده و سودی [illegible] گفتارهائی است که در مطلبی که جاهل است بدون سند و دلیل سخن میگوید

مطلب پنجم (در استحباب [illegible] در نزد [illegible] امیرالمومنین علیه السلام فرموده [illegible] شما نادمان میشوند و باید هر یک از شما [illegible] طلب کند و در روز [illegible] و دوشنبه و [illegible] صلی الله علیه و آله روایت شده که [illegible] آمد و بقیع رفته میفرمود السلام علیکم یا اهل دیار [illegible] (ع) قبور شهدا را روز شنبه و دوشنبه زیارت میکرد [illegible] باهل قبور چنانکه رسولخدا چنین میکرد [illegible] (ع) [illegible] که از آنجناب پرسیدند چگونه بر اهل قبور سلام میکنند [illegible] المومنین والمسلمین انتم لنا فرط و نحن انشاءالله بکم لاحقون [illegible] است و آن چیزی است که انسان پیشاپیش از خود [illegible] ذخیره میفرستد [illegible] برای زیارت اهل قبور روایت شده که باید از کتاب احادیث و زیارات [illegible] شود

مطلب ششم - در استحباب دست [illegible] قبر [illegible] در خبر است که کسی که قبر مومنی را زیارت کند و در نزد آن [illegible] را بخواند خداوند صاحب قبر را بیامرزد و افضل آنست که زائر [illegible] کردن رو بقبله باشد و چنانکه دانستی مشروعیت زیارت اهل قبور [illegible] اهل بیت و اصحاب

بسوی نعیم ابدی میخرامد واگر ازاهل شقاوت بوده بعذاب سرمدی رانده میشود فمنهم شقی وسعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ماشاء ربك ان ربك فعال لما یرید واما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها مادامت السموات والارض الا ماشاء ربك عطاء غیر مجذوذ سوره هود . پس بعد ازاین زندگی دیگر مرگی نیست چنانکه پیغمبر (ص) فرمود ماخلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار شما برای نیستی خلق نشده اید بلکه برای باقی بودن خلق شده اید وفقط ازخانه ای بخانه دیگر نقل مکان میکنید) پس مابند فلاسفه وحکماء باخرافات واوهام خود تشریف ابرنسد زیرا حقیقت نیست مگر آنچه راقرآن کریم آورده وبایدپیش از آمدن مرگ مستعد ومهیای آن باشیم زیرا استعداد برای مرگ ازاعظم واجبات است وشدن استعداد ازاکبر مستحبات .

استعدی یانفس للموت واسعی — لنجاة فالحازم المستعد
انما انت مستعیرة ما سوف — تردین و العواری ترد

آماده شو ایدل زپی توشهٔ مردن — کن سعی که حازم نسزد خام شمردن
چون جان تو شد عاریتی پس چنین است — هر عاریه را زود باهلش سپردن

اللهم ارزقنی التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل حلول الفوت این دعائیست که حضرت سید سجاد درشب بیست و هفتم ماه رمضان تکرار میفرمود وسزاوار است که درهرشب وروز تکرار شود زیرا این دعایاد آورمیشود آنچه را که برای مهیا و شدن برای مرگ وسختی آن واجب و مستحب است اللهم ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة وعند نزول الموت

مسئله پنجم .. (دراستحباب زیارت قبور) و آن از چیزهائیست که مرگ را یادمی آورد پس همانطور که یادمرگ همرا برطرف وغم راکشف می کند واز دنیابیزارو بآخرت رغبت داده وازفحشاء وظلم مانع میشود وبخیرات وعدل ونیکوئی تشویق میکند همچنین است زیارت قبور مومنین وعبرت گرفتن درموقع زیارت و بالخصوص مستحب است زیرا علاوه برفوائد ومصالحی که در زیارت قبور بروجه عموم است اضافه براین تعظیم مومنین وانس

رادر آخر ابواب معاملات ذکر کنند ما نیز در این موضوع از ایشان متابعت میکنیم و در این
جا چیزهائی که مناسب مقام است و بعضی موارد وجوب آنرا یادآور میشویم. وصیتی که
مستحب است آن است که وصیت کننده جماعتی از مومنین را شاهد گرفته و در نزد
ایشان اقرار کند بدانچه در دین بآن عقیده دارد و گواهی دهند براو، از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت شده که فرمود کسیکه در موقع مردنش وصیت خوب نکند این نقص
عقل و مروت اوست و در خبر دیگر (سزاوار نیست که انسان شب بخوابد و وصیتش در
زیر سرش نباشد) و در خبر دیگر وصیت برهر مسلمانی حق است، علماء از این حدیث
وجوب وصیت را استفاده کرده‌اند و آنرا بموارد وجوب تخصیص داده‌اند و آن این است
که هرگاه بر وصیت کننده حق واجبی باشد خواه آن حق مالی محض باشد مانند زکوة
وخمس کفارات و نذر مالی و دین هرگاه اثبات آن بعد از مردنش ممکن نشود یا حق مالی
که مشوب باعمال بدنیه است مانند حج یا بدنی محض باشد مانند نماز و روزه واجبی که
از وی فوت شده که قضای آن بر پسر بزرگتر واجب است بر واجب میشود که باین وصیت
اعلام کند در خبر است از حضرت جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش ... السلام که فرمود
امیرالمومنین علی فرموده (کسیکه وصیت کند نه سبك و نه زیادتی مانند کسی است
که همان مال را در زمان حیات خود تصدق کرده باشد) از همان حضرت فرمود که شش
چیز است که ثواب آن بعد از رفتن مومن باو ملحق میشود فرزندی که برای وی استغفار
کند و قرآنی که پس از خود واگذارد و درختی که نشانیده باشد و چاهی که حفر کرده
باشد و صدقه‌ای که جاری کرده باشد (این خبر شامل جمیع موارد خیری است که بآنها
بعد از موت صاحب آن منتفع میشوند؛ باین معنی اخبار بسیار است و کافی است تشویق و
تحریضی که قرآن در این باب نموده و آلة قرآن اصل این احادیث است آنجا که در
سوره حشر میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله
ان الله خبیر بما تعملون ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و باید هر نفسی نظر
کند که چه چیز برای فردای خود از پیش فرستاده و از خدا بپرهیزد بدرستیکه خدا بدانچه
میکنند آگاه است و در سوره بقره میفرماید کتب علیکم اذا حضر احدکم. همینکه
مرك شما را در رسد اگر یکی از شما مالی را بعد از خود واگذارد بر شما وصیت نوشته شده که آنرا

آن جناب است تا این که دست بدست بما رسیده در این باره ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم مکابره نموده اند و از متاخرین محمد بن عبدالوهاب نجدی و عده‌ای از پیروان نجدی او ابن تیمیه را متابعت کرده اند و منکر مشروعیت زیارت قبور گشته اند و حکم بحرمت آن کرده اند و بانصوص مخالفت و غیر راه مومنین را پیروی نمودند و این یک غفلت عجیبی است که کسی که مقداری از علم را حفظ کرده باشد بر این مسئله معذور نیست و روایات از طریق اهل سنت در صحاح در این باره مستفیضه است اگر متواتره نباشد مسلم از ابی هریره از پیغمبر (ص) روایت کرده که آنجناب بقبرستان آمده گفت السلام علیکم اهل الدیار من المومنین و المسلمین و از ابن عباس نیز روایتی است که معنی همین حدیث را دارد و روایات از اهل حدیث در این باره بسیار است که این مقام گنجایش ذکر آنرا ندارد بسا باشد از کسانیکه مانع زیارت قبورند عقیده خود را مستند کنند با نچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن جناب زنان زیارت کننده قبور را لعنت کرده این خود یک غفلتی است زیرا این حدیث دلالت بر مشروعیت زیارت قبور برای مردان است و گرنه رسول خدا (ص) ایشانرا نیز لعن میکرد و عدم مشروعیت آن برای زنان است بهمین جهت ایشانرا مخصوصا لعنت کرد و این مسئلة درمیان مسلمانان واضح‌تر است از آنکه در این باره کلام را طولانی کنیم. و آنچه ما مذکور داشتیم عموما برای زیارت جمیع قبور مسلمانان است اما برای انبیا و ائمه علیهم السلام زیارات خاصی است که انشاالله ذکر آن در کتاب حج و زیارات خواهد آمد و ما بزودی در این دو موضوع بشذوذ ابن تیمیه و پیروان او از وهابیین اشاره میکنیم و از خدای متعال برای خودمان و ایشان هدایت و توفیق را خواستاریم

مطلب هفتم - (در وصیت) و آن از جمله چیزها ئیست که شخص بوسیله آن برای مردن آماده میشود و از پیش مستحب بودن مهیا گشتن برای مرگ یا واجب بودن آن و حکمتش گذشت و در وصیت فوائد دیگر است که از آن جمله محفوظ داشتن حقوقی است که له یا علیه میت و ورثه و صغار اوست و نیل بآرزوهای آن کس است که می میرد و درمال و اولاد خود بعد از مرگ نظری دارد و جلوگیری از وقوع و نزاع که احتمال دارد بین ورثه خودشان یا بین خودشان و دیگران از کسانیکه حقی بر میت ادعا کنند یا ورثه بر آنان ادعا نمایند بیفتد و غیر اینها از فوائد زیاد، و فقهاء رضوان الله علیهم عادت کرده اند که احکام وصیت

اما کسیکه خود مرضی را باعث شود یا اهمال در معالجه آن نماید پس نه اجر دارد و نه کرامت بلکه مستوجب عقاب و ملامت است زیرا تعرض بمرض و اهمال در علاج حرام است چنانکه در مرحله اولی گذشت و بزودی مزید توضیح آن خواهد آمد و همچنانکه صبر و احتساب برای خود مریض مستحب است هیچنین برپدر مستحب است که بیماری فرزند خودرا احتساب کند که درخبر است که: بیماری کودک کفاره گناه پدر و مادر است و در اخبار اجر بسیار و کفاره گناهان است برای کسیکه خداوند چشمان او را گرفته باشد کور شود و همچنین برای دردسر و درد چشم و تب

مطلب نهم-(در استحباب کتمان مرض و ترک شکوه) مراد از پنهان داشتن مرض تظاهر نکردن بآن است بدون حاجت شرعی که درشرع بخصوصه مقرر شده یا برای غایت معینی که واجب یا مستحب است مانند اعلام مؤمنین که باجر عیادت فائز شوند؛ در اخبار اجر عظیمی برای کسی که مرض خودرا کتمان و ترک شکایت کند وارد شده . از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: کسی که شبی بیمار شود و آن بیماری را چنانکه باید قبول کرده بپذیرد و بسوی خدا شکر آنرا ادا نماید مانند عبادت شصت سال است گفتند قبول آن چیست فرمود بر آن صبر کند و به آنچه در آن بوده خبر ندهد و چون صبح شد خدارا بدانچه بوده حمد کند و تاکید در استحباب کتمان سه روزه اول شده، حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که سه روز مریض شده آنرا کتمان نماید و بکسی خبر ندهد خدا گوشت اورا عوض کند به بهتر از گوشت خودش و خونش را به بهتر از خون خودش و بشره اش را ببهتر از بشره خودش و مویش را ببهتر از موی خودش راوی اینحدیث گفت بحضرت عرض کردم فدایت شوم چگونه عوض می کند فرمود عوض می کند بخونی و گوشتی و موئی و بشره ایکه در آن گناه نکرده باشد و حضرت باقر فرمود: خدای تبارک و تعالی میفرماید که هیچ بنده ای نیست که آنرا ببلائی مبتلا گردانم و او بعیادت کنند گانش شکایت نکند مگر اینکه گوشت اورا بدل کنم به بهتر از گوشت خودش و خونش را به بهتر از خون خودش پس اگر اورا قبض کنم قبضش میکنم برحمت خود و اگر زنده بماند زنده است در حالیکه گناهی ندارد، حضرت صادق فرمود اظهار الشئی قبل ان یستحکم مفسدة له ظاهر کردن چیزی پیش از اینکه استحکام گیرد برای اظهار کننده مفسده است) و حد شکایت چنانکه در خبر است آنستکه بگوید بدردی

بطریق معروف برای پدر و مادر و نزدیکان منظور کند بر متقیان این عمل حق وفرض است وازجمله فوائد وصیت توزیع وتقسیم اموال برافراد است علاوه بر توزیعی که بواسطه فرائض ارث انجام می گیرد بجهت اینکه میت حق دارد ثلث مال خودرا هرجاکه میخواهد مصرف کند پس اگر آنرا بغیر وارث خود وصیت کند ابلغ در توزیع است خصوصاً هرگاه دادن آنرا بچند نفر وصیت نماید، وبیان بیشتری برای این موضوع در احکام وصیت خواهد آمد انشاالله تعالی

مطلب هشتم ـ(در استحباب مرض وصبر بر آن) و در آن اجر عظیم است در خبر ازحضرت پیغمبر (ص) است آنچه معنای آن این است که خدا برای مریض مادامیکه مریض است در شب وروز ثواب آن عمل خیری را مینویسد که در زمان صحت بجای می آورد و برای او سیئه ای نمینویسد و از حضرت باقر روایت شده که بیداری یك شب مریض افضل از عبادت یك سال است واز پیغمبر (ص) روایت است که در وصیت خود بامیرالمومنین فرمود یاعلی ناله مؤمن تسبیح است وشیونش تهلیل و خوابیدنش بر بستر عبادت است وغلط خوردنش از این پهلو بآن پهلو جهاد در راه خدا است پس اگر عافیت یافت درمیان مردم راه میرود درحالیکه هیچ گناهی بر او نیست، ودرخبر است از پیغمبر (ص) که فرمود: عجب دارم ازمومن وفریاد او از بیماری که اگر بداند در بیماری چقدر ثواب دارد دوست میدارد که همواره مریض باشد تاپروردگار خود را ملاقات کند) الی غیر ذالك از اخبار بسیار و در اینها تعلیلی است که تب یك شب برابر عبادت یك سال است باینمعنی که اثر تب تا یك سال باقی میماند واین بلیغتر است از آنچه طب جدید کشف کرده که تب در خون اثر میکند واثر آن تا یك سال باقی میماند تاوقتیکه خون برگردد بحالتی که پیش از تب بوده. علماء طب جدید پنداشته اند که آنها کشف کرده اند که علت تب خللی است که در خون است، در رقیه حضرت صادق است که فرمود ای مادرملدم اگر ایمان بخداوروز قیامت داری گوشت نخور وخون منوش وجسم را هلاك وسرت رابدرد نیاور) و این حدیث صریح است که تب خون را و آنچه در آن از املاح وگویچه هاست فاسد میکند واجزاء مایعه آنرا کم میکند) و باید بداند که اجریکه در صبر بر مرض است و آنرا میتوان ذخیره قیامت پنداشت فقط در صورت عدم تعرض بمرض وباسعی در معالجه است پس اگر مرض زائل نشد در این حال اجر است باصبر واحتساب

معالجه اطبارا دفع کنید بچیزی که دردرا ازشما دفع می کند که آن بمنزله ساختمانی استکه کمش منجر ببسیار میشود این بیان نیکوترین وبلیغترین ودلنشین ترین آنهادر نفوس است ونزدیکترین آنهاست باصول طب جدید زیرا استعمال دوا منجر باستعمال بیشتر میشود برای دفع تجاوز آن ، ودراول مرض اگر دوا استعمال شود مرض راتحریك می کند که بسا باشد سبب طغیان آن مرض شده وعلاجش را مشکل کند پس الحذر الحذر از مبادرت کردن دراستعمال دوا وعجله کردن درمداوا و مداومت کردن باستعمال دوا وزیاد دوا خوردن خصوصاً دواهای شیمیائی مگر وقتی که ضرر بحدی برسد که از بین رفتن آن جز بادویه حاصل نشود درحدیثی که درکتاب مکارم الاخلاق مرویست حضرت میفرماید مادامی که بدنت تحمل درد میکند ازدوا اجتناب کن اگر تحمل درد نکرد آنگاه بدوا بپرداز)وحضرت صادق فرمود که حضرت مسیح میفرمود کسی که معالجه جراحت مجروحی راترك کند لامحاله شریك مجروح کردن اوخواهد بود)البته این حکم درجراحات ظاهری است پس واجب است عجله کردن درمعالجه آن والا اگر سنت باشد هلاك میکند وبعض مرضهای دیگرند که شبیه جراحت بلکه بدترند مانندوبا و طاعون و آبله وسل و امراض عفونی حاده(بیماریهای گندزا)مثل تب مطبقه ومحرقه که تب تیفوسی و تب تیفوئیدی میگویندو گزیدن سك و گرگ و گزش مار وعقرب وامراض زهروی (مقاربتی)و سوختنی بآتش و آب داغ(که بسا باشد تاخیر درمعالجه منجر بمرض کزاز کشنده گردد)وشکستن استخوان وامثال آن ، پس واجب است پرهیز کردن ازاین مرضها اولا بدوری کردن ازچیزهائی که سبب آن میشودو استعمال چیزهائی که از آن جلوگیری میکندو ثانیا بمجردیکه عارض شد عجله ومبادرت بمعالجه نماید . خدامارا از آن بناه دهد)درزمان ما بعض ازخرمقدس های نادان پیدا میشوند که اعتنا باین قبیل مطالب ندارندهم خود هلاك میشوندهم دیگرانرا هلاك میکنند در خبر ازحضرت صادق وارد استکه : پیغمبری از پیغمبران مریض شد گفت من مداوا نمیکنم تا آن کسی که مرا مریض کرده هم اوشفا بخشد خدا بوی وحی فرمود که من ترا شفا نمی دهم تا خودت مداوا کنی زیرا شفا هم ازمن است) وهمچنانکه عجله وشتاب درمعالجه در موقعیکه مرض عارض شد واجب است مستحب استکه درموقع عارض شدن بعض مرضهای معین خودداری وتأنی نمود مانند زکام ودملها و دردچشم وسرفه کردن ، در خبراست که رسولخدا(ص)

مبتلا شدم که احدی بآن مبتلا نگشته یا بگوید: مصیبتی بمن رسید که بکسی چنین مصیبتی نرسیده و شکایت این نیست که کسی بگوید دیشب بیدار ماندم و امروز سالم شدم و نحو اینها

مطلب دهم - (استحباب ترك معالجه) در نهج البلاغه از امیر المؤمنین (ع) آمده که فرمود (امش بدائك ما مشی بك) با درد خود مدارا کن مادامی که با تو مدارا میکند واز حضرت موسی بن جعفر است که فرمود هیچ دوائی نیست مگر این که دردی را تهییج می- کند و هیچ چیز برای بدن نافع تر از دست نگاهداشتن نیست مگر از چیزهائی که بدان احتیاج پیدا کند، پزشکان نیز در حد دواء گفته‌اند که دواچیزیست که برای زائل نمودن یك مرض، مرض دیگر را ایجاد مینماید. پس مسهل مثلا دوائی است که برای ازاله مرض اخلاطی که در معده وخون وسائر باقی مانده‌ها مانده است ایجاد اسهال می کند و گفته‌اند خوب نیست عجله کردن باستعمال دواء که ایجاد مرض کند که بسا باشد دواء مرضی را بوجود بیاورد که معالجه اش سخت تر باشد از مرضی که قصد ازاله اش را داشته و بسا باشد که صاحبش را هلاك کند برای این که کثرت استعمال دوا بدن را کهنه و بنیه را ضعیف می کند و برای پذیرائی مرض وسرعت عارض شدن آن آماده مینماید، تا جائی که صاحب خود را بحدی میرساند که وقتی مریض میشود دوائی برایش مفید نیفتد و نصیبش در عروض هر مرضی هلاکت شود؛ تمام این دستورات برای دواهائی استکه از عقاقیر گیاهی ومعدنی گرفته میشود امادواهای شیمیائی که امروزه متداول است زهرهای دردناکی هستند که بعموم مردم ضررهای فاحش میرسانند وباوجود آنها ایمنی ازضرر نیست . واگر حضرت موسی بن جعفر (ع) که آن روز از استعمال دواهای عقاقیر برحذر میفرمود دواهای جدیده امروزه را میدید هر آینه درنهی از استعمال آنها بیشتر مبالغه می کرد وشاید هم آن جناب بجهت علمی که خداوند تعالی بوی سپرده بود حال این دواهای جدید را میدید، وآن فرمایش را فرموده . وبهمین مطلب حضرت صادق اشاره کرده آنجا که فرمود: کسیکه سلامتیش بر بیماریش بچربد اگر معالجه کند وبمیرد من بسوی خدای تعالی ازاو بیزارم؛ ما بسیاری از مترفین (خوش گذرانهای مسرف) را در این ایام دیدیم که از روی شهوت دواهای شیمیائی را ادادو ستده میکنند و خود را بدان هلاك مینمایند پس حضرت صادق از آنها بیزار است و کسیکه حضرت صادق ازاو بیزار باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت . حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود:

اختیار کرده) اینگونه معالجه را برای تب، طب جد ید نیز بدان اعتراف نموده لیکن اعتناء بدعاء ارده در طلب شفاء ندارد برای اینکه مردم این زمان توغل در مادیات کرده و در ظلمات آن فرورفته اندو بنور حق استضائه ننموده اند برای کندی فطنت و کوری دل وجمودی افکارشان نوامیس آلهیه وحکومت آنرا بر ماده ومادیات انکار کردند بااینکه تاثیر آن بر ماده بیش از تأثیر مادیات است بر ماده. اگر اینها کورو کر و گمراهو ویلان وسرگردان شوندو افکارشان از ادراك فضلترین نعمتهائی که خدا بایشان داده کوتاه باشد برای ما ضرری ندارد؛ زیراما بفضل خداو نعمت وی این هارا دریافته وخود تجربه کردیم ودیدیم که دعاء وعوذه کارهائی میکند که معالجه مادی ودوا نمی کند لیکن خوب نیست که تنها بدعا متوسل شده ودر دوا نمودن اهمال کنیم مگر وقتیکه درد طولانی شود وعلاج مشکل گردد ومعالجه بادوا فائده نبخشد که در اینموقع باید بدعا خواندن و نوشتن آن چنانکه شرع دستور داده پرداخت وما انشاالله در مرحله ثالثه این رساله از دواها وغذاهائیکه صحت شخص تندرست را حفظ ومرض مریض را دفع می کند وشرع آنرا در احکام خود یاد آور شده ولی پزشك درطب خود آنرا نشناخته مذکور میداریم اگر مردم بآثار شریعت اقتفا کرده احکام آنرا پیروی مینمودند این همه وباها و مرض ها درمیانشان پیدانمی شد وحرث و نسل را هلاك نمی کرد ولیکن از صراط مستقیم تجاوز کرده و احکام این دین قویم را ترك نمودند؛ دراین زمان بیماریهائی حادث شد که انسان پیش از این آنهارا نمی شناخت و بسیار شد تااینکه دراکثر اهل عالم عمومیت یافت و آدم تندرست کمیاب شد بلکه یکنفر سالم پیدا نمی شود وهمه مریض اند اینها بجهت آنستکه بمخالفت رسولخدا (ص) حریص شدند پس عذاب بایشان نازل شد واگر بدانند عذاب آخرت رسواتر و بدتر و بزرگتر وسخت تر است؛ وچون حضرت صادق رای اینکه اهل زمانش بمخالفت رسولخدا حریص شدند در آنجاکه پنداشتند که لباس پوشیدن برای تب دار فائده دارد اینگونه بخدا شکایت میکند وحال اینکه این مخالفت حکم جزئی از احکام شرع است پس چه میگفت اگر اهل این زمانرا میدید که در حال بد بختی و نگونساری اند حق و شریعت را کشته و تابع شهوات گشته و بدان میل عظیمی پیدا کرده اند گمان نمیکنم جز این میفرمود که یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی و نصحت لکم فکیف آسی علی قوم کافرین ای قوم من دستورات پروردگار خود را بشما ابلاغ کرده وشمارا

از زکام مداوا و معالجه نمی نمود و میفرمود که کسی نیست که در او رگی از جزام (خوره) نباشد همینکه زکام با نرسید نابودش میکند) وخبری است که مضمونش اینست که زکام برای جزام مفید است و دملها برای پیسی، و پیغمبر (ص) فرمود. که از چهار چیز کراهت نداشته باشید که برای چهار چیز مفید است از زکام کراهت نداشته باشید که امان است از جذام و از دملها کراهت نداشته باشید که امان است از پیسی، و از درد چشم کراهت نداشته باشید که امان است از کوری و از سرفه کراهت نداشته باشید که امان است از مرض فالج) و از دواهائی که در این ایام استعمالش متداول است که زیر پوست آمپول میزنند و محتضر را خون زرق می‌نمایند تا مرگش چند ساعت بتاخیر افتد این آمپول زدن اگر باعث اذیت مریض شود باین معنی که زمان احتضارش را در دو شدت طولانی گردد هرگز جائز نیست اما اگر بدون درد و رنجی استعمال آن موجب تاخیر مرگ گردد و هنگامیکه طبیب گمان کند که مرض دفع میشود و باصحت او بسر می افتد یا زمانی دراز مرگش بتاخیر می انجامد در اینصورت استعمال آن واجب است و لو باذیت کردن مریض هم باشد بیشتر این عمل در موقعیکه سکته دماغی یا روی یا قلبی عارض میشود انجام می یابد خواه آن سکته عصبی باشد یا دموی یا بلغمی. بسیار شده که کسانیکه در این گونه امراض دست باین عمل زده اند صحت بیمار عودت کرده و خداوند او را از مرگ نجات داده پس مبادرت و شتاب و استعمال آن در موقع عارض شدن این عوارض واجب است خداوند ما و جمیع مؤمنین را از آنها پناه دهد

مطلب یازدهم - در کراهت لباس زیاد پوشیدن برای تبدار و وجوب محافظت کردن او از سرما و استحباب مداوا کردنش بدعا و شکر و آب خنك) در خبر آمده که حضرت صادق (ع) تبدار بود یکی از دوستانش بر او وارد شده عرض کرد چگونه مییابم ترا فدایت گردم، از احوال حضرت سؤال کرد در حالیکه آن جناب لباس کهنه ای را روی رانهای خود افکنده بود بحضرت گفت چرا لباس نمی پوشی تا عرق کنی و اینطور بدنت را در معرض وزش نسیم گذاشته ای؟! حضرت فرمود (خدایا اینها چقدر بمخالفت پیغمبر تو حریصند!) و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده باز چرك جهنم است و گاه میفرمود از شعله جهنم است پس آنرا با آب سرد خاموش کنید) و حضرت باقر (ع) در هر موقع که تب عارضش میشد دو جامه که با آب سرد تر کرده بود استعمال مینمود و بطور نوبت بر روی خود می افکند و حضرت صادق (ع) می فرمود برای تب هیچ چیزی مانند دعا و آب سرد نیافتیم) و میفرمود جدما رسول خدا (ص) برای تب دوازده درهم شکر با آب سرد ناشتا

وهم آنان درعیادت او اجر برند بحضرت عرض شد که آری عیادت کنندگان بجهت رفتن بسوی مریض مأجورند اما مریض چگونه ماجور میشود ؟ حضرت فرمود . چون بوسیله اوعیادت کنندگان کسب حسنات می کنند پس او نیز درمیان ایشان ماجور و برای او باین جهت ده حسنه نوشته میشود وده درجه برای او بلند میشود وده سیئه ازاو محو میگردد ، وحضرت رضا(ع) فرمود هر گاه یکی از شما مریض شود باید بمردم اذن دهد که براو داخل شوند که هیچ کس نیست مگر اینکه برای اودعائی مستجاب است ودرعیادت فوائد اجتماعی ومحبت ودوستی بین مردم نیز هست واسلام هم که بنیادش بر تحکیم پیمانها وتکالیف اجتماعی واصول محبت است اینها بعضی ازاحکام مریض است وبزودی درمطاوی این کتاب بعضی احکام دیگر خواهد آمد خداما وجمیع مؤمنین را ازجمیع امراض واعراض و آفات واسقام و آلام پناه دهد بمنه وطوله وکرمه .

اخبار بر عیادت مریض تحریض وترغیب شدید میکند واجر جزیل بر آن یاد آور میشود آن اندازه که هیچ مؤمنی نمیتواند بدان بیعلاقه باشد ، رسول خدا(ص) درخطبه طویلی که صدوق آنرا در کتاب عقاب الاعمال آورده میفرماید . کسیکه مریضی را عیادت کند بهر گامیکه برمیدارد تا بمنزلش برگردد برای او هفتاد هزار هزار حسنه است وهفتاد هزار هزار سیئه ازاو محو میشود وهفتاد هزار هزار درجه برای او بلند میگردد وهفتاد هزار هزار فرشته براو گماشته میشود تا او را درقبرش عیادت کنند وتاروز قیامت برای او طلب آمرزش نمایند ونیز پیغمبر فرمود : که کسی که مریضرا عیادت کند منادی از آسمان ندا درمیدهد باسم او که ای فلان پاک شدی تو و پاک شد راه رفتن تو برای از بهشت وحضرت صادق فرمود کسی که مریضی از بیماران مسلمانان را عیادت کند خدا او برای همیشه هفتاد هزار از ملائکه بگمارد که جایگاه او را بپوشانیده ودر آن تسبیح کرده وتقدیس وتهلیل وتکبیر میکنند تاروز قیامت شاید کسی که بنعمت تفکر درعظمت خدا جل اسمه وسعه رحمت او فائز نشده منکر این اجر عظیم شود ولکن مرحمت خدا وسیع تر از این وقدرتش جلیل تر است وآنکه انکار میکند بمرض کوتاهی فکر مبتلا است خدا او را عافیت بخشد واینگونه اخبار وامثال آن موجب بی نیازی از بقیه طاعات ومبرات نمیگردد برای اینکه فقط یاد آور حسنات ومحو سیئات است بعداز اداء واجبات وترک محرمات یا برای کسیکه بعد از توبه بواجبی اخلال کرده یا مرتکب

نصیحت نمودم دیگر چگونه بر قوم کافر اندوهگین شوم)

مطلب دوازدهم- در کراهت راه رفتن برای مریض) تعب و مشقت برای مریض پیش از آنکه صحتش کامل و نیرویش تماماً بجای خود برگردد بسا باشد که امراض سختی را جلب کرده معالجه‌اش را دشوار کند یا منجر بهلاکت گردد درخبر از حضرت صادق است که فرمود راه رفتن برای مریض مرضش را عود میدهد

مطلب سیزدهم- در استحباب صدقه برای مریض و کسی که از جانب او صدقه دهد و مستحب بودن اذان بلند گفتن درمنزل مریض) حضرت رسول الله (ص) فرمود . (داوو مرضاکم بالصدقه) (بیماران خودرا باصدقه مداوا کنید) وحضرت باقر(ع) فرمود صدقه بلای مبرم رادفع می کند پس مریضهای خودرا بصدقه مداوانمائید مردی بحضرت موسی ابن جعفر(ع)شکایت کرد و گفت من ده نفر عائله دارم که همه مریضند حضرت فرمود باصدقه ایشانرا مداوا کن که هیچ چیزی سریعتر وپرمنفعت تر ازصدقه برای مریض نیست وازهشام بن ابراهیم روایت استکه شکایت بحضرت رضا(ع) ازبیماری خود کرد و اینکه اولادی ندارد حضرت باو امرفرمود که درمنزلش صدای خودرا باذان بلند کند هشام گفت چنین کردم خدا بیماریم را بردو فرزندانم را زیاد کرد ودرحدیث استکه. درخانه خود اذان بگو که شیطان را طرد و از برای کودکان مستحب است این یك امری استکه کسانیکه ذهنشان کوتاه ازفهم چیزهائیست که خدا در ماوراء این عالم مادی ازقوا و نوامیس مرتبطه باین عالم آماده کرده و آنها شدیدترین تاثیرات را در آن دارند تردید میکنند وازفوائد جلیله وعوائد گرانبهای آن محروم هستند لکن ما بفضل خدا و نعمت وی شریعت را حرف بحرف متابعت کردیم وخدارا برحرفی عبادت نمیکنیم واینگونه امور را تجربه کردیم پس بانعمت‌های جسیم بما عود نمود وخدارا برافضال و انعام او سپاس می گوئیم درصدقه مهربانی برفقراء وتوزیع ثروت نیز وجوددارد که فائده این دو چیز مخفی نیست

مطلب چهاردهم (درمستحب بودن اعلام مریض برادران مؤمن خودرا بمریضی خود تااورا عیادت کنند واذن دخول دادن بایشان تا باجرعیادت فائزشوند واز دیدارشان بهره‌مند گردد)درخبر از حضرت صادق استکه فرمود برای کسی که ازشما مریض است سزاوار استکه برادران خودرا بمرض خود اذن دهد که اورا عیادت کنند تاهم او اجر برد

تام راجعت کند و کسیکه برای مریضی کوشش کند درحاجتی چه آن حاجت بر آورده شود چه نشود از گناهان خود بیرون میآید مانند روزیکه مادر اورازائیده پس مردی از انصار عرضکرد پدر ومادرم فدای تو یارسول‌الله اگر مریض ازاهل‌بیت خوداو باشد دروقتیکه سعی کند درحاجت اهل‌بیت خود آیااجرش عظیمتر نیست حضرت فرمود آری عظیمتر است

مطلب پانزدهم- درمجمل آنچه از اسرار که درگذشته بیان شد واسرار احکام احتضار) مطالبی که دراین احکام مذکور شد متضمن اسرار وحکمت هائی است که ممکن نیست فکر بشر بدان واصل شود هرطور که باشد ودر هرزمان ومکانی که بوده باشد پس چگونه یتیمی که دربادیه کشورعربستان درزمان جاهلیت زندگی میکرده بدان دست یافته ، من اکنون درصدد شرح این اسرار وحکم نیستم زیراشرح آن طولانی میشود و آن موکول بعلم طب وعلم الاجتماع است ولکن غرضم آنست که کسی راکه بر این اسرار واقف میشود تنبه دهم که چگونه ممکن است که درحکمت خدای یگانه قهار ورسالت پیغمبر مختار وامامت ائمه ابرار تردید حاصل کند، شاید پرمشقت تر وسخت تر چیزیکه عارض انسان میشود تا بمیرد احتضار است برای اینکه جانش باوی در کشمکش است و به آن اندازه ازضعف وناتوانی میرسد که ازرد آن عاجز است می بیند فرزندان و خویشاوندان خود را و آنچه را برای خود ذخیره و آماده نموده ودوست داشت که با آنها باقی بماند واز مال خود بهره ور شود واکنون نمی تواند و میخواهد با آنها گفتگو کند وحال اینکه زبانش خشکیده و از کار افتاده وقدرت برسخن گفتن ندارد وطولی نمی کشد که نور چشمش هم میرود ومیشنود که چه میگویند اما آنهارا نمی بیند پس همین سان الم ورنجش فزونی می گیرد تا آنگاه حس شنوائیش نیز باطل میشود خدامیداند که بعد ازاین چه احساس میکند ، آیاخانه خود را در بهشت می بیند پس حزنش منقلب بسرور میشود یا اینکه جایگاه خود را در جهنم مینگرد پس حزن والم وملامتش زیاده میشود درحالیکه پشیمانی سودی ندارد ودر آنحال درمنتهای بدبختی وعذاب جانکاه است؛ برای بازی کردن شیطان مجال واسعی است که باجان محتضر بیچاره عاجز وناتوان از کید شیطان ولشکران او ببازی پردازد پس بهترین حزم وبالاترین دوراندیشی خلاصی یافتن ازاین شدائد وعقبات است واین حاصل نمیشود جز بتجافی ونیم خیز بودن در سرای فریب وغرور که بمفارقت ازاین خانه دنیا متالم نشود

حرام شده و در عیادت احکام و آدابی است که از آن جمله تاکید عیادت صبح و شام است حضرت صادق فرمود هر مومنی که مومن مریضی را بامدادان عیادت کند هفتاد هزار ملك او را تشییع نمایند پس همینکه بنشیند رحمت او را فرا گیرد و آن ملائکه برای او استغفار کنند تا شام شود و اگر شامگاهان عیادت کند همین اجر را دارد، تا صبح شود، بسا باشد که از این اخبار چنین فهمیده شود که عیادت ظهر و عشا خوب نیست و از آن جمله استحباب التماس دعا از مریض است برای عیادت کننده و غیر آن و هر کس باید پرهیز کند از اینکه مریض در حق او نفرین کند پس نباید او را اذیت و دلتنگ کرد تا مورد نفرین او قرار نگیرد اذیت و دلتنگ کردن مریض هر گاه موجب خطری نشود مکروه است اما هر گاه اذیت کردن او بناحق باشد یا اذیت کردنش سبب ضرر یا خطری شود یا باعث طول مرض گردد هر چند بحق باشد حرام است مگر حقی باشد که مریض آنرا انکار میکند یا خوف ضایع شدن آن حق باشد، در خبر است از حضرت صادق (ع) که فرمود سه کسند که دعایشان مستحباب است حاجی و غازی (کسیکه جهاد میکند) و مریض پس او را بخشم نیاورید و دلتنك نکنید و در خبر است که دعای مریض مانند دعای ملائکه است و رسولخدا (ص) بسلمان موقعیکه سلمان مریض بود و حضرت از او عیادت نمود فرمود ای سلمان در این مریضی تو برای تو سه خصلت است تو خدا را ذکر میکنی و دعای تو مستحباب است و مریضی بر تو گناهی باقی نمیگذارد مگر اینکه او را می آمرزد خدا ترا تا انقضاء اجلت بعافیت برخوردار کند و از جمله آنها استحباب نشستن در نزد مریض است و کراهت زیاد مکث کردن، امیرالمومنین (ع) فرمود: از عیادت کنندگان کسی اجرش در نزد خدا بزرگتر است که وقتی برادر خود را عیادت کرد نشستن را سبك گیرد مگر اینکه مریض آنرا دوست داشته باشد و بخواهد و مسئلت کند و فرمود: از تمامی عیادت آنستکه عیادت کننده دستهای خود را روی یك دیگر نهد یا بر پیشانیش گذارد و در خبر دیگر استکه بر ذراع مریض گذارد و در خبر سوم بر مریض و در خبر آمده که مریض بهر چه براو داخل میشود آسوده میشود و در حدیث مناهی از رسولخدا (ص) استکه فرمود: کسیکه از کوری حاجتی از حوائج دنیا را کفایت کند و با او راه برود برای آن حاجت تا آن حاجت بر آورده شود خدا برات بیزاری از آتش جهنم باو عطا فرماید و هفتاد حاجت از حوائج زیبای او بر آورده و همیشه در رحمت خدا فرورود

ناشی از یك خاصیت است و آن قبض و بوی خوشی است که در سدر است و هر قابضی که بوی خوش داشته باشد همین آثار مذکوره را دارد_اما کافور از خواص آن اینست که هوام وشپش نزدیك او نمی آیند و برای زنده ها نیز مفرح است و خونریزی اعضاء و خون دماغ واسهال حار و عرق را قطع میکند و عطش والتهاب جگر را رفع مینماید و برای قرحه ریه و سل و دق و برای جمیع امراض حاره مفید است و دماغهای صاحبان مزاجهای گرم را نیرو می بخشد و دوائی است که با آن جمیع سموم حاره و خواب آور را معالجه میکند و پاشیدنش بزخمهای بدبو و با روغن گل درد دندان کرم خورده را ازائل میکند و مالیدنش بسر و پیشانی خون دماغ را قطع میکند و زیاد استعمال کردنش قوه باه و نسل را قطع و اشتهای غذا را ضعیف و موی سر و ریش را سفید میکند و عنبر و مشك برای اصلاح آن مفید است اما اثر کم آن بعکس زیاد آن است یعنی کمش قوه باه را تهییج و شهوت را زیاد میکند پس دارای دو حالت متضاد است. امروزه اطباء این زمان آنرا بمضله برای تهیج قوه باه و علاج سکته قلبی و دماغی تزریق میکنند با اینکه زیاد آن مورث مرض سکته و قطع باه است تمام این خواصی که در کافور است ناشی از خاصیت قبض و بوی خوشی است که در آن است اما کفن مانع از سرعت سرایت رطوبتهای ناشی از متلاشی شدن بدن بخاك است پس یك مرتبه بدن از هم متلاشی و بخاك چیره نمیشود بلکه تدریجاً با آن سرایت میکند و چیره میشود تا اینکه بسهولت بخاك استحاله میشود از همین جا بر بعض اسرار احکام غسل و تکفین و دفن و حکمت های آن واقف میشوی. بدن میت وقتیکه دفن شد و روی خاك گذاشته شد تدریجاً شروع می کند بمتلاشی شدن پس اگر بحال خود باشد و اینگونه تدابیر مذکوره در این احکام درباره او گرفته نشود بسرعت از هم میپاشد و بر خاك چیره میشود پس خاك باجزاء بدن اشباع میگردد و خاك در این حال بسرعت قادر نیست که بدن را بخود احاله دهد پس مکث آن و زمان بقاء رطوبتش طولانی میشود و بسا باشد که منجر باذیت زنده ها شود و گوشتهای متلاشی شده کرم گردد. برای جلوگیری از وقوع این کیفیت و حفظ زنده ها از سرایت ضررهای بدن مردگان شارع امر باین احکام فرموده پس سدر قابضی است که هوام را طرد و مانع از پیدایش آن در بدن میت است و پاشیده شدن بدن را بطیء و کند می کند باینجهت خاك برطوبت آن اشباع نگشته و قادر میشود که آنچه از بدن میت که براو بتدریج واصل میشود احاله نماید و همچنین کافور

و بازگشت وانابه بسرای جاویدان که با حالت خوشنودی و شوق وسرور بدان شتاب گیرد ومستعد مرگ بودن پیش از حلول آن تا شربت مرگرا بگوارائی بنوشد و بالاتر از همه اینها تسلیم ورضا بقضاو قدر الهی واعتماد ووثوق بسعه عفو ورحمت او. خدایا ما را در وقت مرگ بقول ثابت ثبات بخش و شیطانرا برما راه مده. احکامی در شریعت برای آسانی شدائد احتضار وتخفیف صدمات مرگ وباد آوری میت با آنچه درنزد خدااست وبوسعت رحمت وعفو الهی عملا وقولا وارد شده پس واجب است که روی محتضررا بقبله‌ای که درزمان حیاتش بدان جانب نماز میگذارده وبا پروردگار خود مناجات میکرده وعفوو رحمت اورا مسئلت مینموده و کشف هم و کرب خودرا در آنجا ازخدا میخواسته گردانید تا در موقع احتضار آنرا بیاد بیاورد واگر جان کندن اوطول کشید مستحب است که اورا بمصلای وی نقل داد اگر درخانه‌اش مصلی دارد وگرنه درجائی نهادکه برروی آن نماز میخوانده مانند فرش یاسجاده تاسکرات موت براو آسان شود و مستحب است که شهادتین راتلقین وی نمایند تا بدینوسیله وثوقش کامل شود زیرا شهادتین بهترین چیزی است که انسان آنرا برای جایگاه خود در قبرش و روزحشرونشر خود آماده میکند و کلمات فرج راکه درمرحله اولی ذکر کردیم تلقینش نمایندکه در آن گشایش گرفتاری هااست بدانچه در توحید مذکور شد وقتیکه دانست خدائی نیست جز خدائی که حکیم وکریم است پس محتضر بحلم پروردگار وکرم وعلو وعظمت وی وثوق یافته ومیداند که حلم وکرم او وسیعتر ازگناهان بنده‌اش میباشد

مطلب شانزدهم- دراسرار احکام غسل وکفن ودفن) برای دانستن این اسرار سزاوار است شناختن آثار آنچه در زمین وسدر وکافور و بریدن کفن است- اما زمین دانستی که چه تأثیری درحل اجسام وتغییر ترکیبات آن واحاله آن ترکیبات بطرف خود دارد وبهمین جهت است که ناپاک راپاک و نجس را طاهر ومضررا نافع میکند، اما سدر- (عبارتست ازگرد برگ درخت کنار) ازخصائص آن اینست که خونریزی راقطع وقرحه روده واسهال ناشی ازضعف معده واستسقاءرا رفع ومرض سپرزرا دفع میکند و شست شو وپاشیدن آن برای جمیع جراحات نافع واز ریزش مو جلوگیری و چرکهای بدن رارفع وبرای اعصاب مقوی وهوام مانند پشه و مگس راطرد میکند. این خصائص درسدر

بجانب میت و طلب آمرزش برای او و تسلی دادن باهل مصیبت است و بخاطر بن یاد آوری کردن آنچه خداوند برای بندگان مؤمن خود آماده کرده است و بر ایشان از اداء شهادتین و ترحم بر جمیع مؤمنین واجب فرموده، و اینعمل بایمان تشویق و از کفر و فسوق و عصیان دوری کند ماچه کار کنیم و بماچه هرگاه مادیون جاهل باشند یا منکر اسرار ماوراء این عالم مادی باشند زیرا این بدبختان در جهل خود حیران و سرگردان بوده و از نعمتهای ابدی محروم مند و بحمدالله تعالی خداما را بمقداری از عظمت آفرینش و وسعت آن عارف فرموده و بماوراء این عالم مادی حقیر از این عالم ابدی خطیر بصیرتمان داده، از حضرت وی مزید کرم و عظیم عفو و مغفرتش را مسئلت میکنیم

مطلب هجدهم -(در سر وجوب غسل مس میت) در خون چنانکه تفسیر آن در مرحله ثالثه خواهد آمد ماده‌ای است که پس از مرگ بسرعت بر سطح بدن میت منتشر میشود زیرا بدن میت فاقد حرارتی است که خون بدان مأنوس بودو این ماده نوعی از جرثومه‌ها و میکروبهاست و همان است که سبب جمود نعشی بعد از مرگ میشود پس هر گاه بدن زنده‌ای بدن میتی را مس کند این ماده باو منتقل گشته و بر سطح بدنش بسرعت منتشر میشود و چون طالب خون است هر گاه مکثش بر بدن زنده طولانی باشد بخون او سرایت می کند و این ماده را چیزی زایل نمی کند مگر آب قراح (خالص) و بسطح بدن میت سرایت نمیکند مگر بعد از آنکه بدن سرد شود و همینکه میت را غسل دادند آب قراح این ماده را ریشه کن میکند. از اینجا سر وجوب غسل دادن میت با آب قراح بعد از سدر و کافور و سر وجوب غسل کسیکه میتی را بعد از سرد شدن و پیش از غسل، مس کرده معلوم میشود

مسئله هفتم -(در اسرار غسلهای مستحبی) دانستی که آب قوی ترین علاج برای بسیاری از امراض است خصوصاً امراض عصبی و بوسیله آن نشاط بدن عود میکند و کسالت رفع و قلب تقویت میشود و بهمین جهت احکامی در استحباب غسل در اماکن و ازمنه معینی و برای افعالی که با آن بسلامت بدن و نظافت و نشاط و قوت آن حاجت بیشتر است وارد شده بنابر این اغسال مستحبه سه قسم است: اول - اغسال زمانی مانند غسلهای روز جمعه و عیدین و عرفه و شبهای ماه رمضان و امثال آن - دوم غسلهائی که برای مکان معین است مانند غسل دخول حرم مسجد الحرام و کعبه مشرفه و مدینه منوره و مسجد پیغمبر (ص) سوم غسلها که برای افعالی است

که آنهم قابض وهم رم دهنده هوام است چنانکه گذشت پس او نیز از پیدایش هوام و سرعت تلاشی بدن جلوگیری می کند و برای این ریختن کافور در چشم و گوش خوب نیست بجهت اینکه اگر چشم حدقه روی صورت روان نشود و رطوبتهای دماغ هر گاه از گوش خارج نگردد در سر باقی مانده و می خشکد وچون جمجمه سردیر تر متلاشی میشود پس مانع از استحاله رطوبت سر بخاك است بهمین جهت گذاشتن کافور در چشم و گوش میت مکروه است تا مانع از سیلان چشم وخروج تدریجی رطوبت سر نشود و برای ذریره خواص فیزیولوژی است که جامع خواص بین سدر و کافور است بهمین جهت مستحب شده که گرد آن را بکفن بپاشند و برای کفن در جلوگیری چیره شدن رطوبت بخاك اثری است که رطوبت را تدریجا بخاك میرساند و بهمین جهت در آنجای بدن که گوشتش کم است والبته رطوبتش کم خواهد بود مانند سر و قدمها و نصفه پائینی ساق، یك قطعه کفن واجب شده و در جاهائیکه گوشتش زیاد است مانند سینه و اضلاع و نصف بالائی ساق دو قطعه واجب شده و در جاهائیکه گوشت زیادتر از سائر اجزاء بدن است مانند مابین ناف وزانو سه قطعه واجب شده و هرچه قطعات آن زیادتر باشد مانع بودن آن از سرعت سرایت رطوبت شدیدتر است . از همین بیان اسرار مستحبات کفن واحد و خوابانیدن میت روی پهلوی راست و گذاشتن جریدتین برای جلوگیری از درهم ریختگی اضلاع سینه وخارج شدن ما تحت آن از قلب وریه واغشیه را می فهمی بنابراین دفن میت از خاك برای زندگان مفیدتر و محفوظ کننده تر از سوزانیدن آن در آتش است، بجهت این که حرارت شدید، جرثومه های وبا آور را که در جلوی اوست می پراند و در میان زنده ها پراکنده میکند ولی دفن در خاك با این شرائط بکلی مانع از انتشار میکروباتی است که از بدن میت تولید میشود

اینها اندکی از اسرار این احکام است و بزودی مزید بیان و توضیح آن در مرحله ثالثه خواهد آمد پس منزه است خدای علیم وحکیمی که بر بندگان خود با این شریعت مقدسه منت نهاده تا آنها را از هر شر و ضرری حفظ کرده و هر نفع وخیری را بسوی ایشان جلب کند و همچنین اسرار این احکام دلالت دارد بر صدق رسالت محمدیه چنانکه دلالت بر توحید فرستنده محمد(ص) دارد والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی نبیه الامین و آله الغر المیامین

مطلب هفدهم ـ (در اسرار نماز میت) در نماز بر میت جلب کردن رحمت الهی

مربوط بامور طبی است و آیات و اخباریکه از اهل بیت عصمت (ع) از علل این احکام وارد شده باین جهت مناسب است که ذکر آن بمرحله ثالثه حواله شود بجهت بسط و تحقیقی که در آن است .

فصل نهم - در اسرار احکام خوردنیها و نوشیدنیها و صید و ذباحه و آداب آن) ذکر بسیاری از اسرار این فصل در فصل سوم این مرحله گذشت و اسرار و حکمی باقی ماند که محتاج بسط کلام در طب و فیزیولوژی و بعض علوم طبیعی و فروع آن است و بهمین جهت آنرا بمرحله ثالثه واگذار کردیم که در آن مقداری از پیشرفت در فنون و علوم و بعض اختلافات فقهی که بین ائمه فقه و تفسیر است و تفکر بیشتری از قدرت خدای متعال و عظمت او و بدیع صنع و حسن و تدبیری که در آفرینش است خواهد بود و آن مرحله جامع آنچه از احکام و اسرار که گذشت بتوسع و بسط و توضیحی که در مطالب گذشته نبود خواهد بود زیرا در این مرحله ما جانب اختصار را رعایت کردیم و جزو اول از کتاب خود را در این حد بپایان بردیم پس باید منتظر جزو دوم بود که آن مرحله ثالثه در احکام و اسرار متعلقه بصنوف معیشت و انواع حاجات انسانی در زندگانی خود از خوردن و نوشیدن و مسکن و خوابیدن و آنچه مراعات آن واجب است از اموریکه متعلق بحفظ الصحه و احکام شرعیه متعلق بآن است از گهواره تا گور و در آن احوال جنین و نیازمندیهای او و آنچه برای آبستنی و زن آبستن واجب است میباشد خواهد آمد و از خدا توفیق نائل شدن بسعادت عمل کردن باحکام آن که از باب منت بر بندگان بواسطه سید مرسلین و خاتم پیغمبران که اورا بمنظور رحمت بجهانیان ارسال فرموده فرستاده است مسئلت مینمائیم بر آن جناب و بر آل طاهرین و اصحاب منتجبین او پاکیزه ترین تحیت و صلوة و سلام باد

مرحله ثانیه بپایان رسید و بزودی در مرحله ثالثه ذکر اسرار احکام غسل و تکفین و نماز و دفن و اسرار بقیهٔ آن احکامیکه در مرحله اولی ذکر کردیم خواهد آمد پس بدانجا مراجعه فرمائید

تمام شد تحریر جزء اول احیاء الشریعه فی مذهب الشیعه بتقریر و بیان مؤلف و انشاء کننده اش نیازمند برحمت پروردگار غنی محمد بن محمد مهدی الکاظمی الخالص در جامعه مدنیه العلم در کاظمین ظهر روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی ۱۳۷۰ هجرت نبوی صلی الله علیه و آله والحمدلله رب العالمین .

روز عید فطر ۱۳۷۱ ترجمه آن بوسیله این ناچیز پایان یافت قم - حیدرعلی قلمداران

مانند غسل احرام و توبه و زیارت و امثال آن و گاهی داخل یکدیگر میشوند مانند غسل روز عرفه که زمانی است و برای دعای روز عرفه و عبادت و غسل دخول مسجد الحرام که مکانی است و برای افعال واجبه و مستحبه در آن در مرحله اولی تفسیر این غسل گذشت

فصل ششم ـ در سر طهارت خاکی

سر پاک کردن زمین نجاست های خبیث را دانستی و اینکه خاک نیروی عقیم کردن داشته و اجسام را بتحلیل شیمیائی حل کرده و مکروبات و جرثومه‌ها را ریشه کن میکند اینها از چیزهائی است که دلالت میکند بر اینکه خاک میتواند در اکثر خواص خود جانشین آب شود بلکه در بعض از خواص از آب هم قوی‌تر است مانند کشتن جرثومه‌ها ایکه از سگها متولد میشود باین وسیله سر وجوب تیمم یعنی تطهیر بخاک را وقتی که آب یافت نشود یا مانعی از استعمال آن باشد فهمیدی و چه خوب گفته (جیمس) که از بزرگترین اطباء آلمان در عصور اخیر است در شان خاک که آن قویترین ماده‌ای است که طب برای حل اجسام و تحلیل آن و کشتن جرثومه‌ها و میکروبها شناخته و نیرومند ترین عقیم کننده ها و پرفائده ترین دواها در علاج جمیع امراض است و در مرحله ثالثه تفصیل فوائد خاک و آثار آن خواهد آمد

فصل هفتم ـ در اسرار طهارت باطنی

انسان بطهارت باطنی محتاجتر است تا طهارت ظاهری: در صورتی که بدن بتنظیف چیزهائیکه از چرک و کثافت بآن چسبیده محتاج باشد نفس بتطهیر چرکینی‌های گناهان و نجاسات معنوی محتاجتر است و چون نفس صفا یافته و پاک شود بدن پاک میشود و بسا باشد که بدن پاک باشد ولی نفس و جان خبیث بوده و نجاسات معنوی و گناهان او را در بر گرفته باشد چنانکه بسیاری از مردمان مترف که آلوده اینگونه نجاسات و چرکینی‌ها هستند می‌بینیم پس ای بسا زشت باطن نکو صورت و ای بسا خبیث النفس پاکیزه لباس نظیف بدن چنین کسی در مجمع انسانی چه قیمتی دارد جز قیمت چرکینی و خبیث النفسی ـ اسرار آنچه در طهارت باطنیه در مرحله اولی ذکر کردیم ظاهر است و بر احدی مخفی نیست و بزودی انشاالله در مرحله ثالثه مزید بیان آن خواهد آمد

فصل هشتم ـ (در اسرار احکام استحمام و بوی خوش و لباس و منزل) اسرار در احکامیکه برای این امور در مرحله اولی مذکور شد بعض از آنها روشن و واضح است و بعض از آنها

اسلامی را که دنیای حاضر تشنه و شیفته آنست مطابق ذوق عصری بمعرض استفاده اهل عالم گذارد لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه. وضمناً نام خودرا در ردیف خدمت گزاران شریعت پیغمبر آخر الزمان باقی و جاویدان گذارند. البته کسانی را که دولت سعادت ابدی روزی شده خود در این راه پیشقدم خواهند شد و آنان را که غیرت الهی از حریم حقیقت دورباش زده داشتن درهم و دینار متکفل و ضامن سعادت نیست.

تذئیل مترجم

نابغة اسلام مرحوم شیخ بهاءالدین معروف بشیخ بهائی رحمة الله علیه در کتاب اربعین خود ذیل حدیث اول: در تفسیر کلمه فقه میفرماید. اسم فقه در عصر اول فقط بعلم آخرت وشناختن دقائق آفات نفوس و مفسده اعمال و قوه احاطه بحقارت دنیا و شدت آگاهی بنعمت های آخرت و استیلاء خوف بر دل سالکان طریقت اطلاق میشده و دلیل آنهم فرمایش خدایتعالی است فلو لا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم چرا از هر فرقه ای یك طائفه نمیروند تا در دین فقیه شوند که وقتیکه بسوی قوم خود بر گشتند آنها را بیم و انذار دهند) خدای متعال در این آیه علت غائی علم فقه را انذار و ترسانیدن مردم قرار داده و معلوم است که این اثر جز بر معارف فوق الذکر مترتب نمیشود و گرنه معرفت فروع طلاق و مساقاة و دانستن مسائل حیض و نفاس کسی را مستقیماً بمقام خوف و تخویف و انذار و تحذیر نمیرساند. هر گاه فرمایش شیخ بهائی را دقیقاً مورد توجه قرار دهیم می بینم چنانکه حضرت ایشان بیان فرموده از فروع طلاق و مساقات این معانی حاصل نمی شود اما اگر کسی فقه را همچون مؤلف احیاء الشریعه تدوین و تألیف نماید منظور شیخ بزرگوار ما حاصل است زیرا با بیان اسرار و حکم احکام و تشریح سبب و علت حلال و حرام معرفت بذات احدیت و رسالت و خاتمیت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله حاصل شده و شناختن آثار خلقت و عظمت و دقت آفرینش مستقیماً انسانرا متوجه آفریننده جهان و دستگاه منظم عالم میکند و همین معانی موجب خوف و خشیت و اعجاب و دهشت خواهد گشت خصوصاً که علامه مؤلف طهارت باطنی را نیز جزو فقه شمرده و پس از طهارت ظاهری بشرح طهارت باطنی پرداخته و این عیناً همان منظوری است که مورد توجه حضرت شیخ بهائی بوده امیدواریم اکنون که ملت اسلام موفق بداشتن چنین دانشمنداست که میتواند از پشت پرده های ضخیم قرون و اعصار و از میان خروارها گرد و غبار که از عادات مجوسیت و آداب ملل و اقوام دیگر بر چهره نورانی احکام اسلام نشسته حقایق دین را از کتاب و سنت با استفاده از مکتشفات علوم بمعرض نمایش در مقابل دانشمندان جهان گذارد. در میان این است کسانی باشند که او را بطبع چهار جلد دیگر و تألیف مجلات آخر کمك مادی نمایند تا بتوانند تمام احکام

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۳۲	نمو	نمود	۳۱۱	۲۱	از	در
۱۴۵	۶	مفعو	معفو	۱۴۶	۱	جستن	شستن
۱۵۲	۱۲	معمول‌میدازید	معمول‌شده	۱۵۳	۲۶	ضاع	صاع
۱۶۸	۳۵	میرود	میروید	۱۷۰	۲۷	مساری	مساوی
۱۷۴	۲۸	شامل	مشمول	۱۷۵	۳۵	برای	برای‌او
۱۸۳	۱۱	چهارم	سوم	۲۱۳	۱۱	تیز	تیر
۲۱۴	۱۴	فیمت	قیمت	۲۲۸	۲۰	خودبمعروف	بهرمعروف
۲۲۸	۲۰	شد	شود	۲۲۸	۲۳	کسی	کسانیکه
۲۳۰	۷	دمشتقیه	دمشقیه				کفایت بدیشان حاصل شود
۲۳۶	۶	وسلام	سلام	۲۳۸	۷	عدد	غدد
۲۳۹	۸	میکنند	میکند	۲۴۰	۲	تغیزی	تغییری
۲۴۲	۲	کفارت	کفـار	۲۴۵	۲۱	کار د	کار
۲۴۸	۷	شد	شدن	۲۴۸	۱۹	وافضل	افضل
۲۴۹	۲۵	نیوده	نبوده	۲۵۰	۹	خدارا	خودرا
۲۵۱	۱۶	وبفرمانبرداری	بفرمانبرداری	۲۵۵	۱	خودوا	خودرا
۳۰۱	۱۳	سکی	سنگی	۳۳۷	۲۲	نحس	نجس
۳۱۱	۲۲	گوش	گوشتش	۳۱۴	۱	او	از
۳۲۴	۲۱	وآن	ومینه	۳۶۴	۱۷	خضرمی	حضرمی
۳۴۶	۱۷	خضری	حضری	۳۴۹	۱	میگذارند	گذارند
۳۴۹	۱	میگذراند	میگذارند	۳۷۴	۱۴	اعری	امری‌و
۳۵۵	۴	برهند	برآنند	۳۶۱	۶	زائده	زائیده
۳۶۳	۱	خنابت	جنابت	۳۶۴	۸	معذالك	بعلاوه
۳۶۶	۳۳	معلق	متعلق	۳۶۶	۲۳	والا	ولا
۳۷۲	۱۵	تعالی	عادلی	۳۷۳	۴	ابن	این

تذکر و تقاضا

باتمام دقت هائیکه در غلط گیری این کتاب مبارك بعمل آمد لهذا بعلت بیسوادی مباشرین چاپ و تقسیم کتاب بچند قسمت و چند مطبعه باز هم متأسفانه غلطهائی در آن یافت میشود که احیاناً مغیر معانی است ولی چون بسیاری از آنها از سیاق عبارت معلوم است و خواننده محترم با اندکی دقت صحیح آنرا از غلط تشخیص خواهد داد لذا فقط اغلاط عمده را در این ستون قید و درج نمودیم و تقاضا داریم قبلاً آنرا تصحیح و سپس بمطالعه بپردازید و گرنه ممکن است یا چیزی از عبارت نفهمید یا خلاف مقصود بدست آید

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۹	شر	در	۹	۱۰	لغزش	لغزشی
۱۲	٦	بتربیب	بتربیت	۱۵	۱٦	بدان	بدین
۲۰	۱٤	کرده که	کرده	۲٦	۲٤	آفریننده	موجود
۲۸	۱٤	آفوینند ه	آفریننده			بخودی‌خود	بخودی‌خود
۲۸	۲۵	ملاز	ملازم	در هر کجا اینکلمه است باینطریق اصلاح شود			
۳۱	۱۳	همه	هم	۳٤	۱۰	نموده	ننموده
۳۷	۱۱	مردم	بمردم	٤۱	۱	ابربر	ابر،
٤۱	۱۵	قبضنا	قبضناه	۵٦	۱۱	پس‌ازاین	پس‌ایزاز
٦٤	۲۳	پیش	بیش	۷۱	۱	شکیل	تشکیل
۷۱	۲	صح	صبح	۷۲	۱۷	افن	افمن
۷۷	۱۴	دررا	در	۷۹	۱۳	امامت‌او	امامت‌علی
۹۱	۸	جانب که‌از	که‌ازجانب	۹۱	۱٦	میکنید	نمیکنید
۹۰	۱	انسبائی	مانندسبائی	۱۰٤	۹	پش	پس
۱۱۳	٦	قبل‌بعد	بعد	۱۱۳	۷	بعد	قبل
۱۲٤	۲۱	لباسی	لباس	۱۲٦	۷	نمیشناختند	
۱۲٦	۸	اهل	اهل آن	۱۳۲	٤	سرمه	آلکل